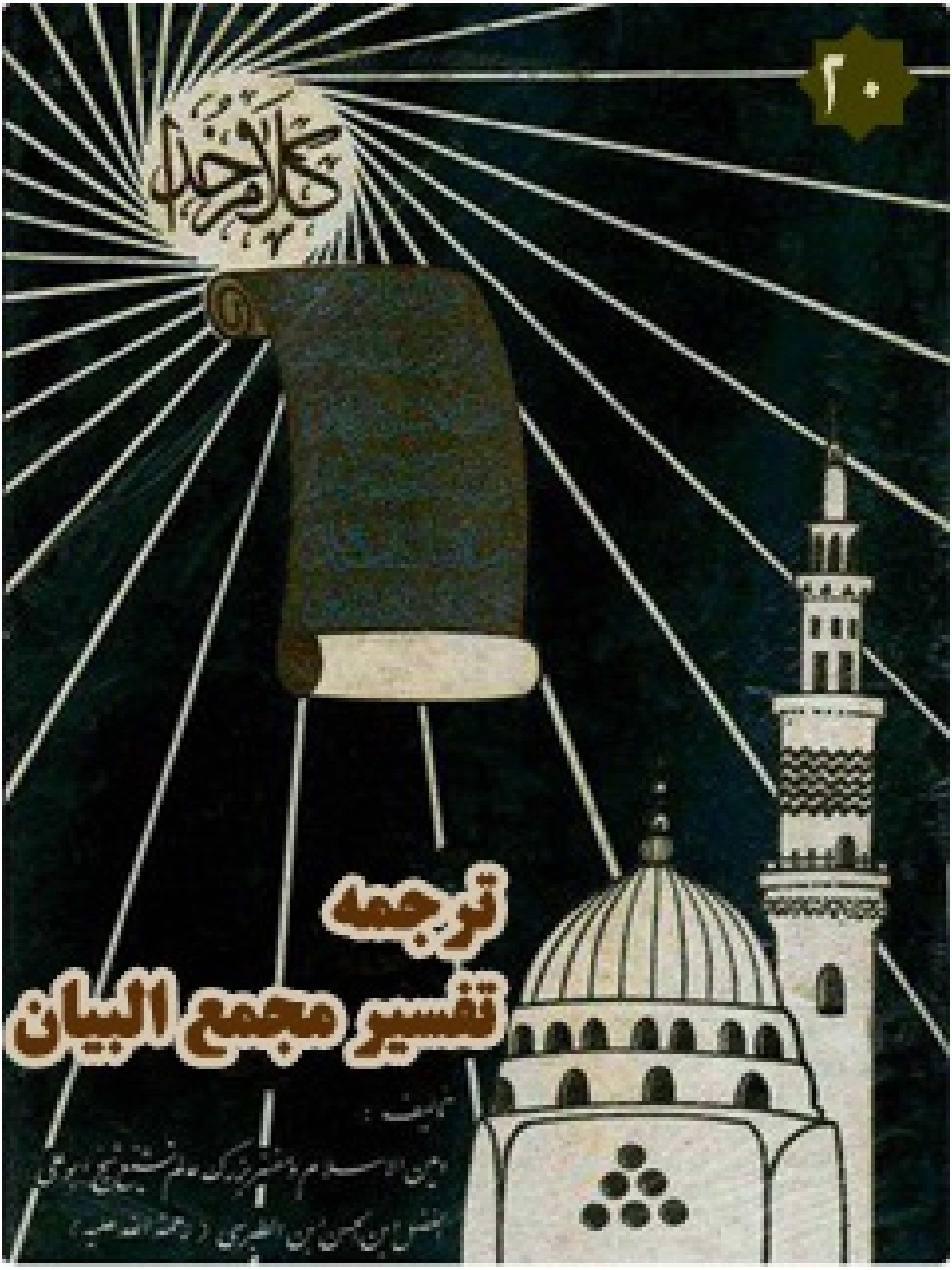

٢٠
ترجمه
تفسير مجمع البيان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

سوره احزاب

اشاره

در مدینه نازل شده و باتفاق مفسّرین هفتاد و سه آیه است.

ثواب قرائت:

ابی بن کعب از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت فرمود کسی که سورهٔ احزاب را قرائت نموده و آن را بخانواده خود و هر کس که در تحت تملّک اوست تعلیم نماید.خداوند متعال او را از عذاب قبر ایمنی دهد.

و عبد اللّه بن سنان از حضرت ابی عبد اللّه(جعفر بن محمد الصادق) علیه السلام روایت نمود که فرمودند کسی که زیاد سورهٔ احزاب را قرائت کند روز قیامت در همسایگی پیامبر«ص»و خاندان و همسران آن حضرت خواهد بود.

تفسیر سورهٔ احزاب:

خداوند سبحان امر فرمود پیمبرش را در پایان سورهٔ سجده بانتظار سپس در اینجا وی را فرمان داد که در انتظارش پرهیزگار و متقی باشد و او را از پیروی خط کفّار نهی نموده و فرمود:

ص: ۳

[سوره الأحزاب (٣٣): آيات ١ تا ٥]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ اِتَّقِ اَللّٰهَ وَ لاٰ تُطِعِ اَلْكٰافِرِينَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (١) وَ اِتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (٢) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (٣) مٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اَللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ وَ اَللّٰهُ يَقُولُ اَلْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اَلسَّبِيلَ (۴) اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵)

ترجمه

۱-ای پیامبر از خدا بترس و پیروی از كفّار و منافقين نكن به تحقيق كه خداوند دانا و درستكار است.

۲-و پیروی نما آنچه را كه از پروردگارت بتو وحی میشود بدرستی كه خداوند بآنچه میكنيد آگاه است.

ص :۴۰

۳-و بر خداوند توکّل نما و کافیست که خدا کارگذار همه کارهاست.

۴-خدا قرار نداده برای هیچ مردی دو دل در درون و کالبدش و همسرانی را که آنها را ظهار نمودید مادران شما قرار نداده و پسر خوانده های شما را پسران شما نگردانید،آن گفته های شماست که بدهانتان،و خدا درست میگوید و او راه را هدایت میکند.

۵-پسر خوانده ها را نسبت به پدرانشان دهید که آن نزد خداوند درست تر است پس اگر پدرانشان را ندانید پس آنان برادران دینی و دوستان شمایند،و بر شما گناهی نیست در آنچه خطا و اشتباه کردید، و لیکن آنچه را که دلهاتان تعمد نماید و خداوند آمرزنده و مهربانست.

قرائت:

ابو عمرو(بما یعملون خبیرا)با یاء قرائت کرده و دیگران با تاء خوانده است.

ابن عامر و اهل کوفه(اللآئی)با همزه ممدوده اشباع شده که بعدش یاء است خوانده اند،و در سورهٔ مجادله و طلاق نیز همین طور ولی نافع و یعقوب اللآء با همزهٔ ممدوده بدون اشباع و یاء قرائت نموده و ما بقی (اللای)بدون همزه و مد در هر جا که باشد خوانده اند.

عاصم(تظاهرون)با ضمهٔ تاء و تخفیف ظاء خوانده و اهل کوفه غیر عاصم با فتح تاء و تخفیف ظاء قرائت نموده اند.

ابن عامر(تظّاهرون)بفتح تاء و تشدید ظاء خوانده و ما بقی از قراء (تظهرون)بدون الف و تشدید ظاء و هاء خوانده اند.

ص :۵

دلیل قرائتهای مذکور:

ابو علی(صاحب تفسیر)گوید کسی که(بما یعملون)با یاء خوانده پس بنا بر(لا تطع الکافرین انه بما یعملون)است و قرائت با تاء بنـا بر مخاطبه است که غایب هم در آن داخل میشود،و اللائی اصـلش فاعلماننـد شائی است پس قاعـده اینست که یاء در آن ثـابت باشـد،چنـانچه در شـائی و نایی ثابت است و گاهی یاء را حـذف نموده انـد،در حروفی از قول آنان(ما بالیت به باله)و از آنست(جایه)و همین طور هر گاه یاء از اللائی حـذف شود«اللاء» میشود،پس اگر همزه مخفف شود پس قاعـده آنست که بین بین قرار داده شود.

و از سیبویه حکایت شده حذف یاء از(اللای).

و هر کس که(تظهرون)قرائت کرده پس او(تتظهرون)خوانـده پس تاء را در ظاء ادغام کرده،و کسـی که(تظاهرون)به ضـمّه تاء خوانده پس او از(ظاهر من امرأته)گرفته و تقویت میکند این مطلب را قول ایشان در مصدر (الظهار).

و کسی که(تظاهرون)با تخفیف ظاء خوانده پس معنای آن(تتظاهرون) پس حذف کرده تاء(تتفاعلون)را که غیر او ادغام نموده و او کسی که:

(تظّاهرون)با تشدید ظاء با الف خوانده است.

شأن نزول:

این سوره در بارهٔ ابو سـفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابی الاعور السـلمی نازل شده که آمدند بمدینه و بر عبد اللّه بن ابی(رئیس منافقین)وارد شدند بعد از غزوهٔ احد با امانی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه

ص: ۶

و آله دریافت کرده بودند تا با آن حضرت صحبت کنند،پس برخاستند باتفاق عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح و طعمه بن ابیرق و وارد شدند بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و گفتند ای محمد ترک کن بدگویی به خدایان ما لات و عزّی و منات را و بگو که برای آنها شفاعت است برای کسانی که آنها را می پرستند و ما تو و پروردگارت را وا میگذاریم.

پس این سخن بر پیامبر گرامی سخت دشوار آمد،پس عمر بن خطاب گفت ای رسول خدا اجازه بده ما آنها را بکشیم.

فرمود من بایشان امان داده ام و فرمان داد تا آنها را از مدینه بیرون کردند و نازل شد آیهٔ وَ لاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ پیروی نکن کفّار از اهل مکه ابو سفیان و ابا الاعور و عکرمه،(و المنافقین)و نیز اطاعت نکن منافقین از اهل مدینه عبد اللّه بن ابی و ابن سعد و طعمه.

و برخی گفته اند:این آیات نازل شده در بارهٔ مردی از ثقیف که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شده و تقاضا کردند از آن حضرت که یک سال آنها را مهلت دهد تا از لات و عزّی بهره مند گردند(یعنی آنها را به پرستند) و گفتند منظور ما اینست که قریش بدانند رتبه و مقام ما را نزد شما چه اندازه است.

و قول خدا: مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ در بارهٔ ابی معمّر جمیل بن معمّر بن حبیب فهری نازل شده که مردی عاقل و خوش حافظه بود و هر چه می شنید حفظ میکرد و میگفت که در درون من دو قلب است و من به هر یک از آن دو قلب فکر میکنم بهتر از عقل محمد و قریش او را ذو القلبین می نامیدند.

پس چون جنگ بدر پیش آمد و مشرکین فرار کردند ابو معمر مذکور هم در میان فراریها بود.

و ابو سفیان بن حرب باو برخورد کرد(در حالی که یک تای کفش خود را بدست گرفته و تای دیگرش در پایش بود)و گفت ای ابو معمّر حال مردم چگونه است؟گفت همه فرار کردند،گفت پس چطور یک پای نعلینت را در دست گرفته و تای دیگر در پایت میباشد؟ پس ابو معمّر گفت:من نفهمیدم مگر اینکه خیال کردم هر دو در پای منست،پس در آن روز دانستند که او یک قلب بیشتر ندارد چون فراموش کرده بود که یک پای آن را در دست گرفته است.

تفسیر:

خداوند سبحان در این سوره پیامبرش را خطاب فرمود،و گفت:

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّهَ

یعنی ای پیمبر ثابت و استوار باش بر پرهیزکاری و تقوای الهی و ادامه بده بر پرهیز کردن از خدا.

و بعضی گفته اند:معنایش اینست که به ترس از خدا در پیروی از آنچه را که مشرکین التماس نمودند،و برخی گفتند،که چون از مسلمین(مانند-عمر بن خطاب)کوشش میکردند در کشتن آنهایی را که از مکّه بمدینه آمده بودند با در دست داشتن امان نامه از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله،پس خداوند فرمود: اِتَّقِ اللّهَ به ترس از خدا در شکستن پیمان و خلاف عهد کردن.

وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ

که بیانش گذشت.

و بعضی هم گفته اند که آن تعمیم دارد همه کفّار و منافقین را شامل

میشود و آن وجه خوبی است،و کافر آنست که،کفر باطن خود را اظهار می کند،و منافق،آنست که اظهار ایمان نموده و کفر خود را در دل میگیرد.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَلِیماً

بدرستی که خداوند بآنچه بعدها میشود قبل از وجودش داناست.

(حَکِیماً)

عالم است در آنچه را که ایجاد و خلق مینماید و مصلحت، اندیش است برای آنچه را که از پیروی کفّار و اهل نفاق نهی نموده.

امر فرمود او را به متابعت کردن از اوامر و نواهیش مطلقا و گفت:

وَ اتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ

پیروی نما از آنچه که از پروردگارت بتو امر شده از قرآن و احکام دین پس آن را بمردم رسانیده و خود بآن عمل نما.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً

قطعی است که خدا بآنچه می کنید آگاه است،یعنی چیزی از اعمال شما بر او پوشیده نیست،پس شما را به حسب آن کیفر و مجازات نماید اگر خوب باشد پاداش خوب دهد و اگر بد باشد کیفری سخت نماید.

وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ

یعنی تمام کارهایت را بخدا واگذار نما و از غیر او ترسی بخود راه نده و بغیر او امید نداشته باشد.

وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً

یعنی اوست که قائم به تدبیر امور تو و نگهبان تو و دافع از حقوق توست.

مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ

قرار نداده خدا برای هیچ مردی دو قلب در شکم و درونش،پس امر و کارهای یک مرد منظّم نمی شود در حالی که با او دو قلب باشد،پس چطور امور عالم و جهان هستی با

بودن دو خدای معبود اصلاح و منظّم گردد.

مجاهد و قتاده گفته اند:که این آیه در بارهٔ ابی معمّر نازل شده چنانچه بیانش گذشت.

ابن عباس گوید:که منافقین میگفتند که محمد دارای دو قلب است و نسبت زیرکی و تیز عقلی باو میدادند،پس خداوند ایشان را تکذیب فرمود.

حسن گوید:مردی بود که میگفت من دارای دو نفس و دو دل هستم که یکی مرا فرمان داده و دیگری مرا نهی میکند،پس آیهٔ مزبور در بارهٔ او نازل شد.

ابی مسلم گوید:این آیه ردّ بر منافقین است و مقصود اینست که برای هیچکس دو دل که بیکی ایمان آورد،و با دیگری کفر بورزد نیست بلکه فقط یک قلب است یا ایمان می آورد و یا کفران میکند.

و بعضی گفته اند:که آن آیه متّصل بقول خدا وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ است،و تقدیر آن اینست که چنانچه خداوند برای یک مرد دو قلب در درونش قرار نداده فرزند انسان را هم پسر دیگری قرار نداده است.

و برخی گفته اند:بلکه آن آیه متصل بما قبلش میباشد،و مقصود اینست که ممکن نیست جمع کردن بین دو پیروی و تبعیّت متضاد را یعنی پیروی و متابعت وحی و قرآن را پیروی از اهل کفر و طغیان را پس از این دو پیروی بطور کنایه دو قلب(قلبین)یاد نموده بجهت اینکه متابعت از اعتقاد صادر میشود و آن از افعال قلوب است پس هم چنان که دو قلب جمع نمیشود در یک کالبد، دو عقیده متضادّ هم در یک دل جمع نمیشود (۱)

۱- ۱) -مترجم گوید:بعضی از اهل معرفت و سالکان راه حق گفته اند

و حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السـلام فرمود: مّا جَعَلَ اللّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ دوست بـدارد با این قلب قومی را و نیز دوست بدارد بهمین قلب دشمنان آنها را،(این غیر ممکن است).

و دانشـمندان اختلاف کرده انـد:در اینکه آیا ممکن است برای یک انسان دو قلب باشد،پس بعضـی منع نموده از امکان این و گفته است که این مؤدّی میشود به اینکه یک نفر دو انسان باشد بجهت اینکه میشود که بیکی از دو قلبش بخواهد چیزی را که قلب دیگرش نمیخواهد،پس مثل

۱)

(که چون دل مرکز و جـای محبّت است و آن مخصوص بـاری تعـالی- محبوب علی الاطلاـق جهـان هستی است نبایـد محبّت دیگری از مـا سـوی او در آن راه یابـد چنـانچه از حضـرت امیر المـؤمنین علی علیـه السـلام روایـت شـده کـه فرمـود چـون دل مخصوص خداست بر در دل نشسـته غیر او را در دلم راه ندادم. در دعاء شـریف ابی حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السـلام است اللّهمّ انی اسـئلک ان تملأـ قلبی حبالک و خشیه منک و تصـدیقا بکتابک و ایمانا بک و خوفا منک و شوقا الیک یا ذا الجلال و الاکرام :بار خدایا من میخواهم از تو که پر نمایی دلم را از حبّ خودت و نیز سـرشار از خشـیت و ترس از خودت و آن را مملو نمایی از تصـدیق بقرآنت و نیز پر سازی از ایمان بخودت و لرزش و ترس از خودت و اشتیاق بـدرگاهت ای صاحب جلالت و بزرگواری. مترجم گوید:از این آیه اسـتفاده میشود که دوستی پیامبر اسلام و خاندانش با دوستی دشمنان و سـتمکاران بآنها جمع نمیشود.یعنی محبّت علی علیه السـلام و محبّت غاصبین و ظالمین بر آن بزرگوار و خاندان مظلوم او در یک دل جمع نخواهد شد.

دو نفر میشود(و این غیر ممکن است).

و بعضـی هم تجویز کرده و گفته انـد چنان که یک انسان ممکن است برای او قلبی باشـد که اجزاء او زیاد باشـد،و غیر ممکن است که با بعضی از اجزاء چیزی را بخواهد که بعضی دیگر نمیخواهد،برای اینکه اراده و کراهت اگر چه در دو جزئی از قلب موجود شود،پس دو حالت صادره از آنها:- (خواستن و نخواستن)به یک چیز برمیگردد و آن یک جمله است،پس اجتماع دو معنای ضد در یک انسان محال میباشد.

و ممکن است دو معنای مختلف یا دو معنای مثل هم در دو جزء از قلب باشـد و موجب دو صـفت برای یک زنـده شونـد،پس قاعـده همین طور است،هر گاه دو معنی در دو قلب باشـد وقتی که موجود در آن برگشـتن بیک زنده شود،لکن آنچه مسـموع شده منع و عدم امکان از این مطلب- است.

وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَکُمُ اللاّٰئِی تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِکُمْ

و قرار نـداد همسـرانشان را که ظهارشان میکنیـد(یعنی بآنها می گوییـد ظهرک علیّ کظهر امی پشت تو بر من و یا تو برای من چون مـادرم هستی)مـادران شـما،میگوینـد(ظـاهر من امرأته و تظـاهر و تظهر)همسـرش را ظهار کرد و آن آنست که بگویـد به همسـرش(انـت علیّ کظهر امّی)تـو بر منماننـد پشت و کمر مـادرم هسـتی و بزودی آن را در سـورهٔ مجـادله خـواهیم گفت،و مقصود اینست که خدای تعالی بما آگاهی داد که همسر و عیال مادر نمیشود،پس فرمود:و ما جعل نسائکم اللاتی تقولون هن علینا کظهر امهاتنا امهاتکم و قرار نداد همسران و زنانی را که می گویید آنان برای ما مانند

ص :۱۲

پشت و کمر مادران ما هستند،مادران شمایند بجهت اینکه مادران شما حقیقه آن زنانی هستند که شما را زائیده اند و شیر داده اند.

وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ

و قرار نداده پسر خوانده های شما را پسرانتان،ادعیاء جمع دعی،و آنست که انسان او را به پسری خود میگیرد خداوند سبحان بیان فرمود که او حقیقه پسر نیست.

و این آیه نازل شده در بارۀ زید بن حارثه بن شراحیل کلبی از بنی عبد ود که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله او را قبل از نزول وحی و پیامبری به پسری گرفته بود زمانی که او در قید اسارت قریش درآمده بود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را در بازار عکاظ خرید،پس چون بآن حضرت فرمان رسالت و وحی رسید وی را باسلام دعوت نمود و او بی درنگ مسلمان شد.

پس پدر زید حارثه بمکّه آمد و نزد ابو طالب رفت و گفت به فرزند برادرت(محمّد«ص»)بگو که یا او را بفروشد و یا آزاد نماید و چون ابو طالب به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله این پیام را داد فورا آن حضرت فرمود زید آزاد است هر کجا خواهد برود.

پس زید از جدا شدن و دور گشتن از پیامبر(ص)امتناع کرد پدرش حارثه گفت ای گروه قریش گواه باشید که او پسر من نیست.

پس پیغمبر(ص)فرمود:مردم شاهد باشید که زید پسر من است، پس از آن زمان او را زید بن محمد میخواندند و چون پیغمبر(ص)با زینب بنت جحش(دختر عمه اش)که قبلا همسر زید بود و طلاقش داده بود ازدواج کرد،یهود(عنود)و منافقان گفتند محمد زن پسرش(یعنی-عروسش)را بزنی گرفت و حال آنکه مردم را از این عمل نهی میکند.

ص :۱۳

پس خداوند سبحان فرمود،خدا قرار نداده پسر خوانده شما را فرزند شما و حال آنکه نسبت او از غیر شما ثابت و مسلّم است.

ذٰلِکُمْ قَوْلُکُمْ بِأَفْوٰاهِکُمْ

اینست سخن ایشان که بزبان خود میگویند یعنی بدرستی که قول شما که می گویید پسر خوانده پسر این مرد(مقصود پیامبر(ص)است چیزیست که شما آن را بزبانتان می گویید حقیقتی برای آن نزد خدای تعالی اینست.

وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ

و خداست که حق و درست میگوید،آن چنان خدایی که واجب است اعتقاد و ایمان باو و برای آن حقیقتی است و آن این است که همسر و عیال بسبب ظهار مادر نمیشود،و پسر خوانده بسبب پسر خواندگی پسر نمیشود.

وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ

و اوست که راه را هدایت میکند،یعنی براه حق ارشاد نموده و بر آن راهنمایی میکند قول حق تعالی است.

اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ

یعنی ایشان را به پدرانشان نسبت دهید، آنهایی که آنان را تولید کرده اند و ایشان را بآنها نسبت دهید یا بکسانی که آنان را بر فراش خود بوجود آورده و همسرانشان آنان را زائیده اند.

هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ

آن از جهت گفتن و حکم کردن نزد خدا درست تر و محبوبتر است.

سالم از عبد اللّٰه بن عمر روایت کرده که گفت ما زید بن حارثه را نمی خواندیم مگر آنکه او را زید بن محمد میگفتیم،تا در قرآن نازل شد:

اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ

بخاری این مطلب را از ابن عمر در صحیح خود آورده است.

ص :۱۴

فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ

پس اگر نشناختيد پدرانشان را بشخصه.

فَإِخْوٰانُكُمْ فِي اَلدِّينِ

يعنى پس آنان برادران دينى شما هستند در ملّت،پس بآنها يا اخى،اى برادر بگوئيد.

وَ مَوٰالِيكُمْ

يعنى آنها پسران عموهاى شمايند.

زجاج گويد:و ممكنست كه مقصود اولياء شما در دين باشند در وجوب يارى كردن،و بعضى گفته اند معناى اولياء شما آزاد كننده شمايند هر گاه شما را از بردگى آزاد كردند،پس بر شما دوستى و يارى آنها لازم است.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ

يعنى بر شما باكى نيست،در نسبت دادن آن بكسى كه او را بفرزندى گرفته هر گاه شما گمان كرديد كه او پدر آنست و ندانستيد كه پسر او نيست،پس خدا شما را مؤاخذه و عقوبت بآن انتساب نميكند.

وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

يعنى و ليكن گناه در آن چيزهايى است كه قلوب شما عمدا و متعمّدا قصد نمايد از نسبت دادن آنها بغير پدران ايشان پس شما مؤاخذه بآنها خواهيد شد.

مجاهد گويد:آنچه را كه شما قبل از نهى خطا كرديد و آنچه را كه بعد از نهى تعمّد بآنها نموديد.

وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً

و خداوند آمرزنده و بخشنده است براى آنچه در گذشته گفتيد.

رَحِيماً

مهربانست بشما.

و در اين آيه دلالت است بر اينكه انتساب بغير پدر جايز نيست و در سنت و اخبار صحيحه از حضرت رسول صلّى اللّٰه عليه و آله وارد شده

که آن حضرت فرمودند:

لعنت خدا بر کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد و یا غیر موالی خود را دوست داشته و قصد نماید(یعنی غاصبین حقوق و ظالمین آل محمد علیهم السلام را دوست بدارد).

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اَللّٰهِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُهٰاجِرِینَ
إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلیٰ أَوْلِیٰائِکُمْ مَعْرُوفاً کٰانَ ذٰلِکَ فِی اَلْکِتٰابِ مَسْطُوراً (۶) وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِنَ اَلنَّبِیِّینَ مِیثٰاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرٰاهِیمَ
وَ مُوسیٰ وَ عِیسَی اِبْنِ مَرْیَمَ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِیثٰاقاً غَلِیظاً (۷) لِیَسْئَلَ اَلصّٰادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً أَلِیماً (۸) یٰا أَیُّهَا
اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا نِعْمَهَ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جٰاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیراً (۹) إِذْ
جٰاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ إِذْ زٰاغَتِ اَلْأَبْصٰارُ وَ بَلَغَتِ اَلْقُلُوبُ اَلْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ اَلظُّنُونَا (۱۰)

ص :۱۶

ترجمه:

۶-پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله بمؤمنـان اولی و شایسـته تر است از- خودشـان و همسـران او مـادران ایشاننـد و صاحبان رحم و خویشاوندان بعضـی از آنان اولی و مقدّم به بعض دیگر است در کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران مگر آنکه بدوسـتانتان خوبی کنید،این در کتاب خدا نوشته شده است.

۷-و هنگـامی که گرفتیم از پیامبران پیمان و عهـدشان و از تو و از نوح و ابراهیم و موسـی و عیسـی بن مریم و گرفتیم از ایشان پیمانی سخت.

۸-تا به پرسند راستگویان را از راستیشان و آماده ساخته برای کافرین عذابی دردناک.

۹-ای گروه مؤمنین یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان هنگامی که لشـگری آمد بسوی شما،پس ما فرستادیم باد و لشگر غیبی را که آنها را نمی دیدند و خداوند بآنچه که میکنید بیناست.

۱۰-هنگـامی که آمدنـد بسوی شـما از بالاـی سر شـما و از پـائین تر از شـما و هنگامی که چشـمها حیران شـد و دلها از ترس بگلوگاه و حنجره ها رسید و گمان میبردید بخدا گمانهایی.

قرائت:

اهـل مـدینه و ابن عـامر و ابو بکر و قتیبه،الظنونـا و الرسولا و السبیلا با الف قرائت کرده انـد در وصل و وقف ولی اهل بصـره و حمزه در وصل و وقف بدون الف خوانده و بقیه از قرّاء در وقف با الف،و در وصل بدون الف قرائت کرده اند.

ص: ۱۷

دلیل:

ابو علی طبرسی گوید:دلیل قول کسی که در وصل الف را تثبیت کرده اینست که در قرآن مجید چنین آمده و آن اساس آیه و آیات قرآنی است تشبیه بقوافی نموده از جهتی که آن مقاطع آیات است،پس هم چنان که تشبیه کرده(اکرمن و اهانن)را بقافیه ها در حذف یاء از آنها چنانچه حذف شده در مثل قول شاعر:

من حذر الموت ان یاتین

و اذا ما انتسبت له انکرن

کسی که مردم را از مرگ میترسانید که ناگهان آید وقتی که مرگ به سراغش آمد انکار نمود.

همین طور تشبیه نموده این را در اثبات الف بقافیه ها،و امّا کسی که الف را در وصل انداخته،پس او اثبات آن را در قوافی میداند و حال آنکه رؤس آیات قافیه نیست،پس در وصل حذف میشود چنانچه در غیر آنهم حذف میشود از چیزهایی که در وقف ثابت میماند مثل تشدیدی که ملحق میشود بحرفی که بر آن وقف میشود،و این هنگامیست که در خطا ثابت باشد پس شایسته است که حذف نشود چنانچه هاء وقف از کلمه(حسابیه و کتابیه) حذف نمیشود و اینکه آن جاری میشود مجرای موقوف علیه و وصل هم نمیشود

اعراب:

أَنْ تَفْعَلُوا

موصول وصله است در محلّ رفع بسبب مبتداء بودن برای اینکه آن استثناء منقطع،و خبر آن محذوف و تقدیرش اینست لکن فعلکم الی اولیائکم معروفا جائز لکن کار خوب شما بدوستانتان رواست.

وَ إِذْ أَخَذْنا

در ظرف عامل،اذکروا قول خدای سبحان إِذْ جاءَتْکُمْ

ص :۱۸

جُنُودٌ

العامل اینجا محذوف تقدیرش چنین است،اذکروا نعمه اللّه علیکم کائنه وقت مجیء جنود(اذ جاءکم)بدل از اذ اوّل و همین طور از إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ است

شأن نزول:

کلبی گوید:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله میان اصحابش برادری و مواخات برقرار کرد و هر دو نفر مرد را با هم برادر نمود،پس هر گاه یکی از آن دو از دنیا میرفت آنکه زنده بود میراث او را تصاحب کرده و به نزدیکان نسبی او چیزی نمیداد و این مدّتی تا خدا میخواست ادامه داشت تا آیه أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ... نازل شد،پس آیات مواریث نسخ کرد قانون میراث مؤاخات و برادری و هجرت را و نزدیکتر به میّت(مانند پسر و دختر و پدر و مادر و همسر)وارث گردید،پس نزدیکتر مانند برادر و خواهر و جد و جدّه از نزدیکان و خویشاوندان.

قتاده گوید:مسلمانها به سبب مهاجرت وارث میشدند و اعرابی مسلمان که هجرت نکرده بود از مهاجرین چیزی را ارث نمی برد،پس این آیات نازل و میراث بنسب و خویشاوندان مقرّر گردید.

تفسیر:

اشاره

اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سزاوارتر است بمؤمنین از خودشان یعنی آن حضرت اولی و شایسته تر است بایشان از خودشان.

مقصود از اینکه پیامبر سزاوارتر است چیست؟ چند قول در معنای اولی گفته شده است:

ص:۱۹

۱-ابن زید گوید:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سزاوارتر است به تدبیر ایشان و فرمان او بر ایشان نافذتر است از حکم ایشان بر ایشان خلاف آنچه حکم میشود بر آن برای وجوب طاعت و پیروی از آن حضرت که مقرون بطاعت خدای تعالی است (۱).

۲-ابن عباس و عطا گویند:یعنی آن حضرت اولی و شایسته است به ایشان در دعوت کردن،پس هر گاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایشان را برای کاری و چیزی فراخواند و یا فرمان داد ولی نفوسشان آنها را بچیزی خلاف خواسته پیامبر دعوت نمود اطاعت و پیروی خط و فرمان پیامبر(ص)اولی و واجب است از اطاعت نفوسشان"و این از قول اوّل نزدیکتر است" ۳-بدرستی که حکم آن حضرت نافذتر است از حکم بعضی از آنها بر بعضی دیگر مثل قول خدا فَسَلِّمُوا عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ "پس سلام کنید بر خودتان" پس هر گاه او با سزاوارتریش بایشان از مال امتش ارث نبرد چگونه ارث میبرد کسی که حق او را بسبب پسرخواندگی واجب میدانید،و از پیامبر(ص)روایت شده که وقتی خواست غزوه تبوک برود فرمان داد که مردم همه بسیج نموده بیرون

۱- ۱) -بحکم یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ... و مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ... و قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ .ای مؤمنین اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر خدا را و کسی که اطاعت کند پیامبر را حقیقه خدا را اطاعت نموده.و بگو اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی و متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. مترجم

رونـد،گروهی گفتنـد ما از پـدران و مادران مان اجازه میگیریم اگر آنها موافقت کردند میرویم و گرنه نخواهیم رفت،پس این آیه نازل شد.

و از ابی بـن کعب و ابن مسعود و ابن عبـاس روایت شـده که ایشـان آیه را اینطـور قرائت میکردنـد(النـبی اولی بـالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امّهاتهم و هو اب لهم)و در قرآن ابی بن کعب هم چنین بود،و از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام هم همین طور روایت شده است.

مجاهـد گویـد:هر پیغمـبر برای امتش پـدر بـود (۱)و برای همیـن مـومنین بـا هـم برادرنـد،زیرا پیـامبر(ص)پـدر ایشـانست در دین(چنانچه فرمود:

"انا و علی أبوا هذه الامه" من و علی دو پدر این امّت هستیم.

و مفرد انفس نفس است و آن مخصوص حیوان حسّاس دراکی است که نفیس ترین اعضایی است که در وجود اوست.

و محتمـل است که اشـتقاق آن از تنفّس نفس کشـیدن باشـد که آن تروح است،و محتمـل است که از نفاسه یعنی ارزشـمندی باشد که آن پربهاترین و گرامی ترین اعضاء اوست.

وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ

و همسـران آن حضـرت مـادران شـمایند یعنی آنـان برای مؤمنـانماننـد مادرنـد در احترام و حرمت ازدواج و حـال آنکه مادر حقیقی نیسـتند زیرا اگر بودنـد هر آینـه دختـران آنهـا هم خـواهران مـؤمنین می بودنـد حقیقه و تزویـج آنهـا بر مـؤمنین حلال نبود،پس معلوم شـد که مقصود از آن حرمت عقـد ایشـان است نه بر چیز دیگر برای اینکه ثابت نشـده چیزی از احکام مادری میان آنها و مؤمنین مگر حرمت ازدواجشان فقط،آیا

۱- ۱) -و تأیید میکند قول مجاهد را آیهٔ شریفه، مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ...

نمی بینی که نگاه کردن بر ایشان بر مؤمنین جایز نیست و نیز آنها نمی تواننـد بر مؤمنین نظر نمایند (۱)و مؤمنین ارث نمی برند از آنها و برای همین است که شافعی میگویـد وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ در یک معنی مخصوصـی است نه معنای مادری عمومی مطلق و آن باین معناست که آنها محرّمات

---

۱ – ۱) –خداونـد همسـران پیـامبر را مادران مؤمنین قرار داده ولی مشـروط به اینکه ایجاد فتنه و حادثه نکننـد و هتک حرمت و حریم پیـامبر(ص)را ننماینـد پیامبر(ص)طلاق آنان را در اختیار حضـرت علی علیه السـلام قرارداد و فرمود آنها بشـرف امومه و مادری مؤمنین مفتخرند مادامی که در منزل خود نشسته و حفظ حریم و ناموس آن حضرت و موقعیت خود را نمایند اما اگر از منزل بیرون زدنـد وماننـد عـایشه بسـیج لشـگر کرده و بـه بصـره آمـده و جنـگ جمـل را بر پـا و بـا خلیفـه بلا ـ فصـل پیغمبر(ص)حضـرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)جنگیدند آن حضـرت مختار است که آنها را طلاق گوید تا از شرافت مـادری ساقط شونـد،در اینجا مناسب دیـدم حکایتی را که سـید اسـتادم فقیه اهل البیت آیه العظمی مرعشـی نجفی مـدّ ظله در درسـش، فرمودند برای تنبیه برادران اهل تسـنن و یا سـنی زدگان داخلی بنویسم فرمودند آیت اللّه حاج سید محمد باقر حجّت که از علماء طراز اوّل کربلاء و ادباء عرب بوده قصـیده در مـدح حضـرت زهراء علیها السـلام میگوید و در آن قصـیده خطاب بعـایشه و میگویـد:یـا آمنّیا فسبّک محرّم–لاجـل عین الف عین تکرم–ای مادر ما بـد گویی بتو حرام است برای اینکه تو همسر پیـامبری و برای یـک چشم هزار چشم احـترام میشوی،پس یکی از خطبـاء مخلص عرب که شـارح ازریه است در عـالم خواب حضـرت زهرا علیها سـلام را می بیند میفرماید برو به پسرم سید محمد باقر حجت بگو کسی که مادری مانند من دارد به عایشه مادر نمیگویـد،پس او از خواب بیـدار شده درب منزل سـید آمده و میگوید آیا تازگی شـعری گفته ای؟میگوید چطور؟خواب خود را میگویـد پس سـید بسـیار گریه کرده فورا آن بیت را عوض کرده و میگوید: فیا حمیرا سبّک محرّم)حمیرا لقب عایشـه است.مترجم

ابدی هستند ولی محرمهای در خلوت و مسافرت نیستند و این همان معنایی است که مسروق از عایشه روایت کرده که زنی باو گفت ای مادر،پس عایشه گفت من مادر تو نیستم بلکه مادر مردان شمایم.

و بنا بر این مطلب جایز نیست که بخواهران و برادران ایشان خال المؤمنین و خاله المؤمنین گفته شود (۱).

شافعی گوید:زبیر اسماء دختر ابی بکر را تزویج کرد و نگفت که او خاله مؤمنین است.

وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ

و این آیه در آخر سورهٔ انفال تفسیر شده،و اولوا الارحام صاحبان نسب و خویشاوندانند،چون خداوند سبحان فرمود که همسران پیامبر(ص)مادران مؤمنین هستند در تعقیب آن اولوا الارحام را فرمود و بیان نمود که میراث نمی برد مگر بانتساب ولادتی و خویشاوندی،و مقصود اینست که صاحبان نزدیکان هم بعضی از آنها بارث بردن شایسته تر از بعضی از مؤمنین،یعنی انصار و مهاجرین که از مکّه هجرت بمدینه کردند هستند.

و بعضی گفته اند:مقصود از مؤمنین آنهایی هستند که با هم پیمان و عقد برادری بستند و یا مهاجرت نمودند،پس این آیه نسخ نمود توارث به هجرت و مؤاخات در دین را و آن دلالت دارد بر اینکه میراث بقرابت و خویشاوندی است،پس هر کس نزدیکتر باشد(مثل پسر و دختر و پدر و

۱- ۱) -پس بنی امیه و مروان که بمعاویه علیه الهاویه(خال المؤمنین)می گویند مانند سایر کارهایشان نسبت نابجایی داده و کار خطا و حرامی مرتکب شده اند.

مادر)پس او سزاوارتر بمیراث است از آنهایی که دورترند(چون برادر و خواهر،یا عمو و عمه،دایی و خاله).

إِلاّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلی أَوْلِیائِکُمْ مَعْرُوفاً

مگر اینکه بدوستانشان خوبی نمائید.

الاّ استثناء منقطع است و معنایش اینست،لکن اگر شما بدوستانتان که مؤمن هستند و یا هم پیمان های خودتان چیزی که خوب شایسته باشد نمودید(مثلا احسانی کردید)آن کار خوبی است.

سدی گوید:مقصود از این وصیه کردن مؤمن است به برادران دینیش (که از ثلثش بگوید به دوستان و برادران دینیش بدهند).

و غیر سدی گویند:وقتی توارث بمؤاخات و برادری و هجرت نسخ شد به آیهٔ اولوا الارحام وصیه را مباح فرمود که انسان وصیه کند برای هر کس که دوست دارد او را بآنچه که میخواهد از ثلث مالش معنای معروف وصیّت در اینجا است.

از محمد بن حنفیه(فرزند امیر المؤمنین علیه السلام)و عکرمه و قتاده حکایت شده که معنای آن وصیت به نزدیکان است از مشرکین.

و بعضی گفته اند:که این صحیح است برای اینکه خداوند تعالی از این کار نهی فرموده بقولش لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید...و بسیاری از فقهاء(عامّه) تجویز کرده اند وصیّت برای نزدیکان کافر را،و اصحاب ما گفته اند که وصیّت برای نزدیکان کافری که پدر و مادر و یا فرزند باشند جایز است.

کانَ ذٰلِکَ

یعنی نسخ میراث بسبب هجرت و رد آن بارحام از نزدیکان

فِی الْکِتٰابِ

یعنی در لوح محفوظ ثابت است.

و بعضی گفته اند:یعنی در تورات است (مَسْطُوراً) یعنی نوشته شده و من در قول خدا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ دو احتمال در آن میرود،یکی از آن دو آنچه ما یاد نمودیم و دیگری تقدیرش اینست،و اولوا الارحام من المؤمنین و المهاجرین اولی بالمیراث،صاحبان ارحام از مؤمنان و مهاجران سزاوارتر بمیراث هستند.

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثٰاقَهُمْ

و آن گاه که ما از پیامبران پیمان شان را گرفتیم.

قتاده گوید:یعنی ای محمد(ص)یاد کن هنگامی که خداوند تعالی پیمان از پیامبران گرفت خصوصا که بعضی از آنها تصدیق کنند بعضی دیگر را و پیروی نمایند بعضی از ایشان برخی دیگر را.

مقاتل گوید:پیمان از ایشان گرفت بر اینکه خدا را عبادت کنند و مردم را بعبادت خدا بخوانند،و اینکه بعضی از آنان بعضی دیگر را تصدیق نموده و ملّت و قوم خود را نصیحت نمایند.

(وَ مِنْکَ)

ای محمد،و البتّه آن حضرت را برای فضل و شرفش مقدم داشت.

وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ

این پنج پیغمبر (ص)را بنامهایشان یاد نمود و اختصاص داد برای اینکه آنان اصحاب شرایع (۱)بودند.

ص: ۲۵

۱- ۱) -مترجم گوید:و اولوا العزم بودند،یعنی صاحبان عزم راسخ و ثابت بودند و در مقابل طغیان و عصیان ملّتشان صبر نموده و پایداری می کردند و زود بآنها نفرین نکرده و از آنان قهر نمیکردند و دلیل بر این آیه

وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً

و ما گرفتیم از ایشان پیمان سختی یعنی پیمان محکمی گرفتیم بر وفاء کردن بآنچه را که متحمل شده از بار رسالت و ابلاغ کردن احکام دین و شریعت.

و بعضی از مفسّرین و دانشمندان گفته اند:یعنی ما از ایشان عهد و پیمان محکم گرفتیم که بملّت خود اعلان کنند که محمد(ص)رسول و فرستاده خداست و پیامبری بعد از او نخواهد بود،و البتّه ذکر میثاق را مکرّر فرمود برای تأکید در اوّل آیه بطور مطلق یاد نمود و در آخرش آن را مقیّد ساخت بزیادتی صفت غلیظ،سپس خداوند فایده میثاق و پیمان بستن با انبیاء را بیان فرمود،و گفت:

لِيَسْئَلَ الصّٰادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ

تا اینکه به پرسند راستگویان را از صداقت و راستگوییشان.

مجاهد گوید:یعنی البتّه این کار را کرد و پیمان را گرفت تا اینکه سؤال کند از پیامبران مرسل که امتهای شما چه جواب دادند بشما.

بعضی گفته اند:تا اینکه از راستگویان سؤال کنند در توحید و یگانگی خدا و عدل او و شرایع از راستیشان یعنی آنچه را که در باره خدا میگویند،

۱)

(کریمه فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و لا تستعجل،پس صبر نما چنانچه انبیاء اولو العزم صبر کردند و شتاب نکن در نفرین کردن(سورهٔ احقاف ۳۴ و در سورهٔ"ن و القلم"آیه ۴۸ فرمود فاصبر لحکم ربك و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادی و هو مکظوم،پس صبر کن حکم پروردگار ترا و مباش مثل رفیق ماهی (یونس نبی)هنگامی که در شکم ماهی افتاد و در تاریکی شکم ماهی و قعر دریا ندا کرد یا لا آله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین،و پر خشم بود.

پس بآنها گفته میشود آیا خدای متعال به هیچ کس ظلم و ستم نموده است آیا هر انسانی را باعمال خودش مجازات و پاداش داده،آیا کسی را بدون گناه عذاب نموده است مثل این،پس میگویند بلی در قضاوتشان عدالت نمود و هر کس را بکردار خودش کیفر داد.

و بعضی گفته اند:یعنی برای اینکه راستگویان را به پرسد در گفتار ایشان از راستی و صداقت در کارهایشان.

و بعضی گفته اند:تا اینکه از راستگویان به پرسند هدف شما از راستگویی چه بود،آیا فقط خدا بود،یا غیر خدا،و در آن تهدیدی برای دروغگویانست.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:وقتی از راستگویی او سؤال شود که به چه وجه و جهت بود،میگوید(مثلا برای خدا و یا...بود)پس به حسب آن پاداش داده میشود،پس حال دروغگو چگونه خواهد بود آن گاه خدای سبحان فرمود:

وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً

یعنی مهیّا نموده برای کفّار عذاب دردناکی،سپس مؤمنان را مخاطب ساخته و فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ

ای گرویدگان بحق و کسانی که ایمان آورده اید یادآور شوید نعمت خدا را بر خودتان،و تذکر داد بایشان بزرگ نعمت خود را بر آنها که رفع احزاب(گروهای مختلف عرب از قریش و غیر آن)بود.

إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ

و ایشان آنهایی بودند که تحزّب(گروه گرایی) کردن بر رسول خدا(ص)در ایّام جنگ خندق.

فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً

و آن باد تندی بود که بر ایشان وزید تا دیگهای غذای برگشته و خیمه های آنها کنده شد.

وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا

و لشگری که ندیدید آنها را از فرشتگان.

و بعضـی گفته انـد:که فرشـتگان در آن روز جنگ نکردنـد و کسـی را نکشتند بلکـه مؤمنـان را تشجیع کرده و کفـار را میترسانیدند.

وَ كٰانَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيراً

و خداونـد بـآنچه را که میکنیـد بینـاست کسـی که بـا تـاء قرائت کرده میگویـد روی خطـاب با مؤمنین است،و کسـی که با یاء خوانده مقصودش اینست که خدا عالم است بآنچه را که کفّار انجام میدهند سپس فرمود:

إِذْ جٰاؤُكُمْ

یعنی یاد آورید هنگامی که لشکر مشرکین بسوی شما آمدند.

مِنْ فَوْقِكُمْ

یعنی از بالای وادی از طرف مشرق،بنی قریظه و بنی نضیر و غطفان.

وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ

یعنی از طرف مغرب از سمت مکّه ابو سفیان در مردم قریش و کسانی که پیرو او بودند.

وَ إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ

یعنی دیدگان شما از هر جهت مات و حیران شده و نمی گریست مگر دشمن را که از هر طرف روی آورده است.

و بعضی گفته اند:یعنی چشمها از وحشت و ترس از جای خود برگشته چنانچه شخص ترسو میشود و در حال ترس نمیداند چه می بیند.

وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ

و دلها بگلو رسید،حنجره داخل گلو میباشد.

قتاده گوید:یعنی دلها از جای خود کنده شد و اگر نبود که گلو و حلقوم تنگی از آن میکرد که بیرون رود،هر آینه بیرون میرفت.

ابو سعید خدری گوید:روز خندق گفتیم ای رسول خدا بفرما ما چه بگوئیم،بحقیقت جان ما بگلو رسید،فرمود بگوئید:اللّهم استر عوراتنا،و آمن روعاتنا،بار خدایا مستور و مصون دار ناموس ما را و ایمن فرما وحشت ما،گوید پس آن را خواندیم،پس چهره های دشمنان خدا بسبب باد تندی زده شد،پس فرار کردند.

فراء گوید:معنای بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ چنین است یعنی آنها ترسیدند و بیشترشان بجزع افتادند،و شخص ترسو و جبان هر گاه ترسش سخت شد کبدش باد میکند و وقتی کبد متورّم شد جان بگلو میرسد.

وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا

یعنی گمانهای شما دگرگون و مختلف- خواهد بود،پس بعضی از شما گمان نصر و یاری خدا را میبرد و برخی هم از خدا مأیوس و نااامید میشود.

حسن گوید:یعنی گمان مبرید گمانهای مختلف منافقین خیال میکنند که محمد(ص)مستأصل و بیچاره میشود و مؤمنین گمان میکنند که آن حضرت یاری میشود.

و بعضی گفته اند:افرادی که ضعیف القلب و ایمان بودند مثل منافقین فکر میکردند،لکن این معنی وارد نشده.

و بعضی گفتند:که اختلاف گمان آنها این بود که بعضی گمان میکردند که کفّار غالب میشوند،و بعضی گمان میکردند که ایشان بر شهر مدینه مستولی میشوند،و بعضی گمان میکردند که جاهلیّت عود خواهد نمود

چنانچه قبل از اسلام بود،و بعضی گمان میکردند که آنچه خدا و پیامبر وعده دادند از یاری دین و اهلش آن غرور و فریب است،پس اقسام ظنون بسیار است خصوصا گمان ترسوها از همه بیشتر است.

ترتیب:

قول خدای تعالی، اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ پیوست بقول او وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ دارد زیرا چون بیان فرمود که پسر بودن بر او جایز و روا نیست در تعقیب آن فرمود که آن حضرت با وصف این بر مؤمنین-از خودشان شایسته تر است از جهت اینکه خداوند آن حضرت را بر آنها ولایت داد،پس بر ایشان واجب است او را پیروی و اطاعت نمایند،و اصل ولایت برای خدای تعالی است،چنانچه فرمود:

هُنٰالِكَ الْوَلاٰيَةُ لِلّٰهِ ولایت در اینجا مخصوص خداست (۱)پس برای

ص: ۳۰

۱- ۱) -موضوع ولایت که مسئله روز است معرکه آراء فقهاء و دانشمندان است بعضی از علماء معتقدند که ولایت خدا و پیامبر(ص)و امام در عصر غیبت حضرت ولیّ عصر روحی له الفداء برای فقیه ثابت است و از آنهاست مرحوم میرزا حسین نائینی قدس اللّه سره و نایب الامام خمینی و من تبعه و بعضی هم بکلّ انکار ولایت را نموده برای فقهاء و بعضی هم قائل به تفصیل شده یعنی میگویند ولایت دارند ولی نه ان ولایت مطلقه پیامبر و ائمه(ع)را بلکه ولایت آنان در محدوده امور حسبیه و نصب قیم برای صغار و طلاق- ممتنع و امثال ذلك است،و قائلین باین قول بیشتر است و ولایت فقیه بآن معنی را قبول ندارند و هو الحق،و ما اگر از دیدگاه قرآن و اخبار صحیحه خاندان رسالت ملاحظه کنیم خواهیم دانست که ولایت مطلقه مخصوص به خدا و پیامبر(ص)و امام است زیرا در قرآن مجید انحصار بآنها داده لا غیر انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا...فرموده و چون خدا عالم و دانای بتمام امور جزئی و کلی بندگانش میباشد و مصالح و مفاسد آنان را

هیچکس حظی و نصیبی نیست در آن ولایت مگر کسی را که خدای سبحان او را ولی نموده و تولیت امر بندگانش را در اختیار او گذارده و به این معنی پیامبر(ص)در روز غدیر اشاره نموده و فرمود

الست اولی بکم من انفسکم آیا من از شما بنفوس شما سزاوارتر نیستم؟پس چون همه جواب مثبت داده و گفتند آری شما بر ما از هر جهت شایسته تری فرمود

من کنت مولاه فعلی مولاه هر کس را که من بر او ولایت دارم پس علی بر او ولایت دارد و مولا بمعنای اولی است بدلالت کریمه مَأْوٰاکُمُ النّٰارُ هِیَ مَوْلاٰکُمْ جایگاه شما آتش و آن مولای شماست یعنی برای شما سزاوارتر است و نیز قول لبید شاعر جاهلیت که میگوید:

فغدت کلا الفرجین تحسب انّه

مولی المخافه خلفها و امامها

پس صبح نمود هر دو شکاف که خیال میکرد ترس و خطر از جلو و عقب متوجه باوست،یعنی به ترس و مخافت سزاوارتر است. سپس برگشت خداوند سبحان به کلامش در تأکید نبوّت پیامبر"ص" بذکر آنچه را که از انبیاء و پیامبران پیمان گرفته بود در این باب و دنبال کرد آن را به بیان آیات و معجزاتش در روز احزاب و ذکر آنچه را که انعام فرموده بر آن حضرت و بر مؤمنین از یاری کردن آنان مضافا بر آنچه که برای ایشان از ثوابهای اخروی مهیّا نموده بود.

حکایت جنگ خندق:

محمد بن کعب قرظی و غیر او از اصحاب تاریخ پیامبر(ص)داستان

(۱)

میدانید بر آنها ولایت دارد و چون خدا علم مزبور را به پیامبر و امامان علیهم السلام داده آنها هم چنین ولایتی دارند. مترجم

جنگ خنـدق را چنین گفته اند،که عده ای از یهود که از آنها سـلام بن ابی الحقیق و حیّ بن اخطب با جماعتی از بنی النضـیر که پیامبر خـدا(ص) آنها را تبعیـد و اخراج نموده بود رفتند تا در مکّه بر قریش وارد شده و آنها را بجنگ با پیامبر(ص)خوانده و گفتند ما با شما بر ضدّ مسلمانها هستیم تا آنها را مستأصل و بیچاره کنیم.

قریش گفتند ای جماعت یهود شـما اهل کتاب اوّل هستید،آیا دین ما بهتر است یا دین محمد(ص)گفتند بلکه دین شما بهتر از دین اوست و شـما سـزاوارتر بحق از او هستیـد،پس ایشان یعنی(یهود عنود)همان مردمی هسـتند که خداونـد در باره آنان نازل فرمود،آیا نظر نمیکنی به آنهایی که بهره ای از کتاب(تورات)داده شـده است به جبت و طاغوت ایمان آورده و به کفّار قریش میگویند شما راه را از مؤمنین بهتر یافته اید تا آنجا که فرمود و کافیست برای آنها سعیر جهنّم یعنی شعله آتش دوزخ.

پس قریش از گفته آنها مسـرور و تحریک شـده،پس برای جنگ با رسول خـدا(ص)اجتماع نموده و آماده پیکار شدند،سـپس یهودیـان مـذکور از مکّه بسوی قبیله غطفان رفته و آنها را دعوت بجنگ با رسول خـدا(ص)کرده و با آنها هم گفتنـد که ما با شمـا خواهیم بود و قریش هم برای این کار با ما پیمان بسـته انـد،پس قبیله غطفان هم موافقت و آمادگی خود را اعلام نمودند پس قریش برهبری و فرماندهی ابو سـفیان بن حرب حرکت کرده و غطفان هم بسـرکردگی عیینه بن حصین بن حذیفه بن بدر بـا قبیله فزاره و حرث بن عوف بـا قبیله بنی مره و مسـعود بن جبله الاشـجعی با مردمی که از اشـجع متابعت او را نمودنـد بیرون آمده و بهم پیمانهای خود هم نوشته از بنی

اسد که با آنها موافقت کنند،پس طلیحه با عدّۀ از بنی اسد که هم پیمان با اسد و غطفان بودند بآنها پیوستند.

و قریش بجماعتی از مردان بنی سلیم مثل ابو الاعور سلمی و پیروانش از قبیله مذکور نامه نوشتند که قریش را کمک کنند،و چون این اخبار بپیغمبر اسلام(ص)رسید خندقی بر دور شهر مدینه با اشاره جناب سلمان فارسی رضوان اللّه تعالی علیه کنده و این اوّلین جنگی بود که سلمان شرکت کرده و او در آن موقع آزاد بود گفت یا رسول اللّه(ص)ما در فارس وقتی در محاصرۀ دشمن قرار میگیریم بر دور خود خندق قرار میدهیم،پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رأی سلمان را پذیرفته و باتفاق مسلمانها خندق را کنده و آن را محکم ساختند.

و از دلایل و معجزات پیامبری آن حضرت که در حفر خندق ظاهر شد روایت ابو عبد اللّه حافظ است که باسنادش از کثیر بن عبد اللّه بن عمرو عوف مزنی آورده که گفت پدرم برای من از پدرش حدیث کرد که پیغمبر(ص)در سال احزاب نقشۀ خندق را چنین پیاده نمود که کندن چهل زراع را در عهدۀ ده نفر از مسلمین گذارد،پس در میان مهاجرین و انصار در بارۀ سلمان اختلاف شد و سلمان مرد نیرومند و پرتوانی بود پس انصار گفتند که سلمان از ماست و مهاجرین گفتند سلمان از ماست، پس پیامبر خدا(ص)فرمود سلمان از ما خاندان است.

عمرو بن عوف گوید من و سلمان و حذیفه بن الیمان و نعمان مقرن و شش نفر از انصار چهل زراع را بریده و کندیم تا رسیدیم به خاک رس خداوند از ته خندق سنگ سفید گردی را بیرون آورد و بیل و کلنگ ما-

ص :۳۳

شکست و بر ما سخت شد،پس بسلمان گفتیم از خندق بالا برو و پیامبر (ص)را از این سنگ خبر بده که یا ما از سنگ بگذریم که گذشتن از سنگ نزدیک است و یا اینکه ما را برأی و نظر مبارکش در بارهٔ سنگ فرمان دهد چون ما دوست نداریم از خط نقشهٔ آن حضرت تجاوز کنیم،پس سلمان از خندق بالا آمده و خدمت پیامبر(ص)رسید در حالی که برایش قبّه ای زده بودند،پس عرض کرد یا رسول اللّه سنگ سفیدی گردی از ته خندق بیرون آمده و آهن آلات ما را شکسته و کار بر ما دشوار شده زیرا چیزی در آن اثر نمیکند نه زیاد و نه کم،پس نظر مبارک را در بارهٔ آن بفرما،پس آن حضرت با سلمان وارد خندق شده و کلنگ بدست گرفته و بر آن سنگ زد که برقی از آن ظاهر شد که تمام مدینه را روشن نمود مثل اینکه چراغ پر نوری در شب تاریکی افروخته اند،پس پیامبر تکبیر فتح گفت مسلمانها نیز اللّه اکبر گفتند،سپس دو مرتبه زد باز برقی ظاهر شد آن گاه ضربت سوم را زدند که برق دیگری برخاست.

پس سلمان گوید:گفتم پدر و مادرم بفدایت یا رسول اللّه این برقهایی که می بینیم چیست فرمود:برق اوّل نشانهٔ فتح یمن است که خداوند نصیب ما خواهد نمود و امّا دوّم نشانهٔ فتح شام و مغرب است و امّا برق سوّم علامت فتح مشرق(و عجم)است،پس مسلمانان خوشحال شدند و گفتند الحمد للّه موعد صادق،سپاس و شکر مخصوص خداوندیست که وعده دهنده صادق است،و احزاب ظاهر شدند،مؤمنین گفتند:

"هٰذا ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ" اینست آنچه که خدا و پیغمبر(ص)بما وعده داد و خدا و پیامبرش راست گفتند و منافقین

گفتند آیا تعجّب نمی کنید که محمد شما را خبر داده و وعده باطل میدهد و بشما میگوید که در یثرب(مدینه)قصور حیره و مدائن و کسری را می بینید و اینکه آنها را برای شما فتح میکند و حال آنکه شما حفر خندق نموده،و جرئت مبارزه و ظاهر شدن را ندارید.

معجزه دوّم

و نیز از آیات و معجزات پیامبری آن حضرت حکایتی است که ابو عبد اللّه حافظ با اسنادش از عبد الواحد بن ایمن مخزومی روایت نموده گوید:

شنیدم جابر بن عبد اللّه انصاری گفت ما در آن روز خندق می کندیم پس کوهکی در آن ظاهر شد،پس ما گفتیم یا رسول اللّه کوهکی پیش آمده در خندق،پیغمبر(ص)فرمود:بر آن آب بپاشید،آن گاه برخاست،پس بطرف آن کوهک آمد در حالی که از گرسنگی دامن خود را بشکم مبارکش بسته بود،پس کلنگ یا بیل را گرفت و سه مرتبه بسم اللّه گفت آن گاه بر آن سنگ زد،پس آن سنگ مانند رمل و شن نرم رونده گردید،پس گفتم به من اجازه دهید بمنزلم بروم،پس اجازه فرمود،پس بهمسرم گفتم آیا از خوراکی چیزی داری گفت:یک صاع(سه کیلو)جو و یک بزغاله هست، پس او جو را آرد نموده و خمیر کرد و من بزغاله را ذبح کردم و پوست کندم و در اختیار عیالم گذاشتم و خدمت پیامبر آمدم و ساعتی نشسته،سپس باز رخصت گرفته و بمنزل آمده و دیدم همسرم آن خمیر را نان ساخته و گوشت را هم پخته است،پس حضور پیامبر(ص)برگشته و گفتم نزد ما غذایی آماده است یا رسول اللّه شما و دو نفر از اصحابتان تشریف بیاورید.

فرمود ای جابر غذا چه مقدار است،گفتم یک صاع نان جو و یک

بزغاله است،پس پیغمبر(ص)بمسلمانانی که در خندق کار میکردند فرمود برخیزید برای صرف غذا بمنزل جابر بیائید،پس همه آنها برخاسته و بطرف منزل من آمدند و من از خجالت حالتی که پیدا کردم که جز خدا کسی نمیدانست برای کمی غذا و میگفتم همه مردم آمدند بر یک من نان جو و یک بزغاله،پس نزد زنم آمده و گفتم ما رسوا شدیم پیغمبر(ص)با تمام مردم مدینه آمدند،پس عیالم گفت آیا پیغمبر"ص"از تو از مقدار غذا پرسید؟ گفتم بلی،پس گفت خدا و پیامبر(ص)داناترند ما او را از موجودی خود خبر دادیم،پس این سخن زن من غم و غصّه مرا برطرف کرد.

پس رسول خدا(ص)وارد شده و فرمود گوشت و نان را با من گذارید پس آن حضرت شروع کرد به ریز کردن نان و در آبگوشت ریختن و گوشت بزغاله پخته را از هم جدا میکرد و در ظرف غذا میگذارد،و مرتبا جلوی مردم میگذارد تا همه خورده و سیر شدند و تنور نان و دیگ آبگوشت پر از نان و آبگوشت و گوشت بود مانند اولش سپس پیغمبر(ص)بعیال جابر فرمود خودت بخور و بهمسایه ها اهداء کن،پس ما غذا خورده و به تمام خویشان خود نیز هدیه فرستادیم،و بخاری این معجزه را در صحیح خویش آورده است.

براء بن عازب گوید:در روز احزاب رسول خدا(ص)با ما خاک حمل میکرد و خاک سفیدی شکم آن بزرگوار را پوشانیده بود و بصدای بلند می فرمود:

لا همّ لو لا انت ما اهتدینا

و لا تصدّقنا و لا صلّینا

بار خدایا اگر تو نبودی ما هدایت نشده و نه زکاه داده بودیم و نه

نماز میخواندیم.

فانزلن سکینه علینا

و ثبت الاقدام ان لاقینا

پس خدایا بر ما سکینه و اطمینان را نازل فرما و قدمهای ما را در هنگام ملاقات دشمن استوار دار.

ان الاولی قد بغوا علینا

اذا أرادوا فتنه ابینا

بدرستی که حزب اوّل(که یهود مدینه اند)بر ما ستم کردند و هر وقت آنها میخواستند آشوبی برپا کنند ما ممانعت میکردیم،و این رجز را نیز بخاری در صحیح خود نقل نموده است.

ابی الولید از شعبه از ابی اسحاق از براء نقل نموده که چون رسول خدا(ص)از حفر خندق خلاص شد قریش با ده هزار نفر از مردم مختلف و پیروان قریش از بنی کنانه و اهل تهامه رسیده و بین جرف و غابه (۱)فرود آمدند و غطفان و پیروانش از اهل نجد آمده و در دامنه کوه احد منزل نمودند.

پیغمبر(ص)با سه هزار نفر از مسلمین از سور مدینه بیرون آمد،و سلع را در پشت خود قرار داده و در آنجا اردوگاه ساختند و خندق در میان ایشان و جبهه دشمن بود،و امر فرمود که زنان و کودکان را در مکان بلند منزل دهند،پس دشمن خدا حیّ بن اخطب نضیری بدرب قلعه کعب بن اسد قرظی رئیس بنی قریظه که با پیامبر(ص)پیمان بسته و مواعده گذارده بود که بر علیه اسلام و مسلمین اقدامی ننماید آمده و فریاد

۱- ۱) -جرف جایی است سیل ها آنجا را برده باشد و غابه چاه عمیق را گویند و سلع کوهیست در مدینه.

زد و وی را طلبید و چون کعب صدای نحس ابن اخطب را شنید درب قلعه را بروی او بست،پس اجازهٔ ملاقات خواست و او خودداری نمود، پس فریاد زد ای کعب در را باز کن کعب گفت وای بر تو ای حی تو مردی بد قدم و میشوم هستی و من با محمد(ص)پیمان بسته ام که بر علیه او کاری نکنم و نقض پیمان نمیکنم،و از آن حضرت هم جز وفاء و صداقت چیزی ندیده ام،ابن اخطب گفت وای بر تو در را باز کن تا با تو سخنی بگویم گفت من این کار را نمیکنم گفت آری تو در را بسته ای که مبادا من از آذوقه و علوفه تو چیزی بخورم.

پس در را گشود و حی بن اخطب وارد و گفت وای بر تو ای کعب من عزّت دنیا را برایت آورده ام،من برایت قریش را با تمام رؤسا و بزرگان آن و غطفان را با همه سرانش آورده ام و با من پیمان بسته اند که از پای ننشینند تا اینکه محمد و پیروانش را مستأصل و بیچاره کنند.

کعب گفت بخدا تو ذلّت و بدبختی دنیا را برای من آورده ای ابری آورده ای که رعد و برق دارد ولی یک قطره باران با آن نیست،مرا واگذار با محمد(ص)زیرا من جز صداقت و وفاء چیزی از او ندیدم.

پس ابن اخطب ملعون کعب را مکرّر اغوا و بوعده شیطانی فریفت تا او را حاضر کرد بر این پیمان و قرار که اگر قریش و غطفان شکست خورده و نتوانستند به محمد(ص)صدمه ای بزنند و بمکّه برگشتند من بر قلعه تو وارد شوم،تا هر بلائی بر سر تو آمد به منهم برسد،پس کعب پیمان خود شکست و از قراری که میان او و آن حضرت بود برائت جست.

پس چون این خبر به پیامبر(ص)رسید سعد بن معاذ بن نعمان

ابن امرء القیس که یکی از بنی عبد الاشهل و در آن موقع رئیس قبیلهٔ اوس بود باتفاق سعد بن عباده یکی از بنی ساعده بن کعب بن خزرج که در آن وقت ریاست قبیله خزرج را داشت با عبد اللّه بن رواحه و خوات بن جبیر فرستاد و فرمود بروید و به بینید آیا خبر نقض پیمان کعب صحّت دارد یا نه،پس اگر درست است برای ما روشن کنید که بدانیم و بمردم نگوئید و اگر که بر وفاء و عهد خود باقی هستند بمردم ابراز کنید.

پس آن گروه نزد کعب آمدند و دیدند که آنها بر پلیدترین حالت هستند و علنا میگویند میان ما و محمد عهد و قراری نیست،پس سعد بن عباده آنها را بد گفته و ملامت کرد و آنها هم بسعد بدگویی کردند.

سعد بن معاذ گفت بدگویی را واگذار،پس بدرستی که آنچه بین ما و آنهاست از بدگویی و شماتت بزرگتر است،سپس نزد پیغمبر(ص)آمده و گفتند آنها مانند قبیله عضل و قاره که با اصحاب رسول خدا حبیب بن عدی و یارانش اصحاب رجیع مکر کردند هستند.

پیامبر(ص)فرمود اللّه اکبر ای مسلمانان بشارت باد شما را در این موقع بلاء بزرگ و سخت شد و ترس زیاد عارض گردید،و دشمن از بالای مدینه و پائین آن هجوم آورد تا مؤمنان هر گمانی از خاطرشان گذشت و نفاق بعضی از منافقین ظاهر گشت.

پس پیامبر(ص)با مشرکین حدود ۲۷ روز در مقابل هم ایستاده ولی نبردی در میان آنان نشد مگر تیر اندازی.

پس چند نفر از قهرمانان و شجاعان قریش مثل عمرو بن عبد ود برادر بنی عامر بن لوی و عکرمه ابی جهل و ضرار بن خطاب و هبیره بن ابی

وهب و نوفل بن عبد اللّه لباس رزم پوشیده و بر مرکب های خود سوار و از خیام بنی کنانه عبور و گفتند ای بنی کنانه آماده جنگ شوید که به زودی خواهید دانست در این روز مرد میدان کیست،سپس هی بر اسبهای خود زد،و آمدند تا در لب خندق رسیدند و گفتند بخدا سوگند که این یک نقشه ای است که عرب آن را نمی دانست،پس گشتند تا جای تنگی از خندق را یافتند و بر اسبها نهیب دادند تا از خندق پریده و در آن طرف که زمین سخت و محکمی بود جولانی کرده و مبارز طلبیدند.

پس علی بن ابی طالب علیه السلام با چند نفر از مسلمین به مبارزه آنان شتافته و آن مرزی که عبور کرده بودند گرفتند و عمرو بن عبد ود پهلوان قریش که در روز جنگ بدر هم حاضر و مجروح شده و نتوانسته بود که در جنگ احد شرکت کند با اقرانش بطرف علی علیه السلام آمد و او در این روز برای اینکه دلاوری و شجاعت خود را اعلام کند،بمیدان آمده بود و قریش او را با هزار سوار برابر و باو فارس یلیل میگفتند برای اینکه او با چند سوار از قریش آمدند تا به یلیل که بیابانی نزدیک بدر است رسیدند،پس بنو بکر با جماعتی جلوی آنها را گرفتند،پس عمرو به یارانش گفت شما بروید و آنها رفتند و او به تنهایی با بنو بکر بمقاتله برخاست و آنها را کشت و یا فراری نمود تا بفارس یلیل معروف گردید.

و نام زمینی که در آن خندق کندند(مداد)بود و اوّل کسی که از آن پرید عمرو و یارانش بودند،پس در این باره گفته شده است.

عمرو بن عبد ود کان اوّل فارس

جزع المداد و کان فارس یلیل

عمرو بن عبد ود،اوّل قهرمان و اسب سواری بود که از خندق پرید

ص :۴۰

و او فارس یلیل و شجاع بیقرین بود.

ابن اسحاق گوید:که عمرو بن عبد ود فریاد میکرد(هل من مبارز)آیا کسی هست که به نبرد و مبارزه با من آید،پس علی علیه السلام در حالی که در لباس رزم بود و خودی از آهن بسر داشت برخاست و گفت یا رسول اللّه من به جنگ او خواهم رفت پیامبر(ص)فرمود بنشین یا علی او عمرو است و عمرو پیاپی میگفت،الا رجل،الا رجل،آیا مردی نیست،بمیدان من آید و میگفت بهشتی که شما گمان میکنید هر کس از شما کشته شود و یا بکشد داخل آن میشود کجاست؟ پس علی علیه السلام برخاست و گفت یا رسول اللّه من آماده نبرد عمروم،و عمرو برای بار سوم فریاد زد و گفت:

و لقد بححت من النّداء

بجمعکم هل من مبارز

و هر آینه بحقیقت که من فریاد زدم بجمع شما مسلمین آیا کسی هست که به نبرد من آید.

و وقفت اذ جبن المشجع

موقف البطل المناجز

و من ایستادم زمانی که دلاوران ترسیدند در مکان شجاع دلیر و بی پروایی.

انّ السماحه و الشجا

عه فی الفتی خیر الغرائز

بدرستی که کرم و شجاعت در جوان مرد بهترین غریزه و صفات است.

پس علی علیه السلام برخاست و عرض کرد یا رسول اللّ ه من مرد میدان اویم و آن حضرت فرمود:علی او عمرو است،گفت:گرچه عمرو باشد و از پیامبر اجازهٔ نبرد با او را گرفت و پیامبر باو اجازه داد.

ص :۴۱

و در روایاتی که ابو محمد حسینی قائینی برای ما نموده از حاکم ابو القاسم حسکانی باسنادش از عمرو بن ثابت از پدرش از جدش از حذیفه گوید،که پیامبر زره خود را بنام(ذات الفصول)بر تن او نمود و شمشیر ذا الفقارش را باو داده و عمامه خود را بر سر او گذارد آن گاه فرمود اکنون پیش برو و چون شروع برفتن کرد فرمود:

بار خدایا او را از جلو و پشت سر و راست و چپ و بالا و پائین محافظت بفرما،ابن اسحاق گوید،پس علی علیه السلام بطرف عمرو رفت در حالی که میگفت:

لا تعجلن فقد اتا

ك مجیب صوتك غیر عاجز

عجله و شتاب نکن که آمد پاسخ گوینده ی صدای تو که عاجز و ناتوان نیست.

ذو نیّه و بصیره

و الصدق منجی کلّ فائز

کسی که صاحب اراده و قصد و بینایی و بینش و صداقت و نجات دهنده رستگاری است.

انّی لارجو ان اقیم علیك نائحه الجنائز.

من بحقیقت امیدوارم که بر تو اقامه کنم نوحه و عزای جنازه ها را.

من ضربه نجلاء یبقی

ذکرها عند الهزاهز

از ضربت سختی که خاطره آن باقی بماند نزد طعنه زن ها و مسخره کن ها.

پس عمرو بآن حضرت گفت،تو کیستی؟فرمود:من علی هستم.

گفت،ابن عبد مناف؟فرمود:من علی بن ابی طالب بن عبد المطلب

ابن هاشم ابن عبد منافم.

عمرو گفت،ای پسر برادر از عموهای تو افرادی هستند که از تو بزرگترند من کراهت دارم که خون تو را بریزم،علی علیه السلام فرمود،لکن من بخدا قسم کراهتی ندارم که خون تو را بریزم،پس عمرو خشمگین شده و از اسب پیاده و شمشیرش را که گویی شعله ای از آتش بود کشید بطرف علی"ع" در حال غضب آمد،پس علی علیه السلام با کلاخودی که بر سر داشت به جلوی او آمد و عمرو چنان ضربتی بر آن زد که آن را دو نیم کرد و شمشیر در آن مانده و به جلوی سر مبارک آن حضرت رسید،و آن را شکافت و آن حضرت هم ضربتی بر رگ گردن عمرو زد که بزمین افتاد.

و در روایت حذیفه هست که آن حضرت شمشیری بر هر دو ساق پای عمرو زد که از پشت بزمین افتاد و میان آنها گرد و غباری برخاست،پس صدای اللّه اکبر علی علیه السلام بگوش رسول خدا(ص)رسید فرمود:

بآن خدایی که جان من در دست اوست علی عمرو را کشت،و اوّل کسی که مبادرت کرد بسوی آن گرد و غبار عمر بن خطاب بود که دید علی علیه السلام شمشیر خود را بزره عمرو می مالد،پس عمر فورا برگشت و گفت یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علی عمرو را کشت،و علی سر خود را بست و به سوی پیامبر(ص)آمد و صورتش مانند ماه می درخشید،پس عمر بن خطاب، گفت چرا زره ارزنده او را که در عرب بهتر از او نیست از تن او در نیاوردی فرمود:چون او را زدم عورتش را وسیله مصونیت خود قرار داد و من از پسر عمویم خجالت کشیدم که او را لخت کنم.

حذیفه گفت:پس پیامبر(ص)فرمود،ای علی بشارت باد تو را که

ص :۴۳

اگر عمل امروز با عمل امت محمد(ص)میزان کنند عمل تو(ضربت زدن تو) برتر از عمل آنان آید،و این برای این بود که خانه ای باقی نماند از خانه های مشرکین مگر آنکه بکشته شدن عمرو محزون گردیده و ناتوان شد،و نماند منزلی از منازل مسلمین مگر اینکه عزت و توانی در آن داخل گردید.

و نیز ابو القاسم حسکانی باسنادش از سفیان ثوری از زبید ثابی از مره از عبد اللّه بن مسعود (۱)روایت نموده که آیهٔ: کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ (۲)را بعلی میخواند،پس یاران عمرو فرار را بر قرار اختیار کرده و لیکن اسبهاشان در خندق افتاده و مسلمانان آنها را تعقیب و محاصره نموده و دیدند که نوفل بن عبد العزی در درون خندق است،پس او را از اطراف سنگ باران کردند،پس نوفل بایشان گفت یک بار کشتن از این بهتر است،یکی پائین آید تا با او مبارزه کنم،پس زبیر بن عوام وارد خندق شده و او را کشت. و ابن اسحاق گوید:که علی علیه السلام نیزه ای بزیر گلوی او زد و او هلاک شد در خندق و مشرکین خدمت پیامبر(ص) ده هزار دینار فرستاده که مرده او را بخرند،پیامبر(ص)فرمود:آن مال شما ما قیمت و بهاء مرده را نمی خوریم،و امیر المؤمنین علی علیه السلام ابیاتی در آنجا انشاد کرد که این چند بیت از آنهاست.

نصر الحجاره من سفاهه رأیه

و نصرت ربّ محمد بصواب

یاری کرد عمرو بتهای سنگی را از نادانی و حماقت رأی و عقل،و من

۱- ۱) -شواهد التنزیل ص ۳ جلد ۲ طبع بیروت.

۲- ۲) -سورهٔ احزاب(۳۳)آیهٔ:۲۵.

یاری نمودم پروردگار محمد را بدرستی و راستی.

فضربته و ترکته متجدّلا

کالجذع بین دکادك و رواب

پس من او را زدم و انداختم روی زمین مانند تنه درختی که میان رمل و تپّه های شنی افتاده باشد.

و عففت عن اثوابه و لو انّنی

کنت المقطّر بزیّ اثوابی

و من از گرفتن لباسهای رزمی او که ارزنده و بی نظیر بود خودداری کردم و گرچه من نیازمند بودم برای کهنه بودن لباسهایم.

و عمرو بن عبید از حسن بصری روایت کرده که گفت وقتی علی علیه السلام عمرو بن عبد ود را بقتل رسانید سر نحس او را برداشت و انداخت در پیش روی رسول خدا(ص)،پس ابو بکر و عمر برخاسته و سر مبارک علی(ع) را بوسیدند.

و از ابی بکر بن عیاش روایت شده که گفت علی علیه السلام ضربتی زد که در اسلام ارزشمندتر از او نبوده است،یعنی ضربتی که از آن حضرت بر عمرو بن عبد ود زد و بر علی علیه السلام ضربتی زده شد که در اسلام از او بد تر نبوده،یعنی ضربه ابن ملجم که بر آن لعنتهای خدا باد.

ابن اسحاق گوید:حیان بن قیس بن عرقه تیری بر سعد بن معاذ انداخت و گفت،بگیر این تیر را و من ابن عرقه هستم،پس رگ اکحل او را قطع کرد،پس سعد گفت خدا تو را در آتش اندازد،بار خدایا اگر من مدتی بعد از جنگ قریش باقی ماندم،پس مرا زنده بدار تا انتقام خود را از ابن عرفه بگیرم،زیرا که قومی نیست که محبوب تر نزد خدا باشد که جهاد کنم با آنها از قومی که اذیّت کردند پیامبر تو را و تکذیب او نموده و

او را بیرون کردند،و اگر جنگ بین ما و آنها پایان یافته خدایا این زخم تیر را وسیلهٔ شهادت من قرار بده و مرا نمیران تا چشم مرا از انتقام از بنی قریظه روشن نمایی.

گوید:نعیم بن مسعود اشجعی خدمت پیامبر(ص)گفت ای رسول خدا(ص)من مسلمان شده ام و هیچکس از خویشان من خبر ندارد،پس حکم و فرمان خود را بمن بفرمائید،پس پیامبر(ص)باو فرمود تو در میان ما یک نفر بیشتر نیستی پس هر چه میتوانی برای ما انجام بده که جنگ مکر و خدعه است الحرب خدعه پس نعیم بن مسعود رفت تا بقلعه بنی قریظه رسید و گفت من دوست صمیمی شمایم و گفت شما و قریش و غطفان در نزد محمد(ص)یکی نیستید،شهر شهر شماست و در آنجا اموال و فرزندان و زنان شماست.

قریش و غطفان بلادشان دور است و آنها آمدند تا بر شما وارد شوند پس اگر فرصتی بدست آوردند که شکستی باسلام بزنند خواهند زد و گرنه بوطن خود برگشته و شما را با این مرد(محمد)واگذار خواهند نمود و شما را توان مقابله با او نیست،پس شما مبارزه و جنگ نکنید مگر آنکه چند تن از اشراف قریش را به گروگان بگیرید تا وثیقه شما باشد که قریش حرکت نکنند تا با محمد(ص)جنگ کنند.

پس بنی قریظه باو گفتند تو مطلبی را بآن اشاره کردی که ما از آن غافل بودیم.

سپس آمد نزد ابو سفیان و اشراف قریش و گفت ای گروه قریش شما دوستی من را نسبت بخودتان دانسته اید و میدانید که من از محمد و دین او

بی زارم،من آمده ام نصیحتی بشما کنم خواهش دارم آن را کتمان نمائید گفتند تو پیش ما مورد اطمینان هستی هر چه بخواهی انجام میدهیم.

گفت آیا میدانید که بنی قریظه از پیمان شکنی خود پشیمان شده و نزد محمد(ص)فرستاده اند که تو از ما راضی نیستی مگر اینکه عده ای از رؤساء قریش را بگروگان بگیریم و تحویل شما دهیم تا آنها را بکشی آن گاه باتفاق شما با آنها بجنگیم تا ایشان را از زمینهای خودمان بیرون کنیم،پس محمد(ص)پذیرفت،پس اگر فرستادند که از شما گروگان بگیرند مواظب باشید که یک نفر را هم بآنها ندهید،و جدا از این کار حذر و پرهیز کنید.

سپس نزد قبیله غطفان آمد و گفت این گروه غطفان من مردی از شما هستم و آنچه به قریش گفته بود بایشان گفت.پس چون صبح شد و آن روز شنبه ماه شوّال سال پنجم از هجرت بود،ابو سفیان عکرمه پسر ابو جهل را با عدّه ای از قریش نزد بنی قریظه فرستاد و گفت بآنها بگو که ابو سفیان میگوید ای بنی قریظه علوفه و اسبهای ما از بین رفتند و ما ساکن اینجا نیستیم،پس بیرون بیائید تا با محمد مبارزه و پیکار کنیم،آنها در پاسخ گفتند که امروز روز شنبه است و ما هیچ کار نمی کنیم،و علاوه بر این ما باتفاق شما با محمد کارزار نمیکنیم مگر اینکه شما چند نفر از بزرگان قریش را به عنوان گروگان بما بدهید تا مورد وثوق و اطمینان ما شود که شما نروید،و ما را تنها نگذارید که با محمد بجنگیم.

ابو سفیان گفت بخدا سوگند این همان مطلبی بود که نعیم گفت و ما را از آن بیم داد،پس پیغام فرستاد که ما یک نفر را هم بشما نخواهیم داد و اگر دلتان میخواهد بیرون بیائید.جنگ کنید و اگر هم خواستید کنار بنشینید

و جنگ نکنید.

پس یهود بنی قریظه گفتند بخدا قسم این همان چیزی بود که نعیم بما گفت،پس پیام فرستادند که ما بخدا جنگ نخواهیم کرد مگر آنکه چند نفری از شما بگروگان بگیریم و خداوند بین آنها تفرقه انداخت و بادی، بسیار سرد در شبهای زمستان برایشان فرستاد تا منصرف از جنگ شده و برگشتند.

محمد بن کعب گوید:حذیفه الیمان میگفت قسم بخدا که ما در روز خندق دیدیم از کوشش و گرسنگی و ترس آن قدری که جز خدا کسی نداند،و پیامبر(ص)برخاست و آن قدری که خدا میخواست در آن شب نماز خواند،پس فرمود کسی هست برود و خبر قریش را بیاورد تا در بهشت رفیق من باشد حذیفه گوید بخدا قسم هیچکس از ما در اثر خستگی و ترس و گرسنگی بر برنخاست،پس پیامبر"ص"مرا طلبید و من چاره ای جز اجابت نداشتم پس گفتم لبّیک،فرمود:برو و خبر قوم را بیاور و کاری نکن تا برگردی.

گفت من نزد قریش آمدم در حالی که باد که لشکر خدا بود بساط،و اردوی آنها را بر هم زده نه بنائی برایشان مانده بود و نه آتشی و نه دیگ غذایی،و من در همین حال بودم که ابو سفیان از خیمه اش بیرون آمد و گفت ای مردم قریش هر کس به بیند که در کنار او کیست،حذیفه گوید من زرنگی کرده و پیش دستی کردم بر ران دست راستی خود زدم و گفتم تو کیستی گفت من فلانی هستم،آن گاه ابو سفیان مرکب خود را خواسته و سوار شد و گفت ای گروه قریش بخدا قسم که شما در اینجا نمیتوانید بمانید زیرا سواره و پیاده هلاک شد،و بنی قریظه هم با ما خلاف کرد و این هم باد سرد-

سخت که هیچ چیز برای ما باقی نگذارد،پس سوار بر شتر خود شد در حالی که پای او را باز نکرده بود.

حذیفه گوید:در دل خود گفتم اگر این دشمن خدا را تیری زده و میکشتم کار بزرگی کرده ام پس تیری در کمان گذارده و میخواستم بر او بزنم و عالم را از شرّ وجود او پاک کنم که یاد سفارش پیامبر(ص)افتادم که فرمود کاری نکن تا برگردی،پس تیر را از کمان درآورده و خدمت رسول خدا"ص" رسیدم در حالی که مشغول نماز بود،و چون احساس برگشت مرا فرمود مرا نزد خود جای داده و نماز خود را تمام کرد و فرمود چه خبر داری؟پس تمام جریان را معروض داشتم.

و حافظ باسنادش از عبد اللّه بن اوفی روایت نموده که گفت رسول- خدا(ص)نفرین کرد بر احزاب و گفت

اللّهم انت منزل الکتاب سریع الحساب اهزم الاحزاب الهمّ اهزمهم و زلزلهم بار خدایا تو نازل کننده کتاب و زود حسابی این احزاب را فرار بده،بار خدایا ایشان را هزیمت بده و زیر و رو نموده و پراکنده کن.

و از ابی هریره روایت نموده که رسول خدا(ص)در روز جنگ احزاب می گفت:

«دعاء وحدت»

لا اله الاّ اللّه وحده وحده وحده انجز جنده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فلا شیء بعده

(۱)

.

نیست خدایی مگر خدای عالم که یکتا و بی همتاست ارتش خود را عزیز

۱- ۱) -مترجم گوید:دعاء وحدتی که شعار روز زمان انقلاب و جمهوری

و پیروز داشت و بنده خاصّ خود(محمد(ص)را یاری نموده و احزاب را بیکتایی خود مغلوب داشت،پس بعد از او چیزی نیست.

و از سلیمان بن صرد،روایت نموده که گفت رسول خدا(ص)زمانی که احزاب فرار کرده و از آن حضرت دور شدند فرمود:

اکنون ما با آنها پیکار می کنیم و آنها دیگر بجنگ ما نخواهند آمد و همانطور شد که فرمود بعد از جنگ احزاب دیگر قریش بجنگ پیامبر"ص" نیامد ولی آن حضرت با آنها جنگید تا خدا مکّه را برای ایشان گشود.

۱)

(دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل: اسلامی است کاملش این است: لا اله الاّ اللّه إلهاً واحداً و نحن له مسلمون،لا اله الا اللّه،إلهاً واحداً و نحن له مخلصون،لا اله الاّ اللّه و لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون،لا اله الا اللّه ربّنا و رب آبائنا الاوّلون لا اله الا اللّه وحده وحده وحده انجز وعده،و نصر عبده و اعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر .

ص :۵۰

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

هُنالِكَ اُبْتُلِيَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِيداً (۱۱) وَ إِذْ يَقُولُ اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اَللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ
غُرُوراً (۱۲) وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ اَلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ
بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاّ فِراراً (۱۳) وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا اَلْفِتْنَةَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ يَسِيراً (۱۴) وَ لَقَدْ كانُوا
عاهَدُوا اَللّهَ مِنْ قَبْلُ لا يُوَلُّونَ اَلْأَدْبارَ وَ كانَ عَهْدُ اَللّهِ مَسْؤُلاً (۱۵) قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ اَلْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ اَلْمَوْتِ أَوِ اَلْقَتْلِ وَ إِذاً لا
تُمَتَّعُونَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا اَلَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اَللّهِ إِنْ أَرادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ وَلِيًّا
وَ لا نَصِيراً (۱۷) قَدْ يَعْلَمُ اَللّهُ اَلْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ اَلْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَ لا يَأْتُونَ اَلْبَأْسَ إِلاّ قَلِيلاً (۱۸) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذا جاءَ
اَلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشى عَلَيْهِ مِنَ اَلْمَوْتِ فَإِذا ذَهَبَ اَلْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ أَشِحَّةً عَلَى
اَلْخَيْرِ أُولئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اَللّهُ أَعْمالَهُمْ وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اَللّهِ يَسِيراً (۱۹) يَحْسَبُونَ اَلْأَحْزابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَ إِنْ يَأْتِ اَلْأَحْزابُ
يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِي اَلْأَعْرابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ وَ لَوْ كانُوا فِيكُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلِيلاً (۲۰)

ص: ۵۱

ترجمه:

۱۱-در آنجا مؤمنان آزمایش و امتحان شدند و(از بیم دشمنان) لرزیدند لرزیدنی سخت.

۱۲-و نیز زمانی را که منافقان و آنانی که در دلهایشان بیماری(ضعف ایمان و تردید)بود گفتند که خدا فرستاده وی جز وعده ای بفریب ما را وعده نداده.

۱۳-و نیز آن هنگام که گروهی از منافقان گفتند ای اهل مدینه برای شما در لشگرگاه محمد(ص)جای ماندن نیست،پس بازگردید و گروهی از ایشان از پیغمبر رخصت می طلبیدند و(از روی بهانه جویی)میگفتند خانه های ما در مدینه عورتست(دیواری ندارد)و حال آنکه خانه های ایشان خللی نداشت ایشان(از این رخصت)جز گریختن از جهاد را نمی خواهند.

۱۴-و اگر از اطراف مدینه کافران به خانه های شان درآیند یا گرداگرد مدینه را بگیرند آن گه به شرک دعوتشان کنند مسلّما فتنه را نسبت بکافران بدهند(و مشرک شوند)و در آن توقّف نکنند مگر اندکی.

۱۵-و در حقیقت پیش از روز خندق(در جنگ احد که فرار کرده بودند)با خدا عهد کردند که(از جنگ)پشت نگردانند و پیمان خدا باز خواست شد نیست.

۱۶-ای(رسول خدا)بگو گریختن شما را سود ندهد اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید(در اجل شما نیفزاید)پس آنکه جز اندکی برخوردار نمی شوید.

ص :۵۲

۱۷-و نیز بگو کیست که شما را از حکم خدای تعالی نگاه دارد اگر خدا برای شما بدی یا برای شما نعمتی و رحمتی خواهد برای خویش جز خدای سرپرست و یاوری نمی یابند.

۱۸-خدا بازدارندگان(مردم را از یاری پیغمبر)از گروه شما میداند و نیز گویندگان ببرادران خویش که بسوی ما بیائید(و محمد ص)را واگذارید)می شناسد و منافقان به نبرد جز اندکی نمی آیند.

۱۹-(در حالی که بمعاونت)با شما بخیلانند و چون ترس از دشمن بیایید،می بینی ایشان را که بسوی تو نگاه میکنند در حالی که چشمایشان(در حدقه بچپ و راست)میگردد مانند گردیدن چشم کسی که از سکرات مرگ بیهوش شده و چون ترس از میان برود شما را با زبانهای تیز برنجانند در حالی که بر غنیمت بخیلانند،این گروه ایمان نیاورده اند در نتیجه خدا کردار ایشان را تباه گردانیده است،و این تباه کردن بر خدا آسان است.

۲۰-منافقان(از بیم و بد دلی)خیال میکنند که احزاب بازنگشته اند (شکست نخورده اند)و اگر احزاب(نوبتی دیگر)بیایند منافقان دوست دارند که صحرا نشین باشند،(و روی شهرها را نبینند)در حالی که از اخبار (فتح و هزیمت)شما میپرسند و اگر در میان شما باشند جز اندک(آنهم) از روی ریا)پیکار نکنند.

قرائت:

حفص(لا مقام لکم)به ضمه میم خوانده و دیگران بفتحه خوانده اند.

اهل حجاز(لآتوها)بدون مد قرائت کرده و دیگران(لآتوها)با مد،خوانده اند،یعقوب(یسائّلون)با تشدید و مد خوانده و ما بقی

از قراء با تخفیف قرائت کرده و در شواذ قرائت ابن عباس و ابن یعمر و قتاده(ان بیوتنا عوره و ما هی بعوره)بکسر واو در هر دو موضع"عوره آمده.

و در قرائت حسن(ثم سئلوا الفتنه)با ضمه سین بدون یاء و مد آمده و در قرائت ابن عباس(لو انهم بدی فی الاعراب)یاد شده است.

دلیل این قرءات:

ابو علی(طبرسی)گوید:(المقام)احتمال دو امر در آن میرود:

۱-(لا ـ موضع اقامه لکم)مکانی برای اقامت کردن شما نیست،و این بهتر است بجهت اینکه در معنای(لا مقام)بفتح میم است یعنی نیست برای شما هنگامی که در آن اقامت نمائید.

۲-(لا اقامه لکم)اقامتی برای شما نیست.

و کسی که(لاتوها)را بدون مد خوانده،پس بجهت اینکه تو می گویی (اتیت الشیء)هر گاه که آن را بجا آوردی و می گویی:اتیت الخیر و ترکت الشر" کار خوبی کردم و کار بدی را ترک کردم.

و معنای(ثم سئلوا الفتنه لآتوها)این است،پرسیدند از کار فتنه و آشوبی که کرده بودند،و کسی که(لآتوها)قرائت کرده معنایش(لا عطوها)است یعنی امتناع در آن نکردند،بعبارت دیگر اگر بآنها گفته می شد با مشرکین بر علیه مسلمین باشید هر آینه این کار را میکردند.

و کسی که(یسّائلون)با تشدید خوانده،پس آن(یتساءلون)یعنی بعضی از آنها از بعضی دیگر میپرسید،پس تاء را در سین ادغام کرده است.

ص :۵۴

و کسی که(عوره)بکسر واو خوانده،پس آن نادر از طریق استعمال است،و این برای حرکت داشتن بعد از فتحه است و قاعده آنست که عاره بگویی چنانچه گویند:رجل مال و امرأه ماله،و کبش صاف و (۱)نعجه صافه و مثل عوره در صحه واو قول ایشانست رجل عوره لا مال له،مرد فقیری که مال برای او نیست،و قول اعشی:

و قد غدوت الی الحانوت یتبعنی

شاو مشلّ شلول شلشل شول

یعنی اوّل صبح به میخانه رفتم و با من غلامی بود که متصف به این صفات بود،کباب پز و در کارها زرنگ و کم خرج و در انجام حوائج جدّی و و آورندۀ گوشت از دیگ بود و شاهد این بیت شول بر وزن کتف است که واوش قلب بالف شده مثل عز بزای عجمی(من لا ـ مال له)چنانچه در(رجل مال) منقلب شده،چون اصلش مول،و قول او که سولوا خوانده از باب قول ایشان سئل یسئل مثل خاف یخاف است،پس عین الفعل بر این لغت واو است،و ابو زید حکایت کرده قول ایشان را(هما یتساولان)چنانچه میگویند:یتقاومان و بنا بر این قیاس بهتر اینکه گفته شود(سیلوا)مثل(عیدوا)و بعضی گفته اند،و لغت دیگر اشمام ضمه است مثل سئلوا،و لغت سوّم سولوا بر اخلاص ضمه فعل لیکن این پست ترین لغات است،شاعر گوید: "و قول لا اهل له و لا مال" یعنی و قیل گفته شد که او نه زن دارد و نه مال و شاعر دیگر گوید: نوط الی صلب شدید الحل یعنی نیط آویخت بکمری که سخن باز میشد.

و قول آنکه بدی خوانده جمع باد پس او مثل غاز و غزی است.

لغت:

هنا برای مکان نزدیک گفته میشود و هنا لک برای دور،و هناک برای

۱- ۱) -کبش صاف اصلش صوف یعنی قوچ صاحب پشم،و نعجه صاف میش پر پشم.

متوسّط میان دور و نزدیک و قاعده آن قاعده ذا و ذلک و ذلک است.

و الزلزال:بمعنای اضطراب بزرگ و سخت لرزیدنست،و زلزله لرزیدن زمین است،و گفته شده که آن فعل مضاعف زلّ و زلزله غیره،یعنی غیر او او را لرزانید.

و الشدّه:قوه و نیرویی است که بسبب حواس احساس میشود برای اینکه قوّتی که آن قدرت است بسبب حاسه درک نمیشود،فقط بدلالت معلوم میگردد،و برای همین خدای تعالی موصوف به قوی است و به شدید، وصف نمیشود. (۱)

و الغرور:باشتباه انداختن محبوب است بسبب مکروهی و الغرور الشیطان،یعنی مکر و فریب شیطان.

حرث بن حلزه گوید:

لم یغروکم غرورا او لکن

یرفع الآل جمعهم و الضّحاء

دشمن در حال غفلت و ناآگاهی شما نیامد و لکن شما آنها را دیدید که میآیند در موقعی که روز بالا آمده بود و یثرب"نام زمین مدینه است" ابو عبیده گوید:مدینه رسول خدا در کنار ناحیه و سمتی از یثرب است و بعضی گفته اند:که یثرب خود شهر مدینه است.

جناب سید مرتضی علم الهدی (۲)قدس اللّه روحه میفرماید که مدینه

ص :۵۶

۱- ۱) -در دعاء جوشن کبیر و غیره یا شدید و یا شدید المال و یا شدید... آمده است.

۲- ۲) ابن سید احمد نقیب بن موسی السبحه بن ابراهیم المرتضی بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام از علماء قرن پنجم شاگرد شیخ مفید و استاد شیخ طوسی ره صاحب تألیفات بسیار است.

۱۳ نام دارد:۱-مدینه ۲-یثرب ۳-طیبه ۴-طابه ۵-دار ۶- سکینه ۷-حابر ۸-محبوره ۹-محبه ۱۰-محبوبه ۱۱-عذراء ۱۲-مرحومه ۱۳-یندد است،پس این ۱۳ نام است.

و العوره:هر چیزیست که در مرز و جنگ از آن میترسند،و مکان معور و دار معوره هر گاه حفاظی نداشته باشد.

القطر:الناحیه و جانب و کنار چیز را گویند و جمع آن اقطار است، میگویند:طعنه.نیزه ای بر او زد فقطره هر گاه او را بیکی از دو پهلویش بیاندازد.

التعویق:بمعنای تثبیت ثابت ماندن و حرکت نکردن است،و العوق بمعنای منصرف کردن است و رجل عوق و عوقه مردیست که مردم را از کار خیر منصرف میکند.

و البائس:جنگ و اصلش شدّه و سخت گیری است.

و الاشحه:شجع و شح بمعنای بخل با حرص است،میگویند شحّ یشح و یشح با ضمّ شین است و فتح آنست.

و السلق:اصلش الضرب و سلق یعنی صاح و از آنست خطیب مسلق و مسلق فصیح را گویند سلقته بالکلام ناروایی باو گفتم،و در حدیث آمده که از ما نیست کسی که در موقع مصیبت صدایش را بلند کند یا سر و موی خود را در وقت مصیبت به تراشد،گفته شده که فلانی لطمه و سیلی بصورت خود می زند.

الحدید:ضد کلیل زبان تیز و تند را گویند جمعش حداد است.

و الاحزاب:جمعیتها و گروه ها را گویند،مفردش حزب

ص :۵۷

است و تحزبوا یعنی گرد هم آمدند و اجتماع کردند از مکانهای مختلف.

و البادی:آنست که در بیابان و صحرا منزل میکند،و از آنست حدیث من بدا جفا،یعنی کسی که صحرا نشین شود جفا کرده یعنی روح و دل او حفوه اعراب است.

و البداره:بیرون رفتن به سوی بادیه بفتح یاء و کسر آن است"قطامی" گوید:

و من تکن الحضاره اعجبته

فایّ اناس بادیه ترانا

و کسی که سکونت در شهر او را بشگفتی میآورد میگوید آی مردم صحرا نشین چگونه ما را می بینید.

اعراب:

ضمیر در"دخلت"به بیوت برمیگردد (إِلاّ یَسِیراً) تقدیرش إلا تلبثا یسیرا و زمانا یسیرا است پس آن صفت است ظرف زمان محذوف است وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ اذا عمل نکرده برای واقع شدنش بین واو و فعل،و گاهی عمل میکند بعد از آن در قول شاعر:

لا تترکنی فیهم شطیرا

انّی اذا اهلک او اطیرا

مرا در میان قوم البتّه ساعتی تنها مگذار که من در آن زمان هلاک شده و یا مانند پرندگان سر به بیابان و کوه و صحرا میگذارم.

وَ لا یَأْتُونَ

:جمله معطوفه بر صله موصول است یعنی آن کسانی که مردم را از کار خیر منصرف میکنند و اقدام بکار خیر نمیکنند و قول خدا إِلاّ قَلِیلاً :تقدیرش الا زمانا قلیلا و اگر خواستی بگو الا اتیانا قلیلا.

اشحّه:منصوب است بنا بر حالیت در دو موضع،و بعضی گفته اند

ص:۵۸

آن منصوب شده بنا بر ذمّ.

کَالَّذِی یُغْشیٰ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ

،یعنی دیدگان آنها دور میزند دور زدنی مانند دوران چشمهای آن کسی که مرگ بر او فرود آمده و در حال سکرات افتاده،پس کاف صفت مصدر محذوف است و گاهی حذف میشود بعد از کاف مضاف و مضاف الیه.

هلم:معنایش اقبل و تعال یعنی بیا میباشد،و اهل حجاز برای واحد و اثنین و جمع یکی و دو تا و جمع و مذکر و مؤنث هلّم بلفظ مفرد می گویند و آن لمّ است که بآن هاء تنبیه اضافه شده سپس الف هاء از آن- حذف شده زیرا آن یک چیز شده مانند قول ایشان ویله و اصل آن ویل لامه است،پس چون آن را یک چیز قرار دادند(لا)را حذف کرده و تغییر دادند،و امّا بنی تمیم:پس آن را مانند تصریف فعل صرف نموده و میگویند هلّم یا رجل و هلّما و هلمّوا یا رجال و هلمی یا امرأه و هلما و هلمن یا نساء لکن ایشان بطور قطع آخر مفرد آن را فتحه میدهند.

تفسیر:

چون خداوند سبحان سختی جنگ را در روز خندق بیان کرده،و گفت:

هُنٰالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ

یعنی مؤمنان در آنجا آزمایش و آزمون شدند تا آنکه بر تو حسن عقیده و ایمان و صبرشان ظاهر شود بر آنچه را که خداوند ایشان را امر فرموده بآن از پیکار و جهاد با دشمنان،پس آنکه ایمانش ثابت و قوی بود معلوم و آنکه هم که ضعیف الایمان بود شناخته شد.

وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِیداً

یعنی تکان خوردند بسبب ترس تکان

ص:۵۹

خوردن سختی و لرزیدن بزرگی و این جهتش اینست که شخص ترسو پریشان و ناراحت و بر جای خود مستقرّ نیست. جبائی گوید:بعضی از ایشان افرادی بودند که از ترس کشته شدن پریشان بودند،و برخی از ایشان آنهایی بودند که بر دینشان پریشان بود.

وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

حسن گوید:و زمانی که منافقین و کسانی که بیماری دل داشتند،یعنی در دل شک و تردید داشتند،و بعضی گفته اند که در ایمانش ضعف و سستی بود.

ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً

خدا و پیامبر او بما وعده نداد مگر فریب را.

ابن عباس گوید:که منافقین گفتند محمد(ص)بما وعده میدهد که ما مدائن کسری و قیصر را فتح میکنیم در حالی که ما امنیت خلا(توالت) رفتن را نداریم این بخدا قسم فریب است.

وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ

سدی گوید:یعنی عبد اللّه بن ابی و یارانش.

و مقاتل گوید:ایشان از منافقین بنی سالم بودند.

یزید بن رومان گوید:گویندۀ آن سخن اوس بن قبطی و هم عقیده های او بودند.

یا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا

یعنی ای اهل مدینه در اینجا برای شما اقامتگاهی نیست یا مکانی که در آن برای جنگ قیام کنید نیست، وقتی که میم مقام را فتحه دهیم،پس بمنازلتان در شهر برگردید و مقصودشان

فرار از لشگر رسول خدا(ص)بود.

(وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ

(ص) و گروهی از ایشان از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله اجازه میگیرند در برگشتن بمدینه و ایشان بنو حارثه،و بنو سلمه بودند.

(یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنٰا عَوْرَهٌ)

میگویند که منازل ما حفاظی ندارد.

ابن عباس و مجاهد گویند:یعنی منازل ما محفوظ نیست چون دیوار ندارد.

حسن گوید:یعنی خانه های ما خالی از مردان است ما از دزدها میترسیم.

قتاده گوید:گفتند منازل ما در طرف دشمن قرار دارد و ما ایمن بر خانواده خود نیستیم،پس خداوند ایشان را تکذیب نموده و فرمود:

وَ مٰا هِیَ بِعَوْرَهٍ

و آن باز و بی حصار و دیوار نیست،امام صادق علیه السلام فرمود:بلکه آنها بلند پایه و بنا و محصور و محکم است.

إِنْ یُرِیدُونَ إِلاّٰ فِرٰاراً

قصد نکردند از این بهانه مگر فرار از جنگ و یاری کردن مسلمین را.

وَ لَوْ دُخِلَتْ

یعنی و اگر چه بمنازلتان یا بشهر مدینه وارد شوند.

(عَلَیْهِمْ)

یعنی و اگر این گروهی که قصد جنگ و پیکار را دارند و ایشان احزاب می باشند داخل شوند بر این مردم بهانه جوی منافق که میگویند خانه های ما بی حفاظ است.

مِنْ أَقْطٰارِهٰا

یعنی از اطراف مدینه یا خانه ها.

ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْهٰا

ابن عباس گوید:یعنی پس ایشان را

دعوت به شرک نمایند مشرک شوند،پس مقصود از فتنه شرک بخداست.

وَ مٰا تَلَبَّثُوا بِهٰا إِلاّٰ يَسِيراً

قتاده گويد:يعنى از پذيرفتن كفر سرپيچى نكنند مگر اندكى.

حسن و فراء گويند:يعنى بعد از اعطاء كفر به منافقين در مدينه اقامت نكنند مگر كمى تا خداوند تعجيل فرمايد در عذاب ايشان،سپس خداوند سبحان خاطرنشان آنها نمود پيمانشان را با پيامبر(ص)به پايدارى و ثبات قدم در چند مورد و فرمود:

وَ لَقَدْ كٰانُوا عٰاهَدُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ

و هر آينه بحقيقت آنها پيمان بستند از قبل از خندق.

لاٰ يُوَلُّونَ الْأَدْبٰارَ

كه پشت بر جنگ نكنند و به عقب برنگردند، يعنى بيعت كردند با پيامبر(ص)و براى او سوگند خوردند كه او را يارى كنند و از او دفاع نمايند چنانچه از خود دفاع ميكنند و بازگشت نكنند.

مقاتل گويد:مقصود بيعت شب عقبه است.

وَ كٰانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْؤُلاً

و عهد و پيمان خدا پرسيده خواهد شد يعنى در آخرت از آن سؤال خواهد شد،بلفظ ماضى آمده براى تأكيد و محقق بودن آن (1)سپس خداوند سبحان فرمود:

1- 1) -مثل اذا وقعت الواقعه ليس لوقعتها كاذبه.هر گاه روز قيامت بر پا شد كه براى وقوع آن دروغى نيست،اين سوره خبر از قيامت آينده داده ولى چون حتمى است بصيغه ماضى خبر داده است براى تحقق آن مترجم

(قُلْ)

بگو ای محمد به کسانی که از تو رخصت برگشتن میخواهند و علّت می آورند که بر منازلشان می ترسند.

لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ

هرگز فرار شما سودی برایتان ندارد اگر فرار کنید از مردن یا کشته شدن،اگر اجل های شما سر رسیده باشد چاره ای از یکی از آن دو(مرگ یا کشته شدن)نیست و اگر چه بگریزند و گریختن در اجل های شما تمدید نمیکند.

وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً

یعنی و اگر اجلهای شما نرسیده باشد و از مرگ یا کشته شدن سالم ماندید در این واقعه جنگ خندق در دنیا بهره مند نخواهید بود مگر روزگاری اندک.

و البتّه مرگ را از قتل و کشته شدن جدا کرده برای اینکه قتل غیر از مرگ است زیرا مرگ ضد حیاه و زندگی است نزد کسی که آن را از جهت معنی ثابت کرده و نفی حیاه است نزد کسی که آن را معنا ثابت ندانسته،و قتل(کشته شدن)آن نقض بنیه حیوانیه است،پس غیر خدا بر قتل قدرت و توانایی دارد ولی مرگ را غیر از خدا بر آن قدرت ندارد (۱).

۱- ۱) -مترجم گوید:مرگ و قتل هر دو با اراده و تقدیر خداوند بسته است اگر ذات باری نخواسته باشد همه مردم و مخلوق هم بخواهند چون خدا نخواسته واقع نخواهد شد چنان که گفته اند: اگر تیغ(تیر)عالم بجنبد زجا نه برد رگی تا نخواهد خدا قال علی علیه السلام: ایّ یومین من الموت افر یوم ما قدر ام یوم قدر ،از کدام دو روز مرگ فرار کنیم روزی که مقدر نشد یا روزی که از تقدیر گذشته است،در حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شمسی مرا مأمورین مسلّح طاغوت به تیر و آتش بستند و بقصد کشت تیرباران کردند ولی چون خدا نخواسته بود تیرها اصابت نکرد ما شاء اللّه کان و ما لم یشاء لم یکن

(قُلْ)

بگو ای محمد(ص) (مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّهِ) کیست آنکه شما را از خدا حفظ کند یعنی نفی کند از شما قضاء خدا را و منع کند شما را از خدای تعالی.

إِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءاً

اگر او بشما قصد و اراده عذاب و عقوبت نماید أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَهً یا اراده رحمت یعنی نصرت و عزّت شما را نماید پس مسلّما هیچ کس قدرت و توان گرفتن جلوی خواسته خدا را ندارد.

وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیًّا

و نمی یابند برایشان جز خدا دوستی که متولّی امورشان شود.

وَ لا نَصِیراً

و نه ناصر و یاوری که آنها را یاری نموده و از ایشان دفاع نمایند.و آن گاه فرمود:

قَدْ یَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ

خداوند بطور قطع میداند از شما آنهایی را که مردم را منصرف از جهاد میکنند و ایشان کسانی هستند که دیگران را از جهاد با رسول خدا(ص)باز میدارند و ایشان ترسانیده و مشغول میکنند تا از جنگ منصرف گردند و این کار را برای این میکردند که میگفتند محمد و یارانش یک لقمهٔ بیش نیستند و اگر آنها گوشت بودند ابو سفیان و این گروه ها آنها را میخوردند.

وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ

یعنی یهود که به برادران منافقین خود گفتند...

هَلُمَّ إِلَیْنا

یعنی بیائید بطرف ما و واگذارید محمد را و بعضی گفته اند:که گویندگان منافقین بودند که به برادران- ضعیف الایمان خود گفتند جنگ نکنید محمد را ول کنید،زیرا ما میترسیم

ص :۶۴

که شما نابود و کشته شوید.

وَ لاٰ يَأْتُونَ الْبَأْسَ

یعنی در جهاد فی سبیل اللّه حاضر نشدند و شرکت ننمودند.

إِلاّٰ قَلِيلاً

سدی گوید:مگر کمی که از روی ریاء و خودنمایی بیرون میروند،باندازه ای که توهّم و خیال بودن ایشان با شما شود،خداوند سبحان میداند احوال ایشان را و چیزی از آن بر او مخفی نیست.

قتاده گوید:یعنی حاضر بجنگ نمیشوند مگر از روی کراهت که دلهایشان با مشرکان است.

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ

یعنی به جنگ می آیند در حالی که بخیلانند از جنگ کردن با شما.

قتاده و مجاهد گویند:بخیلانند در کمک رسانی بجنگ زدگان و مجاهدین فی سبیل اللّه و یاری کردن آنان.یعنی یاری نمیکند شما را، آن گاه خبر میدهد از ترس و بزدلی آنها و فرمود:

فَإِذٰا جٰاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشىٰ

پس هر گاه ترس و بیم آمد می بینی ایشان را که بسوی تو نگاه میکنند در حالی که دیدگان آنها دور میزند مانند چشم کسی که غشوه و بیهوشی میآورد.

(عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ)

مرگ بر او،و او کیست که حال سکرات مرگش نزدیک شده است،و غشوه و بیهوشی او اسباب و مقدمات مرگ است،پس غافل میشود و عقلش میرود و چشمش خیره میشود و دیگر چشمک نمی زند،همین طور این گروه چشمهایشان خیره میشود و از شدت ترس مات میگردد،پس هر گاه ترس و ناراحتی رفت و امنیت و غنیمت پیش آمد.

ص :۶۵

سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدّادٍ

فراء گويد:يعنى شما را بسخنان زننده اذيّت ميكنند و با زبانهاى تيز و جانگداز با شما مخاصمه و دشمنى مينمايند قتاده گويد:يعنى زبانهايشان را در موقع تقسيم غنائم جنگى سر شما دراز ميكنند و ميگويند،اعطونا اعطونا،بما بدهيد،بما بدهيد،كه شما از ما سزاوارتر نيستيد باين غنائم،گويد،و امّا موقع جنگ و نبرد ترسوترين مردمند،و امّا در موقع تقسيم غنائم بخيل ترين قومند و آن قول خداى سبحان است:

أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ

يعنى بخيلانند بغنيمت نسبت بمؤمنين در موقع تقسيم غنائم بخل ميورزند.

جبائى گويد:يعنى بخيلانند كه سخنى بگويند كه در آن خير باشد.

(أُولٰئِكَ)

آن گروهى كه وصفشان گذشت.

لَمْ يُؤْمِنُوا

ايمان نياورده اند چنانچه غير ايشان ايمان آوردند و گرنه اين كارهاى زشت را انجام نمى دادند.

فَأَحْبَطَ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ

پس خداوند اعمال ايشان را باطل كرد، براى آنكه بر وجوهى كه مستحق ثواب شوند واقع نشده،زيرا وجه اللّٰه تعالى را قصد نكردند و در اين آيه دلالت است بر صحّت مذهب ما در احباط و بطلان عمل،زيرا براى منافقين ثوابى نيست براى اعمالشان،تا باطل شود پس چون جهادشان مقرون بايمان و اعتقاد بخدا نيست مستحق ثوابى نيستند.

وَ كانَ ذٰلِكَ

و اين احباط و بطلان اعمال ايشان و يا نفاقشان.

عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً

يعنى بر خدا سهل و آسانست،سپس خداوند

سبحان گروه منافقین را توصیف کرده و فرمود:

يَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ يَذْهَبُوا

یعنی گروه هایی از قریش و غطفان و اسد و یهودانی که بر علیه رسول خدا(ص)تشکیل حزب دادند میپندارند منصرف نشده اند و حال آنکه آنها منصرف شده و فرار را بر قرار اختیار کردند و البته ایشان این گمان را برای ترسشان و کثرت محبّتشان بشکست مسلمین بردند.

وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزابُ

یعنی اگر احزاب و مشرکین دوباره برگردند برای نبرد با مسلمین.

يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِي الْأَعْرابِ يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ

یعنی این گروه منافقون دوست دارند که در بیابان با اعراب صحرا نشین باشند و از اخبار شما پرسش کنند و با شما نباشند که کشته شوند و منتظر حوادث باشند وَ لَوْ كانُوا فِيكُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلِيلاً یعنی و اگر این گروه منافقین با شما و میان شما بودند جنگ نمی کردند با دشمنان شما مگر اندکی که توهّم و خیال شود که ایشان در جمله و جمعیّت شمایند،نه برای آنکه شما را یاری کنند و با شما بر علیه دشمنان به نبرد برخیزند.

جبائی و مقاتل گویند:یعنی قتال و نبرد کمی از روی ریاء و خودنمایی از غیر آنکه بحساب خدا بگذارند و اگر قتالشان برای خدا بود کم نمی شد (بلکه دوش بدوش مسلمین با دشمنان می جنگیدند).

قول خدای تعالی:

ص:۶۷

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

لَقَدْ کٰانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کٰانَ یَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَکَرَ اَللّٰهَ کَثِیراً (۲۱) وَ لَمّٰا رَأَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْأَحْزٰابَ قٰالُوا
هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ إِیمٰاناً وَ تَسْلِیماً (۲۲) مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ
عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً (۲۳) لِیَجْزِیَ اَللّٰهُ اَلصّٰادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ اَلْمُنٰافِقِینَ إِنْ شٰاءَ أَوْ
یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۴) وَ رَدَّ اَللّٰهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنٰالُوا خَیْراً وَ کَفَی اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ اَلْقِتٰالَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ
قَوِیًّا عَزِیزاً (۲۵)

ترجمه:

۲۱-و هر آینه بحقیقت برای شما(ای ترسندگان و بد دلان)برسول خدا(ص)تاسّی نیکویی و تقلید پسندیده ایست،این برای کسی است که امید بخدا و بثواب و روز قیامت باشد،و خدا را بسیار یاد کند.

۲۲-و چون مؤمنان احزاب را دیدند گفتند این است آنچه را که خدا و پیامبر او بما وعده داده بود خدا و پیغمبرش راست گفتند و مشاهده ایشان دشمن را جز باور داشتن و فرمان برداری نیفزاید.

۲۳-و از مؤمنـان مردانی هسـتند که آن چیزی را که بـا خـدا بر آن پیمان بسـته بودنـد راست گفتنـد،پس برخی از ایشان پیمان خویش را گذراندند (کارزار کردند تا شـهید گردیدند)و برخی از ایشان هسـتند که انتظار- (شهادت)دارند و پیمان خویش را هیچ تغییر ندادند.

۲۴-تا خدا راستگویان را برای وفا کردن به پیمانشان جزا دهد،و منافقان را اگر خواهد شکنجه یا برایشان بآمرزش برگردد(اگر توبه کنند) البته خدا آمرزنده و مهربانست.

۲۵-و خـدا احزاب(ابو سـفیان و سـپاهش و غطفـان و پیروانش)را خشـمناک(از اطراف مـدینه)برگردانیـد در آن حـال که ظفر نیافتند و خدا مؤمنان را در جنگ(به وزیدن باد تند و بفرستادن فرشتگان)کفایت کرد و خدا توانایی عزّتمند است.

قرائت:

عـاصم(اسوه)را بضم الف قرائت کرده همـانطور که در تمـام قرآنها است و دیگران بکسـر الف خوانـده و آن دو لغت و معنای آن تقلید است.

لغت:

نحب دارای سه معنی است:

۱-النحب:یعنی نذر،بشر بن ابی حازم گوید:

و انّی و الهجاء لآل لام

کذات النحب توفّی بالنذور

یعنی،من تصمیم گرفتم که بر آل لام هجوم برم،مانند زنی که نذر میکند و با نذرش می میرد.

۲-و النحب:به معنای مرگ،ذو الرمّه گوید:

عشیّه مرّ الحارثیّون بعد ما

قضی نحبه فی ملتقی الخیل هوبر

شامگاهی بود که حارثی ها گذشتند بعد از آنکه رئیس آنان در برخورد بسواران هوبر هلاک شد.و هوبر نام مردی از قهرمانان عرب است.

۳-و النحب:بمعنای خطر،جریر شاعر گوید:

بطخفه جالدنا الملوک و خیلنا

عشیّه بسطام جرین علی نحب

در طخفه(که نام محلّی است)در شامگاهی جنگی میان ایشان و بسطام واقع شد که خطری بود.

۴-النحب:امتداد در سیر روز و شب.

تفسیر:

سپس خدای سبحان تحریص و تشویق بجهاد و صبر در پیکار نموده و فرمود:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ

هر آینه میباشد برای شما ای گروه مکلّفین.

فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ

یعنی در رسول خدا اقتداء شایسته گفته میشود(لی فی فلان اسوه)یعنی برای من باو اقتداء است.

و الاسوه:از اتّساء چنانچه قدوه از اقتداء است،اسم است که وضع شده در موضع مصدر و معنایش اینست:برای شما برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اقتداء است،اگر اقتداء میکردید به آن حضرت در یاریش،و صبر با او در موارد جنگ،چنانچه در روز جنگ احد آن بزرگوار صبر نمود هنگامی که دندانهای پیشین او را شکستند و پیشانیش شکافته شد و عمویش (حضرت حمزه(ع)کشته شد و با این مصائب با شما بجان خودش مواسات نمود،پس آیا شما اینگونه مواسات نمودید چنانچه آن حضرت نمود؟

و قول خدا که فرمود:

لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ

بـدل از قول او(لکم)است و آن تخصـیص- بعد از عموم است برای مؤمنین یعنی بدرستی که اقتداء و تأسّـی برسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله فقط منحصر است لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ برای کسی که امید بخدا دارد.

ابن عباس گوید:یعنی امید دارد نعمت و ثوابی را که نزد خداست.

مقاتل گوید:یعنی می ترسد از خدا و روز قیامتی را که در آن کیفر و پاداش اعمال است و آن قول خداست (وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ) .

وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً

یعنی خـدا را بسـیار یاد کننـد و این جهتش این است که آنکه ذاکر و بیاد خـداست اوامر و خواسـته های او را پیروی و متابعت میکند بخلاف آنکه غافل از یاد اوست،سپس بر گشت خدای سبحان بذکر احزاب و فرمود:

وَ لَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ

یعنی چون گرویـدگان بحق و تصـدیق کننـدگان خـدا و پیـامبر(ص)او بچشم خود دیدنـد گروه هایی را که بر جنگ با پیغمبر اجتماع کرده انـد،با زیادی افرادشان قالُوا هـذا ما وَعَـدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَـدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ گفتنـد این آن چیزیست که خـدا و پیامبر او بما وعده دادند و راست گفت خدا و پیغمبر او،در معنای این آیه بر دو قول اختلاف کرده اند:

۱-جبـائی گویـد:پیغمـبر(ص)از پیش بایشـان خـبر داده بـود که احزاب عرب بر علیه آنـان قیـام نموده و بایشـان مقـاتله خواهد نمود،ولی وعده داد که غلبه و پیروزی با مسلمین خواهد بود پس چون ایشان احزاب

را دیدنـد روشن شـد بر ایشان مصـداق اخبار او و این پیش گویی معجزه ای برای او بود. وَ مٰا زٰادَهُمْ و مشاهـده دشـمنانشان بر ایشان نیفزود.

إِلاّ إِيمٰاناً

مگر تصدیق بخدا و رسول او (وَ تَسْلِيماً) و فرمان برداری از اوامر و خواسته های او.

۲-قتـاده و غیر او گوینـد:خداونـد تعـالی ایشان را در سورهٔ بقره (۱)وعـده داد،بقول خودش: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا تا قولش إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ آیا خیال کردید که داخل بهشت میشوید و حال آنکه نیامد شـما را مصائب و بلاهایی را که بر سر گذشـتگان شـما آمد...بدرستی که یاری خدا نزدیک است آنچه را که بزودی از شدت و سختی که از دشمنشان بآنها می رسد،پس چون گروه های عرب را دیدند در روز خندق آن جمله را گفتند بجهت علم و اعتقادی که

ص: ۷۲

۱- ۱) -آیهٔ ۲۱۴ و تمـام آیه چنین است: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسٰاءُ وَ الضَّرّٰاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتىٰ نَصْرُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ.. آیا پنداشتید ای مؤمنان که به بهشت میروید در حالی که هنوز گرفتاری کسانی که پیش از شما در گذشته بسوی شما نیامده است بآنان سختی و گرفتاریها رسید و دهشت زده شدنـد تا آنجا که پیغمبر و مؤمنانی که با او بودند گفتند: یاری خدا چه وقت است؟آگاه باشـید یاری خدا نزدیک است.

داشـتند به اینکه بآنهـا نمی رسـد مگر آنچه را که به پیامبران و مؤمنان جلوتر ایشان رسـید و انبوه مشـرکان نیفزود بر ایشان جز تصدیق و یقین و پایداری در جنگ را.

مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ

بعضـی از مؤمنان مردانی هسـتند که باور کردنـد آنچه را که با خـدا پیمان بر آن بسـتند،یعنی بیعت کردنـد که فرار نکنند،پس راسـت گفتنـد در برخـورد بـا دشـمنانشان فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ پس برخی از ایشـان کسـی بـود که مرد یـا کشـته شـد در راه خدا،پس بآرزویش رسـید،پس اینست وفاء بنذر و عهد خدا.محمد بن اسـحاق گوید:قضی نحبه:یعنی از عملش فارغ و خلاص شـد و بپروردگارش رجوع نمود، یعنی در روز احـد شـهید گردید (۱)و حسن گویـد:یعنی اجلش بر وفاء و صداقت رسـید،ابن قتیبه گوید:اصل نحب نذر است،مردمی بودند که نذر کردند اگر با دشـمن برخورد کردند مقاتله و نبرد کنند تا کشـته شوند تا خـدا از فتـح و پیروزی نصـیب آنان کند،پس گفته شده فلانی هر گاه کشـته شد"قضـی نحبه" به نذرش وفا کرد،و از انس بن مالک روایت شده که عمویش از جنگ بدر غایب شد،پس گفت من از شـرکت در اوّل جنگی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بـا مشـرکان نمود غـایب بودم هر آینه اگر خـدا مرا موفّق نمود بر قتـال و نبرد بـا مشـرکین،هر آینه خـدا البتّه خواهـد دید چگونه خواهم جنگید.

۱ - ۱) -چـون جنـاب حمزه بـن عبـد المطّلب(سـید الشـهداء)و عبیـد اللّه بن حـارث ابن عبـد المطلب و حنظله بن عـامر غسـیل الملائکه و عمرو بن جموح و خواهر زاده او عبـد اللّه انصاری پـدر جابر معروف و جماعت دیگر از شـهداء احد که بعضـی در احد مدفون و بعضی هم در قبرستان بقیع بخاک رفته اند.

پس چون روز احد شد و مسلمین فرار نمودند گفت بار خدایا من اعتذار میجویم از آنچه را که این جماعت یعنی مسلمین نمودند و بیزارم بسوی تو از آنچه را که این گروه مشرکان آورده اند،آن گاه پیش روی کرد،پس سعد نزدیکی احد باو برخورد نمود و گفت من با تو هستم،سعد گفت من نتوانستم آن طور که او پیکار کرد نمایم،پس بر زمین افتاد و در بدن او دیده شد ۸۷ زخم شمشیر و نیزه و تیر،ما گفتیم در باره او و یارانش نازل شد:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ

.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

و برخی از ایشان کسی است که انتظار شهادت می برد،بخاری آن را در صحیح خود از محمد بن سعید خزاعی از عبد- الاعلی از حمید بن انس روایت نموده است.

محمد بن اسحاق گوید: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ آنهایی هستند که در روز بدر و احد شهید شدند. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ آنچه را که خدا وعده داده از یاری و نصرت مسلمین یا شهادت بر آنچه که یارانش شهید شدند و گذشتند.

وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً

یعنی عهدی را که بسته بودند با خدای خود تغییر ندادند چنانچه منافقین تغییر دادند.

ابن عباس گوید: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ حمزه بن عبد المطلب علیهما- السلام و افرادی که با آن جناب کشته شدند و انّس بن النضر و یارانش می باشند.

و کلبی گوید:پیمان و عهد خویش را به سبب صبر و بردباری تغییر نداده و آن را بوسیله فرار نشکستند،و حاکم ابو القاسم حسکانی باسنادش

ص: ۷۴

از عمرو بن ثابت از ابی اسحاق از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود:

رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ

در باره ما نازل شده و من به خدا قسم منتظر شهادتم و تبدیل نشده تبدیل شدنی.

لِیَجْزِیَ اللّٰهُ الصّٰادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ

تا آنکه خدا پاداش دهد راست گویان را بصداقتشان،یعنی مؤمنین در عهد و پیمانشان صداقت و راستی نمودند تا خدا پاداش راستگویی آنها را بدهد.

وَ یُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِینَ

و عذاب نماید منافقین را بشکستن پیمانشان.

إِنْ شٰاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ

اگر خواهد یا ببخشد بر ایشان اگر توبه کردند یعنی خداوند سبحان اگر خواهد قبول کند توبه ایشان را و ساقط نماید عقوبتشان را،و اگر هم خواهد قبول نکند توبه آنها را و عذابشان کند،زیرا سقوط عذاب بنا بر مذهب صحیح به سبب توبه تفضّل است از خدای تعالی که عقلا-واجب نیست و ما آن را به سبب مسموعات و اجماع علماء امامیّه دانسته ایم بر اینکه خدای سبحان بفضلش قبول مینماید (۱)پس آیهٔ کریمه مقتضی است چیزی را که عقل اقتضاء آن را میکند و تأکید می میکند این را قول خدا که فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً

بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست،

ص: ۷۵

۱- ۱) -مترجم گوید:روی همین جهت است که در قرآن مجید فرموده: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّٰا یَجْمَعُونَ ،بگو بفضل و رحمت خدا خشنود باشید که آن بهتر است از آنچه را که جمع مینمائید و در دعاء مأثور از پیامبر گرامی صلّی اللّه علیه و آله رسیده که میفرمود: اللّهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک بار خدایا بفضلت با ما معامله فرما و با عدلت معامله مفرما.

برای اینکه مدح آن وقتی حاصل میشود که خداوند سبحان ترحّم کند کسی را که مستحق عذاب و عقوبت بوده و بیامرزد آن را که مؤاخذه او بر حضرت او جایز و روا بوده است،و مدحی نیست در مغفره و رحمت کسی که بر او آمرزش و رحمت او واجب بوده است(مانند سلمان و بو ذر...) جبائی گوید:یعنی و عذاب میکند منافقین را بعذاب سریعی در دنیا اگر خواهد یا آنکه توبه نمایند،سپس خداوند سبحان برگشت بشمردن و یاد نمودن نعمتش و گفت:

وَ رَدَّ اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا

یعنی و رد نمود خدا آنانی که کافر شدند چون احزاب،ابو سفیان و لشگرش و غطفان و کسانی که با آنها بودند از قبائل عرب (بِغَیْظِهِمْ) یعنی بغضبشان که آنها را آورد بسوی مدینه و کینه و عقده آنها که شفا نیافت برسیدن به اهدافشان که قتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نابودی اسلام و مسلمین بود).

و لَمْ یَنالُوا خَیْراً و به خیری که آرزوی آن را داشتند از ظفر و پیروزی بر پیامبر(ص)و مؤمنین و خدا آن را خیر نامید زیرا این پیروزی و غلبه نزد ایشان خیر بود.

و بعضی گفته اند:مقصود از خیر مال است چنانچه در سورهٔ عادیات فرمود وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ البته و او مال را سخت دوست دارد.

وَ کَفَی اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ

و خداوند قتال را به مباشرت مؤمنین کفایت فرمود به سبب آنچه را که نازل فرمود بر مشرکین از باد سخت سردی که آنها را از منازلشان دربدر و آواره کرد و نیز بآنچه که از فرشتگان ارسال فرمود و بآنچه که از ترس و رعب در دلهایشان انداخت.

ص: ۷۶

عبـد اللّه بن مسـعود گویـد:کفی اللّه المؤمنین القتـال بعلی بن ابی طالب علیه السـلام و کشـتن او عمرو بن عبـد ود را که همین سبب فرار ایشان شد،و از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام هم همین گونه روایت شده (۱).

وَ کانَ اللّهُ قَوِیًّا

یعنی خدا بهر چه خواهد توانا است.

(عَزِیزاً)

هیـچ چیزی در عالم بر او ممتنع نیست،و بعضـی گفته انـد که در ملک و سـلطنت خود قوی و توانا و در قهر و انتقامش عزیز و غالب است

ص: ۷۷

---

۱ – ۱) -حاکم ابو القاسم حسـکانی درج ۲ شواهد التنزیل ص ۳ گویـد خبر داد ما را ابو بکر تمیمی و ابو بکر مسـکری گفتند خبر داد ما را ابو بکر بن مقری از اسـماعیل بن عباد بصری از عباد بن یعقوب از فضل بن قاسم از سفیان ثوری از زبید از مره از عبـد اللّه(بن مسـعود)که او میخوانـد: و کفی اللّه المؤمنین القتال بعلی بن ابی طالب،حاکم مـذکور حدیث مزبور را بچند طریق نقـل کرده است و در قصّه فتـح جنگ احزاب گویـد: ما را خبر داد و الـدم از ابو حفص عمر بن احمـد بن عثمان در بغـداد، از علی بـن محمـد بـن احمـد عسـکری از محمـد بـن عثمـان از احمـد بـن طـارق از عمرو بـن ثـابت از پـدرش از جـدش حـذیفه،گویـد:چون روز خنـدق شـد عمرو ابن عبـد ود از خنـدق عبور کرد و آمـد در مقابل لشـگر پیامبر(ص)ایسـتاد و مبارز خـواست. پس پیـامبر(ص)فرمـود ای مردم کـدام یـک از شـما بـه نـبرد عمرو میرود پس هیچکس جز علی بـن ابی طـالب(ع)برنخـاست پس پیـامبر(ص)فرمود بشـین یـا علی و برای بـار دوم فرمود کـدام از شـما بجنگ عمرو میرود باز احـدی برنخاست جز علی(ع)بلند نشد باز پیامبر(ص)فرمود بنشین یا علی و برای مرتبه سوم فرمود در این دفعه هم جز علی کسی از جا حرکت نکرد پس گفت من آمـاده ام که به جنگ او روم،پس پیامبر(ص)او را طلبیـد و فرمود او عمرو بن عبـد ود است،عرض کرد و من علی بن ابی طالبم،پس

زره خود ذات الفضول را بر تن او کرد و شمشیر ذو الفقارش را به دست او داد و عمامه سحابش را بر سر او گذارده و نه بار گردانید(و آن را نه پر کرد)و فرمود برو و چون رو بمیدان گردانید،گفت اللهمّ احفظه بار خدایا او را حفظ فرما از پیش روی و پشت سر و از سمت راست و چپ و بالای سر و زیر پای. پس آمد تا در برابر عمرو قرار گرفت و گفت تو کیستی،عمرو گفت،من گمان نمیکردم که در محلّی بایستم که ناشناس باشم من عمرو بن عبد ودم پس تو کیستی،؟فرمود،انا علی بن ابی طالب(ع). گفت تو کودک بودی که من ترا در دامن ابی طالب دیدم فرمود آری گفت پدرت دوست من بود من خوش ندارم که تو را بکشم،علی فرمود امّا من بدم نمیآید که تو را بکشم،بمن رسیده که تو به پرده های خانه کعبه آویخته و با خدای عز و جل پیمان و عهد بسته ای که هیچ مردی تو را بین سه چیز مخیّر نکند مگر آنکه یکی از آنها را اختیار نمایی،گفت راست گفته اند. فرمود:اول اینکه از هر کجا آمده ای برگرد،گفت نه بر نمی گردم زیرا قریش میگوید عمرو ترسید و فرار کرد. فرمود دوّم بیا داخل در دین ما اسلام بشو تا در سود و زیان- شریک هم باشیم گفت نه این را هم نمی پذیرم. فرمود سوّم،تو سواره و من پیاده هستم،پس فورا پیاده شو و گفت تا کنون ندیدم از هیچکس آنچه از این جوان دیدم،پس بر سر و صورت اسب خود زد و او را برگردانید و خود بطرف علی علیه السلام آمد و او مردی بلند قد بود که شتر ایستاده را مداوا میکرد و یا بر پشت او سوار میشد و علی علیه السلام بر روی زمین نرم و خاک سستی بود که قدمهایش بر آن استوار نبود و به عقب خود برمیگشت که جای محکم در زمین محکم و سفتی پیدا کند که پاهایش در آن ثابت باشد که عمرو(لعنه اللّه)شمشیرش را بلند و بر سر آن حضرت فرود آورد،و آن حضرت سپر خود را جلوی شمشیر او قرار

(۱)

داد و سپر دو نیم شـده و لبهٔ تیز شمشـیر عمرو بر سـر علی علیه السـلام اصابت و آن را مجروح نمود و علی علیه السـلام با یک ضربت ذو الفقـار هر دو پـای عمرو را از سـاق قطع که هیکـل غول پیکرش چون کوهی از پشت بر زمین، افتـاد و غبـار عجیبی برخاست،پس شـنیده شـد که علی علیه السـلام میگوید: اللّه اکبر، پیامبر(ص)فرمود:به آن خدایی که جان من در دست اوسـت عمرو را علی کشت. پس اوّل کسـی که بمیـدان آمد عمر بن خطاب بود که دید علی علیه السـلام شمشـیرش را بزره عمرو می مالد،پس عمر هم تکبیر گفت و آمد نزد رسول خدا و گفت عمرو را کشت. پس علی علیه السـلام سر(نحس)عمرو را بریده و آورد پیش پای پیامبر انـداخت در حالی که سـنگین و با وقار میامـد،پیامبر(ص)باو فرمود ای علی اینگونه قدم برداشـتن را خدا مکروه دارد مگر در این موقع،سـپس فرمود چرا لبـاس عمرو را نگرفتی که ارزش داشت،عرض کرد ای رسول خـدا او بـا من با عـورتش مـواجه و روبرو شـد،پس پیـامبر(ص)فرمـود بشّـر یـا علی - مژده بـاد تـو را کـه اگر عمـل امروز مـوازنه بـا عمـل امت محمد(ص)بشود این عمل سنگین تر آید... و در حدیث ۶۳۶ گوید:ما را خبر داد ابو محمد بن عبد اللّه از ابو سـعید سعدی که مکرر برای او خوانـده گوید،خبر داد ما را لؤلؤ قیصـری در بغداد سال ۶۷ از ابو اسـحاق ابراهیم بن محمد بن نصیبی از ابو عبد اللّه حسـین بن حسن بن شداد در عسکر گوید،حدیث کرد مرا محمد بن سنان حنظلی از اسحاق بن بشر قرشی از بهترین حکیم از پـدرش از جـدش از پیامبر(ص)که فرمود: "مبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبد ود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامه"

ص: ۷۹

(۱

هر آینه جنگیدن علی بن ابی طالب با عمرو بن عبد ود در روز خندق بالاتر از عمل امّت من است تا روز قیامت. شعراء عرب و عجم مانند حسّان و کمیت بن زید و اسماعیل حمیری و دیگران این داستان را بنظم آورده و مولا جلال الدین محمد رومی هم در مثنویش سروده است: از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل در عز ابر پهلوانی دست یافت از برای کشتنش از جان شتافت او خیو انداخت بر روی علی افتخار هر نبیّ و هر ولی او خیو انداخت بر رویی که ماه سجده آرد نزد او در سجده گاه تا آنجا که گوید: تو بتاریکی علی را دیده ای زین سبب غیری بر او بگزیده ای

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

وَ أَنْزَلَ اَلَّذِينَ ظٰاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ مِنْ صَيٰاصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً (۲۶) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيٰارَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُهٰا وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۷)

ترجمه

۲۶-و خداوند آنهایی را که از اهل کتاب احزاب را پشتیبانی نمودند از قلعه ها و دژهایشان فرود آورد و ترس(مؤمنان)را در دلهایشان افکند گروهی را میکشتید و گروهی را برده گرفتید.

۲۷-و خدا زمین و منازلشان و مالهایشان را و زمینی که هنوز قدم بآن نگذاشته اید بشما میراث داد و خدا بر همه چیز تواناست.

(دو آیه) قرائت (۱)

شرح لغات:

المظاهره:بمعنای معاونت و کمک رسانی است و آن افزایش نیرو میباشد به اینکه معاون پشتیبان است برای رفیقش در دفاع از او،و ظهیر

ص: ۸۱

---

۱ - ۱) -ابن عامر و کسایی از قراء هفتگانه رعب را بضم راء خوانده و ابو جعفر (تطوها)را با طاء مفتوحه قرائت کرده که بعدش واو ساکنه بدون همزه است. مترجم گوید:البته در متن قرائت ذکر شده ولی شرح آن را نیاورده بلکه شرح لغات را بدون ذکر لغت آورده است.

معین است.

و الصیاصی:جمع صیصه و آن قلعه ها و دژهای محکم است که ممتنع از ورود بآنست گفته میشود جذ اللّه صیصه فلان یعنی آن را چنان محکم نمود که دخول بآن ممتنع است،و هر چیزی که ممتنع و مشکل باشد صیصه است و از آنست که بشاخهای گاو و آهو صیاصی گفته میشود،و نیز بتاج خروس و شانه جولاگر و قالی باف،و بافنده ها هم صیصه میگویند،گوید،مثل واقع شدن شانه بیافته است.

تفسیر:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان یاد نمود آنچه که به یهود بنی قریظه نموده و فرمود:

وَ أَنْزَلَ الَّذِینَ ظاهَرُوهُمْ

و خداوند فرود آورد آنهایی را که- معاونت و یاری کردند مشرکین احزاب را و شکستند پیمانی را که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نموده بودند که یاری نکنند دشمنان از اهل کتاب را یعنی یهودیان را و کلّیهٔ مفسّرین اجماع کرده اند که ایشان بنو قریظه بودند مگر حسن که گوید ایشان بنی النضیر بودند،و قول اوّل صحیح تر است،و سزاوارتر بسیاق آیات برای اینکه برای بنی النضیر چیزی در قتال و نبرد با اهل احزاب نبود و آنها جلوتر کوچ کرده و رفته بودند.

مِنْ صَیاصِیهِمْ

یعنی از قلعه ها و حصارهایشان.

وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

یعنی انداخت در دلهایشان ترسی از پیامبر(ص)و یاران مؤمن او.

فَرِیقاً تَقْتُلُونَ

یک دسته از مردانشان را کشتید.

ص :۸۲

وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً

و یک دسته از زنان و کودکان ایشان را باسارت گرفتید وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ یعنی و اعطا فرمود بشما زمینهایشان را.

وَ دِیٰارَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُهٰا

ابن زید و یزید بن رومان و مقاتل گویند:یعنی و اعطا فرمود بشما زمینهایی را که قدمهایتان بر آنجا نرسیده و بزودی آن را خدا برای شما فتح خواهد نمود (۱)و آن زمین خیبر بود که خدا بعد از زمینهای بنی قریظه بر ایشان فتح نمود.

قتاده گوید:آن زمین مکّه بود.

حسن گوید:آن زمین روم و فارس بود.

عکرمه گوید:آن هر زمین است که فتح شود تا روز قیامت.

۱- ۱) -عده ای از علماء باین آیه استدلال کرده اند بر اینکه اراضی،و زمینهایی که بدون لشکر و جنگ که از آن(مفتوحه العنوه)تعبیر میکنند بدست آمده ملك همهٔ مسلمین است،ولی جصاص اعتراض کرده که آیه محتمل است غلبه و پیروزی بر اراضی بدون مالکیت گوید،و آن خلاف ظاهر است،بلی مالکیت بر چند قسم است و ملکیت عموم مسلمین باین اراضی نوع مخصوصی است که منافات با ثبوت مالکیت اشخاص را تبعا ندارد برای آثار عمارت و احیاء و حق اولویت بجهت ذو الید بودن قبلی. مثل آنچه که برای سلطان گفته میشود که شاه مالك تمام بلادش می باشد با اینکه هر یک از اراضی ملك یکی از رعیتهای اوست و برای سلطان مالیات گرفتن و نگرشی در مصالح آنست و برابر همین سیره از عصر امامان علیهم السلام جاری شده بر فروختن زمینهای عراق و وقف آن و بناء مساجد در آن و بمسجدیت هم باقی خواهد بود گرچه ویران هم شده باشد،و مالك بودن مردم خیابانها را نوع دیگری از ملکیت است که منافات با ملك اشخاص ندارد و مالکیت امام علیه السلام هم انفال را نوع دیگریست غیر مال اوست که تمام اولادش بارث می برند.

ابی مسلم گوید:آن هر چیز است که خدا بدون لشگرکشی و سرباز و جنگ در اختیار پیامبر(ص)گذارد.

وَ کانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیراً

و خداوند بر هر چیز تواناست.

داستان اعدام بنی قریظه

زهری(محمد بن شهاب)از عبد الرحمن بن عبد اللّٰه بن کعب بن مالک از پدرش روایت نموده که گفت هنگامی که پیامبر(ص)با مسلمانها از خندق برگشته و رفع خستگی نموده و شستشو کردند جبرئیل علیه السلام برای او ظاهر شده و گفت،شما از دشمن معذور هستی آیا نشان نداد تو را که نکوهش را از تو برداشت و آن را بعیدا بر نخواهیم داشت.

پس پیامبر(ص)از جا پرید در حالی که ترسان بود،و عازم شد که نماز عصر را نخواند با مردم مگر در حصن قلعه بنی قریظه،پس مردم لباس رزم پوشیده و نیامدند بنی قریظه را تا اینکه آفتاب غروب کرد،و مردم با هم- مخاصمه و مجادله کردند،بعضی گفتند که پیامبر تصمیم گرفت بر ما که نماز عصر را بخوانیم تا اینکه بنی قریظه را محاصره قرار دهیم و ما در عزم و برنامه پیامبر(ص)هستیم بر ما گناهی نیست و گروهی هم روی گمان خود نماز خوانده و گروهی نماز را ترک کردند تا آفتاب غروب کرد و وقتی بحصار بنی قریظه رسیدند نماز عصر را خواندند روی پندار و گمان خود و پیامبر یک دسته از این دو گروه را نه بخشود.

عروه گوید:پس پیامبر(ص)علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقدم جبهه فرستاد و پرچم را بدست او داد و او را فرمان داد که تا درب قلعه و حصار بنی قریظه توقف نکند،پس علی علیه السلام اطاعت از فرمان پیامبر

نمود و آن حضرت هم در عقب او بیرون رفت،پس عبور کرد بر گروهی از انصار در قبیله بنی غنم که انتظار پیامبر(ص)را داشتند،پس پنداشتند که فرمود آیا در این نزدیکی سواری بر شما گذشت؟گفتند آری،دحیه کلبی سوار بر قاطر ابلقی که قطیفه دیباج بر روی بود از ما گذشت،پیغمبر خدا فرمود آن دحیه نبود بلکه جبرئیل بود و خدا او را به بنی قریظه فرستاد تا آنها را لرزانیده و ترسی در دلهایشان بیاندازد.

گویند:علی علیه السلام رفت تا نزدیک قلعه آنها شد و شنید از آنها سخن زشت و ناروایی به پیغمبر خدا(ص)میدهند،پس برگشت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در راه ملاقات کرد و گفت یا رسول اللّه شایسته نیست بر شما که نزدیک این گروه خبیث و پلید شوید،فرمود گمان میکنم که شما از ایشان سخن زشتی شنیدی،گفت آری یا رسول اللّه،فرمود اگر آنها مرا میدیدند چیزی از این مقوله نمی گفتند.

پس چون پیامبر خدا(ص)نزدیک حصار قلعه آنان شد،فرمود ای برادران بوزینگان و خوکها آیا خدا شما را رسوا نکرد و بر شما غضب ننمود و بلا نفرستاد،پس گفتند ای ابو القاسم شما جاهل نبودی،و پیامبر(ص) بیست و پنج شبانه روز آنها را در محاصره قرار داد تا این محاصره آنها را به تنگ آورد،و در دلهایشان خدا رعب و ترسی ایجاد کرد و حی بن اخطب با بنی قریظه بعد از فرار قریش و غطفان وارد قلعه آنها شده بود و چون یقین کردند که پیامبر خدا(ص)منصرف نخواهد شد از ایشان تا اینکه با آنها جنگ و نبرد کند،کعب اسد گفت ای جماعت بر شما نازل شده چیزی که خودتان مشاهده میکنید و من بر شما سه چیز را پیشنهاد می کنم

هر کدام را خواستید اختیار کنید، گفتند آن کدام است؟ گفت:اوّل با این مرد(یعنی پیامبر اسلام(ص)بیعت نموده و او را تصدیق نمائیم زیرا به خدا سوگند بر شما قطعا ثابت و روشن شده که آن پیامبر مرسل خداست و او آنست که در کتبتان(تورات)یاد شده،پس جانتان و اموالتان و زنان خود را به سبب ایمان باو تأمین نمائید.

گفتند ما هرگز حکم تورات را رها نکنیم و هیچگاه کتاب دیگری را بر او اختیار ننمائیم.

گفت،پس اگر این را نمی پذیرید،پس بیائید کودکان و زنان خود را بکشیم سپس بیرون رویم و با محمد و یارانش مردانه با شمشیرهای کشیده پیکار و جنگ کنیم،و چیز مهمّی پشت سر ما نباشد که ما را مشغول نماید تا خدا بین ما و محمد حکم فرماید،پس اگر کشته شدیم دیگر زن و بچه نداریم که غصه اسیری آنها را بخوریم و اگر ما زنده مانده و پیروز شدیم زن و فرزند پیدا خواهیم کرد.

گفتند این بیچاره ها را بکشیم،پس خیری دیگر در زندگی بعد از ایشان نیست.

گفت پس هر گاه این را هم قبول نکردید امشب شب شنبه است شاید محمد و یارانش از ما ایمن باشند در این شب،پس از قلعه بیرون رویم،و شبیخون بزنیم شاید بطور ناگهانی حظّی از ایشان بهره ما شود گفتند پس سنت خود را فاسد کنیم و کاری که گذشتگان ما کردند در تغییر و ابطال سنّت پس مسخ شدند ما انجام دهیم تا بسرنوشت آنها مبتلا شویم.

گفت،پس مردی از شما از اوّل ولادتش شبی را استوار و راسخ نبوده

است؟.

زهری گوید:پیامبر خدا(ص)هنگامی که از آن حضرت خواستند که مردی در باره آنها قضاوت و داوری کند فرمود،هر کس که از اصحاب من خواستید اختیار کنید،پس ایشان سعد بن معاذ را اختیار کردند،و پیامبر خدا(ص)هم رضایت داد.

پس بر حکم و داوری سعد بن معاذ تن در دادند و تسلیم شدند، پس پیغمبر(ص)امر فرمود آنها را خلع سلاح کنند و آنها را در قبه ای قرار دادند و دستور داد شانه آنها را بسته و آنها را در خانه اسامه حبس نمودند،و فرستاد عقب سعد بن معاذ پس او را آوردند و او حکم نمود که مردان رزمنده آنها را بکشند و زنان و کودکان آنها را اسیر نمایند و اموال آنها را تقسیم و اراضی و منازلشان مخصوص مهاجرین باشد(و چون انصار ناراحت شدند)فرمود شما صاحب منزل و زمین هستید ولی مهاجرین از خود سکنایی ندارند.

پس پیامبر(ص)تکبیر گفت و به سعد فرمود،حقیقتا در باره آنها حکم کردی بحکم خدای عز و جل،و در بعضی از روایات است که فرمود،هر آینه بحقیقت حکم کردی در میان ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان (۱)و ارقعه جمع رقیع نام آسمان دنیاست.

پس پیامبر(ص)مردان رزمنده آنها را که گمان کرده اند ششصد نفر

---

۱ – ۱) –خداوند تبارك و تعالی منزّه از مکان بلکه او بما و شما از رگ گردن مان نزدیکتر است و اختصاص بآسمان ندارد بلکه این عبارت از علوّ و بلندی معنوی است بچیزی که در تفاهم مردم تعبیر از آن میشود از علو ظاهری و دلالت بر اثبات مکان یقین برای خدا میکند.

بودند کشت و پاره ای گفتند چهار صد و پنجاه نفر مرد بودند،و هفتصد و پنجاه نفر هم اسیر گرفتند.

و روایت شده که ایشان بکعب بن اسد که رسانه و رسول آنها بود نزد پیامبر(ص)گفتند ای کعب چه میبینی که پیامبر با ما خواهد کرد کعب گفت آیا در هر موقع و مکان خواهید گفت مگر نمی بینید که پیغمبر(ص)ول نمیکند نزاع نمیکند و هر کس از شما رفت برنمیگردد بخدا قسم کشتن است وحی بن اخطب دشمن خدا را آوردند که بر تنش حلّه ای بود که خواهرش آن را از هر طرف پاره کرده بود مثل جای بند انگشتها که شاید از تنش بیرون بیاورند و دو دست او را با ریسمانی بگردنش بسته بودند پس چون رسول خدا(ص)را دید فرمود اما بخدا قسم من خود را بدشمنی تو ملامت نمیکنم و لکن کسی که خدا را ترک کند خوار و بیچاره خواهد شد.

آن گاه فرمود:ای مردم اعتراضی بامر خدا نیست کتاب خدا و تقدیر او و متصلا بر بنی اسرائیل نوشته شده است سپس نشست و امر کرد گردن او را زدند،آن گاه رسول خدا(ص)زنان و کودکان و اموالشان را میان مسلمین تقسیم نمود و اسیرانشان با سعد بن زیاد انصاری فرستاد بطرف نجد تا در آنجا فروخته و پول آن را اسب و سلاح خریداری کند.

گویند:چون اعدام بنی قریظه تمام شد جراحت پای سعد بن معاذ باز شد و خون از آن جاری شد و پیامبر او را برگردانید به خیمه ای که برایش در کنار مسجد زده بودند.

و از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت شده که جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا(ص)آمد و گفت این بنده شایسته خدا کیست که مرده و درهای

آسـمان برای او باز و عرش خـدا برای او لرزید،پس پیغمبر(ص)بیرون آمد آمدند و دیدند که سـعد بن معاذ(رضـی اللّه عنه)از دنیا رفته (۱).

ص: ۸۹

۱- ۱) سعد بن معاذ کیست؟ ۱-مترجم گوید:سـعد بن معاذ را شـیخ طوسی در رجالش از اصحاب رسول خدا(ص)یاد کرده و او سید و رئیس قبیلهٔ اوس مدینه و از اصحاب بدر و دارای مقام بزرگی بوده است،و ابن عبد البر و ابن منده و ابو نعیم هم او را از صـحابه شـمرده و او سـعد بن معـاذ بن نعمان بن امرء القیس و کنیه او ابو اسـحاق و باو ابو عمر و انصاری اوسـی اشـهلی هم میگفتنـد و او همـانست کـه پیـامبر(ص)در حقش فرمـود اهـتز لـه العرش . و مجلسـی علیه الرحمه گویـد در تفسـیر امـام حسـن عسـگری علیه السـلام مـدح فراوانی در بـاره او شـده و پـاره ای از آن را در باب حبّ ائمه علیهم السـلام در بحار یاد نموده که مناسب دانسـتم که مختصـری از آن را در اینجا یاد آور شوم. در جلد هفتم بحار-در باب حبّ ائمه علیهم السـلام،از تفسیر امام علیه السـلام گوید،که پیامبر(ص)فرمود زمانی که خداوند عرش را آفرید ۳۶۰ رکن برای آن ایجاد کرد و در هر رکنی سیصـد هزار فرشـته خلق نمود آن گـاه توصـیف فرشـتگان حمله عرش را نمود که نیـازی در اینجا بنقل آن نیست پس اصـحاب پیغمبر گفتنـد چقـدر عجیب است،امر این فرشـتگان در زیادی آنان و توانایی و بزرگی خلقتشان،پس پیامبر فرمود،این فرشـتگان با پر توانی و بزرگی جسـمشان نیرو و توان برداشـتن پرونـده هـای حسـنات یکی از مردان امت مرا ندارنـد. گفتنـد یا رسول اللّه آن کیسـت تـا مـا او را دوست بـداریم و بزرگ بشـماریم و بـدوستی او تقرّب بخـدا پیـدا کنیم فرمـود:این شـخص مردیست که با اصـحابش نشسـته بود،پس مردی از خاندان من که سـر خود را پوشانیده بود که- شناخته نشود بر او گذشت،پس چون رد شد متوجه باو شده و او را شناخت پس از جا پرید و پا برهنه دوید و دست او را گرفت و بوسید و نیز سر و سینه

و میان دو چشم او را بوسید و گفت پدر و مادرم بفدایت ای جفت رسول خدا(ص)که گوشتت از گوشت او و خونت از خون او و دانشت از دانش او و صبرت از صبر او و عقلت از عقل اوست،از خدا مسئلت دارم که مرا از محبّت شما اهل بیت(رسالت)سعید و نیکبخت نماید،پس خداوند لازم فرمود باین عمل و این گفتار از ثواب باندازه ای که اگر نوشته شود در اوراقی تمام این فرشتگانی که طواف عرش میکنند و همه فرشتگانی که حامل عرشند طاقت برداشتن آن را ندارند. پس چون او برگشت بجای خود اصحاب او باو گفتند تو با این موقعیّت و مقامی که در اسلام و مرتبه ای که نزد پیغمبر(ص)داری با این شخص این کار را که ما دیدیم می نمایی،پس گفت ای نادانان آیا در اسلام ثوابی داده میشود جز محبت و دوستی محمد(ص)و محبت این شخص و خداوند باین سخن و گفتار او نیز واجب فرمود برای او مثل آنچه را که برای فعل و قولش برای او لازم کرده بود تا آنجا که گوید:پس گفتند یا رسول اللّه(ص)این دو مرد کیستند. فرمود:اما فاعل این کار این مردی که سر پوشیده است که میآید پس بطرف او دویدند که ببینند او کیست،پس دیدند که او سعد بن معاذ اوسی انصاری است و امّا آن دیگری که سعد برای او این سخنان را گفت این شخص سرپوشیده دیگریست که میآید،پس نگاه کردند دیدند که او علی ابن ابی طالب علیه السلام است،سپس فرمود چه بسیار است کسانی که بحب این دو نفر نیکبخت و سعید میشوند و نیز چه بسیارند افرادی که بدبخت و بیچاره میشوند آنهایی که نسبت به یکی از آن دو اظهار دوستی نموده و بآن دیگری دشمنی میکنند آن دو خصم و دشمن اویند و کسی که علی(ع) و سعد دشمن او باشد محمد(ص)خصم اوست و هر کس که محمد(ص)- خصم او باشد خدا خصم اوست و او را عذاب نماید. آن گاه رسول خدا(ص)فرمود ای بندگان خدا البته میشناسد فضل را برای اهل فضل آنهایی که اهل فضلند(قدر زر زرگر شناسد،قدر

ص:۹۰

(۱

گوهر گوهری)سپس پیغمبر بسعد فرمود بشارت باد تو را که خدا شهادت را روزی تو نموده و بسبب تو امّتی از کفر نابود میشوند و عرش خدا بمرگ تو میلرزد،و داخل بهشت میشود بشفاعت تو مانند موهای حیوانات بنی کلب... و چون سعد بعد از هلاک و اعدام بنی قریظه عهد شکن زخم پایش که در جنگ خندق بواسطه تیری از دشمنان مجروح شده بود خونریزی کرده تا از دنیا رفت،پیغمبر(ص)پای برهنه بدون عباء تشییع جنازه او نمود،و گاهی راست جنازه و گاهی در چپ جنازه میرفت، شیخ بزرگوار صدوق در کتاب امالی خود باسنادش از عبد اللّه بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود که چون سعد بن معاذ از دنیا رفت پیغمبر و اصحابش برخاسته و بدن سعد را بر روی لنگه دری غسل داده و کفن نموده و بر روی تابوتی گذارده و تشییع نمودند پیغمبر"ص" او را تشییع و گاهی راست تابوت را میگرفت و گاهی چپ آن را تا اینکه بقبرستان رسیده پس پیغمبر(ص)خودش وارد قبر شده و بدن سعد را گرفته و در قبر گذارد و لحد بر او ترتیب داد و فرمود خاک تر(یعنی گل)بدهید بمن تا شکافهای خشت و لحد را بگیرم و چون فارغ شد و خاک بر آن ریخت و قبر او را صاف نمود،فرمود من میدانم که بزودی او پوسیده میشود و لکن خدا دوست دارد بنده ای را که وقتی کاری میکند آن را محکم نماید،پس چون قبرش-را هموار کرد مادر سعد از طرفی گفت گوارا باد بر تو بهشت پیغمبر فرمود آرام باش ای مادر سعد جرئت بر خدا میکنی بدرستی که قبر سعد را فشار داد،پیامبر(ص)برگشت و مردم هم برگشتند و گفتند یا رسول اللّه هر آینه ما دیدیم که در تشییع جنازۀ سعد کوششی کردی که با هیچکس نکردی بدون عباء و کفش تشییع نمودی فرمود فرشتگان را دیدم بدون رداء و کفش تشییع نمودند من با آنها تأسّی کردم،گفتند گاهی راست جنازه را میگرفتی و گاهی چپ جنازه را فرمود دست من در دست جبرئیل بود او چنین میکرد منهم میکردم گفتند فرمودی قبر او را فشار داد فرمود آری نسبت بخانواده اش سوء خلق- داشت.(رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۱)

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۸ تا ۳۱]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا وَ زِینَتَهٰا فَتَعٰالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَرٰاحاً جَمِیلاً (۲۸) وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَهَ فَإِنَّ اَللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰاتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً (۲۹) یٰا نِسٰاءَ اَلنَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفٰاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضٰاعَفْ لَهَا اَلْعَذٰابُ ضِعْفَیْنِ وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیراً (۳۰) وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صٰالِحاً نُؤْتِهٰا أَجْرَهٰا مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنٰا لَهٰا رِزْقاً کَرِیماً (۳۱)

ترجمه:

۲۸-ای پیامبر به همسرانت بگو اگر زندگانی و آرایش آن را میخواهید پس بیائید تا شما را بهره مند گردانم(بغیر از مهر بشما چیزی بدهیم) و شما را رها کنم رها کردنی نیکو.

۲۹-و اگر خشنودی خدا و رسول او را میخواهید پس خدا برای نیکو کاران از شما پاداشی بزرگ مهیّا گردانیده است.

۳۰-ای همسران پیغمبر هر که از شما نافرمانی آشکار کند برای او شکنجه بدو برابر افزوده شود و این برای خدا آسانست.

۳۱-و هر که از شما خدا و فرستاده وی را فرمان ببرد و کرداری پسندیده کند پاداشش را دو بار باو میدهیم و برای او روزی گرامی مهیّا کرده ایم

ص: ۹۲

قرائت:

ابن کثیر و ابن عامر(نضعّف)با نون و تشدید قرائت کرده(و العذاب) را بر فتح خوانده اند، و ابو جعفر و اهل بصره(و یضعف)با یاء و تشدید (العذاب)را بر فتح خوانده و دیگران یضاعف با یاء و الف و فتح عین خوانده اند.

و اهل کوفه غیر عاصم(و من یقنت و یعمل صالحا یؤتها)همه را با یاء قرائت کرده و روح و زید،(من تأت و من تقنت و تعمل)تمام را با تا(نؤتها) را با نون خوانده و دیگران(من یأت و من یقنت)(و تعمل)را با تا(نؤتها) را با نون قرائت کرده اند.

دلیل این قراءتها:

ابو علی گوید:ضاعف و ضعف بیک معنی است،پس هر کس فاعل را نام نبرده فعل را اسناد بعذاب داده و هر کس بکسر عین خوانده پس فعل را اسناد بضمیر،اسم اللّه تعالی داده و معنای(یضاعف)لها- العذاب ضعفین)آنکه چون همسران پیغمبر مشاهده کردند از ملامت و سرزنشهایی که مانع از ارتکاب گناه است سزاوار است که امتناع و خودداری آنها از گناه بیشتر باشد از آنکه موانع و ملامتها را ندیده است.

و گفت(یضاعف لها العذاب)پس ضمیر برگردد بمعنی بدون لفظ آن و اگر برگردد بلفظ آن هر آینه آن را یاد کرده بود،و کسی که(یقنت با یاء) خوانده پس به جهت اینست که اسناد فعل بضمیر من و فاعل فعل را بعدا هم بیان نشده،پس چون یاد نمود چیزی را که دلالت کند بر اینکه فعل برای مؤنث است حمل بر معنی شده،پس مؤنث آورده و همین طور است قول خدا

که گفت مَنْ آمَنَ بِاللّهِ سپس گفت فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هر کس که همه اینها را با یاء خوانده پس او حمل بر لفظ بدون معنی نموده و هر کس (من تأت)با تاء خوانده حمل بر معنی نموده،پس مثل آنست که گفته است هر کدام زنی از شما که کار بدی انجام دهد ایه امرأه منکن اتت بفاحشه اوتأن بفاحشه و مانند آن در کلام برای بیان بسیار است مثل قول خدا سبحان وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و قول فرزدق شاعر:

تعش فان عاهدتنی لا تخوننی

تکن مثل من یاذئب یصطحبان (۱)

زندگی نما پس اگر با من پیمان بستی بمن خیانت مکن،تا باشی مانند کسی که با گرگ رفاقت کرده است.

یعنی(مثل الذین یصطحبان)مانند کسی که رفاقت و همراهی میکنند ابن جنّی گوید صله بودن(من)از صفت بودنش اولی و شایسته تر است.

لغت:

الضعف:دو برابر بودن چیزی را گویند میگویند(ضاعفته)یعنی مثل آن را بر آن افزودم و از آنست(الضعف)و آن نقصان و کم بود توانایی است به اینکه یکی از دو نیرو برود،پس آن رفتن دو برابر بودن قوه و نیرو است.

ص: ۹۴

۱- ۱) -این بیت از ابو فراس فرزدق شاعر و مادح معروف اهل البیت و صاحب قصیدۀ میمیّه در مدح حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است که اولش:هذا الذی تعرف البطحاء وطئته و البیت تعرفه و الحل و الحرم گویند،در یکی از سفرهایش منزل کرده بود که غذا بخورد و استراحت کند که گرگی نزدیک او آمد،پس چیزی از توشه و غذای خود را جلوی او انداخت و این بیت را انشاد کرد.

شأن نزول:

مفسرین گفته اند:که زنان پیغمبر(ص)چیزی از مال دنیا از آن حضرت خواستند و گفتند خرجی ما را زیادتر کن و برای حسدورزی بعضی(مانند عائشه) به بعضی دیگر(مثل ماریه و ام سلمه)او را اذیت کردند،پس پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یک ماه از آنها اعراض کرد،پس آیه تخییر که قُلْ - لِأَزْوٰاجِکَ... است نازل شده و آنها در آن موقع ۹ نفر بشرح زیر بودند

همسران پیامبر اسلام(ص)

۱-عایشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه.

۲-حفصه دختر عمر بن خطاب.

۳-ام حبیبه دختر ابو سفیان بن حرب.

۴-سوده دختر زمعه.

۵-ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی،این پنج نفر از قریش بودند.

۶-صفیه دختر حیّ بن اخطب خیبری.

۷-میمونه دختر حارث الهلالیه.

۸-زینب دختر جحش(که مادرش امیمه دختر عبد المطلب عمه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بوده).

۹-جویریه دختر حارث مصطلقیه (۱).

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:ماریه قبطیه مادر ابراهیم بن رسول اللّه(ص)نیز یکی از همسران پیامبر(ص)است که پادشاه اسکندریه با قاطر و هدایای دیگر بآن حضرت اهداء کرد و او جاریه و کنیز پیغمبر بود که از آن حضرت فرزندی بنام ابراهیم آورد و جز او و جناب خدیجه کبری سلام اللّه علیهما هیچ یک دیگر از زنان آن حضرت فرزنددار نشدند،و ابراهیم در سن ۱۸ ماهگی از

داستان کتک زدن عمر دخترش حفصه را

واحدی باسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا(ص)با حفصه(دختر عمر)نشسته بود که بین آنها گفتگو و نزاع شد پس پیامبر بحفصه فرمود آیا حاضری که مردی میان من و تو حکومت کند؟ حفصه گفت آری،پس عقب عمر فرستاد و چون عمر وارد بر آنها شد،و بحفصه گفت حرف بزن،حفصه گفت ای رسول خدا سخن بگو ولی نگو مگر حق پس عمر دستش را بلند کرد و سیلی آبدار و محکمی بگوش حفصه از راست و چپ زد،پس پیامبر(ص)فرمود ای عمر او را بس است دیگر نزن.

عمر بحفصه گفت ای دشمن خدا پیامبر نگوید مگر حق بآن خدایی که او را براستی برانگیخته و مبعوث نموده اگر حضور پیغمبر(ص)نبود دست از تو بر نمی داشتم و آن قدر تو را میزدم تا بمیری.

پس پیغمبر(ص)برخاست و بغرفهٔ مخصوص خود بالا رفت و یک ماه در آن تنها بسر برد و به تنهایی نهار و شام خورد و هیچ نزدیک زنان خود نشد و آنها را هم نپذیرفت،تا این آیات را خدا نازل فرمود.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان برگشت به ذکر همسران پیغمبر(ص)و خطاب به پیمبرش نمود بگونه امر که زنان خود را مخیّر کن،پس فرمود:

یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا وَ زِینَتَهٰا

ای پیامبر بزنان خود بگو اگر شما سعه زندگی در دنیا و زیادی مال و زر و

(۱)

(دنیا رفت و در بقیع شریف مدفون و اکنون قبر خراب شده اش- زیارتگاه مسلمانان جهان است.

زیور آن را میخواهید.

فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ

بیائید تا بشما بهره طلاق را بدهم و بتحقیق بیانش در سورۀ بقره گذشت،و بعضی گفته اند،شما را بهره مند کنم به زیادی و وفور مهر.

وَ أُسَرِّحْکُنَّ

یعنی شما را طلاق بدهم(و از شرف ام المؤمنینی ساقط نمایم).

سَراحاً جَمِیلاً

و سراح جمیل طلاق بدون خصومت و نزاع بین زن و شوهر است.

وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدّٰارَ الْآخِرَةَ

یعنی و اگر میخواهید که اطاعت خدا و اطاعت پیامبر را نمائید و صبر کنید بر تنگی معیشت رفتن به بهشت.

فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنٰاتِ

پس خداوند مهیّا ساخته برای زنان نیکوکار یعنی زنان عارفه ای که قصد نیکوکاری و نیکویی دارند و مطیع پیامبرند.

مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً

از شما پاداش بزرگی،و مفسّرین دربارۀ این تخییر اختلاف کرده اند.

حسن گوید:خداوند آنها را مخیّر ساخت بین دنیا و آخرت پس اگر آنان دنیا و محبّت آن را برگزیدند،در این موقع طلاق آنها را پیشنهاد کرد، به قولش أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً .

مجاهد و شعبی و جماعتی از مفسّرین گفتند،آنها را مخیّر نمود بین طلاق و ماندن با پیغمبر(ص)را.

اختلاف علماء در بارهٔ تخییر زنان پیغمبر ص دانشمندان در حکم این تخییر بر چند قول اختلاف کرده اند:

۱-عمر بن خطاب و ابن مسعود گویند:هر گاه مردی زنش را مخیّر نمود و زن شوهرش را برگزیده چیزی برای او نیست و اگر آزادی خودش را اختیار کرد یک طلاق واقع شد،و همین مبنا را ابو حنیفه و اصحابش پذیرفته اند.

۲-زید بن ثابت گوید:وقتی زن خودش را اختیار کرد سه طلاق خواهد شد،و اگر شوهرش را اختیار کرد یک طلاق محسوب میشود،و مالک این مذهب را گرفته.

۳-شافعی گوید:اگر نیّت طلاق کرده طلاق است و اگر نکرده نه.

۴-مبنا و مذهب اهل بیت و ائمه معصومین علیهم السلام اینست که به صرف تخییر طلاق واقع نمیشود و این مخصوص و از خصایص پیامبر(ص)که اگر زنان آن حضرت خودشان را اختیار کردند در موقع تخییر از آن حضرت جدا خواهند شد و امّا غیر آن حضرت از افراد مسلمین،پس برایشان تخییر زنان ایشان جایز نیست.(و اگر آنها را نخواهند باید صریحا صیغهٔ طلاق را با شرایطش جاری سازند)پس خداوند سبحان زنان پیغمبر را مورد خطاب قرار داده و فرمود:

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ

ای زنان پیامبر هر کدام از شما که مرتکب معصیت علنی شود یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ در آخرت عذاب او (ضِعْفَیْنِ) دو برابر خواهد بود،یعنی دو برابر عذابی که بر دیگران است و علّت این برای اینست که نعمتهای خدای سبحان بر ایشان بیشتر از دیگران بود برای مقام پیامبر اسلام و برای نزول وحی در منازل

ایشان.

پس هر گاه نعمت بر ایشان بزرگتر و فراوان تر باشد گناه هم از ایشان زشت تر و عقوبت و کیفر آنها هم بزرگتر و بیشتر خواهد بود.

و ابو عبیده گوید:ضعفان اینست که یکی را سه برابر کنند،پس بر آنهایی که از حریم نبوّت (۱)خارج شدند سه حدّ خواهد بود، برای اینکه دو برابر واحد مثل آنست و دو برابر چیزی دو مانند آنست.

و غیر او گوید:مقصود از ضعف مثل آنست،پس معنی اینست که در عذاب ایشان اضافه میشود چنانچه در ثوابشان اضافه میشود همانطور که فرمود:

نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ

.

وَ کانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً

مقاتل گوید:یعنی عذاب آنان بر خدا آسان است.

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ

یعنی و کسی که اطاعت خدا و پیامبر نماید و قنوت اطاعت است.

و بعضی گفته اند:یعنی کسی که از شما مواظبت کند بر طاعت خدا و پیروی

۱- ۱) -مانند عایشه که از حدود خود تجاوز بر خلاف حکم خدا و رضای پیامبر(ص)باغواء طلحه و زبیر جنگ جمل را ترتیب داده و با خلیفه بلا فصل پیغمبر(ص)که جنگ باو جنگ با پیغمبر بوده در بصره بمقاتله و محاربه برخاست و دها هزار نفر از مسلمین را بکشتن داد و پس از چندی علی علیه السلام هم سوار بر قاطر شد و با اراذل بنی مروان و اوباش دیگر،مانع بردن جنازه حضرت امام حسن مجتبی(ع)بحرم پیغمبر(ص)گردید و فرمان داد جنازه آن مظلوم را تیرباران کنند. مترجم

از پیامبر(ص).

و برخی هم گفته انـد:یعنی و کسـی که مواظبت کند از شـما بر طاعت خدا که از آنست قنوت و دست بدعاء گرفتن در نماز و آن مداومت بر دعاء معروف است (۱).

وَ تَعْمَلْ صٰالِحاً

در ما بین خودشان و پروردگارشان عمل صالح نماید.

نُؤْتِهٰا أَجْرَهٰا مَرَّتَیْنِ

یعنی میدهیم پاداش عمل صالح آنها را دو برابر عمل غیر ایشان.

ابو حمزه ثمالی،از زید بن علی بن الحسـین علیهما السلام روایت کرده که گفت من امیدوارم که برای نیکوکاران ما دو پاداش باشد و میترسم بر تبهکاران و بدکاران از ما که عذابشان دو برابر شود چنانچه همسران پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله را وعده داد.

و محمـد بن ابی عمیر از ابراهیم بن عبد الحمید از علی بن عبد اللّٰه بن الحسـین از پدرش از علی بن الحسـین زین العابدین علیه السلام روایت کرده که مردی بآن حضرت گفت شما خاندانی هستید که مشمول غفران خدائید گوید:آن حضرت غضب کرد و فرمود ما سـزاوارتریم که جاری باشد در باره ما آنچه خداوند دربارهٔ زنان پیغمبر(ص)جاری فرمود از اینکه ما بوده باشیم هم چنان که می گویید که ما میبینیم برای نیکوکارانمان دو اجر و پاداش

ص:۱۰۰

۱- ۱) -بدعاء فرج لا اله الا اللّٰه الحلیم الکریم لا اله الاّ العلی العظیم- سـبحان اللّٰه رب السـماوات السبع و رب الارضین السبع و مـا فیهن و مـا بینهنّ و رب العرش العظیم و الحمـد للّٰه رب العـالمین و صـلی اللّٰه علی سـیدنا محمـد و آله الطاهرین،اللّٰهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک یا کریم. مترجم

و برای بدکارانمان دو عذاب و مجازات سپس آن دو آیه را قرائت فرمود:

وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً

و مهیّا ساخته ایم برایشان روزی سالمی یعنی بزرگ منزلت و بلند مرتبه.

و بعضی گفته اند که رزق کریم آنست که از هر آفت و بلا سالم و مصون باشد.

و برخی هم گفته اند:آن ثواب چنانیست که ابتداء بمثل آن نیکو نیست.

ص :۱۰۱

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۲ تا ۳۵]

اشاره

یا نِساءَ اَلنَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ اَلنِّساءِ إِنِ اِتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ اَلَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲) وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجاهِلِیَّهِ اَلْأُولی وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاهَ وَ آتِینَ اَلزَّکاهَ وَ أَطِعْنَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اَللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۳۳) وَ اُذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اَللّهِ وَ اَلْحِکْمَهِ إِنَّ اَللّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً (۳۴) إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِماتِ وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ وَ اَلْقانِتِینَ وَ اَلْقانِتاتِ وَ اَلصّادِقِینَ وَ اَلصّادِقاتِ وَ اَلصّابِرِینَ وَ اَلصّابِراتِ وَ اَلْخاشِعِینَ وَ اَلْخاشِعاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِینَ وَ اَلْمُتَصَدِّقاتِ وَ اَلصّائِمِینَ وَ اَلصّائِماتِ وَ اَلْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحافِظاتِ وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ أَعَدَّ اَللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً (۳۵)

ترجمه

۳۲-ای همسران پیغمبر(ص)اگر پرهیزگار و خداترس باشید مثل یکی از زنان امت نیستید،پس در سخن گفتن(با مردان)نرمی نکنید و صدایتان را نازک ننمائید،تا کسی که در دل او بیماری(شهوت و نفاق است)به طمع

ص: ۱۰۲

افتد و گفتاری پسندیده بگوئید.

۳۳-در خانه های خود قرار گیرید و اظهار آرایش خود چون اظهار زنان در ایّام جاهلیّت نخستین مکنید(و مانند آنان بیرون نیائید)و نماز را بپای دارید و زکات را بپردازید و خدای تعالی و پیغمبرش را فرمان برید.

فقط خدا میخواهد ای خاندان رسالت معصیت را از شما ببرد و شما را پاک گرداند پاک گردانیدنی (۱).

۳۴-ای همسران پیغمبر(ص)آنچه از آیه های کلام خدا و از حکمت (سخنان پیغمبرش که مشتمل بر مصلحت و حکمت و خیر اندیشی است)در خانه های شما خوانده میشود یاد کنید که خدا لطف کننده ای داناست

ص: ۱۰۳

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:حاکم ابو القاسم حسکانی حنفی در شواهد التنزیل ج ۲ ص ۱۰-گوید،روایات بسیاری رسیده که آیهٔ مذکور در باره حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است که از آنهاست روایت انس ابن مالک انصاری-گوید خبر داد ما را محمد بن موسی بن فضل از محمد ابن یعقوب ابن یوسف از محمد بن اسحاق از عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از علی بن زید از انس بن مالک که رسول خدا(ص)شش ماه تمام وقتی برای نماز صبح بیرون میآمد از درب منزل فاطمه عبور میکرد و میگفت: الصلاه یا اهل البیت إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و حاکم مزبور در شواهدش حدود یکصد و چهل روایت از طرق اهل سنّت نقل نموده که این در بارهٔ خاندان رسالت است نه زنان و همسران آن- حضرت و حتّی امّ سلمه هم که بعد از خدیجه کبری سلام اللّٰه علیها بهترین زنان آن حضرت است از این آیه نیست زیرا در ج ۲ شواهد ص ۵۵ حدیث ۶۰۶ باسنادش از عطیه عوفی از ابی سعید روایت نموده که گفت امّ سلمه فرمود آیه مذکور نازل شد و من در اطاق نشسته بودم،پس گفتم یا

۳۵-البتّه مردان فرمان برنـده خالص و زنان فرمان بر مخلص و مردان باور دارنـده،و زنان ایمان آورنده،و مردان مداومت کننده بر کارهای پسـندیده و زنان مداومت کننده بر کارهای شایسـته و مردان راسـتگو و زنان راستگو و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان و زنان خاشع و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار،و مردانی که بسـیار یاد خدا میکنند و زنان یاد خدا کننده خدای برایشان آمرزش و پاداش بزرگ مهیّا کرده است.

قرائت:

اهل مدینه و عاصم(و قرن)بفتح قاف خوانده و بقیهٔ قاریان و هبیره از حفص از عاصم(و قرن)بکسر قاف قرائت کرده و در شواذ و قرائت

(۱)

(رسول اللّه من از اهـل الـبیت نیسـتم فرمود تو عـاقبت بخیری تو از زنـان پیغمبری. در ص ۳۱ ج ۲-کتاب مذکور باسنادش در حدیث ۶۵۶-از عامر بن سـعد از پـدرش روایت کرده که معاویه علیه الهاویه بر سـعد گـذشت گفت چه چیز مانع شـده که ابو تراب(یعنی علی(ع)را بد نمی گویی گفت سه جمله ایکه شنیدم پیغمبر(ص)باو فرمود،که اگر یکی از آنها برای من محبوب تر بود از شتران سـرخ مو،شـنیدم در بعضـی از غزوه ها که او را بجای خود گذاشت فرمود، اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انّه لا نبی بعدی و شنیدم که میفرمود در روز خیبر لاعطین الرایه غدا رجلا یحب اللّه و رسوله و یحبه اللّه و رسوله فردا پرچم را دست مردی میـدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارد،پس علی(ع)را طلبید و بـدست او داد و خدا بدست او فتح خیبر نمود و چون نازل شد آیه إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ... رسول خدا(ص)طلبید علی و فاطمه و حسـن و حسین را و گفت، اللّهمّ هؤلاء اهلی.

ص :۱۰۴

اعرج و ابان بن عثمان فیطمع الذی بکسر عین آمده.

دلیل:

ابو علی طبرسی گوید:قول خدا(و قرن)از دو حال بیرون نیست یا از ماده قرار است و یا از وقار،پس اگر از وقار باشد(وقر،یقر،قر،وعد،یعد عد)پس امر حاضر مؤنث عدن-قرن میشود و از معتل الفاء واوی خواهد بود که فاء الفعلش حذف میشود و آن واو است،پس میماند از کلمه علن،و اگر از قرار باشد،(قرّ،یقرّ،اقرر)پس امر حاضر مؤنثش اقررن میشود،پس تبدیل میشود از عین یاء بجهت کراهت تضعیف چنانچه در قیراط و دینار تبدیل شده،پس حرکت گردیده بدل حرفی که حذف شده،سپس حرکت برخورد میکند بر فاء الفعل و ساقط میکند همزه وصل را برای حرکت ما بعد خودش،پس می گویی قرن بجهت اینکه حرکت راء در تقرّ کسره است آیا نمی بینی که قاف متحرّك بکسره است.

و امّا آنکه با فتح خوانده(قرن)پس کسی که قررت جای اقر جایز دانسته ندانسته،البته میگوید قررت اقرّ،پس فتحهٔ فاء نزد او جایز نیست و آنکه اجازه داد این را بنا بر قول او جایز است چنانچه جایز است قرن و آن یک لغت است که کسایی آن را حکایت کرده.

و ابو عثمان گوید:گفته میشود قررت به عینا اقر،و گفته نمیشود قررت فی هذا المعنی و قررت فی المکان فانا اقر فیه گفته میشود قررت فی هذا المعنی و کسی که(فیطمع الذی)بکسر عین خوانده،پس آن معطوف بر قول خدا(فلا تخضعن)یعنی پس طمع نکنند آنکه در دلش مرض است،پس هر دو تای آن مورد نهی است مگر آنکه نصب اقوی است زیرا که آن به معنای

اینست که طمع او مسبب از خضوع و نرم گفتن آنهاست و هر گاه عطف باشد نهی است برای آنها و برای آن منافق بیمار و دلیلی در آن نیست بر اینکه طمع از برای خاطر آنها ایجاد میشود.

شرح لغات:

التبرّج:ابراز کردن زر و زیور و موارد زینت و زیبایی خود را گرفته شد از برج است و آن گشادی در چشم است و طعنه برجاء واسعه و چشمک با چشم گشاد و در دندانهای او برج است یعنی میان دندانهای او باز و گشاد است.

اعراب:

قول خدا(لیذهب)لام متعلّق به محذوف است و تقدیر آن(و ارادته لیذهب)و جایز است که متعلّق باشد به یریده.

(اهل البیت)منصوب بر مدح است تقدیر آن(اعنی اهل البیت) است و جایز است که منادی مضاف باشد،و در عربیت جایز است جر دادن لام اهل البیت و رفع آن،پس جر بنا بر این است بدل از کم باشد و مرفوع باشد بنا بر مدح بودنست.

تفسیر:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان اظهار نمود فضیلت زنان پیغمبر(ص)را بر سایر زنها بقولش:

یا نِسٰاءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّسٰاءِ

ای زنان پیغمبر(ص)شما مانند یکی از زنها نیستید؟ زجاج گوید:نگفت مثل واحدی از زنها بعلّت اینکه احدا برای نفی عام

است.

و ابن عباس گوید:یعنی مقام شما نزد من مانند مقام غیر شما از زنهای صالحه نیست،شما گرامی تر برای من هستید و من بشما مهربان ترم و ثواب شما بزرگتر هست،برای مقامتان از رسول خدا(ص).

إِنِ اتَّقَيْتُنَّ

خداوند برایشان شرط تقوا نموده تا واضح شود که فضیلت آنها بداشتن تقوی است نه بواسطه اتصال و نزدیکیشان به پیامبر(ص).

فَلاَ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ

یعنی صدای خود را نازک نکنید و با مردان به نرمی حرف نزنید،و با بیگانگان مخاطبه و روبرو سخن نگوئید که منجر به طمع آنها شود،پس مانند زنی باشید که اظهار تمایل بمردان میکنید.

فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ

قتاده گوید:پس طمع کند آنکه در دل او بیماری نفاق است.

عکرمه گوید:آنکه در دلش شهوت زناست،و بعضی گفته اند:که برای زن مستحبّ است وقتی با بیگانه صحبت میکند صدای خود را خشن و کلفت نماید برای اینکه این دور از طمع و ریبه و شهوت است.

وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً

و بگویند سخن پسندیده یعنی مستقیم نیکویی که بریء از تهمت و دور از ریبه و موافق با دین و اسلام است.

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ

و در خانه های خود آرام بگیرند،امر فرمود ایشان را باستقرار در منازلشان و مقصود ثابت بودن شماست در منازلتان و ملزم بسکونت در آن بودن،و اگر از ماده وقر یقر باشد،پس معنایش اینست که اهل وقار و سکینه(و خلاصه سنگین باشید)و مانند برخی سبک نشوید و از خانه خود بیرون نزنید.

وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّهِ الْأُولىٰ

یعنی بیرون نیائید بنا بر عادت زنان جاهلیت نخستین و ظاهر نکنید زر و زیور خود را چنانچه زنان جاهلیت میکردند.

قتاده و مجاهد گویند:تبرّج به معنای تبختر و خودنمایی در راه رفتن است.

مقاتل گوید:تبرّج اینست که روسری خود را بر سرش اندازد ولی آن را نبندد که گلوبند و گوشواره اش مستور دارد،پس اینها ظاهر گردد.

قتاده گوید:و مقصود از جاهلیت اولی عصر قبل از اسلام است.

حکم گوید:آن زمان میان آدم و نوح(ع)است و آن هشتصد سال بوده.

شعبی گوید:آن دوران ما بین عیسی(ع)و حضرت محمد(ص)است گوید و این اقتضا نمیکند که بعد از آن جاهلیّتی در اسلام باشد برای اینکه اول اسم است برای پیشین دیگری از او متأخر باشد،یا نباشد.

و بعضی گفته اند:که معنای تبرّج جاهلیت اولی این است که آنها تجویز میکردند که یک زن جمع کند بین شوهر و رفیقش را،پس پائین تنه خود را برای شوهرش قرار دهد(که با او آمیزش و مجامعت کند)و برای رفیقش بالا تنه خود را قرار دهد که او را بوسیده و معانقه نموده و در آغوش کشد آن گاه فرمود:

أَقِمْنَ الصَّلاٰهَ

یعنی آن را در اوقاتش با شرایطش انجام دهید.

وَ آتِينَ الزَّكاٰهَ

و زکاه واجب را بدهید در اموالتان.

وَ أَطِعْنَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ

و فرمان خدا و پیامبر را به برید در آنچه شما را امر و نهی مینمایند،سپس خداوند عز و جل فرمود:

إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

فقط خدا میخواهد که از شما خاندان رسالت دور دارد پلیدی را و پاک نماید شما را پاک کردنی.

ابن عباس گوید:الرجس عمل شیطانی است و کاریست که رضای خدا در آن نیست،و البیت:الف و لام تعریف در آن الف و لام عهد است و مقصود از آن بیت نبوّت و رسالت است،و عرب مکانی را که بآن پناه برده می شود بیت گوید،و برای همین انساب عرب را بیوت نامیده اند،و می گویند بیوتات العرب مقصودشان نسب است گوید:

الا یا بیت بالعلیاء بیت

و لو لا حبّ اهلک ما اتیت

الا یا بیت اهلک اوعدونی

کانّی کلّ ذنبهم جنیت

آهای ای خانه ای که به بلندی تو بیتی نیست،اگر علاقه و محبت اهل تو نبود نمی آمدم بطرف تو،آهای ای خانه ای که اهلیت مرا تهدید کرده و بیم دادند که گویا تمام گناهشان را من مرتکب شدم،اراده نموده بیت نسب را شاهد در این دو بیت،بیت نسب است،و بیت نبوّت و رسالت مثل بیت نسب است فرزدق شاعر گوید:

بیت زراره محتسب بفنائه

و مجاشع و ابو الفوارس نهشل

لا یجتبی بفنائه بیتک مثلهم

ابدا اذا عدّ الفعال الاکمل

بیت زراره محدود و مجتمع بفضاء و اطراف آنست و نیز بیت مجاشع و ابو- الفوارس نهشل همین گونه است امّا قضاء بیت شما هرگز محدود و محصور مانند بیت آنان نیست و وقتی مردان کامل فعّال شمرده میشوند که همواره بوده و هستند،شاهد این شعر دو کلمه بیت است که مقصود از آن نسب زراره و

مجاشع است،و برخی گفته اند که مقصود از بیت اللّه الحرام است و اهل آن پرهیزگارانند بجهت قول خدا،ان اولیائه الاّ المتقون،نیستند اولیاء خدا مگر پرهیزگاران.

و بعضی گفته اند:که مقصود از البیت،مسجد رسول خدا(ص)و اهل آن کسانی هستند که پیغمبر(ص)آنها را در آن اسکان داده و خارج نکرده و درب او را هم نبستند و امّت اسلامی بتمامی اتفاق کرده اند بر اینکه مقصود از اهل البیت در آیه اهل بیت پیغمبر ما(ص)است،سپس اختلاف کرده اند.

عکرمه گوید:اراده کرده از اهل البیت زنان پیغمبر را برای آنکه اوّل آیه متوجه بآنهاست.

ابو سعید خدری و انس بن مالك و وائله بن اسقع و عایشه و ام سلمه گویند،که آیه مختص و ویژۀ برسول خدا(ص)و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.

احادیث شیعه و سنی در اینکه مقصود از اهل البیت آیۀ تطهیر خاندان رسالت است نه غیر ایشان

۱-ابو حمزه ثمالی در تفسیرش گوید:حدیث کرد مرا حوشب از ام سلمه گوید،فاطمه علیها سلام نزد پیغمبر(ص)آمده و حریره ای برای آن حضرت آورد،پیامبر فرمود شوهرت و دو پسرت را بخوان،پس فاطمه آنها را آورده و از آن حریره خوردند آن گاه پیغمبر کساء خیبری را بر سر آنان انداخته و گفت

اللّهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیرا بار خدایا اینان خاندان و خویشان منند،پس به بر از ایشان پلیدی را و

ایشان را پاک کن پاک کردنی.

ام سلمه گوید:پس گفتم یا رسول اللّه و من با ایشانم،فرمود تو بخیر و سعادتی.

۲-ثعلبی در تفسیرش نیز روایت کرده باسنادش از ام سلمه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در منزلش بود که فاطمه با قدحی آمد که در آن حریره بود،پس فرمود شوهر و پسرانت را بطلب،پس حدیث را مثل حدیث ابو حمزه یاد کرده،سپس گفت پس خدا نازل کرد،انما یرید اللّه،آیه تطهیر را گوید پس گرفت اطراف کساء را و بر آنها افکند،آن گاه دست خود را بیرون آورد و بسوی آسمان بلند نمود،سپس گفت:

اللهمّ هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ،بار خدایا اینها اهل خانه من و رحم منند،پس به بر از ایشان پلیدی را و پاکیزه کن آنها را پاکیزه کردنی ام سلمه گوید:پس من سرم را داخل اطاق کرده و گفتم من با شما هستم ای رسول خدا(ص)فرمود،تو بخیری،تو بخیری.

۳-و نیز ثعلبی باسنادش روایت کرده از مجمع که گوید من با مادرم وارد بر عایشه شدیم،پس از خروجش بر علی علیه السلام در روز جمل پرسید گفت آن تقدیر خداوند بود (۱)پس از علی علیه السلام پرسید،پس عایشه گفت می پرسی از من از محبوب ترین مردم او و همسرش فاطمه محبوب ترین

۱- ۱) -از این جملهٔ عایشه معلوم میشود که او جبری مذهب بوده و مانند اشاعره که جبری قدری هستند و افعال بندگان را از ثواب و گناه کار خدا میدانند و بنده را مسلوب الاختیار،و بنا بر این یا منکر عذاب و عقاب و پاداش خواهند بود و یا نسبت ظلم و فعل قبیح بخدای تعالی خواهند

مردم نزد رسول خدا بودند،بحقیقت دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین"ع" را که پیغمبر آنها را در زیر پارچه ای که بر سر آنها انداخته بود جمع نموده آن گاه گفت:

اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ،گوید،پس گفتم یا رسول اللّه من از اهل شمایم فرمود دور شو که تو بخیری (۱).

۴-و باسنادش از ابی سعید خدری از پیغمبر(ص)روایت کرده که این آیه در بارۀ پنج نفر است،من و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع)نازل شده است.

۵-و خبر داد ما را سید ابو الحمد گفت حدیث کرد ما را ابو القاسم حسکانی گفت حدیث کرد ما را از ابی بکر سبیعی گفت حدیث کرد ما را ابو عروه هراتی گفت حدیث کرد ما را ابن مصفّا گفت حدیث کرد ما را عبد الرحیم بن واقد از ایّوب بن سیار از محمد بن منکدر از جابر گفت این آیه نازل شد بر پیغمبر(ص)در حالی که در خانه نبود مگر فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام، إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ پس پیغمبر(ص)گفت:

اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی و عترتی...

۶-و حدثنا سید ابو الحمد،گفت حدیث کرد ما را حاکم ابو القاسم باسنادش از رازان از حسن بن علی علیه السلام گوید،چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر خدا(ص)ما را جمع نمود در زیر کساء خیبری ام سلمه

۱)

(داد،چون وقتی فعل از خدا باشد عذاب و ثواب بندگان معنا ندارد و اگر خدا بنده بی اختیار را عذاب کند ظلم باو کرده است. مترجم

۱- ۱) -البته این جمله انک الی خیر از مجعولات عایشه است که برای تبرئه خود اضافه کرده. مترجم

سپس گفت،

اللّهم هؤلاء اهل بیتی و عترتی ،و روایات در این موضوع از طریق عامه و خاصه زیاد است که اگر ما بخواهیم آنها را نقل کنیم هر آینه کتاب ما طولانی میشد و در آنچه را که ما ایراد کردیم کفایت است.

و شیعیان استدلال کرده اند بر اینکه آیۀ تطهیر اختصاص باین پنج نفر علیهم السلام دارد به اینکه گفتند که لفظ انّما برای حقیقت است برای آنچه ثابت کرده بعد ماء نافیه مر چیزی را که ثابت نشده،پس بدرستی قول گوینده که میگوید انّما لک عندی درهم فقط برای تو پیش من درهم است،و انّما فی الدار زید فقط در خانه زید است،مقتضی اینست که نزد او غیر درهم و در خانه سوای زید نباشد،و هر گاه این مطلب تقریر شد پس اراده در آیه خالی نیست از اینکه آن اراده محصنه یا اراده ای که پیرو آن تطهیر-و اذهاب رجس و پلیدی باشد،و وجه اوّل جایز نیست زیرا که خدای تعالی اراده مطلقه از هر مکلّفی خواسته،پس اختصاصی برای اراده باهل البیت داد نه مردم دیگر،و برای اینکه این قول اقتضا میکند مدح و تعظیم ایشان را بدون شک و شبهه و مدحی نیست در اراده مجرّده،پس وجه دوّم ثابت است و در ثبوت آن ثبوت عصمت ممدوحین و مقصودین در این آیه است از تمام قبایح و بتحقیق ما دانسته ایم که غیر افرادی که ما یاد کردیم از اهل البیت عصمتشان قطعی نیست،پس ثابت شد که آیه مخصوص بآنهاست بجهت بطلان تعلق آیه بغیر ایشان.

و وقتی گفته شود که صدر آیه و ما بعدش در باره همسران و زنان پیغمبر (ص)است،پس جواب او اینست که کسی که عارف و شناسایی به عادت فصیحان عرب داشته باشد انکار نمیکند که ایشان در کلامشان از خطاب

بغـایب و بـالعکس میرونـد و قرآن از این برنـامه و مقوله است و همین طور کلام عرب و اشـعارشان آن گاه برگشت خـداوند سبحان بذکر زنان پیغمبر(ص)و فرمود وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللّهِ وَ الْحِکْمَهِ قتاده گوید:

یعنی و شکر کنید خدای تعالی را در خانه هایی که در آن قرآن و سنّت تلاوت میشود.

و بعضـی گفته اند:(اذکرن)یعنی حفظ کنید آن را و همیشه بخاطر شـما باشد تا بموجبش عمل کنید و این تحریص و تأکید مر ایشـان است بر حفظ قرآن و اخبار و مـذاکره کردن آنها قرآن و سنّت را با یک دیگر و خطاب اگر چه اختصاص بایشان دارد لکن غیر ایشان هم در این موضوع با آنها مشارکت دارند برای آنکه بناء شـریعت بر قرآن و سنّت،اخبار خاندان رسالت اسـت (پس همه امّت اسلام باید اهمّیت بحفظ قرآن و اخبار دهند).

إِنَّ اللّهَ کانَ لَطِیفاً

بدرستی که خدا لطیف با لطف است نسبت به اولیائش.

خَبِیراً

دانا است بتمام خلقش.

و بعضـی گفته انـد:لطیف است در تـدبیر امور خلقش و رسانیـدن منـافع بایشـان بـا خبر است از آن اعمـالی که از ایشان صادر میشود و دانا است به مصالح و مفاسدشان،پس فرمان میدهد ایشان را بافعالی که صلاح و خیر ایشان در آنست،و نهی میکند از کارهایی که مضرّ است برای آنها.

مقاتل گویـد:چون اسـماء بنت عمیس با همسـرش جناب جعفر بن ابی طالب علیه السـلام از مهاجرت حبشه مراجعت کرد وارد شد بر همسران، پیغمبر(ص)و گفت آیا چیزی در بارهٔ ما از قرآن نازل شده گفتند خیر،پس

خدمت پیغمبر(ص)رسید و گفت یا رسول اللّه آیا زنان در خسران و زیانند فرمود:از چه جهت گفت برای آنکه آنها بخوبی یاد نشده اند چنانچه مردان یاد شده اند،پس خداوند تعالی نازل فرمود این آیه:

إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ

یعنی مردان و زنان مخلص در طاعت خدا و زنان مخلصه از باب قول خدا وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ یعنی خالص.

و بعضی گفته اند:یعنی مردان و زنانی که داخل در اسلام شده و می شوند،و برخی گفته اند،یعنی آن مردان و زنانی که تسلیم اوامر خدا و مطیع فرمان اویند.

وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ

یعنی مردانی که توحید خدا را تصدیق نموده و زنانی که وحدانیّت او را باور کرده اند،و ایمان و اسلام نزد بیشتر مفسّرین (مرادف)و بیک معنی است،و تکرارش برای اختلاف دو لفظ است.

و بعضی گفته اند:آنها با هم فرق دارند،اسلام اقرار بزبانست و ایمان تصدیق و باور کردن دل است و مؤید این قول خداست قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا (۱)و هر گاه عربها گفتند ایمان آوردیم بگو نه،ایمان نیاورده اید،و لکن بگوئید اسلام آورده ایم.

و بعضی گفته اند:اسم دین اسلام،و ایمان تصدیق بآنست.

بلخی گوید:پیامبر خدا(ص)مسلم را و مؤمن را تفسیر و معرّفی

ص:۱۱۵

۱- ۱) -سورهٔ حجرات آیهٔ:۱۴-و تمام آیه این است،و لکن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبهم،و ایمان در دلهایشان داخل نشده است و روایات از پیغمبر(ص)و خاندان رسالت بسیار است که ایمان دارای سه رکن است:۱-اقرار بزبان ۲-تصدیق بقلب و جنان ۳-عمل به ارکان دین... مترجم

نموده بقولش که فرمود،المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده،مسلمان آنست که مسلمانان از شرّ زبان و دست او سلامت داشته باشند،و المؤمن من آمن جاره بوائقه،و مؤمن کسی است که همسایه اش از آفات و شرور او ایمن باشد،و ما آمن بی من بات شبعان و جاره طاو،ایمان بمن نیاورده آنکه سیر بخوابد و همسایه اش- گرسنه باشد.

وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ

یعنی مردانی که همواره اقبال و توجّه به اعمال صالحه دارند و زمانی که همیشه مراقب کارهای شایسته اند،و بعضی گفته اند یعنی مردان و زنان دعا کننده وَ الصّادِقِینَ و راستگویان در ایمانشان و در آنچه آشکار است ایشان را و در سرّ و نهانشان.

وَ الصّادِقاتِ وَ الصّابِرِینَ

و زنان راستگو و مردان صابر و شکیبا بر طاعت خدا و بر آنچه خدا آنها را آزمون بآن نماید.

وَ الصّابِراتِ وَ الْخاشِعِینَ

و زنان شکیبا و مردان متواضع و فرمان بردار خدای تعالی.

وَ الْخاشِعاتِ

و زنان فرمان بر خدا،و بعضی گفته اند،مردان و زنان ترسان از خدا.

وَ الْمُتَصَدِّقِینَ

یعنی مردانی که صدقات واجبه مثل زکاه را از مالشان خارج میکنند.

وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصّائِمِینَ

و زنانی که زکاه واجبه را از اموالشان میدهند و مردان روزه داری که به نیّت صادق و راست روزه میگیرند.

وَ الصّائِماتِ وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ

و زنان روزه دار و مردانی که عورت خود را از زنا و ارتکاب فجور حفظ میکنند.

ص :۱۱۶

وَ الْحافِظاتِ

و زنانی که خود را از اعمال خلاف عفّت نگهدارند،فروج آنها در اینجا حذف شده برای دلالت کلام بر آن.

وَ الذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَ الذّاکِراتِ

و مردانی که بسیار خدا را یاد میکنند و نیز زنان زیاد یاد کننده خدا(و اللّه کثیرا)در اینجا حذف شده بجهت دلالت کلام بر آن.

أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ

مهیّا ساخته خدا بر ایشان یعنی برای این دسته مردان و زنانی که موصوف بصفات مذکوره و خصال حمیده اند.

(مَغْفِرَةً)

آمرزشی برای گناه هایشان.

وَ أَجْراً عَظِیماً

پاداشی بزرگ در آخرت.

ابو سعید خدری از پیغمبر(ص)روایت کرده که فرمود:هر گاه مرد خاندانش را در شب از خواب بیدار کرد،پس برخیزند و وضو بسازند و نماز شب بخوانند نوشته میشوند از زیاد یاد کنندگان خدا.

و مجاهد گوید:بنده از ذاکرین اللّه کثیرا نمیباشد مگر آنکه خدا را یاد کند در حال قیام و قعود و در موقع خوابیدن(ایستاده و نشسته و خوابیده) بیاد خدا باشید.

و از حضرت ابی عبد اللّه(امام جعفر صادق)علیه السلام روایت شده که کسی که با گفتن تسبیح حضرت فاطمه علیها سلام بخوابد (1)از مردان زیاد یاد کننده خدا و زنانی باشد که بسیار خدا را یاد کرده اند.

ص :117

1- 1) -و تسبیح فاطمه(ع)که پیغمبر(ص)بوی تعلیم فرمود عبارت است از- گفتن 34،اللّه اکبر و 33 بار الحمد للّه و 33،بار سبحان اللّه،و در روایتی از حضرت صادق(ع)رسیده که فرمود تسبیح فاطمه ع نزد من از هزار نماز مستحبی بهتر است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ اَلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً
مُبِيناً (۳۶) وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اِتَّقِ اَللّٰهَ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اَللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ
تَخْشَى اَلنّٰاسَ وَ اَللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ فَلَمّٰا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْهٰا وَطَراً زَوَّجْنٰاكَهٰا لِكَيْ لاٰ يَكُونَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوٰاجِ أَدْعِيٰائِهِمْ إِذٰا
قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً (۳۷) مٰا كٰانَ عَلَى اَلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمٰا فَرَضَ اَللّٰهُ لَهُ سُنَّةَ اَللّٰهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كٰانَ
أَمْرُ اَللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۳۸) اَلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسٰالاٰتِ اَللّٰهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لاٰ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اَللّٰهَ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ حَسِيباً (۳۹) مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ
أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيِّينَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۴۰)

ص: ۱۱۸

ترجمه:

۳۶-برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای صحیح نیست که چون خدا و رسولش کاری را حکم کند برای ایشان اختیاری در کار خویش باشد و هر که خدا و فرستاده وی را نافرمانی کند،پس بی تردید گمراه شده گمراه شدنی آشکار.

۳۷-(ای پیامبر بخاطر بیاور)که چون بآنکس(زید بن حارثه)که خدا بر او(به اسلام)انعام کرده است و تو نیز(به آزاد کردن)بر او انعام کردی گفتی همسرت(زینب)را برای خویش نگهدار(او را طلاق مده)و از خدا بترس و نیز(یاد کن)آنچه را که خدا آشکار کننده آنست در نهاد خویش پنهان میداشتی و نیز(یاد کن که)حیا میکردی و حال آنکه خدا سزاوارتر است که از او حیا کنی،پس آن هنگام که زید حاجت خود را از او گرفت او را بتو بزنی دادیم تا برای مؤمنان در ازدواج زنان پسر خواندگانشان وقتی که پسر خواندگان از زنان خویش حاجت خود را بردارند(و طلاق گویند)گناهی نباشد و فرمان خدا شد نیست.

۳۸-در آنچه خدا برای پیغمبر حکم کرده بر او هیچ گناهی نیست(که تزویج با زن پسر خوانده کند)مانند سنّت خدا در باره آنان که(پیغمبرانی که)پیش از محمد(ص)در گذشته اند و کار خدا قضایی است واقع شدنی.

۳۹-(پیغمبران گذشته)آنانند که پیامهای خدا را میرسانیدند و از او میترسیدند و از هیچ کس جز خدا نمیترسیدند و محاسب(اعمال بندگان)، خدا بس است.

۴۰-محمد(ص)پدر هیچ یک از مردان شما نیست و لکن او فرستاده

خدا و آخرین پیامبر خداست(که بعد از او پیامبری نخواهد بود)و خدا بهمه چیز دانا است.

قرائت:

اهل کوفه و هشام(ان یکون)را بیاء خوانده و باقی از قراء بتاء قرائت کرده اند.و عاصم به تنهایی(و خاتم النبیین)بفتح تاء خوانده و بقیّه از قاریان بکسر آن خوانده اند.

دلیل:

ابو علی طبرسی گوید:تدکیر و تأنیث هر دو نیکوست،و این آیه دلالت میکند بر اینکه ماء در قول خدا یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ یَخْتٰارُ مٰا کٰانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ ماء نافیه است نه موصوله و کسی که تاء از خاتم را کسره داده پس او پیامبران را ختم نموده و او خاتم و آخرین ایشان است،و آنکه تاء را فتحه داده پس معنایش آخر النبیین است و پیامبری بعد از او نخواهد آمد.

حسن گوید:خاتم آنست که بوسیلهٔ او پایان مییابد.

مبرّد گوید:خاتم فعل ماضی بر وزن فاعل و آن در معنای ختم النبیین و منصوب بودن النبیین بنا بر این وجه است که آن مفعول به،و در حرف و مصحف عبد اللّه(و لکن نبیّا و ختم النبیین)میباشد.

شرح لغات:

زجاج گوید:الخیره،بمعنای تخییر است،علی بن عیسی گوید:

الخیره،اراده اختیار چیزیست بر غیر آن.

الوطر:الارب و الحاجه،بمعنی قضاء شهوت است.گوید:

و کیف ثوابی فی المدینه بعد ما

قضی وطرا منها جمیل بن معمر

ص:۱۲۰

و چگونه جای من در مدینه خواهد بود بعد از آنکه جمیل بن معمر از آن زن قضاء حاجت و اطفاء شهوت نمود.

خلیل گوید: وطر هر نیاز و حاجتی است برای تو در آن همت و کوشش باشد،پس هر گاه رسید صاحب حاجت بآن گفته میشود قضی وطره و اربه.

اعراب:

سنت اللّه منصوب است بنا بر مصدریّت تقدیرش سن اللّه سنه میباشد (الذین یبلغون رسالات اللّه)جایز است که مرفوع باشد بنا بر مدح تقدیرش این است:هم الذین یبلّغون رسالات اللّه،و جایز است که منصوب باشد بنا بر،اعنی الذین،و لکن رسول اللّه تقدیرش اینست و لکن کان رسول اللّه و کان خاتم النبیین و اگر رسول اللّه و خاتم النبیین به رفع قرائت شود هر آینه جایز است یعنی و لکن هو رسول اللّه و خاتم النبیین که خبر باشد برای هو که مبتداء مقدر است.

شأن نزول:

قصه زید و زینب

این آیه در بارهٔ زینب دختر جحش اسدیه نازل شده،مادر زینب(امیمه) دختر عبد المطلب عمه رسول خدا(ص)بوده،پس پیغمبر خدا(ص)او را خطبه و خواستگاری برای آزاد کرده خود زید بن حارثه نمود،و او خیال میکرد که پیامبر او را برای خودش خطبه کرده و چون دانست که برای زید است امتناع و انکار کرد و گفت من دختر عمه شمایم،پس من موافق با این ازدواج نیستم و همین طور برادرش عبد اللّه پسر جحش هم موافق با این وصلت ننمود،پس نازل شد آیهٔ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ یعنی نیست برای عبد اللّه بن جحش و خواهر

ص:۱۲۱

او،و چون آیه نازل شد زینب گفت راضی شدم یا رسول اللّه،و اختیار کار خود را بدست رسول خدا گذارد و همین طور برادرش عبد اللّه.

پس پیغمبر(ص)او را برای زید عقد بست،پس زید با زینب آمیزش کرد و پیغمبر(ص)بنا بر نقل ابن عباس و مجاهد و قتاده،ده دینار-و شصت درهم مهر او را با یک دست لباس از مقنعه و بالا پوش و پیراهن و بیرجامه و پنجاه کیلو گندم و سی من خرما فرستاد.

زینب گوید:عدّه ای از بزرگان قریش مرا خواستگاری کردند و من خواهر خود حمنه دختر جحش را خدمت پیامبر(ص)فرستادم تا با او مشورت کنم پس پیغمبر(ص)زید را معرّفی کرد،پس خواهرم خشمگین شده و گفت آیا دختر عمه ات را به غلامت تزویج میکنی،سپس بمن خبر داد و من از خواهرم خشمناک تر شدم،پس آیه مذکور نازل شده،پس من نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرستادم و گفتم مرا بهر کس میخواهی تزویج کن،پس مرا بزید کابین بست.

ابن زید گوید:آیهٔ مذکوره در باره ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط نازل شده و او خود را به پیغمبر هبه کرده بود،پس پیامبر قبول نمود و او را بزید بن حارثه تزویج نمود،پس او و برادرش خشمگین شدند گفتند ما- مقصودمان پیامبر بود و او مرا به غلامش تزویج کرد،پس آیه نازل شد.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش یاد کرده که رسول خدا(ص)زید بن حارثه را سخت دوست میداشت و هر گاه زید دیر میکرد پیغمبر(ص)به منزل او میرفت و از او پرسش مینمود،یک روز نیامد،پیامبر(ص)به منزل او آمد در حالی که زینب در میان حجره اش نشسته و چیز خوش بویی را میسائید

پس پیغمبر خدا در را باز کرد و چون نظرش بزینب افتاد گفت

سبحان اللّه خالق النور تبارك اللّه احسن الخالقین و برگشت،پس زید آمد و زینب جریان را باو گفت.

پس زید گفت شاید محبّت تو در قلب پیامبر(ص)واقع شده،پس آیا می خواهی تو را طلاق بدهم تا پیغمبر خدا(ص)تو را ازدواج كند،گفت من میترسم كه تو مرا طلاق بدهی و پیغمبر(ص)مرا نگیرد،پس زید نزد رسول خدا آمد و قصه را تماما بیان كرد،پس نازل شد، وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ .

تفسیر:

اشاره

و چون ذكر همسران پیامبر(ص)گذشت در تعقیب آن خداوند سبحان قصه زید و زنش را بیان كرد و فرمود:

وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ

یعنی و نیست برای هیچ مرد مؤمن و نه زن مؤمنه ای هر گاه خدا و پیامبر او واجب و حكم نمودند (أَمْراً) كاری را و آن را لازم كرده و بآن حكم نمودند.

أَنْ یَكُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ

اینكه بوده باشد بر ایشان اختیاری.

مِنْ أَمْرِهِمْ

از امرشان بر اختیار خدای تعالی و معنای آن اینست كه هر چیزی را كه خدای تعالی بآن امر فرمود یا حكم بآن كرد برای هیچ كس نیست كه مخالفت كند آنچه را كه بآن امر شده بغیر خود واگذارد.

وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ

و كسی كه خدا و پیغمبر را معصیت كند در آنچه برای او اختیار كرده اند.

فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِیناً

پس حقیقه گمراه شده گمراهی آشكارایی یعنی

ص:۱۲۳

رفته از حق رفتن ظاهری،سپس پیامبر را مخاطب فرموده و گفت:

وَ إِذْ تَقُولُ

و زمانی که می گویی یعنی ای محمـد یادآور هنگامی که میگفتی لِلَّذِی أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ با آن کسـی که خـدا بر آن انعام فرمود بهدایت و رهنمایی بایمان.

وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ

و تو انعام نمودی بر آن و او را آزاد کردی.

سـدی و ثوری گویند:خدا بر او به محبت پیغمبر(ص)انعام فرمود و پیامبر بر او انعام نمود بآنکه او را پسـر خوانده خود قرار داد و او زید بن حارثه بود.

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ

یعنی زنت را نگهـدار و او را طلاق نده و این کلام اقتضا میکند که مشاجره و نزاعی میان آنها واقع شده باشد،تا پیغمبر (ص)او را موعظه نموده و فرمود او را نگهدار.

وَ اتَّقِ اللّٰهَ

و به ترس از خدا در طلاق گفتن آن و مفارقت از او و زیانهای آن.

وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللّٰهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النّٰاسَ وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ

و آنچه که در خاطرت پنهان داشـته ای که اگر زید او را طلاق گفت برای خود تزویج کنی و میترسـید آن حضـرت از ملامت مردم که بگویند دستور داد که زید طلاقش دهد تا خودش بگیرد.

و بعضـی گفته انـد:که آنچه را که در دل خـود مخفی کرده بـود این بـود که خـدای سبحان او را آگـاهی داده بـود که زینب بزودی از همسـران او خواهد بود و زید هم بزودی او را طلاق خواهد داد،پس چون زید نزد پیامبر(ص) آمد و گفت میخواهم که زینب را طلاق بدهم پیامبر(ص)باو فرمود:

ص :۱۲۴

أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ

همسرت را برای خودت نگهدار،پس خداوند سبحان باو فرمود چرا گفتی زنت را برای خودت نگهدار و حال آنکه اعلام کردم تو را که بزودی زینب از همسران تو خواهد بود؟ و از حضرت علی بن الحسین(ع)هم همین روایت شده است و این تأویل موافق تلاوت آیه است،که خداوند سبحان اعلام کرد که او ظاهر می کند آنچه را که او مخفی داشته و ظاهر نکرده غیر تزویج را،پس فرمود:ما او را بتو تزویج کردیم،پس اگر آنچه را که محبت آن را پنهان داشته یا اراده طلاق او را مخفی نموده خداوند تعالی هر آینه آن را اظهار میکرد،این با وعده خداوند است که او ظاهر میسازد،پس این دلالت دارد بر اینکه فقط آن حضرت مورد عتاب خدا شده برای اینکه بزید گفت: "أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ" با علمش به اینکه بزودی از همسران او خواهد بود،و کتمان او چیزی را که خدا باو آگاهی داده بود بآن وقتی که شرم و حیا نمود که بزید بگوید که این زنی که تو داری به زودی زن من خواهد بود.

بلخی گوید:و جایز است که نیز بوده باشد بنا بر آنچه که میگویند که پیامبر او را دید و از او خوشش آمده و آرزو کرده که زید از او جدا شود تا او وی را تزویج کند و این را مکتوم و مخفی داشت برای اینکه این تمنّی و آرزو غریزه و طبیعت بشری است و برای احدی هم باکی و اشکالی نیست،که از چیزی که خوشش آمد آرزوی او را نماید (1).

ص: ۱۲۵

۱- ۱) -مترجم گوید:آری غریزه و طبیعت بشری چنین اقتضایی دارد،اما بشر و انسان معمولی نه مثل پیامبری که خود فرمودند ما را قیاس با سایر مردم نکنید- پیغمبر(ص)بحکم قرآن ولیّ است بر همه ممکنات که یکی از آنها غریزه و طبیعت است،پس آن نفعی در پیغمبر ندارد.

جبائی گوید:که پیامبر(ص)تزویج زینب را در دل خود پنهان داشت در صورتی که زید او را طلاق دهد از جهت آنکه او دختر عمه آن حضرت بود پس خیال کرد وی را منضم بخود کند که مبادا باو زیان و بلائی برسد،چنانچه انسان با نزدیکانش مینماید،گوید،پس خداوند سبحان مردم را خبر داد به چیزی که پیامبر پنهان میداشت،از منضم کردن او را بخود برای آنکه ظاهرش مطابق با باطنش باشد و برای همین در روز فتح مکه باصحابش فرمود،در حالی که عثمان،عبد اللّه بن سعید بن ابی سرح را آورده بود که پیغمبر او را امان دهد در صورتی که پیش از این خون او را هدر کرده،و امر به قتل او فرموده بود،پس چون عثمان را دید حیا نمود که او را رد کند پس مدت طولانی سکوت کرد تا بعضی از مؤمنین او را بکشند،پس او را امان داد بعد از تکرار درخواست عثمان،و فرمود آیا از شما مردی رشید و توانا نبود که بر خیزد و او را بکشد،پس عباد بن بشر گفت ای رسول خدا من چشمم مرتب در چشم شما بود و انتظار داشتم که اشاره فرمایی تا برخیزم و او را بکشم پس فرمود بدرستی که برای پیامبران خدا خیانت چشم نیست و خوش نداشتم که بقتل کافری اشاره کنم اگر چه این کار مباح است.

و بعضی گفته اند:اگر پیامبر(ص)قصد تزویج او را داشت هر گاه زید از او جدا میشد و لکن تصمیم داشت که او را تزویج نکند برای ترس از اینکه مردم باو طعنه زنند،پس خدا این آیه را نازل فرمود تا اینکه امتناع از فعل مباح بسبب ترس از مردم نکند.

و اشکال نشود بقول خدا، وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ ،خداوند شایسته تر است به اینکه از او بترسی ترسیدن پرهیزکاری بجهت آنکه آن حضرت از خدا

پرهیز میکرد حق پرهیز کردن و میترسید در چیزی که واجب است که ترسید در آن و لکن خدا اراده کرد ترسیدن حیا را بعلّت اینکه حیا و آزرم غالب بود بر اخلاق کریمانه آن حضرت(ص)چنان که خدای سبحان فرمود:

(ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحی منکم)این عمل شما پیامبر را اذیت میکند،پس از شما حیا مینماید (۱).

و بعضی گفته اند:که زینب شریفه از خاندان شرف بود زیرا نوه عبد المطلب و دختر عمّه پیامبر بود و پیامبر او را تزویج بزید غلام و پسرخوانده خود کرده بود و برای زینب ننگ بود که همسر بنده ای باشد،پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اراده کرد شرفی به شرافت ذاتیش بسبب تزویجش با او افزوده شود و این بود سبب تزویج او بزید،پس قصد نمود که هر وقت زید او را رها کند با او تزویج نماید.

داستان ازدواج زینب با پیامبر(ص)

ابو مسلم گوید:که عرب جاهلی پسر خوانده را نازل منزله فرزند صلبی خود قرار میدادند در احکام توارث و غیره،پس پیامبر(ص)خواست که این را بکلّی باطل کند و سنّت و آئین جاهلیت را نسخ نماید،پس تزویج زینب را در دل خود مخفی میداشت برای همین مقصود تا اینکه مردم نگویند زن پسر(عروس خود)خود را گرفته و به آن حضرت نسبت بدهند چیزی را که آن جناب از آن منزّه است و برای همین فرمود أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ و گواهی بر این تأویل قول خدا در ما بعد آن که فرمود:

فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً

۱- ۱) -احزاب آیهٔ:۵۳(همین سوره ای که در دیدگاه شماست)

یعنی چون زید حاجت و- خواسته خود را از ازدواج با زینب انجام داد،پس طلاقش داد و عدّه اش منقضی شد و در دلش میلی بآن نبود و وحشتی هم از فراق و جدایی با او را نداشت.

پس بحقیقت که معنای قضاء فراغت از چیز است بتمامه زَوَّجْنٰاکَهٰا یعنی ما اذن دادیم در تزویج آن و فقط ما این کار را برای توسعه دادن بمؤمنین کردیم تا برایشان گناهی نباشد در اینکه همسران پسر خوانده های خود را که بفرزندی خود برگزیده اند تزویج کنند وقتی پسر خوانده حاجت خود را از آنها برطرف کرد و آنها را رها ساختند،پس خداوند سبحان بیان نمود که مقصود در این اینست که پسر خوانده در حکم پسر صلبی و رضاعی نیست که همسر گرفتن شان حرام باشد بر پدر وقتی او را طلاق داد.

وَ کٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُولاً

یعنی امر خدا شدنی است البتّه.

و در حدیث آمده که زینب افتخار بر سایر زنان پیامبر(ص)می کرد و میگفت خدا مرا به پیامبر تزویج کرد ولی شما را اولیائتان تزویج کرد.

و ثابت از انس بن مالک روایت کرده که گفت هنگامی که عدّه زینب سر آمد پیامبر(ص)بزید فرمود برو زینب را بگو که آماده باشد برای پیامبر"ص" زید گفت،پس بخانه زینب رفتم و گفتم ای زینب مژده بده که رسول خدا"ص" تو را یاد نمود و قرآن نازل شده و رسول خدا(ص)بدون اجازه وارد بر زینب شد و با او آمیزش کرد برای قول خدا زَوَّجْنٰاکَهٰا .

و در روایت دیگر،زید گوید،پس رفتم دیدم زینب مشغول خمیر کردنست

پس چون او را دیـدم چنـان بزرگ در نظرم جلوه کرد که نتوانسـتم بـاو نگـاه کنم وقتی دانسـتم که رسول خـدا(ص)او را یـاد نمود،پس باو پشت کرده و گفتم ای زینب مژده بده که رسول خدا(ص)تو را خواسـتگاری نمود،پس مسرور و خوش حال شد و گفت من نمیتوانم کـاری انجام دهم تا پروردگارم فرمان دهـد،پس برخاست و برای عبادت و شـکر این نعمت بمسـجد خود رفت و نازل شد آیه:

زَوَّجْنا کَها

.

پس پیـامبر(ص)بـا او ازدواج کرد و آمیزش نمود و ولیمه ای برای این عروسـی داد که برای ازدواج هیـچ کـدام از همسـرانش نداده بود،گوسفندی ذبح نمود و همه مردم مدینه را تا آخر روز نان و گوشت داد.

و از شـعبی:روایت شده که گفت زینب(ع)به پیامبر(ص)میگفت من سه موضوع را بشـما تذکر میدهم که هیچیک از زنان شما آنها را تذکر ندادند ۱-جدّ من و شما کیست(عبد المطلب)۲-مرا خداوند متعال بشـما در آسمان تزویج کرد ۳-واسطه این امر برای من حضرت جبرئیل(ع)بود.سپس خدای سبحان فرمود:

ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اللّهُ لَهُ

یعنی بر پیامبر گناهی و تنگی نیست در آنچه که خـدا برای او حلال کرده از تزویـج با زن پسـری که به پسر خوانـدگی اتخاذ کرده است.

و بعضـی گفته انـد:در آنچه که خـدا واجب و فرض بر او نموده از تزویـج بـا زینب(زن پسر خوانـده اش)تـا باطـل کنـد حکم جـاهلیت را در پسـرخوانده هـا سُنَّهَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ یعنیماننـد سنّت و آئین خـدا در پیـامبران گذشـته و طریقه و شریعت او در ایشان در زوال حرج از ایشان

و از امتهایشان بآنچه که خدای سبحان برای آنان حلال نموده است.

و بعضی گفته اند:بر پیامبر حرجی و گناهی و مشقتی نیست از کثرت ازدواج چنانچه داود و سلیمان(ع)نمودند،و داود(ع)صد تا زن داشت و پسرش سلیمان سیصد تا زن و هفتصد تا کنیز داشت.

و بعضی گفته اند:اشاره فرموده بسنّت به نکاحی که از سنّت پیامبرانست چنانچه پیامبر اسلام(ص)فرمود:

النّکاح سنّتی فمن رغب عنه فقد رغب عن سنّتی نکاح و ازدواج- سنّت من است،پس کسی که اعراض کند از نکاح پس البتّه از سنّت من اعراض نموده (۱).

وَ کٰانَ أَمْرُ اللّٰهِ قَدَراً مَقْدُوراً

یعنی آنچه که خدا بر پیامبرانش از امور و کارهایی را انجام آن را اراده نموده انجام شدنی.

و بعضی ها گفته اند:معنایش اینست که هر چه خدا خواسته جاریست بر مقداری که تفاوتی در آن از جهت حکمت نیست،و برخی دیگر گفته است که قدر مقدور آن بر مقدار ما تقدّم است بدون کم و زیاد،شاعر گوید:

و اعلم بانّ ذا الجلال قد قدر

فی الصحف الاولی التی کان سطر

۱- ۱) -در شرح لمعه اوّل نکاح دارد فمن رغب عن سنّتی فلیس منی و من سنتی النکاح ،کسی که اعراض کند از سنّت من از من نیست یعنی از امّت من نیست و از سنّت من نکاح است و در وسائل شیعه طبع جدید جلد ۱۴ ص ۶ باسنادش از حضرت صادق(ع)روایت نمود که امیر المؤمنین(ع)فرمود: تزوّجوا فانّ رسول اللّه(ص)قال من احب ان یتبع سنتی فان من سنتی التزویج ،ازدواج کنید که پیامبر(ص)فرمود،کسی که دوست دارد که پیروی کند سنّت مرا پس ازدواج از سنّت من است.

بدانکه خداوند صاحب جلال بتحقیق که در کتابهای پیشین مسطور است.

سپس خداوند سبحان پیامبران گذشته را توصیف فرمود و بر آنها درود فرستاد و گفت:

اَلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاٰتِ اللّٰهِ

آن کسانی که میرسانند پیامهای خدا را بمردمی که مبعوث بر آنها شده و کتمان نمیکنند آن را.

وَ یَخْشَوْنَهُ

یعنی با مقام رسالت میترسند از خدا در ترک،آنچه خدا بر آنها واجب کرده است.

وَ لاٰ یَخْشَوْنَ أَحَداً

و نمی ترسند از غیر خدا در آنچه که متعلّق باداء رسالت و تبلیغ احکام است،و این آیه دلالت دارد بر اینکه بر پیامبران(ع) در تبلیغ رسالتشان تقیّه جایز نیست.

و اگر گفته شود،پس چطور به پیامبر(ص)(در آیهٔ ۳۷)فرمود وَ تَخْشَی النّٰاسَ و میترسی از مردم.

پاسخ اینست که آن خشیه و ترس برای تبلیغ رسالت نبود بلکه میترسید که مبادا سخنان زشت در باره او بگویند و شخص عاقل و دانا چنانچه از مضارّ و چیزهای زیان آور دوری میکند همین طور از موارد سوء ظن و بدگمانی و اتّهام و بدگویی مردم هم اجتناب میکند،و چیزی از اینها متعلّق بتکلیف و انجام وظیفه نیست.

وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً

و خداوند حافظ و حسابدار اعمال مردم و پاداش دهنده آنهاست بر آن اعمال،و چون پیامبر(ص)با زینب دختر جحش ازدواج کرد،مردم گفتند که محمد زن پسرش را تزویج کرد،پس خداوند سبحان

فرمود:

مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ

محمد پدر یکی از مردان شما نیست پدر آن کسی که او را فرزند میخوانید نیست و در این بیان و دلیل است که آن حضرت پدر زید نیست که زنش بر او حرام باشد،زیرا حرمت زن پسر(عروس) متعلّق بثبوت نسب است پس کسی که نسبت ندارد حرمتی برای تزویج زن او نیست و برای همین اشاره فرمود مِنْ رِجٰالِكُمْ .

و پیامبر(ص)فرزندانی ذکور بنام ابراهیم (۱)و قاسم و طیب و مطهّر داشته که پدر آنها بوده است و مسلّم است که آن حضرت میفرمود که این حسن پسر من است و نیز میفرمود:

الحسن و الحسین(ع)ابنای هذان امامان قاما او قعدا حسن و حسین این دو پسران منند هر دو امامند چه قیام کنند و چه صلح نموده و سکوت نمایند.

و باز فرمود بدرستی که برای هر پیامبری دختری بوده که اولادشان به پدرانشان منسوبند مگر فرزندان فاطمه علیها سلام که من پدر آنهایم.

و بعضی گفته اند:که اراده نموده بقولش(رجالکم)آنهایی که در آن هنگام بحدّ بلوغ و مردی رسیده اند و هیچکدام از پسران آن حضرت در آن موقع بالغ بحدّ مردی نبوده.

---

۱ - ۱) -در سابق یاد نمودیم که مادر ابراهیم ماریه قبطیه جاریه ای بود که امپراطور روم بوسیله دحیه کلبی فرستاده پیامبر(ص)برای آن حضرت فرستاد و آن سه پسر دیگر فرزندان حضرت خدیجه کبری(ع)بودند که در کودکی قبل از تولد ابراهیم از دنیا رفتند.

وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ

یعنی و لیکن او پیغمبر خداست و ترک نمی کند به گفته نادانها چیزی را که خدا برای او حلال و مباح نموده است(یعنی تزویج زن پسر خوانده را).

و بعضی گفته اند:دلیل و جهت در پیوست این آیه بما قبلش اینست که- خداوند سبحان اراده نموده که طاعت و پیروی از او و بزرگداشت و احترام او لزومش برای نسبت میان او و شما و یا مقام پدری و ابوّت نیست بلکه وجوب طاعتش بر شما فقط برای مقام رسالت و رهبری اوست.

وَ خٰاتَمَ النَّبِيِّينَ

یعنی و آخرین پیامبرانست که دفتر نبوّت و رسالت بسبب او مهر شد و پایان یافت،پس دین و شریعت او تا روز قیامت باقیست (۱)و این فضیلت مخصوص و مختص بآن حضرت(ص)است که خداوند او را در میان تمام پیامبران مختص فرموده.

اشکال در این موضوع و جواب آن اگر کسی بگوید:که یهود(عنود)در باره حضرت موسی این ادّعا را میکنند جواب:خواهیم گفت که اوّلا بعضی از یهود ادعاء کرده که شریعت

۱- ۱) -مترجم گوید:روایات و احادیث نبویّه و ولویه که از پیامبر بزرگوار"ص" و امامان معصوم(ع)در خاتمیّت آن حضرت رسیده و سنی و شیعه نقل کرده اند بسیار و از حد تواتر هم گذشته و حدیث شریف منزلت که صاحب عقبات الانوار یک جلد در باره اش از کتب حضرات نوشته و نیز علامه معاصر استاد ما- آیه اللّه...نجفی مرعشی در تعلیقات احقاقش بطرق کثیره آورده از متواتر فریقین است که آن حضرت بعلی(ع)فرمود: انت منّی بمنزله هارون من موسی الاّ انّه لا نبی بعدی ،تو برای من بمنزله و مقام هارون بن عمران از موسی هستی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست.

موسی منسوخ نمیشود ولی با این ادعاء تجویز کرده که بعد از او پیامبرانی خواهند آمد و ما وقتی اثبات کردیم نبوّت و پیامبری پیامبر خود را بمعجزات بزرگ و آشکارا(مانند شق القمر و تسبیح گفتن سنگ ریزه و سخن گفتن شتر و سوسمار و بزبان فصیح شهادت دادنشان به پیامبری آن حضرت و صدها معجزه دیگر) واجب است منسوخ بودن شریعت موسی(ع)باینها و غیره.

وَ کانَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً

یعنی بر او چیزی از مصالح بندگان او مخفی و پنهان نیست،و صحیح است حدیث جابر بن عبد اللّه انصاری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود،مثال من در میان پیامبران مانند مردیست که خانه ای را بنا کرده و آن تکمیل و نیکو نموده مگر جای یک خشتی را که باز گذاشته که هر کس داخل آن خانه میشود و بآن نگاه میکند میگوید چه اندازه زیباست مگر جای این خشت،فرمود،من جای آن خشت هستم و بمن پیامبران خدا پایان یافتند،این حدیث را بخاری و مسلم در دو کتاب صحیح خود آورده اند

١)

(و از احادیث اهل بیت که از اصح و احسن احادیث است حدیث شریف عرض دین حضرت عبد العظیم حسنی(ع)است که شیخ صدوق تمام آن را در امالی خود آورده و ما در اینجا موضع حاجت را یاد میکنیم در آنجاست که وقتی آن جناب خدمت امام زمانش حضرت امام علی النقی امام دهم شرفیاب شده و می گوید میخواهم عقایدم را عرض کنم که اگر صحیح است امضاء فرمائید و الاّ تصحیح،بعد میگوید تا میرسد به نبوّت میگوید که عقیده ام این است که پیامبر آخرین پیامبران حق است(فلا نبی بعده الی یوم القیامه و انّ شریعته خاتم الشرائع فلا شریعت بعدها الی یوم القیامه)پس پیامبری بعد از او نخواهد بود تا روز قیامت و اینکه شریعت و دین او آخرین ادیان و شرایع است که- شریعت و دینی بعد از آن نخواهد آمد تا روز قیامت.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا اَللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً (۴۲) هُوَ اَلَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلاٰئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً (۴۳) تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً (۴۴) یٰا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (۴۵) وَ دٰاعِیاً إِلَی اَللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً (۴۶) وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ فَضْلاً کَبِیراً (۴۷) وَ لاٰ تُطِعِ اَلْکٰافِرِینَ وَ اَلْمُنٰافِقِینَ وَ دَعْ أَذٰاهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً (۴۸)

ترجمه:

۴۱-ای آن کسانی که گرویده اید خدای را یاد کنید یاد کردنی بسیار.

۴۲-و او را بامداد و شبانگاه بپاکی یاد نمائید.

۴۳-اوست آن خدایی که بر شما رحمت میکند و فرشتگان او برای شما آمرزش میخواهند تا شما را از تاریکیها بسوی روشنایی بیرون آورد و خدا نسبت به

ص: ۱۳۵

مؤمنان مهربانست.

۴۴-درود مؤمنان به یکدیگر روزی که پاداش خدای را ملاقات کنند سلام است و خدا برای ایشان پاداشی گرامی مهیّا کرده است.

۴۵-ای پیغمبر(ص)ما بی تردید ترا گواه و مژده دهنده و بیم رسان فرستادیم.

۴۶-در آن حال که خواننده بسوی خدا بفرمان او چراغی پر فروغ روشن باشی.

۴۷-و مؤمنان را بشارت بده که از جانب خدا برای ایشان بخششی بزرگست.

۴۸-و از کسانی که ایمان نیاورده و از منافقین پیروی نکن و آزاری را که بتو میرسانند واگذار و بر خدا توکّل کن و وکیل بودن خدا کافیست.

تفسیر:

اشاره

آن گاه خدای سبحان مؤمنان را مخاطب ساخته و فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً

ابن عباس از پیامبر"ص" روایت کرده که فرمود کسی که از شب ناتوانست که او را عذاب و رنج دهد و از دشمن میترسند که با او مبارزه و پیکار کند و از انفاق مالش امساک میکنند،پس باید خدای عز و جل را زیاد یاد نمائید.

بسیار ذکر خدا یعنی چه؟

علماء و مفسّرین در معنای ذکر کثیر اختلاف کرده اند.

مجاهد گوید:یعنی هرگز او را فراموش نکنند.

و بعضی گفته اند:یعنی خدا را بصفات عالی و اسماء حسنی او یاد نموده

ص:۱۳۶

و او را از آنچه که لایق او نیست تنزیه نماید.

مقاتل گوید:در هر حال بگوید:سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر،و از امامان معصوم ما(ع)وارد شده که فرموده اند کسی که سی مرتبه آن ذکر را بگوید خدا را زیاد یاد کرده.

و از زراره و حمران پسران اعین از حضرت امام جعفر صادق(ع)روایت شده که فرمود کسی که تسبیح حضرت فاطمه(ع)(۳۴،اللّه اکبر ۳۳،الحمد للّه،۳۳ سبحان اللّه)را بگوید البتّه خدا را بسیار یاد کرده است.

و واحدی باسنادش از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس روایت کرده که گفت جبرئیل نزد پیغمبر(ص)آمد و گفت ای محمد(ص)بگو،سبحان اللّه،و الحمد للّه،و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر و لا حول و لا قوه الاّ باللّه عدد ما علم وزنه ما علم و ملا ما علم،که البته هر کس آن را بگوید برای او شش خصلت نوشته میشود:

۱-از ذاکرین اللّه کثیراً محسوب میشود.

۲-بالاترین کسی باشد که شب و روز بیاد خداست ۳-برای او درختی در بهشت کاشته میشود ۴-گناه های او ریخته شود چنانچه برگهای خشک درخت ریخته میشود ۵-خدا باو نظر عنایت فرماید ۶-و کسی را که خدا باو نظر نماید عذابش نکند وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً یعنی او را تنزیه کنید از تمام چیزهایی که لایق باو نیست در بامداد و شبانگاه،و اصیل بمعنای شامگاه است.

قتاده گوید:مقصود نماز صبح و نماز عصر است.

ص :۱۳۷

و بعضـی گفته اند:مراد نماز صبح و نماز عشاء آخر است،آن دو را اختصاص داد بذکر و تأکید جهت اینکه برای آن دو مزیّت مخصوصی است بر غیر آنها چون فرشتگان شب و روز در موقع آن دو نماز اجتماع میکنند.

و کلبی گوید امّا بکره،پس نماز صبح است،و اما اصیلا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء آخر است،و نماز را موسوم به تسبیح نمود برای آنکه در آن تسبیح و تنزیه خداست(سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان اللّه ربی الاعلا و بحمده و سبحان اللّه سبحان اللّه سبحان اللّه و...) هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلاٰئِکَتُهُ اوست آن خدایی که رحمت بر شما میکند.

سعید بن جبیر و حسن گویند:صلاه از خدای تعالی آمرزش و رحمت است.

ابی العالیه گوید:صلوه درود و ثناء است،سفیان گوید:صلاه کرامت است،و اما صلاه فرشتگان،ابن عباس و ابی العالیه گویند:پس آن دعاء ایشان است.

و بعضی گفته اند:که آن خواستن فرشتگان است بنزول رحمت خدای تعالی را.

لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ

تا آنکه شما را از نادانی بخدای سبحان بیرون آورد بنور معرفت و شناختن حق تعالی،پس جهل را تشبیه بظلمات و تاریکیها نمود و معرفت را تشبیه بنور فرمود برای آنکه معرفت آدمی را سوق به بهشت میدهد و نادانی بسوی آتش میکشاند.

و بعضی گفته اند:از گمراهی بهدایت میآورد بالطاف و هدایت-

خودش.

و برخی هم گفته اند:از تاریکیهای آتش بنور بهشت هدایت مینماید.

وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً

مخصوص نمود مؤمنین را برحمت از غیر ایشان برای آنکه خدای سبحان ایمان را بمنزله علّت در ایجاب و لزوم رحمت و نعمت بزرگی که آن ثواب است قرار داده.

تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ

درودشان در روز ملاقات او سلام است یعنی بعضی ببعض دیگر در روزی که ثواب خدا را ملاقات میکنند درود میفرستند به اینکه میگویند السلامه لکم سلامتی برای شما از تمام آفات و لقاء خدای سبحان معنایش لقاء ثواب است چنانچه جلوتر گفته شد.

و از براء بن عازب:روایت شده که گفت روزی که ملک الموت عزرائیل"ع" را ملاقات میکنند و او قبض روح مؤمن نمیکند مگر اینکه بر او سلام میکند و بنا بر این معنایش تحیّه و درود ملک الموت است بمؤمنین در روزی که او را ملاقات میکنند که بر ایشان سلام مینماید و ملک الموت(فرشته مرگ)در میان فرشتگان نام برده شده معروف است.

وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً

و مهیّا ساخته برایشان ثواب فراوان و پاداش بزرگی را،سپس پیامبر(ص)را مخاطب ساخته و فرمود:

یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً

ای پیغمبر البتّه ما تو را فرستاده ایم که گواه باشی بر امّتت در آن کارهایی که میکنند از طاعت و فرمان برداری یا گناه و ایمان و گروش آنان با کفران و ناسپاسی آنها تا گواهی دهی به نفع ایشان یا بر ضرر ایشان در روز قیامت که ما موافق گواهی پیامبر پاداش دهیم آنها را.

وَ مُبَشِّراً

یعنی بشارت دهنده بر کسی که مرا و تو را اطاعت و فرمان برداری کند،ببهشت.

وَ نَذِیراً

و ترساننده باشی کسی را که نافرمانی من و تو را نمود بآتش دوزخ.

وَ داعِیاً

یعنی ما تو را خواننده بسوی خدا و اقرار بوحدانیّت و یکتایی او و امتثال اوامر و نواهی او مبعوث کردیم.

بِإِذْنِهِ

یعنی بعلم او و امر او.

وَ سِراجاً مُنِیراً

و چراغ پر فروغی که بسبب تو هدایت شوند در دین چنانچه بسبب چراغ هدایت میشوند،و منیر آنست که نور از جهت او صادر می شود یا بفعل آن و یا برای آنکه آن سبب فعل خواهد بود،پس ماه نورانی و چراغ نورانی باین معناست و خدا روشن کننده و منوّر آسمانهاست.

زجاج گوید:مقصود از سراج منیر قرآنست و تقدیرش اینست و ما تو را مبعوث کردیم در حالی که صاحب چراغ پر فروغی چون قرآن میباشی،پس- مضاف حذف شده است.

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّهِ فَضْلاً کَبِیراً

و بشارت بده مؤمنین را به اینکه برای ایشان از طرف خدا زیادتی لطف است بر آنچه مستحق آنند از ثواب.

وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ

و پیروی از کفّار و منافقین مکن و تفسیر آن در اوّل همین سوره گذشت.

وَ دَعْ أَذاهُمْ

یعنی اعراض و دوری از اذیت ایشان بکن که من البتّه باین زودی امر ایشان را کفایت میکنم هر گاه بر من توکّل نموده و عمل

بر طاعت من كردى پس مسلّما تمام آنها در تحت سلطنت من ميباشند به منزله چيزى كه آن در كف دست بنده من است.

كلبى گويد:يعنى خود دارى نما از اذيت و كشتن ايشان و اين قبل از فرمان قتال و پيكار با آنهاست.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ

يعنى اسناد بده كار خود را بخدا كه تو را بر ايشان يارى نموده و غلبه و پيروزى ميدهد.

وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

يعنى خدا كافى و متكفّل است بآنچه باو اسناد داده شده.

ترتيب:

البتّه اين آيات بما قبلش متصل است از قول او وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ زيرا كه خدا منّت گذاشت بر ايشان بسبب او سپس فرمان داد ايشان را كه او را بر اين نعمت شكر و سپاس گويند و قول او كه فرمود هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ متصل است بما قبلش از امر بذكر و تقديرش اينست كه خداوند كه عزيز است اسم او با بى نيازيش از شما شما را ياد ميكند پس شما سزاوارتر هستيد كه او را ياد نمائيد و اقبال باو نمائيد با نيازتان بسوى او.

و بعضى گفته اند:كه خداوند سبحان نعمتهايش را بر مؤمنين شمرد و از جمله آن رحمت او بر ايشان بوده،سپس بيان نمود ارسال او پيامبر را بسوى ايشان با بزرگى قدر و بلندى مقامش.

ص:۱۴۱

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۹ تا ۵۰]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا نَکَحْتُمُ اَلْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمِیلاً (۴۹) یا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِنّا أَحْلَلْنا لَکَ أَزْواجَکَ اَللاّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَ ما مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمّا أَفاءَ اَللّهُ عَلَیْکَ وَ بَناتِ عَمِّکَ وَ بَناتِ عَمّاتِکَ وَ بَناتِ خالِکَ وَ بَناتِ خالاتِکَ اَللاّتِی هاجَرْنَ مَعَکَ وَ اِمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرادَ اَلنَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَیْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ لِکَیْلا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَ کانَ اَللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۵۰)

ترجمه:

۴۹-ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه زنان مؤمنه را بازدواج خود درآوردید آن گاه پیش از اینکه بایشان دست بزنید(آمیزش کنید)طلاقشان دادید پس برای شما بر ایشان عده ای(سه ماه و ده روز)نیست،پس بهره مندشان کنید و رهاشان نمائید رها کردنی نیکو(بدون آزار).

ص:۱۴۲

۵۰-ای پیغمبر(ص)ما برای تو زنانی را که مهرشان را پرداختی و نیز کنیزانی را که مالك شدی از غنائم اسیران جنگی که خدا بهره تو گردانیده و نیز دختران عمویت و دختران عمّه هایت و دختران دائیت و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کردند برای تو حلال کردیم و نیز زن مؤمنه ای که خودش را بدون مهر به پیغمبر ببخشد اگر پیغمبر(ص)خواهد که او را به تزویج خویش درآورد،تنها از خصایص تست نه سایر مؤمنان البتّه آنچه را بر مؤمنان درباره همسرانشان و در داشتن مملوکات ایشان واجب- کرده ایم دانیم"برای تو حلال کردیم"تا اینکه بر تو سختی و زحمتی نباشد و خدا آمرزنده و مهربانست.

قرائت:

در شواذ آمده که ابی بن کعب و حسن و ثقفی ان و هبت به فتح الف قرائت کرده اند (۱).

دلیل:

ابن جنی گوید:تقدیرش اینست(لان وهبت نفسها)یعنی بدرستی که آن زن حلال است بر او از خاطر اینکه خودش را باو بخشید و مقصود از این زن معیّن و مخصوصی نیست که خودش را بخشیده باشد باو و حاصل و خلاصه این اینست که اگر زنی خودش هبه کند و ببخشد بر پیغمبر(ص)برای آن حضرت از جهت هبه او حلال است،پس حلّیت البته مسبب از هبه و بخشش است هر که باشد و تأکید این معنی را میکند اگر بکسر آن قرائت شود،پس هبه شرط صحّت حلّیت است.

۱- ۱) -حمزه و کسایی تماسوهنّ با الف از باب مفاعله قرائت کرده اند.

اعراب:

عامل در ظرف از قول خدا إِذٰا نَكَحْتُمُ چیزیست که متعلّق به لکم است و تقدیرش اینست اذا انکحتم المؤمنات ثم طلقتموهنّ من قبل ان تمسوهن لم تثبت لکم علیهن عدّه،و گاه که تزویج کردید زنان مؤمنه را آن گاه طلاقشان دادید پیش از آنکه آمیزش کنید با آنها ثابت نشود برای شما بر ایشان عده ای.

مِمّٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلَیْکَ

جار و مجرور در محل نصب بنا بر حالیّت است از ضمیر محذوف در قول خدا،و ما ملکت بیمینک یعنی ما ملکته ان وهبت نفسها للنبی جزاء شرط محذوف است تقدیرش اینست،ان وهبت نفسها للنبی احللناها له،اگر هبه کرد خودش را به پیغمبر ص ما حلال کردیم بر او و جزاء شرطیه آن اینست، إِنْ أَرٰادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَهٰا (شرط و جزاء متقدم)تقدیرش این است(ان اراد النبی ان یستنکحها او وهبت نفسها له احللناها له)و أَنْ یَسْتَنْکِحَهٰا در محل نصب است به اینکه آن مفعول اراد است،خالصه لک نصب است بنا بر حالیت و هاء در آن برای مبالغه است.

تفسیر:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان برگشت بذکر زنها و فرمود:

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ

ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه تزویج کردید زنان مؤمنه را آن گاه طلاقشان دادید پیش از آنکه دخول کرده باشید بآنها.

فَمٰا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهٰا

پس برای شما بر آن زنها- نیست عده ای که آن را بعدد استیفاء کنند و بحیض و طهر و سه ماه و ده روز حساب نمایند خداوند سبحان عدّه را ساقط نموده از زن طلاق داده شده ای که با

او آمیزش نشده برای پاکی رحم او از نطفه پس اگر خواست میتواند همانروز طلاق و بدیگری شوهر نماید.

فَمَتِّعُوهُنَّ

ابن عباس گوید:این زمانیست که صحبت مهری بر آن نشده باشد و امّا اگر برایش صداق و مهری فرض شده باشد پس نصف مهر را مستحق خواهد بود،ولی استحقاق بهره را ندارد و این از امامان ما علیهم السلام روایت شده،پس آیه در نزد ما حمل بزنی میشود که مهری برایش نام برده نشده است،پس واجب است که بآن زن بهره ای داده شود.

وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

جبائی گوید:یعنی رها کنید آنها را رهایی سنّتی بدون هیچ ظلم و آزاری.

و بعضی گفته اند:آنها را از خانه رها کنید که هر کجا میخواهند بروند چون عدّه ای بر ایشان نیست،پس لازم نیست بر آنها که در خانه شوهرشان بمانند رهایی و آزادی نیکویی بدون هیچ گونه ستم و اذیتی.

سراح جمیل دادن بهره و مال است بحسب توانایی و توانگری و یا تنگدستی،حبیب بن ابی ثابت گوید:من خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت من گفتم روزی که فلان زن را تزویج کردم او مطلقه است،حضرت فرمود:برو و او را تزویج کن که خداوند متعال نکاح را پیش از طلاق قرار داده و این آیه را خواند،سپس پیامبر را خطاب فرمود و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللاَّتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ

ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو زنانی را که مهرهای آنها داده ای(و ایتاء)گاهی به پرداختن و دادن است و گاهی بملتزم شدن.

ص:۱۴۵

وَ مٰا مَلَكَتْ يَمِينُكَ

يعنى ما حلال كرديم آن زنهايى را كه مالك آنها شدى از كنيزان.

مِمّٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلَيْكَ

از غنـائم و اسـيران جنگى و انفال كه از آن غنائم ماريه قبطيه مادر و فرزنـدش ابراهيم بود (۱)و از انفال صـفيه و جويريه بودند كه پيغمبر(ص)آنها را آزاد و تزويج فرمود.

وَ بَنٰاتِ عَمِّكَ

يعنى و حلال كرديم بر تو دختران عمويت را.

وَ بَنٰاتِ عَمّٰاتِكَ

)و دختران عمه هايت يعنى زنان قريش.

وَ بَنٰاتِ خٰالِكَ وَ بَنٰاتِ خٰالاٰتِكَ

دختران دايى و دختران خاله هاى تو،يعنى زنان بنى زهره.

اَللاّٰتِى هٰاجَرْنَ مَعَكَ

آن زنانى كه از مكه با تو هجرت بمدينه نمودند ،اين پيش از تحليل غير زنان مهاجره بوده،سـپس شرط هجرت در تحليل نسخ شد.

وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهٰا لِلنَّبِيِّ

يعنى ما حلال كرديم بر تو زنى را كه توحيـد خـداى تعالى را تصـديق كرده كه خود را بتو بـدون صـداق هبه نمايـد،و زن غير مؤمنه اگر خود را بتو ببخشد براى تو حلال نيست.

إِنْ أَرٰادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهٰا

يعنى اگر اختيار كرد پيغمبر صلّى اللّٰه عليه و آله نكاح او را و تمايل بآن داشت.

۱- ۱) -مترجم گويد:ما در چند صفحۀ قبل ياد نموديم كه ماريه را پادشاه اسكندريه با تحف و هدايايى بوسيله نماينده و سفير

آن حضرت اهداء نمود،و اکثر محدثین هم مانند علامه مجلسی در بحار الانوار و مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال این مطلب را متذکر شدند که ماریه هدیه بود نه غنیمت و اسیر جنگی...

خٰالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ

یعنی این موضوع هبه زن مخصوص و مختص بتو است نه غیر تو.

ابن عباس گوید:و این برای غیر تو حلال نیست تنها و فقط برای تو حلال است،و این از خصایص و ویژگیهای آن حضرت است در نکاح،پس ازدواج و زناشویی برای آن حضرت بلفظ هبه منعقد میشد و برای هیچکس غیر از آن حضرت منعقد نمیشد.

آیا پیامبر(ص)همسر هبه ای داشته یا نه؟

مفسّرین و دانشمندان علم تاریخ و سیره النبی اختلاف در این موضوع کرده که آیا نزد پیغمبر(ص)زنی بوده که خود را بآن حضرت هبه کرده باشد یا نه؟(اوّل در اصل موضوع،دوّم در اینکه آن زن که بوده است).

ابن عباس و مجاهد گویند:چنین زنی که خود را بآن حضرت هبه کرده باشد نزد آن حضرت نبوده.

ابن عباس و قتاده در روایت دیگر گویند بلی میمونه دختر حارث بدون مهر بود که خود را بآن حضرت هبه کرده بود.

شعبی گوید:آن زینب ام المساکین دختر خزیمه زنی از انصار بود.

علی بن الحسین علیهما السلام و ضحاک و مقاتل گویند:آن زنی از بنی اسد که باو ام شریک دختر جابر میگفتند بود.

عروه بن زبیر گوید:آن خوله دختر حکیم بود گفته اند وقتی او خود را به پیغمبر(ص)بخشید عایشه گفت برای چی زنها خودشان را بدون مهر هبه نمایند،پس آیه مذکور نازل شد،عایشه گفت ندیدم خدای تعالی را مگر آنکه شتاب کند در هوا و خاطر تو،پیغمبر(ص)فرمود،و تو هم البته اگر او را اطاعت

ص: ۱۴۷

و فرمان برداری کنی در هوایت شتاب کند (۱).

قَدْ عَلِمْنا ما فَرَضْنا عَلَيْهِمْ فِی أَزْواجِهِمْ

یعنی البته ما دانسته ایم آنچه را که شرط کردیم بر مؤمنین در همسرانشان از مهریه و منحصر بودن به عدد محدود(چهار زن دائمی)و ما آن را از تو برای تخفیف و آسان کردن برداشتیم.

ص :۱۴۸

۱- ۱) -مترجم گوید:پیامبر گرامی(ص)خصایص و ویژگی هایی داشتند که هیچکس از امتش حتی خاندان جلیلش در آن شرکت نداشته اند،و علماء اسلامی دربارهٔ آن اختلاف نموده و برخی تا صد و پنجاه خصیصه ذکر کرده و محقق در شرایع پانزده خصیصه ذکر کرده اند،که از خصایص مسلّمه و قطعیه نزد همه خصایص زیر است: ۱-جواز بیش از چهار زن دائمی که بر احدی جز آن حضرت حلال نیست بیش از چهار زن عقدی دائمی در یک زمان داشته باشند. ۲-وجوب نماز شب و بخصوص نماز وتر که بر دیگران مستحبّ مؤکدست ۳-هبه کردن زنها خودشان را بدون مهر بآن حضرت. ۴-حرمت زنان آن حضرت ابدا برای افراد امت. ۵-هر کدام از اسیران و غنائم جنگی را که انتخاب میکرد خاص و خالص او بود و بر دیگران حرام. ۶-تخییر میان همسرانش که هر کدام را خواست نگهدارد و هر کدام را خواست طلاق گوید. ۷-حرمت تبدیل کردن آنان بزنان دیگر. ۸-حرمت تزویج دائمی کنیزان. ۹-وجوب مسواک کردن بر آن حضرت. ۱۰-وجوب قربانی کردن در روز عید قربان. ۱۱-وجوب برخاستن شب برای عبادت. ۱۲-حرمت صدقه واجبه بر آن حضرت. ۱۳-حرمت چشمک زدن و با چشم اشاره کردن.

وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ

يعنى و آنچه كه ما بر ايشان عهد كرديم در زنانى كه در ملك و تصرّف آنهاست كه ملكيت بر آنها واقع نشود مگر بوجوه معيّنه اى از خريدن و بخشوده شدن و ارث بردن و اسارت و ما مباح كرديم بر تو غير آن را و آن انتخاب و برگزيدن تو است كه از اسيران براى خودت اختيار نمايى و ما البتّه تخصيص داديم تو را باين ويژگى ها بنا بر علم و دانش ما به مصلحتى كه در آن است،نه از روى هوا و بيقاعدگى و بى مصلحتى.

لِكَيْلاٰ يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ

يعنى تا اينكه حرج را از تو بردارد و آن تنگى و گناه است.

وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً

و خداوند آمرزنده گناه هاى بندگانست.

(رَحِيماً)

و بايشان و يا بتو مهربانست در رفع و برداشتن حرج و زحمت از تو.

١)

(١۴-ديدگانش بخواب ميرفت ولى قلبش بيدار بود. ١۵-هم چنان كه جلو و پيش روى خود را ميديد عقب سر و راست و چپ خود را ميديد بدون آنكه سر برگرداند. ١۶-در آفتاب و مهتاب كه ميرفت سايه اى براى او نبود. ١٧-وجوب قضاء دين كسى كه از دنيا رفته و مالى نداشته كه دين خود را اداء كند. ١٨-حرمت نوشتن با خط مباركش با اينكه ميتوانست بتمام لغات- بنويسد و بخواند.١٩-حرمت شعر گفتن با اينكه اگر ميخواست بگويد اشعر شعراء بود.-٢٠-حرمت نكاح زنان كفّار و مشركان مگر آنكه ايمان آورند. خلاصه اختلاف در ميان علماء سنت و فقهاء شيعه درباره خصايص و خصال مختصه آن حضرت بسيار است،علامه حلى عليه الرحمه در كتاب تذكره مفصّلا ذكر كرده و حتى اقوال شافعى و غير او را هم در اين موضوع ياد كرده است و مرحوم علامه مجلسى در ج ١۶ بحار الانوار طبع جديد ص ٣٨٢ بسيارى از اين خصايص را ياد نموده،بدانجا مراجعه شود.

ص :١۴٩

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

تُرْجِي مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشٰاءُ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكَ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لاٰ يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمٰا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَلِيماً (۵۱) لاٰ يَحِلُّ لَكَ اَلنِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلاّٰ مٰا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً (۵۲) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُيُوتَ اَلنَّبِيِّ إِلاّٰ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلىٰ طَعٰامٍ غَيْرَ نٰاظِرِينَ إِنٰاهُ وَ لٰكِنْ إِذٰا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذٰا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لاٰ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذٰلِكُمْ كٰانَ يُؤْذِي اَلنَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَسْتَحْيِي مِنَ اَلْحَقِّ وَ إِذٰا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اَللّٰهِ وَ لاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذٰلِكُمْ كٰانَ عِنْدَ اَللّٰهِ عَظِيماً (۵۳) إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۵۴) لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ وَ اِتَّقِينَ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۵۵)

ص: ۱۵۰

ترجمه:

۵۱-هر یک از آن زنان را که خواهی تبرک مصاحبت باز پس دار و هر که را خواهی از ایشان بسوی خویش جای ده و از آن زنـان که از خویشـتن دور کرده ای هر که را خواهی بخود بپـذیر،پس بر تو گنـاهی نیست این نزدیکتر است به اینکه دیـدگان ایشـان روشـن گردد و انـدوهناک نشونـد و همـه آنهـا بـه آنچه بایشـان داده ای خرسـند شونـد و خـدا بـآنچه را که در دلهـای شماست، میداند و خدا دانای بردبارست.

۵۲-(ای پیغمبر)از پس این همسـران زنـان دیگر برای تو حلال نیسـتند و نه بجـای اینـان همسـرانی دیگر اختیار کنی و هر چند زیبایی و قشنگی آنان ترا بشگفت آورد مگر آنکه مالکشان شوی و خدا بر همه چیز نگهبان است.

۵۳-ای کسانی که ایمان آورده اید بخانه های پیغمبر(ص)داخل مشوید مگر آنکه شما را بسوی خوان طعامی رخصت دهند نه آنکه مـدتی قبل بانتظار پختن طعام برویـد و لکن آن دم که شـما را خواندنـد،پس درآئیـد و هر گاه طعام خوردیـد پراکنـده و متفرّق شویـد نه آنکه بسـخن گفتن انس گیریـد،البتّه توقف شـما پیغمبر(ص)را رنـج میدهد و او از شـما شـرم میدارد و خدا از گفتن حق شـرم نمیکند،و هر گاه از زنان پیغمبر(ص)کالایی خواستید پس آن را از پشت پرده بخواهید این برای دلهای شـما و دلهای ایشان پاکیزه تر است،و شما را نشاید که رسول خدا را بیازارید،و شما را نرسد که از پس وفات او(و پس از طلاق دادن او)همسرانش را نکاح کنید البته این عمل پیش خدا

ص:۱۵۱

گناهی بزرگست.

۵۴-اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید البته خدا بهمه چیز داناست.

۵۵-بر زنان پیغمبر(ص)در نمودن روی به پدرانشان گناه نیست و نه به پسرانشان و نه به برادرانشان و نه بپسران برادرانشان و نه بپسران خواهرانشان و نه بزنان خود و نه آنچه دستهای ایشان مالکست ای زنان از خدا بترسید زیرا که خدا بهمه چیزی گواهست.

قرائت:

اهل کوفه جز ابی بکر و اعشی و عیاش و اهل مدینه عموما(ترجی)بدون همزه قرائت کرده و دیگران با همزه(ترجی)خوانده اند،ابو عمر و یعقوب (لا تحل)با تاء خوانده و بقیه از قراء با یاء قرائت کرده اند،و سهل و ابو حاتم مخیّر کرده که با تاء و یا با یاء بخوانند.

دلیل:

ابو علی:گوید:در این حرف و قرائت و غیر این بهمزه آمده و همچنین ارجنه و ارجه پس قرائت بهر یک از دو(با همزه و بدون آن)نیکوست و تا و یاء در لاـ تحل نیز هر دو نیکوست برای تأنیث نساء غیر حقیقی و البتّه تأنیث آن جمع است پس تأنیث و تذکیر هر دو خوب است.

شرح لغات:

الارجاء بمعنای تأخیر میباشد از دور کردن وقت چیزی از وقت غیر آن و از آنست ارجاء و تأخیر در فاسقین اهل نماز که بدون عذر نماز را از وقت آن عقب می اندازند،و آن تأخیر حکم ایشان است،بخدای تعالی در عقابشان

ص: ۱۵۲

الاـيواء:منضم نمودن توانگر است غير خودش را از زنـده هايى كه ايشان از جنس معقولنـد بكنار خود،ميگوينـد،آويت الانسان اويه ايواه و آوى هو يـأوى او يـا هر گـاه منضم كنـد بجايگـاه خودش،و گفته ميشود انى الطعـام يأنى،انى مقصور است يعنى با الف كوتاه بـدون مـد هر گاه طعام بحالت پختگى برسد و وقت خوردنش فرا رسد و هر گاه مفتوح شود ممدود گشـته و گفته شود اناء حصرائيه.شاعر گويد:

و آنيت العشاء الى سهيل

او الشعرى فطال بى الاناء

در وقت خوردن شامگاهى آمدم بسوى سهيل يا شعرى،پس بر من پخته شدن طعام طولانى شد.

و الاستياس:ضد استيحاش و انس ضد وحشت است.

اعراب:

ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ تَقَرَّ

تقديرش(من ان تقر يا لالى ان تقر اعينهنّ)است كلهنّ تأكيد براى ضـمير و آن يرضين است،و اگر منصوب شود جايز است، بنا بر تأكيـد قـول خـدا(هنّ)در آتيتهنّ، "غَيْرَ نٰاظِرِينَ" منصوب است بنـا بر حـاليّت، (وَ لاٰ مُسْتَأْنِسِينَ) معطوف عليه پس آن حـال عطف بر حال قبل از آن است،و تقديرش،و لا تدخلوا مستأنسين لحديث است.

شأن نزول:

آيـۀ اولى نـازل شـده هنگامى كه بعضـى از مادران مؤمنين همسـران پيامبر بر پيغمبر(ص)حمله كرده و خواسـتار زيادتى نفقه و خرجى شدنـد،پس پيغمبر"ص"يك ماه از آنها دورى نمود تا آيـۀ تخيير نازل شد و خداوند تعالى او را فرمان داد كه ايشان را مخيّر بين دنيا و آخرت نمايد و هر كس كه

دنیا را برگزید او را رها سازد که برود و از شرف همسری پیامبر(ص)محروم باشد و آن کس که خدای تعالی و رسولش را اختیار نمود نگهدارد برای اینکه ایشان مادران مؤمنان باشند و برای همیشه تزویج نشوند و بنا بر اینکه(یؤوی من یشاء منهنّ و یرجی من یشاء منهنّ و یرضین به)ابن زید و غیره گویند:

یعنی هم خوابگی باشد برای همه آنها یا نباشد،و یا برای برخی باشد و برای بعضی دیگر نباشد یا بعضی را بر بعض دیگر فزونی در خرجی و حتی هم خوابگی و حق معاشرت دهد یا اینکه تساوی قرار دهد بین ایشان.

و حکم در این با آن حضرت است هر طوری که بخواهد مینماید و این از خصایص و ویژگیهای آن بزرگوار است،پس تمام زنان آن جناب راضی شده و آن حضرت را اختیار کردند بنا بر این شرط.

پس پیغمبر(ص)تسویه و یکسانی قرار دهد میان آنان مگر زنی از آنها را که خواست طلاق گوید و او سوده دختر زمعه بود،پس او راضی شد به ترک هم خوابگی و نوبت خود را بعایشه واگذار کرد.

ابن زید گوید:وقتی آیه نازل شد زنان پیامبر(ص)نگران شدند که پیغمبر(ص)آنها را طلاق گوید،و گفتند ای پیامبر خدا قرار بده از مالت و خودت برای ما آنچه که میخواهی و ما را بحال خودمان واگذار،پس نازل شد آیهٔ مذکوره،و از آنهایی که طالب تأخیر و کناره گیری شد سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه بود،پس آن حضرت حق هم خوابگی را آن طور که خودش میخواست با آنها مینمود.

و از آنهایی که ایواء و هم خوابگی را طالب بود عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب بود و پیامبر حق قسم هم خوابگی را میان آنها بطور مساوی قرار داد

ص :۱۵۴

و بعضی را بر برخی دیگر ترجیح و تفضیل نداد،و آیهٔ حجاب نازل شد زمانی که رسول خدا(ص)زینب دختر جحش را تزویج فرموده و ولیمه و سور عروسی برای آن داد.

انس گوید:پیامبر ولیمه داد بخرما و نان گندم و گوسفندی،مادرم ام سلیم فرستاد بسوی پیامبر خرمایی که هستهٔ آن را جدا کرده بود در ظرفی سنگی پس پیامبر(ص)مرا فرمان داد که اصحابش را برای غذا خوردن دعوت کنم،پس من ایشان را دعوت کردم،پس مردم دسته دسته میآمدند و غذا میخوردند و میرفتند و گفتم ای پیامبر خدا من همه را دعوت کردم و دیگر کسی نیست که بخوانم فرمود،غذا را بردارید و سفره را جمع کنید پس غذا را که جمع کردند و مردم بیرون رفتند سه نفر ماندند که سرگرم صحبت بودند در خانه و توقفشان طول کشید،پس پیغمبر(ص)برخاست و منهم برخاستم با آن حضرت تا شاید آن سه نفر بروند بیرون،پس رفتند تا بحجرهٔ عایشه رسیدند و گمان کردند که آنها رفته اند،پس برگشتند و منهم با آن حضرت برگشتم،پس دیدم که آنها هنوز نشسته و حرف میزنند،پس آیهٔ مذکوره نازل شد.

و نظیر این را سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده گوید:که رسول خدا(ص)میخواست که منزل برای او خلوت شود برای آنکه تازه با زینب، عروسی کرده و او را دوست میداشت و ایذاء مؤمنین را هم مکروه میداشت.

مجاهد گوید:پیغمبر(ص)اطعام میکرد و با او بعضی از اصحابش بودند پس دست مردی از ایشان بدست عایشه خورد که با آنها بود،پس پیغمبر(ص)ناراحت شد،پس آیهٔ حجاب نازل شد.

ابن عباس گوید:نازل شد آیه وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ تا

ص :۱۵۵

آخر آیه دربارهٔ مردی از اصحاب که گفته بود هر آینه اگر پیغمبر خدا از دنیا برود من عایشه دختر ابی بکر را خواهم گرفت،مقاتل گوید و آن طلحه بن عبید اللّه بود.

ابی حمزهٔ ثمالی گوید:در بارهٔ مردی که گفتند که آیا محمد زنان ما را تزویج کند و ما زنان او را نکاح نکنیم سوگند بخدا که اگر مرد ما زنان او را خواهیم گرفت و مقصود یکی از آنها عایشه و دیگری ام سلمه بود.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان پیامبرش را خطاب فرموده و او را مخیر ساخت و گفت تُرْجِی مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشٰاءُ یعنی عقب بیانداز و دور کن کسی را که میخواهی از همسرانت،و ضمیمه نما بخودت و منزل بده به کسی را که میخواهی از ایشان.

اختلاف مفسّرین در معنای این آیه:

مفسرین و دانشمندان در معنای این آیه اختلاف،و پنج معنی گفته اند ۱-قتاده گوید:که مقصود اینست که هر کدام از همسرانت را که میخواهی در ضمیمه کردن و نزدیک کردن بخود مقدّم بدار(و آن فرا خواندن بهم خوابگی و هم بستریت)و عقب بدار هر کدام را که میخواهی و داخل شو به هر کدام که خواستی گوید:و پیغمبر(ص)تقسیم فرمود میان همسرانش و خدا برای او ترک این را مباح نمود ۲-مجاهد و جبائی و ابو مسلم گویند:مقصود اینست که از هر کدام که خواستی بدون طلاق انزوا و عزلت اختیار کن و وارد کن بر خودت هر که را که خواستی از ایشان بعد از عزلت از او بدون تجدید عقد.

۳-ابن عباس گوید:مقصود اینست که هر کدام از ایشان را خواستی طلاق

ص:۱۵۶

بده و هر که را میخواهی نگهدار.

۴-حسن گوید:مقصود اینست ترک نما تزویج هر که را خواستی از زنان امت و نکاح کن از ایشان هر که را که میخواهی گوید،و پیغمبر(ص)هر گاه زنی را خواستگاری و خطبه میکرد جایز نبود برای دیگری که او را خواستگاری کند تا آنکه پیامبر او را تزویج نموده و یا ترک گوید.

۵-زید بن اسلم و طبری گویند:یعنی بپذیر هر کدام از مؤمنات که خود را بتو میبخشند پس او را نزد خود منزل بده و هر کدام را هم نخواستی- نپذیر،حضرت ابو جعفر باقر و حضرت ابو عبد اللّه صادق علیهما السلام فرمودند:هر کس را که عقب زد تزویج نکرد و هر که را نزد خود خواند نکاح کرد.

وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکَ

یعنی اگر خواستی که نزدیک بخود نمایی زنی از ایشان را که کنار زدی و بخود بچسبانی،پس ملامتی و عتابی و گناهی بر تو نیست در طلبیدن آن خداوند سبحان برای آن حضرت مباح نمود ترک آمیزش و هم بستری در همسرانش تا اینکه هر کدام را خواست تأخیر بیاندازد از وقت نوبتش و هر کس را که خواست در غیر وقت نوبتش آمیزش نماید،و برای آن بزرگوار است که از هر که خواست منزوی شود و برای او است که زن عزل شده خود را اگر خواست برگرداند خدای تعالی او را برتری و فضیلت داد باین تخییر بر تمام مخلوق.

ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ

ابن عباس و مجاهد گویند:یعنی البته وقتی ایشان دانستند که برای آن حضرت است برگردانیدن ایشان به بسترش بعد از آنکه منزوی کرد ایشان را دیدگان ایشان روشن شود و محزون نشوند و بآنچه که پیامبر(ص)میکند از تساوی

و فزونی دادن خرسند میشوند برای آنکه میدانند که ایشان را طلاق نگفته است.

قتاده گوید:یعنی این تخییر برای خاطر آنها خوشتر است و غصّه آنها کمتر هر گاه دانستند که برای تو از خدای تعالی رخصت است،و بآنچه که پیغمبر(ص)از تساوی و یا ترجیح دادن بعضی را بر بعضی دیگر خرسند خواهند بود،و روشنی چشم عبارت از خوشحالی و سرور است.

جبائی گوید:یعنی این معرفت و شناخت از ایشان به اینکه هر گاه کنار زدی یکی را برای تو اختیار هست که او را فرا خوانده و نزدیک خود بعدا جای دهی،این مطلب نزدیکتر است بخرسندی و سرور ایشان.

و بعضی گفته اند:یعنی نزول رخصت از خدای تعالی روشن تر است برای دیدگان ایشان و نزدیکتر است برای خرسندی و رضایت آنان باین رخصت برای علم ایشان بآنچه را که برای آنهاست در این از ثواب در طاعت خدای تعالی و اگر این عمل از طرف خودت بود هر آینه آنها محزون و غمناک می شدند و حمل میکردند این عمل را بر میل تو به بعضی از آنان.

وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِي قُلُوبِكُمْ

و خدا میداند آنچه در دلهای شماست از خرسندی و خشم و میل به بعضی از زنها و ترجیح بر بعضی دیگر.

وَ كٰانَ اللّٰهُ عَلِيماً

و خداوند داناست بمصالح بندگانش.

(حلیما)صابر است در ترک تعجیل در مجازات و کیفر ایشان.

لاٰ يَحِلُّ لَكَ النِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ

ابی بن کعب و عکرمه و ضحاک گفته اند حلال نیست برای تو زنان دیگر از بعد زنانی که ما آنها را بر تو حلال کردیم در قول ما إِنّٰا أَحْلَلْنٰا لَكَ أَزْوٰاجَكَ اللاّٰتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ ،الآیه ما بر تو حلال کردیم

همسرانی را که مهرهای آنها را داده ای و آنها شش طایفه بودند:

۱-زنانی که مهرهای آنها را داده است ۲-دختران عموی او.

۳-دختران عمه های او ۴-دختران دایی او ۵-دختران خاله های او که با او مهاجرت کردند ۶-و زنی که خودش را باو بخشیده است برای اوست که آنچه میخواهد از تعدد زوجات جمع نماید و برای او غیر از آنها از زنها حلال نیست.

از حضرت ابی عبد اللّه امام صادق علیه السلام است که فرمود مقصود محرمات در سوره نساء است (۱).

و بعضی گفته اند:یعنی بر تو زنان یهودی و نصرانی حلال نیست.

وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ

مجاهد و سعید بن جبیر گویند:و نه اینکه تبدیل و تعویض نمایی زنان اهل کتاب را با زنان مسلمان برای آنکه شایسته نیست که آنها مادران مؤمنان باشند مگر آنچه را که از اهل کتاب به اسارت گرفته و مالك آن شده ای،پس حلال کرد برای او آنها را جاریه و کنیز خود قرار دهد(مانند ماریه و صفیه).

۱- ۱) -آیه ۲۳- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ وَ عَمّٰاتُكُمْ وَ خٰالاٰتُكُمْ وَ بَنٰاتُ الْأَخِ وَ بَنٰاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهٰاتُكُمُ اللاّٰتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ مِنَ الرَّضٰاعَةِ وَ أُمَّهٰاتُ نِسٰائِكُمْ وَ رَبٰائِبُكُمُ اللاّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ اللاّٰتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاٰبِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ ،حرام است بر شما مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادران رضاعی شما و خواهران رضاعی شما و مادرهای زنهایتان و دختر زنی که در خانه شماست از زنانی که با آنها آمیزش کرده اید و اگر بآنها آمیزش نکرده ای گرفتی دخترشان گناهی برای شما ندارد،و زن پسرانتان که از صلب خود شماست و اینکه بین دو خواهر را در یک وقت جمع نمائید.

و بعضـی گفته اند:یعنی برای تو حلال نیست زنها از بعد از همسرانت بهترین زنانند،پس خدا و رسول او آنها را برگزیدند آنها نه(۹)نفر بودند(که قبلا یاد شدند)تو محدود و محصور بآنها شده و از غیر آنها ممنوع و از تبدیل و عوض کردن آنها هم با غیر آنها ممنوع میباشی.

وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ

حسن و شعبی گویند:یعنی واقع شود در دلت زیبایی و قشنگی آنها که تلافی و مکافات نمایی مر آنها را بر اختیار کردن خدا و رسول او ایشان را و گفته شده که زنی که زیبائیش پیامبر را به شگفتی آورد اسماء بنت عمیس بود بعد از شهادت شوهرش جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام.

ضحاک گویـد:یعنی که آن حضـرت منع شـد از طلاق زنی که از میان زنانش او را برگزیـده چنانچه امر شد بطلاق کسـی که اختیارش نفرمود،و امّا حرمت نکاح بر او پس نه(حرام نیست).

و بعضـی گفته انـد:که این آیه منسـوخ شـده و برای او مباح بود نکـاح هر که و هر چه میخواهـد و از عـایشه روایت شـده که پیغمـبر(ص)از دنیـا نرفت تـا آنکه برای او حلاـل شـد هر چه میخـواست از زنهـا و قـول خـدا که فرمود(و لاـ ان تبـدل بهنّ من ازواج)و نه اینکه تبـدیل نمـایی از آنها بهمسـرهای دیگر پس نیز گفته شـده در معنای آن اینکه در عرب مرسوم بود که زنهای خود را با زنهای دیگران عوض میکردنـد پس یکی از آنها زنش را میـداد بمردی و زن او را بـدل از آن میگرفت پس خـدا از این معامله جاهلی نهی فرمود.

و بعضی گفته اند:در معنای این آیه اگر چه زیبایی و قشنگی آن زنانی که از جمله زنان بر تو حرام شده تو را بشگفتی آورد،و این معنی از حضرت ابی

عبد اللّه صادق علیه السلام روایت شده است.

وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً

حسن و قتاده گویند:و خداوند بر هر چیزی دانا و نگهبانست.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ

یعنی ای مؤمنان داخل منازل پیامبر(ص)نشوید مگر آنکه شما را برای صرف غذا رخصت دهد طعامی که انتظار پختن آن را نداشته باشید،خداوند سبحان نهی فرمود از ورود بخانه پیغمبر(ص)بدون اذن و آن قول اوست إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ یعنی در دخول یعنی مگر آنکه شما برای غذا خوردن دعوت کند،پس داخل شوید و منتظر و آماده شدن،و پختن غذا نباشید،پس توقّف شما در منزل پیغمبر طولانی شود،و مقصود این است بدون اذن و پیش از پخته شدن غذا داخل نشوید در حالی که انتظار پخته شدن غذا را داشته باشید پس توقّف و درنگ شما در منزل او به درازا کشد.

وَ لکِنْ إِذا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا

و لکن هر گاه دعوت شدید داخل شوید و هر وقت غذا خوردید پراکنده شده و بیرون روید.

وَ لا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ

یعنی و داخل نشوید که بعد از صرف غذا بنشینید بصحبت کردن و گفت و شنود بعضی شما با برخی دیگر تا مأنوس با او باشید سپس بیان نمود مقصود از این را پس گفت:

إِنَّ ذلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنْکُمْ

یعنی طول توقف و درنگ شما در منزل پیغمبر(ص)موجب ایذاء و آزار است برای تنگی منزلش پس حیاء و شرم او را منع میکند که شما را امر به بیرون رفتن از منزلش کند.

ص :۱۶۱

وَ اللّٰهُ لاٰ يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ

يعنی خدا ترک نميکند از بيان کردن حق پس شما را فرمان ميدهد به بزرگداشت و تعظيم پيغمبرش و ترک دخول، بدون اذنش و امتناع از آنچه که موجب آزار و ناراحتی اوست عايشه گويد:

کافيست برای صحابه ای که سنگين می نشستند که خدا برايشان تکليف حمل وظيفه ای نکرد و گفت هر گاه غذا خوردند متفرّق شوند.

و بعضی از علماء گفته اند اين تأديب است که خداوند(صحابه)ای را که سنگين نيستند بآن ادب فرمود.

وَ إِذٰا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ

يعنی هر گاه از زنهای پيغمبر(ص)چيزی خواستيد که مورد نياز شماست،پس از پشت پرده بخواهيد.

مقاتل گويد:خداوند مؤمنان را فرمان داد که با زنان پيغمبر(ص)سخن نگويند مگر از پشت پرده و مجاهد از عايشه روايت کرده که گفت من با پيامبر"ص" مشغول خوردن(حيس) (۱)بوديم که عمر بر ما گذشت،پس پيامبر(ص)او را طلبيد و مشغول خوردن شد ناگاه انگشتش با انگشت من خورد پيغمبر(ص) فرمود(حس)يعنی چه کردی،اگر مرا بيرون ميکرديد هيچ چشمی شما را نمی ديد،پس آيۀ حجاب نازل شد.

ذٰلِكُمْ

يعنی سؤال شما متاع و چيزی که بآن محتاج هستيد از پشت، پرده و حجاب باشد.

۱- ۱) -مصباح المنير:گويد،حيس يک خوراکی است که از خرمای هسته گرفته شده و با روغن و آرد ميسازند،و بسيار مقوّی است.

أَطْهَرُ لِقُلُوبِكَمْ وَ قُلُوبِهِنَّ

پاکتر است برای دلهای شما و دلهای ایشان از ریبه و از هواهای شیطانی که مردها را میخوانند و تحریک میکنند بسوی زنها و زنها را مایل میکند بسوی مردها.

وَ مٰا کٰانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ

یعنی برای شما نیست که اذیت کنید رسول خدا(ص)را بمخالفت آنچه بآن امر شده در بارۀ زنانش و نه در چیزی از چیزها نباید او را آزار نمائید.

وَ لاٰ أَنْ تَنْکِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً

و نباید هرگز همسران او را از بعد از وفاتش تزویج نمائید،یعنی و حلال نیست برای شما که یکی از همسران او را بعد از مرگش نکاح کنید چنانچه حلال نیست برای شما که او را در حال حیات و زندگانیش اذیت کنید.

و بعضی گفته اند:از بعد از او یا از بعد طلاق گفتن او در حال حیاتش چنانچه فرمودید جانشینی کردید مرا بعد از من.

إِنَّ ذٰلِکُمْ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیماً

یعنی اذیت پیامبر بآنچه که ما یاد کردیم گناه بزرگی است نزد خدای تعالی.

إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ

یعنی اگر چیزی را اظهار کنید یا مخفی،و پنهان نمائید از آنچه را که از آن نهی شده اید از تزویج زنان پیغمبر(ص).

فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً

پس خداوند بهر چیزی از ظواهر و باطنها داناست.

از حذیفه روایت شده که او بزنش گفت اگر میخواهی زن من در بهشت باشی پس بعد از من با کسی ازدواج مکن زیرا زن مخصوص آخرین شوهر است و برای همین خدای تعالی حرام کرد بر زنان پیغمبر "ص"که بعد از او تزویج

نمایند.

و از پیامبر(ص)روایت شده که سؤال شد از آن حضرت از زنی که دو شوهر کرده پس بمیرد و داخل بهشت شود برای کدام یک از شوهرها خواهد بود،فرمود برای هر کدام که خوش اخلاق تر و با او در دنیا بوده خوش اخلاق با خیر و آخرت از دنیا میرود (۱).

و چون آیه حجاب نازل شد پدران و پسرها و نزدیکان گفتند ای رسول خدا و ما هم از پشت پرده با آنها سخن بگوئیم،پس خداوند تعالی نازل فرمود:

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ- إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ

گناهی بر ایشان نیست در پدرانشان و نه در فرزندانشان و نه در برادرهایشان و نه در پسران برادرانشان و نه در پسران خواهرانشان که آنها را ببینند و بدون حجاب صحبت کنند.

وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ

ابن عباس گوید:مقصود زنان مؤمنین است نه زنان یهود و نصاری که اگر دیدند آنها را پس توصیف میکنند برای شوهرانشان زنان پیغمبر(ص)را.

و بعضی گفته اند:مقصود تمام زنانست وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ مقصود بندگان و کنیزها و بردگانی است که خریده و مالک شده آنها را وَ اتَّقِينَ اللّٰهَ یعنی از خدا بترسید و گناه ها را ترک نمائید،و گفته شده بترسید-از عقوبت خدا که مرد بیگانه ای بر شما وارد شود.

ص:۱۶۴

۱- ۱) -در منتخب فخر الدین طریحی منقولست در روایت حسن از حسن از ابی الحسن از ابی محمد الحسن که فرمود انّ احسن الحسن الخلق الحسن ،خوب ترین خوبیها خلق خوب است.مترجم

إِنَّ اللّهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً

بدرستی که خدا بر هر چیزی گواه است،یعنی نگهبان است،چیزی از او مخفی نیست.

شعبی و عکرمه گویند که خداوند عمو و دایی را یاد نکرد برای آنکه مبادا آنها برای پسرانشان که بیگانه و نامحرمند تعریف کنند.

ص :۱۶۵

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۶ تا ۶۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) إِنَّ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً (۵۷ وَ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ بِغَيْرِ مَا اِكْتَسَبُوا فَقَدِ اِحْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (۵۸ يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِكَ وَ بَنٰاتِكَ وَ نِسٰاءِ اَلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلاَبِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلاٰ يُؤْذَيْنَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اَلْمُنٰافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْمُرْجِفُونَ فِي اَلْمَدِينَهِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاٰ يُجٰاوِرُونَكَ فِيهٰا إِلاّٰ قَلِيلاً (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمٰا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً (۶۱) سُنَّهَ اَللّٰهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً (۶۲)

ترجمه:

۵۶-همانا خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود میفرستند ای کسانی که ایمان آورده اید شما نیز بر او صلوات بفرستید و گردن نهید گردن نهادنی نیک.

۵۷-آنان که خدا و پیغمبرش را میرنجانند قطعا خدا در دنیا و آخرت ایشان را از رحمت خویش دور گردانیده و برای ایشان شکنجه ای خوار کننده آماده کرده است

ص :۱۶۶

۵۸-آنان که مردان مؤمن و زنان گرویده را بدون خیانتی که سزاوار آزار باشند میرنجانند حقا بار گرانی از دروغی بزرگ و گناهی آشکار برداشته اند.

۵۹-ای پیغمبر(ص)بهمسران و دختران خود و زنان مؤمنه بگو که از روپوشهای خویش بر روی و بدنهای خود نزدیک گردانند این پوشیدن نزدیک تر است که ایشان را بشناسند و آزارشان نکنند و خدا آمرزنده مهربانست.

۶۰-و اگر منافقان و آنانی که در دلهایشان بیماری(نفاق)است و اراجیف گویان در مدینه باز نایستند البته ترا بر ایشان برگماریم پس در مدینه جز اندک زمانی با تو همسایگی نکنند.

۶۱-از رحمت خدا راندگانند هر کجا یافت شوند دستگیر شوند و به خواری کشته گردند.

۶۲-خدا سنّت نهاد سنّت نهادنی درباره کسانی که پیش از این گذشته اند و برای طریقه خدا هرگز تغییری نمی یابی،هفت آیه.

قرائت:

در شواذ حسن(فصلّوا علیه)قرائت کرده است.

دلیل:

فقط دخول فاء جایز است وقتی که در کلام از معنای شرط باشد و این برای این جهت است که صلاه و درود بر آن حضرت از ما واجب شده که خدا و فرشتگان او بر آن حضرت صلاه فرستاده اند،پس جاری مجرای قول گوینده است که میگوید (اعطیتک فخذ)یعنی هر آینه عطا کردم تو را،پس بر تو گرفتن آن واجب است

شرح لغات:

الجلباب:مقنعه و روسری زن است که سر و صورت او را میپوشاند وقتی که

ص: ۱۶۷

برای حاجتی بیرون میرود.

الارجاف:شیوع دادن باطل است برای مهموم ساختن و غمگین نمودن بسبب آن و اصلش اضطراب است و از آنست که گفته میشود برای دریا،رجّاف لاضطرابه،موّاج است برای اضطرابش،پس ارجاف مردم به چیزی اضطراب و پریشانی ایشانست،بفکر کردن در بارهٔ آن و از آنست ترجف الراجفه (۱)جنباننده بلرزاند.

الاغراء:خواندن برای گرفتن چیزی بسبب تشویق بر آن گفته می شود اغراء بالشیء اغراء ففری به یعنی گول زد بچیزی گول زدنی پس بآن فریب خورد.

اعراب:

یدنین در محل جزم است برای اینکه جواب شرط مقدر است و تقدیرش اینست(قل لازواجک ادنین علیکن من جلابیبکن)پس تو اگر این را بگویی نزدیک گردانند.

ملعونین منصوب است بنا بر ذمّ،اینما ثقفوا اخذوا،شرط و جزاء است.

و این ظرف برای(ثقفوا)و معموله آنست و البته جایز است این مطلب برای آنکه جازم در اصل،ان،محذوفه است،پس"اینما"متضمن ان گشته،پس از آن بی نیاز نموده و خود قائم مقام آن شده است و جایز نیست که(اخذوا) در آن عمل کند برای آنکه آن جواب شرط است و جواب در ما قبل شرط عمل نمی کند.

ص :۱۶۸

۱- ۱) -سورهٔ و النازعات آیهٔ:۶.

تفسیر:

اشاره

چون خدای سبحان اول این سوره را بذکر پیامبر(ص)قرار و در میان آن مقرّر داشت تعظیم و بزرگداشت او را ختم فرمود آن را بتعظیمی که هیچ تعظیم نزدیک او و برابر او نمیشود،پس فرمود:

إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ

یعنی همانا خدا درود فرستاد بر پیامبر(ص)و ستایش نمود بر او بستایش نیکویی و احترام نمود او را به بزرگ ترین مراتب احترام و نیز فرشتگان درود بر او فرستاده و او را ستودند ببهترین ستودنها و دعا کردند بر او به پاکیزه ترین دعاها.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً

ای آن کسانی که ایمان آورده اید شما هم درود بر او بفرستید و گردن نهید گردن نهادنی.

کیفیت صلوات بر پیامبر و خاندان او:

ابو حمزهٔ ثمالی گوید:مرا سدی و حمید بن سعد انصاری و برید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن لیلی از کعب بن عجزه حدیث کرد گفت وقتی این آیه نازل شد گفتیم ای رسول خدا سلام بر شما را شناختیم پس صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود:بگوئید،

اللّهمّ صلّی علی محمد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

بار خدایا درود بفرست بر محمد و آل محمد چنانچه درود فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم البتّه تو در خور ستایش و بزرگی،و برکت بده بر محمد و آل محمد چنانچه برکت دادی بر ابراهیم و آل ابراهیم بدرستی که تو در خور ستایش و بزرگی هستی.

ص:۱۶۹

و از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که گفت هر گاه بر پیامبر(ص)صلوات فرستادید،پس خوب صلوات بر آن حضرت اهداء کنید پس مسلّما شما میدانید شاید که این صلوات را بمحضر آن حضرت برسانند،گفتند پس ما را یاد بده که چگونه صلوات بفرستیم گفت بگوئید:

اللّهمّ اجعل صلواتک و رحمتك و برکاتک علی سیّد المرسلین و امام المتّقین و خاتم النبیین محمد عبدك و رسولك امام الدین و قائد الخیر و رسول الرحمه اللّهمّ ابعثه مقاما محمودا یغبط به الاولون و الآخرون،اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

بار خدایا قرار بده صلوات و رحمت و برکاتت را بر آقای رسولان و پیشوای پرهیزگاران و آخرین پیامبران محمد بنده و فرستاده ات رهبر و پیشوای دین و جلودار خوبی ها و پیغمبر رحمت،بار خدایا بر انگیز او را بر مقام پسندیده ای که پیشینیان و پسینیان حسرت بمقام والای او برند،بار خدایا صلوات بر محمد و آل محمد بفرست چنانچه صلوات بر ابراهیم و آل ابراهیم فرستادی به تحقیق که تو ستوده و بزرگی.

از ابو بصیر روایت شده که گفت از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السّلام از این آیه پرسیدم و گفتم صلوات خدا بر پیامبر چگونه است،فرمود ای ابو محمد تزکیه و پاکیزه نمودن اوست در آسمانهای بلند،پس گفتم شناختم صلوات خود را بر آن حضرت،پس تسلیم چگونه است؟فرمود آن تسلیم شدن و گردن نهادن برای اوست در کارها پس بنا بر این معنای قول خدا وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً چنین است گردن نهید باوامر او و جدّیت و کوشش کنید در طاعت و پیروی از او در تمام آنچه شما را بآن امر میکند.

و بعضی گفته اند:یعنی سلام کنید بر او بدعاء،یعنی بگوئید السلام علیک یا رسول اللّه...

و از انس بن مالک از ابی طلحه روایت شده که گفت داخل شدم بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله،پس ندیدم هیچ روزی که مسرورتر و شاداب تر از آن روز باشد و نه خشبوتر شخص را از آن حضرت،گفتم ای رسول خدا ندیدم هرگز شما را خشبوتر و پاکیزه تر و مسرورتر از امروز،فرمود و چی منع میکند مرا از سرور و حال آنکه جبرئیل همین لحظه بیرون رفت از نزد من و گفت که خداوند تعالی فرمود:من صلّی علیک صلاه صلیت بها علیه عشر صلوات و محوت عنه عشر- سیئات و کتبت له عشر حسنات،کسی که بر تو یک صلوات بفرستد من در عوض آن صلوات ده صلوات بر او میفرستم و ده گناه از او محو نمایم و ده حسنه برای او در پرونده اش بنویسم.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ

البته کسانی که اذیت میکنند و میرنجانند خدا و پیامبر او را.

و بعضی گفته اند:که ایشان منافقین و کفّار بودند و آن کسانی که خدا را- توصیف نمودند بصفاتی که لایق مقام ربوبی نبوده و تکذیب کردند پیامبران او را و نسبت دروغ بخدا دادند،پس بنا بر این معنای يُؤْذُونَ اللّٰهَ کسانی که مخالفت با فرمان خدا میکنند و او را توصیف مینمایند به چیزی که او منزّه از آنست و او را تشبیه بغیر او میکنند،پس البتّه خدایی که نامش بزرگ است باو اذیّت نمیرسد و لکن چون مخالفت امر در میان ما اذیت نامیده میشود لذا خدا ما را مخاطب نموده بآنچه که معمول و متعارف در میان ما باشد.

و بعضی گفته اند: يُؤْذُونَ اللّٰهَ یعنی الحاد میکنند در اسماء خدا و

صفات او.

و بعضـی گفته انـد:یعنی اذیت میکننـد رسول خـدا را،پس ذکر اللّه را بنا بر این جهت تعظیم مقـدّم داشـته زیرا اذیت و رنجش رسول را رنـج و آزار خود قرار داد برای تشـریف و تکریم پیامبر،پس گویا که او میگوید اگر ممکن بود بخدا آزاری از چیزی برسـد هر آینـه از آزار و رنجش پیغمـبر(ص)سـید،و اتصال دادن ایـن آیـه را بمـا قبلش کـه گویـا میگویـد(صـلّوا علیـه و لا تؤذوه)صلوات بر او بفرستیـد و او را اذیت نکنید پس مسـلّما هر کس او را برنجاند،پس او کافر است،سـپس تهدید نمود بر او بگفته اش:

لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ

یعنی دور میـدارد ایشـان را خـدا از رحمت خودش و روا میشود بایشان زیان وخامت خشم و انتقام خـدا،به سـبب محرومیّت از زیادی هدایت در دنیا و جاودانی در آتش آخرت.

وَ أَعَدَّ لَهُمْ

و مهیّا ساخته برای ایشان در آخرت.

عَذاباً مُهِیناً

شکنجه ای که خوار و موهون کننده ایشانست.

حدیث حاکم ابو القاسم حسکانی حنفی

حدیث حاکم ابو القاسم حسکانی حنفی (۱)

حـدیث کرد مـا را سـید ابو الحمـد گفت حـدیث کرد مـا را حـاکم ابو القـاسم حسـکانی گفت حـدیث کرد ما را حافظ گفت حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن ابی دارم حافظ گفت حدیث کرد ما را علی بن احمد عجلی گفت حدیث کرد ما را عباد بن یعقوب گفت حـدیث کرد مـا را ارطـاه بن حبیب گفت حـدیث کرد مـا را ابو خالـد واسـطی در حـالی که او ریش خود را گرفته بود گفت حدیث کرد مرا زید بن علی ابن الحسین در حالی که او محاسن خود را گرفته بود گفت حدیث کرد مرا علی بن

۱- ۱) -شواهد التنزیل ج ۲ ص ۹۷ طبع بیروت.

حسین علیهما السلام در حالی که او نیز محاسن خود را گرفته بود گفت حدیث کرد مرا حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و حال آنکه محاسن خود را گرفته بود گفت حدیث کرد مرا علی بن ابی طالب علیه السلام در حالی که او نیز محاسن خود را گرفته بود گفت مرا حدیث کرد رسول خدا در حالی که دست بمحاسن خود داشت و گفت کسی که سر مویی ترا اذیّت کند البته مرا اذیت کرده و هر کس مرا برنجاند قطعا خدا را رنجانیده و کسی که خدا را برنجاند،پس بر اوست لعنت خدا (۱).

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا

و کسانی که اذیت میکنند مؤمنین و مؤمنات را بدون هیچ مجوّزی و عملی که موجب رنجانیدن ایشان باشد.

ص: ۱۷۳

۱- ۱) -مترجم گوید مناسب دیدم در اینجا مصاحبه ای که یکی از بقالهای قم بنام حاج علی بقال در اوائل تأسیس حوزۀ علمیۀ قم در مکّه معظمه در مسجد الحرام با علماء وهّابی در حضور ملک عبد العزیز سعودی نموده در اینجا یاد کنم حدیث کرد برای مترجم مرحوم ثقه المحدثین حاج سید مرتضی سجّادی قمی که یکی از اخیار قم بود گفت در اوائل ریاست مرحوم آیه اللّه حاج شیخ عبد الکریم حایری یزدی مؤسس حوزه،مشهدی علی بقال که در حدود میدان میر بقالی داشت مشرف بحج شد و پس از فراغت مناسک روزی که لباس ساده معمولی خود را در بر داشت در مسجد الحرام برای نماز و طواف آمده بود در آن اثناء در انجمنی که از علماء حجاز و ملک عبد العزیز آل سعود- تشکیل شده بود صحبت از شیعیان و بی مهری ایشان نسبت بخلفاء میشود پس میگویند باید یکی از عوام آنها را بخواهیم و به پرسیم آیا دلیلی برای تبرّی و لعن بر آنها دارند،پس ناگاه مشهدی علی که از آنجا میگذشت وضع،و قیافه و سادگی او جلب نظر آنان میکند پس او را طلبیده از این موضوع سؤال میکنند که چرا شما روافض و شیعه بخلفاء لعن میکنید،اوّل تقیه میکند که چنین

نیست میگوینـد ما یقین داریم که شـما میان خوبی با آنها ندارید و آنها را سبّ و لعن میکنید میخواهیم به بینیم آیا مدرکی و دلیلی برای این داریـد ناچـار می گوییـد من عوام و بقّـال هسـتم از علمـاء ما سؤال کنیـد میگوینـد ما نمیخواهیم با علمای شـما مباحثه کنیم خواستیم از شـما که عامی هستیـد به پرسـیم گفت اگر من جواب بدهم در امانم،گفتند آری گفت در امان خدا و رسول و در امـان ملک،گفتنـد آری،گفت امان نامه بنویسـید،فورا در کاغـذی نوشـتند که حاج علی بقال قمی در امان خـدا و پیامبر و امان ملک عبد العزیز آل سعود است در گفتن حقیقت و حجّت،پس آن امان نامه را گرفته و در جیب خود گذاشت و گفت بسم اللّه الرحمن الرحیم،مـا از حضـرات خلفـاء بالاـخص اوّلی و دوّمی بیزار و آنها را لعن میکنیم چون خـدا ایشان را در قرآن لعن کرده،تا این جمله را گفت فریاد حضـرات بلنـد شـد که رافضـی دروغ میگویـد بهتان میزنـد بخـدا و بخلفاء جسارت میکنـد بکشـید او را بکشید او را،حـاج علی امـان نـامه را درآورده و میگویـد شـما بمن امـان دادیـد،اگر دلیـل نیاوردم هر چه خواهیـد بکنیـد،پس ملک عبد العزیز فریاد میزند که ساکت شوید راست میگوید بگذارید اقامه دلیل کند اگر نکرد آن گاه او را مجـازات کنیـد همگی میگوینـد جز قرآن(حسـبنا- کتـاب اللّ ه)قبـول نـداریم. پس حـاج علی میگویـد منهـم از قرآن میگویم،میگویند بگو،میگوید این مقدمه کوچکی از کتب خود شـما که مورد اعتماد و سند شماست،میگویند کدام کتاب می گویـد صحاح سته و مسند احمـد بن حنبل بیاوریـد تا بگویم فورا ملک دسـتور میدهـد کتابها را بیاورنـد پس میگوید احوال حضـرت فاطمه دختر پیامبر اکرم(ص)را بیاورید و بخوانید و من چون سواد ندارم بخود شما واگذار میکنم،پس میآورند و بلند میخواننـد که پیغمبر اکرم(ص)بیرون آمـد در حـالی که دست فـاطمه را گرفته بود و فرمود: من عرف هـذه فقـد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد"ص" و هی بضعه منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه ،هر کس این را میشناسد که میشناسد و هر کس، نشناسد،پس این فاطمه دختر محمد(ص)و این پارهٔ قلب من است و این

(۱)

قلب و روح واقع در پهلوی من است پس کسی که او را اذیت کند و- برنجاند مرا رنجانیده و کسی که مرا آزار نماید خدا را رنجانیده است. و نیز از مسند احمد بن حنبل باسنادش از پیغمبر(ص)در حدیثی فرمود انها فاطمه بضعه منی یؤذینی ما آذاها و ینصبنی ما انصبها ،بدرستی که این فاطمه پاره دل من است آنچه او را اذیت کند مرا اذیت نموده و آنچه او را به غضب و خشم آورد مرا بخشم و غضب آورده،و دها روایت دیگر باین مضمون از صحیح مسلم و بخاری و سایر اعلام اهل سنت. پس گفت برای شما از کتب صحیح و معتبر شما ثابت شده که اذیت و، آزار فاطمه اذیت و آزار رسول خدا و اذیت رسول خدا اذیت خداست،پس اذیت فاطمه اذیت خدا و رسول خداست،و مسلّم است نزد بزرگان شما بلکه اهل قبله که خلیفه اوّل و دوّم غصب کردند فدک حق فاطمه را و حتی او را زدند تا جنین خود را که پیغمبر(ص)محسن نامیده بود سقط کرد و خودش در اثر آن ضربات مریضه شد و از دنیا رفت در حالی که بر آن دو نفر غضبناک بود وصیّت کرد که علی علیه السلام شبانه او را دفن کند که آن دو نفر بر او نماز نخوانند و در تشییع او شرکت نکنند،همه گفتند تمام این مطالب را کتب معتبره و صحیحه ما نقل کرده اند،پس گفت اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِیناً، مترجم گوید ما هم در کتاب مناظره مستر جان خود(چرا شیعه شدم) این موضوع را آورده و برای اثبات مدعا قیاس منطقی ترتیب داده و گفتیم: "انهم آذوا فاطمه،فمن آدی فاطمه فقد آذی اللّه و رسوله"و من آذی اللّه و رسوله فعلیه لعنه اللّه"،فمن آذی فاطمه فعلیه لعنت اللّه...ایشان اذیت کردند فاطمه را پس کسی که فاطمه را اذیت کند مسلّما خدا و پیغمبر او را اذیت کرده و کسی که خدا و پیغمبر را اذیت کند بر اوست لعنت خدا و هر کس که فاطمه را اذیت کند پس لعنت خدا بر او". پس ملک سعودی دستور داد حاج علی را گرفته و بقصر خود آورده،و

فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً

یعنی پس مسلّما سنگینی از گناه بزرگ که دروغ گفتن است برداشته اند و بهتان دروغ بستن بر دیگریست که روبرو میگوید.

پس خداوند اذیت و رنجانیدن مؤمنین و مؤمنات را مانند بهتان قرار داد،و برخی گفته اند که مقصود اذیت و زیانی است که در آن بهتان محقق میشود.

وَ إِثْماً مُبِیناً

یعنی و گناه آشکارا.

قتاده و حسن گویند:بر شما باد که از رنجانیدن و آزار مؤمنین اجتناب و دوری نمائید که خداوند بر آن غضب میکند.

ضحاک گوید:این آیه در بارۀ گروهی از زناکاران نازل شده که آنها شبانه در کوچه ها راهپیمایی میکردند و هر گاه با زنی برخورد میکردند به او چشمک میزدند و در تعقیب کنیزها و برده ها بودند،آن گاه خدا پیامبر"ص"را خطاب کرده و گفت:

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاَبِیبِهِنَّ

حسن گوید:ای پیغمبر(ص)بهمسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو،پس بپوشانند موضع گردن و سینه خود را با روپوشی که زنها بر سر میاندازند.

ابن عباس و مجاهد گویند:جلباب مقنعه و روسری زنست یعنی با آن بپوشند سر و گردنشان را هر گاه برای حاجتی بیرون روند بخلاف کنیزهایی که

(۱)

(هزار ریال سعودی باو میدهند و میگوید خوب مطلب را ثابت کردی ولی اگر من تو را جلب نمیکردم ایمن از تعصّب اینها نبودی تو را میکشتند با امانی که داده بودند،پس پول را قبول نمیکند و ملك او را بوسیله امینی بنجف نزد مرحوم آیه اللّه آقا سید ابو الحسن اصفهانی میفرستد.

با سر و گردن باز بیرون میروند.

جبائی و ابی مسلم گویند:مقصود از جلباب پیراهن و لباس و روسری و هر چیزیست که زن با او پوشیده میشود.

ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ

یعنی این نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند بزی خودشان که اینها زنان آزاد و نجیبه هستند و کنیز نیستند پس اهل هوا و شهوات ایشان را با مزاح و شوخی و متلک گفتن خود اذیت- نکنند،چون آنها با کنیزان شوخی میکردند،و چه بسا بود که منافقین از شوخی با کنیزان تجاوز کرده و سربسر زنان آزاد و نجیبه هم میگذاشتند،پس وقتی به ایشان میگفتند چرا این کار را کردی،میگفتند ما خیال میکردیم کنیز و برده هستند،پس خدا عذر ایشان را قطع نمود.

جبائی گوید:یعنی این نزدیکتر است به اینکه بحفاظ و پوشش و صلاح شناخته شوند،پس متعرّض و مزاحم آنها نشوند برای آنکه فاسق و زناکار وقتی زنی را به پوشش و عفّت شناخت دیگر مزاحم او نمیشود.

وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً

یعنی خدا ستار و پوشنده و آمرزنده گناه بندگانش می باشد.

(رَحِیماً)

و مهربان بآنهاست آن گاه تهدید فرمود منافقین را و گفت:

لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنٰافِقُونَ

یعنی اگر منافقین دست از کارشان برنداشتند وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنهایی که در دلهایشان بیماری گناه و زنا و ضعف در ایمانست و ایشان افرادی هستند که دین ندارند از آنچه که ما یاد کردیم که مزاحم زنها میشدند و آنها را آزار میدادند.

وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ

و ایشان نیز منافقینی بودند که در مدینه

مردم مسلمان را بسبب خبرهای دروغی پریشان و مضطرب میساختند به اینکه میگفتند مشرکین در فلان جا جمع شده که ناگاه بر مسلمین حمله کنند و امثال این حرفها و به اسیرها میگفتند مسلمانها در فلان جبهه کشته شدند و یا فرار نمودند و در این کلام چیزی حذف شده،و تقدیرش اینست(لئن لم ینته هؤلاء عن اذی المسلمین و عن الارجاف بما یشغل قلوبهم)هر آینه اگر این گروه دست از- اذیت مسلمین و دروغ پراکنی و شایعه سازی که دلهای آنها را مشغول میسازد برندارند.

لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ

ابن عباس گوید:یعنی هر آینه تو را ای محمد(ص)بر ایشان مسلّط خواهیم نمود.

ابی مسلم گوید:یعنی تو را فرمان میدهیم به قتل ایشان تا آنها را بکشی و مدینه را از لوث وجود آنها پاک سازی نمایی و قطعا اغراء بایشان حاصل شده بقول خدا جٰاهِدِ الْکُفّٰارَ وَ الْمُنٰافِقِینَ (۱)با کفّار و منافقین جهاد کن.

جبائی گوید:اغراء و حمله بایشان حاصل نشد زیرا آنها ترسیده دست از روششان برداشتند گوید و اگر اغراء و حمله بایشان حاصل شده بود هر آینه کشته شده بودند و یا از مدینه دربدر و آواره بیرون شده بودند.

ثُمَّ لاٰ یُجٰاوِرُونَکَ فِیهٰا إِلاّٰ قَلِیلاً

یعنی آن گاه در مدینه سکونت نمیکردند مگر اندکی و آنهم درنگ میان امر بکشتن و بین کشته شدنشان.

(مَلْعُونِینَ)

یعنی مطرود و رانده شدنی از مدینه و تبعید شدند از رحمت حتی،و بعضی گفته یعنی لعنت شده بزبان مؤمنین.

أَیْنَمٰا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلاً

هر کجا یافت شدند و بایشان دست

۱- ۱) -سورهٔ توبه آیهٔ:۷۳.

پیدا کردی گرفتار شوند و کشته شوند به بدترین کشته شدنی.

سُنَّهَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

زجاج گوید:و سنت طریقه و روش در تدبیر حکم است سنت رسول خدا روش و رسمی است که بامر خدای تعالی آن را اجراء فرمود:پس اضافه باو شده است و بچیزی که یک بار یا دو بار انجام گیرد سنّت خدا و پیغمبر گفته نمیشود برای اینکه سنّت و روش مستمرّه و جاریه است و مقصود اینست خداوند مقرّر فرمود درباره کسانی که با پیامبران نفاق می کنند و شایعه پراکنی مینمایند اینکه هر کجا پیدا شدند کشته شوند.

وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً

هرگز نخواهی دید که سنّت و آئین الهی تحویل و تغییر یابد یعنی هیچکس نمیتواند سنت خدا را تغییر دهد و عوض و یا زیر و رو نماید برای آنکه او خدای سبحان توانایی است برای هیچ کس ممکن نیست که منع کند او را از هر چه که اراده کرده فعل آن را.

ص:۱۷۹

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۶۹]

اشاره

یَسْئَلُکَ اَلنّاسُ عَنِ اَلسّاعَهِ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اَللّهِ وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ اَلسّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً (۶۳) إِنَّ اَللّهَ لَعَنَ اَلْکافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً (۶۴) خالِدِینَ فِیها أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۶۵) یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی اَلنّارِ یَقُولُونَ یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اَللّهَ وَ أَطَعْنَا اَلرَّسُولاَ (۶۶) وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ کُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا اَلسَّبِیلاَ (۶۷) رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ اَلْعَذابِ وَ اِلْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً (۶۸) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اَللّهُ مِمّا قالُوا وَ کانَ عِنْدَ اَللّهِ وَجِیهاً (۶۹)

ترجمه:

۶۳-مردم از تو از ساعت رستاخیز و روز قیامت می پرسند بگو"ای محمد" فقط دانستن وقت قیامت نزد خداست و چه چیز ترا بدانستن آن دانا گردانید شاید آمدن رستاخیز نزدیک باشد.

۶۴-خدا کفّار و ناگرویدگان را از رحمت خویش دور ساخت و آتشی

ص: ۱۸۰

افروخته برای ایشان مهیّا کرده است.

۶۵-در حالی که همیشه در آن آتش جاوید باشند و دوستی نیابند و نه مددکاری.

۶۶-(ای پیامبر بخاطر بیاور)روزی را که رویهای ایشان را در آتش بگردانند در حالی که گویند ای کاشکی خدای را فرمان برداری میکردیم و پیغمبر را فرمان میبردیم.

۶۷-میگویند پروردگارا ما مهتران و بزرگان خویش را فرمان بردیم پس ما را از راه راست گمراه کردند.

۶۸-پروردگارا از این عذاب بایشان دو چندان بده و ایشان را از رحمت خود دور گردان دور کردنی بزرگ.

۶۹-ای کسانی که ایمان آورده اید مانند آن جماعتی که موسی(ع)را رنجانیدند مباشید و خدا او را از آنچه گفته بودند پاک گردانید و موسی(ع)نزد خدا آبرومند بود.

قرائت:

ابن عامر و یعقوب و سهل(ساداتنا)با الف و کسره تا قرائت کرده،و دیگران(سادتنا)بدون الف خوانده اند.

عاصم(کبیرا)با باء خوانده باقی از قاریان(کثیرا)با ثاء قرائت کردند و در شواذ عیسی بن عمران(یوم تقلّب وجوههم)با نون قرائت کرده،و ابن مسعود و اعمش(و کان عبد اللّه وجیها)خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:ساده بر وزن فعله مانند کتبه و فجره گوید:

ص: ۱۸۱

سلیل قروم ساده مثل ذاده

یبدون اهل الجمع یوم المحصّب

فرزندان سادات مانند مدافعین و حامیانی که سبقت میگیرند برای شرافتشان اهل عرفات و منی را در روز محصّب(محلّی میان منی و عرفات است).

و جهت جمع با الف و تاء آنها میگویند:الطرقات و المعنات در معن جمع معین،اعشی گوید:

جدّک التالد الطریف من السا

دات اهل القباب و الآکال

جدّ تو از سادات و بزرگانی بودند قدیمی تازه و ظریف اهل قبه و بارگاه و تاج و دستگاه.

ابو الحسن گوید:آن عربی است(و کبر)مانند عظم است و کثره به این موضع شبیه تر است برای اینکه مرتّبا لعن میشوند و در قرآن آمده یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ لعنت میکند ایشان را خدا "وَ یَلْعَنُهُمُ اللاّٰعِنُونَ" (1)و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان،پس کثیر او کثرت شبیه تر است به تکرار و مرا راز کبر و قول خدا یوم تقلب وجوههم تقدیرش یوم تقلب السعیر وجوههم است فعل را نسبت به آتش داده برای اینکه تقلیب و زیر رو شدن در آتش و بسبب آتش است فرمود:مکرا اللیل و النهار،برای آنکه مکر در شب و روز واقع میشود و برای همین است قول رؤبه که میگوید: فنام لیلی و تجلی همی و کنت ذا هم و راعی نجم پس لیلی بخواب رفت و غصّه من برطرف شد و من غمناک و مراقب ستاره بودم.

و قول ابن مسعود(عبد اللّه وجیها)وجاهت و آبرومندی او نزد خدا از اینکه بنده بود مر خدا را فهمیده نمیشود،پس قرائت مشهور و کان عند اللّه-

ص:۱۸۲

۱- ۱) -سورۀ بقره آیۀ:۱۵۹

وجیها از آن قوی تر است برای اسناد آبرومندی او بسوی خدای سبحان.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود: یَسْئَلُکَ ای محمد می پرسند از تو.

اَلنّٰاسُ عَنِ السّٰاعَهِ

مردم از روز قیامت.

قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللّٰهِ

بگو علم آن نزد خداست غیر از او کسی نمیداند.

وَ مٰا یُدْرِیکَ

ای محمد چه چیز تو را از امر قیامت دانا کرد و چه وقت آن روز قیام خواهد کرد تو نمی شناسی آن را آن گاه گفت:

لَعَلَّ السّٰاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً

شاید آمدن آن نزدیک باشد و ممکن است که هر کس از قیامت سؤال کند اینطور جواب داده شود،پس بگوید شاید آنچه تو آن را بتأخیر می اندازی و دور میدانی نزدیک باشد و آنچه که تو آن را انکار می کنی واقع خواهد شد،و ممکن است که آن تسلیت برای حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله باشد،یعنی بدان ای پیامبر که روز حساب نزدیک است پس سینه ات بمسخره آنان تنگی نکند به پنهان کردنشان آن روز را.

إِنَّ اللّٰهَ لَعَنَ الْکٰافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً

به تحقیق که خدا لعنت کرده کفّار را و برایشان مهیّا ساخته آتشی که دائمی و شعله ور است.

خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً لاٰ یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً

که در آن همیشه خواهند بود و نمی یابند دوستی را که ایشان را یاری نماید و نه یاوری که از ایشان دفاع کند.

یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النّٰارِ

روزی که صورتشان در آتش زیر رو میشود، عامل در یوم تقلب قول خدا وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً است و تقلیب گردانیدن چیز است

در جهت ها و معنایش اینست میگردانند صورتهای این گروهی که از قیامت

ص :۱۸۳

پرسان هستند و امثال آنها را از کفّار پس صورتشان از طرفی بطرف و زرد و تیره میگردد.

و بعضی گفته اند:یعنی صورتشان از طرفی بطرف دیگر منتقل میشود و در آتش،پس بیشتر بآنها عذاب میرسد.

(یَقُولُونَ)

میگویند در حالی که آرزومند و پشیمانند یا لَیْتَنا أَطَعْنَا اللّهَ ای کاش که ما پیروی کرده بودیم خدا را در آنچه ما را بآن امر نمود و از آنچه ما را نهی فرمود.

وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ

و پیروی کرده بودیم پیامبر را در آنچه که ما را دعوت بآن نمود.

وَ قالُوا رَبَّنا إِنّا أَطَعْنا

و میگویند پروردگار ما بدرستی که ما در آنچه که کردیم پیروی نمودیم.

سادَتَنا وَ کُبَراءَنا

سادات و بزرگان خود را،و سید مالک بزرگیست که تدبیر و اراده شهر بزرگتر را بعهده میگیرد و آن جمع بیشتر است.

مقاتل گوید:ایشان افرادی بودند که در جنگ بدر اطعام میکردند.

و طاوس گوید:ایشان علماء و دانشمندان بودند و مقصود رهبران کفر و پیشوایان گمراه است.

فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ

یعنی این گروه بودند که ما را از راه حق و راست گمراه کردند.

رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ الْعَذابِ

پروردگار ما ایشان را بسبب گمراهی خودشان و گمراه کردنشان ما را دو برابر عذاب دیگران عذاب فرما.

وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً

و لعنت نما آنها را لعن بزرگی پی در پی و افزون

فرما برایشان خشمی بر خشمت و غضبی بر غضبت آن گاه خطاب فرمود بآنکسانی که اظهار ایمان میکنند و فرمود.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسی فَبَرَّأَهُ اللّهُ مِمّا قالُوا

ای کسانی که ایمان آورده اید مباشید مانند آنهایی که موسی علیه السلام را- رنجانیده،پس خدا او را تبرئه نمود از آنچه که گفتند،یعنی شما نرنجانید محمد(ص)را چنانچه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند،پس حقیقتا حق پیامبر(ص)اینست که احترام شود نه آنکه رنجانیده شود.

اختلاف در رنجش موسی علیه السلام

مفسّرین و علماء دربارهٔ موجب رنجش موسی علیه السلام اختلاف کردند ۱-علی علیه السلام و ابن عباس و جبائی گویند:که موسی و هارون"ع" بالای کوهی رفتند پس هارون در آنجا از دنیا رفت،پس بنی اسرائیل گفتند تو هارون را کشته ای،پس خداوند فرمان داد بفرشتگان که جنازه او را بر دارند تا بنی اسرائیل او را دیده و ملائکه مرگ او را خبر دهند تا بدانند که هارون مرده است و خدا موسی را از تهمت قتل هارون تبرئه نمود.

۲-حضرت موسی علیه السلام آدم خجول و با حیائی بود که در موقع غسل تنهایی در جای خلوت غسل میکرد،پس بنی اسرائیل گفتند که موسی خودش را مخفی نمیکند در موقع غسل،مگر برای نقص و عیبی که در بدن او است از برص و لک و پیش و داشتن باد فتق و تقدّم بیضه،پس یک مرتبه که رفت غسل کند و لباسش را درآورد و روی سنگی گذارد،پس سنگ لباسش را برد و موسی رفت که لباسش را بگیرد بنی اسرائیل او را برهنه دیدند که از زیباترین مردم است از جهت اندام،پس خدا بدین وسیله او را تبرئه نمود از

ص: ۱۸۵

آنچه که بنی اسرائیل میگفتند.

و ابو هریره این روایت را کرده و نسبت داده ولی جماعتی این را رد کرده و جایز نمی دانند زیرا که در این ابراز کردن پیامبر خداست عورت خودش را بر حضور مردم و این موجب تنفّر مردم است از او...

۳-ابو العالیه گوید:قارون یک زن بدنامی را اجیر کرد و باو پول داد که حضرت موسی را در حضور مردم متهم کند که با او نعوذ باللّه زنا کرده،پس، خدا او را رسوا کرد و موسی علیه السلام را از این تهمت تبرئه نمود بنا بر آنچه ذکر آن در سابق گذشت.

۴-ابو مسلم گوید:ایشان او را رنجانیدند از جهتی که نسبت سحر و دیوانگی و دروغ باو دادند بعد از آنکه آن آیات و معجزه های ۹ گانه را از او دیدند.

وَ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ وَجِیهاً

و موسی در نزد خدا آبرومند بزرگ مقام و بلند مرتبه بود گفته میشود وجّه و جاهه فهو وجیه آبرومند شد آبرومند شدنی پس او آبرومند است هر گاه صاحب مقام و مرتبه باشد.

ابن عباس گوید،در نزد خدا بزرگ بود که هیچ چیز را نمیخواست مگر آنکه باو عطا می فرمود.

ص :۱۸۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۷۰ تا ۷۳]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (٧٠) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ
فَوْزاً عَظِيماً (٧١) إِنّا عَرَضْنَا اَلْأَمانَةَ عَلَى اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا اَلْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ
ظَلُوماً جَهُولاً (٧٢) لِيُعَذِّبَ اَللّٰهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ اَلْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اَللّٰهُ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اَللّٰهُ
غَفُوراً رَحِيماً (٧٣)

ترجمه:

۷۰-ای کسانی که ایمان آورده اید به پرهیزید و بترسید از خدا و بگوئید گفتن محکم و مناسب.

۷۱-تا خدا کردارهای شما را برایتان بصلاح آرد و گناهان شما را بیامرزد و هر که خدا و پیغمبرش را فرمان برد قطعا رستگار شده است- رستگاری بزرگ.

۷۲-البته ما امانت را بر آسمانها و زمین ها و کوه ها عرضه کردیم پس

ابا کردند از اینکه آن را بردارند و از برداشتن آن ترسیدند و آدمی آن را بر داشت براستی انسان پس ستمکاری نادان بود.

۷۳-تا خداوند مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرک و زنان مشرکه را عذاب کند و تا خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را برحمت خویش بازگردانیده و خدا بس آمرزنده و مهربانست.

تفسیر:

اشاره

آن گاه خداوند سبحان اهل ایمان و توحید را به پرهیزکاری و محکم گویی فرمان داده و گفت:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ

ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از عذاب خدا بدوری کردن از گناه ها و انجام واجبات او.

وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً

و بگوئید گفتنی درستی که از فساد دور باشد و از شایبه دروغ و بیهوده گویی خالص و پاک که ظاهرش موافق با باطنش-باشد.

حسن و عکرمه گویند:صادق و رواست یعنی کلمهٔ توحید،لا اله الاّ اللّٰه.

مقاتل گوید:این آیه متّصل است با نهی از ایذاء و رنجانیدن یعنی بگوئید گفتن صحیح و راست و پیغمبر(ص)خدا را به چیزی که نیکو و شایسته مقام آن حضرت نیست نسبت ندهید.

یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمٰالَکُمْ

یعنی اگر از خدا ترسیدید و سخن درست گفتید اصلاح میکند برای شما اعمال شما را به اینکه مهربانی میکند در آن اعمال برای شما تا بر راه استوار و راستی که سالم از فساد باشد شما را مستقیم و موفّق نماید برای اعمالی که در آن صلاح و هدایت است.

ابن عباس و مقاتل گویند:یعنی اعمال شما را پاک و حسنات و کارهای خوب شما را قبول کند.

وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ

و بیامرزد برای شما به سبب استقامت شما در گفتار و کردارتان گناهان شما را.

وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ

و کسی که اطاعت کند خدا و پیامبر او را در اوامر و نواهی.

فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِیماً

پس قطعا رستگار شده رستگاری بزرگی.

و بعضی گفته اند:پس حقیقتا ظفر یافته برضوان و کرامت خدا.

إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَهَ عَلَی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ

بدرستی که ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم.

امانت چیست؟

مفسّرین و علماء در معنای امانت اختلاف کرده اند:

۱-ابو العالیه گوید:امانت اوامر و نواهی خداست یعنی آنچه را که از طاعاتش امر بآن فرموده و آنچه را که از گناه هان را نهی کرده امانت است.

۲-ابن عباس و مجاهد گویند:امانت احکام و واجباتی است که خدا آن را بر بندگانش واجب کرده و این دو قول نزدیک بهم میباشند(بلکه قول دوّم عبارت اخرای قول اوّل است).

۳-سدی و ضحاک گویند:آن امانتهای مردم و وفاء به پیمانست پس اوّلین امانتی را که آدم پسرش قابیل را امین دانست و اهل و اولادش را در موقعی که بفرمان خدا قصد مکّه نمود باو سپرد و قابیل خیانت کرد وقتی که برادرش

هابیل را کشت (۱)و نیز در معنای عرضه امانت بر این چیزها اختلاف کردند و در آن چند قول گفته شده که یکی از آنها این است که مقصود از آن عرض بر

ص :۱۹۰

۱- ۱) -مترجم گوید:آن معنای امانت بود از نظر اهل سنت امّا از نظر امامیه و پیروان خاندان رسالت و مفسّرین شیعه مقصود از امانت ولایت علی بن ابی طالب(ع)و امامت امامان است ابن شهر آشوب از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام چنانچه در کتاب کافی شریف هم محمد بن یعقوب کلینی باسنادش نقل نموده فرموده امانت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. ابن بابویه شیخ صدوق ره باسنادش از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خداوند تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد خلق نمود پس شریف ترین و والاترین آنها را ارواح محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان قرار داد،پس آن را بر آسمانها و زمینها و کوه ها عرضه داشت پس نورشان پوشاند آنها را،پس خداوند تبارک و تعالی بآسمانها و زمین و کوه ها فرمود: این جماعت دوستان من و اولیاء من و حجتهای من بر خلق من و رهبران ما سوای منند،نیافریدم آفریده ای را که از ایشان محبوب تر باشد،برای ایشان و دوستان ایشان بهشتم را آفریدم و برای دشمنان و مخالفین ایشان جهنّم را ایجاد کردم،پس کسی که ادّعاء مقام ایشان را از من نماید و کسی که رتبه و محل ایشان را از عظمت من بخواهد او را عذاب نمایم بعذاب دردناکی که هیچکس از عالمیان را چنان عذاب نکرده باشم و او را با مشرکین در طبقه زیرین جهنّم خواهم داد. و کسی که اقرار بولایت ایشان کند و مقام ایشان را ادعاء نکند از من و منزلت و مرتبه آنها را از عظمت من نخواهد او را با ایشان در باغهای بهشتم قرار خواهم داد و برای ایشان خواهد بود در نزد من آنچه که بخواهند و من عطا نمودم بایشان کرامت خود و جای دادم آنها را در جوار خودم و به پذیرم شفاعت و وساطت ایشان را در گناه کاران از بندگان و کنیزانم. پس ولایت ایشان امانت من است در نزد خلق من،پس کدام یک شما

(۱

آن را با سنگینی اش برمیدارد و برای خودش یا غیر برگزیدگان من ادعا میکند،پس آسمان و زمین و کوه ها امتناع و خودداری کردند از برداشتن آن و ترسیدند از ادعاء مقام ایشان و آرزو کردن محل ایشان از عظمت و بزرگی خدا...تا آخر حدیث که مفصّل است. و باز به سند دیگر از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود که مقصود از امامت و ولایت و منظور از انسان ابو الشرور منافق(دوّم)است. و نیز باسنادش از حسین بن خالد روایت کرده که گفت سؤال کردم از علی بن موسی الرضا علیه السلام از قول خدای عزّ و جل إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبٰالِ... فرمود امانت ولایت است،کسی که آن را بدون حق ادعا کند کافر است. محمد بن حسن صفار(در بصائر الدرجات)باسنادش از امام باقر(ع) روایت کرده از این آیه شریفه فرمودند،امانت ولایت است که آسمان و زمین و کوه خودداری از حمل آن نمودند و لکن انسان آن را قبول کرد و آن ابو فلان بود. مترجم گوید:از خطبه شقشقیه استفاده میشود که مقصود از ابو فلان ابو بکر است زیرا فرمود لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلّی منها محل القطب من الرحی، هر آینه بتحقیق که پسر ابی قحافه یعنی ابو بکر- قمیص و پیراهن خلافت را پوشید در حالی که او میدانست که محل من از آن محل میله آسیاست(که اگر نباشد آسیا بگردش در نمی آید). علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش گوید:امانت،امامت و امر و نهی است و دلیل بر اینکه امامت است قول خدای عز و جل بائمه علیهم السلام است که میفرماید إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا یعنی امامت را پس امانت امامت است که خدا بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه نمود پس آنها از برداشتن آن خودداری کردند که آن را ادّعا یا غصب از اهل آن نمایند و ترسیدند از این کار و حمل کرد آن را انسان یعنی ابو بکر... ابن شهر آشوب از ابی بکر شیرازی در کتاب نزول قرآن در شأن علی"ع"

(۱)

باسنادش از مقاتل از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام- روایت کرده در قول خدای تعالی، إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، فرمود:خدا امانت را بر آسمانهای هفتگانه بثواب و عقاب عرضه داشت،پس گفتند پروردگارا ما آن را بثواب و عقاب قبول نمیکنیم و لکن می پذیریم بدون ثواب و عقاب،و خداوند امانت و ولایت مرا به پرندگان عرضه داشت پس اوّل پرنده ای که ایمان بآن آورد قوش شکاری بازها و شانه بسرها بودند و اوّل پرنده ای که انکار نمود جغد و سیمرغ بود،پس خدا هر دو را از میان پرندگان طرد و دور کرد،امّا جغد نمیتواند روز ظاهر شود چون پرنده ها آن را دشمن دارند و امّا سیمرغ در دریا غایب شده و دیده نمیشود. و بدرستی که خداوند امانت مرا بر زمین عرضه داشت پس هر قطعه زمینی که ایمان بولایت و امانت من آورد خدا آن را پاك و مبارك و پاکیزه گردانیده و گیاه ها و میوه های آن را شیرین و گوارا قرار داد و آبش را هم صاف و زلال- گردانید. و به هر زمین که امانت امامت مرا انکار نمود خدا آن را سخت و گیاه آن را خار و میوه آن را گیاه خاردار و هندوانه ابو جهل و آب آن را شور قرار داد. سپس فرمود و حملها الانسان،یعنی امت تو ای محمد ولایت امیر المؤمنین و امانت او را بآنچه که در آنست از ثواب و عقاب پذیرفت،بدرستی که او ستمکاری بنفس خودش میباشد و نادانی بامر پروردگارش کسی که حق آن را اداء نکند پس او ستمکار است و نادانست و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مرا دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق و حرام زاده. و نیز چند روایت دیگر که در تمام آنان امانت را ولایت امیر المؤمنین علیه السلام قرار داده،شاعری گوید: آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من بیچاره زدند دیگری گوید: ما نتوانیم حمل بار تو کردن با همه کر و بیان عالم بالا

اهل آسمانها و زمین باشد پس مضاف حذف شده و مضاف الیه قائم مقام آن شده (۱)و عرض آن بر آنها تعریف آنست بر ایشان که در ضایع کردن امانت گناه بزرگی است و همین طور در ترک اوامر خدای تعالی و احکام او،پس خدای سبحان بیان نمود جرئت انسان را بر معصیت و ترسیدن فرشتگان را از آن پس معنای، عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ،عرضه و تعریف برای فرشتگان که در آسمانها هستند و جن و آدمیان که در زمین و کوه ها زندگی میکنند میباشد.

فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

یعنی خودداری کردند اهل آسمانها و زمین و کوه ها که متحمّل ترک آن و عذاب آن و گناه هایی که در آن خواهد بود بشوند.

وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا

یعنی ترسیدند اهل آسمانها و زمین و کوه ها از حمل این امانت.

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً

و انسان آن را حمل کرد او نسبت بخودش ستمکار است بواسطه ارتکاب گناهان.

(جَهُولاً)

ابی علی جبائی گوید نادانست باهمیت امانت در استحقاق عذاب و عقوبت بر خیانت کردن بآن امانت،و گوید صحیح نیست که حمل شود بر خود آسمانها و زمین و کوه ها،پس چاره ای نیست جز اینکه گوئیم مقصود و مراد بآن اهل آنست برای آنکه واجب است که مقصود بآن اهل تکلیف باشد نه غیر ایشان از خزندگان و بهائم بجهت اینکه این حمل صحیح نیست مگر در مکلّفین و چاره ای نیست از اینکه مقصود بحمل امانت تضییع امانت باشد

۱- ۱) -مثل و اسئل القریه که تقدیرش و اسئل اهل القریه است"مترجم"

بعلّت اینکه خود امانت را فرشتگان حمل کرده و بدان قیام نموده اند.

زجاج گوید:هر کس امانت را خیانت کند پس قطعا آن را برداشته و کسی که برندارد امانت را،پس مسلّما آن را بصاحبش ردّ کرده است و همچنین هر کس گناهی مرتکب شود البته متحمل بار گناه شده است،خداوند سبحان فرماید لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ و هر آینه برمیدارند بارهای گناه خود را و گناه های دیگران را با گناه سنگین خودشان پس خداوند اعلام فرمود و آگاهی داد که کسی که بگناهی رجوع کرد و او را حامل گناه مینامند و این قول خوبی است برای آنکه گفت کافر و منافق امانت را حمل کردند یعنی خیانت کردند و اطاعت نکردند و بعضی از علماء در حمل امانت بمعنای- خیانت گفته است.

اذا انت لم تبرح تؤدی امانه

و تحمل اخری افدحتك الودايع

هر گاه تو همواره امانتی را گرفته و رد کردی امانت دیگری را گرفتی امانتها تو را ثقیل و سنگین نماید و من میگویم که ظاهرا دلالت بر این ندارد برای آنکه ممکن است که مقصود در اینجا قبول امانت باشد بجهت اینکه شاعر آن را در برابر اداء قرار داده پس گویا که گفته است هر گاه همیشه تو قبول امانت- کرده و دیگری را بصاحبش رد کنی خود را مشغول به پذیرفتن امانتها و اداء آن کنی پس این کار تو را گرانبها و سنگین نماید.

۲-ابی مسلم گوید:معنای عرضنا عارضنا و قابلنا باشد پس بدرستی که عرض چیزی بر چیزی و معارضه آن یعنی مقابله آن بآن یکسانست و امانت چیزیست که خداوند سبحان با بندگانش پیمان بسته از امر و نهی او و در باره عهد و پیمان کتابها و پیامبران فرستاده و بر آن پیمان گرفته است،و مقصود این

است که این امانت بـا جلالـت موقعش و بزرگی شـأنش اگر بآسـمانها و زمین و کوه هـا مقایسه شود و مقابله و موازنه با آنها گردد هر آینه این امانت از جهت وزن- سنگین تر باشد،و معنای فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها این است یعنی آنها ناتوان باشند از برداشتن آن وَ أَشْفَقْنَ مِنْها و ترسیدند از آن برای اینکه ترس از ضعف قلب است و برای همین کنایه شده از خوفی که قلب را ناتوان میکند آن گاه فرمود این امانتی که از صفتش اینست که بزرگتر از آسمانها و زمین و کوه های بزرگ است آدمی آن را تحمّل نمود و آن را حفظ نکرد بلکه برداشت و ضایع کرد آن را برای ستم او بر خودش و نادانی او باندازه ثواب و عقاب آن.

۳-آنکه،آن بنا بر تقدیری باشد مگر اینکه لفظ واقع بر آن جاری شده برای آنکه واقع ابلغ از تقدیر است و معنایش اینست اگر آسمانها و زمین و کوه ها عاقل بودند آن گاه بر آنها عرضه امانت میشد و آن وظائف دینی از اصول و فروع و آنچه را که ما یاد کردیم از گفته ها در آن بآنچه که در آنست از وعده و بیم عرضه تخییری هر آینه آنها سنگینی میکرد امانت بر آنها با بزرگی جسمشان و سختی توانایی آنها،و امتناع میکردند از حمل و برداشتن آن برای ترس از کوتاهی از اداء حق آن سپس انسان پذیرفت و برداشت با ناتوانی جسمش از بیم نترسید برای جهلش،و بنا بر همین حمل میشود روایتی که از ابن عباس رسیده که امانت عرضه شد بر خود آسمانها و زمین و کوه ها پس آنها از تحمّل آن شانه خالی کرده اند.

۴-آنکه معنای عرض و امتناع آنچه از ظاهر کلام و آیه فهمیده میشود نیست بلکه مقصود بزرگداشت و تعظیم شأن امانت است نه مخاطبه جماد و عرب می گوید:سئلت الرّبیع و خاطبت الدار،از علف بهاری پرسیدم و خانه را مخاطب

ساختم،پس امتناع کرد از پاسخ دادن و البته آن اخبار از حال است که از آن تعبیر بـذکر جواب و سؤال شـده و می گویی که فلانـی دروغی گفت که کوه هـا تحمّـل آن را نتواننـد،و خداونـد سـبحان فرمود:فقـال لها و للارض ائتیا طوعا و کرها قالتا اتینا طائعین،پس بآسـمان و زمین فرمود بیائیـد بسوی ما در حال رضا و یا عدم رضا گفتند ما بسوی تو می آییم در حالی که با طوع و رغبتیم (۱)و خطاب کسی که نمیفهمد صحیح نیست شاعر گوید:

فاجهشت للبوباه حین رأیته

و کبر للرحمن حین رآنی

پس هول کردم و ترسیدم هنگامی که دیدم علامت و نشانه قبیله معشوقه ام را و او برای خدا تکبیر گفت وقتی که مرا دید.

فقلت له این الذین عهدتهم

بجنبک فی خفض و طیب زمانی

پس باو گفتم کجا رفتند آنهایی که با ایشان پیمان بستم در کنار تو در حالی که در زندگانی خوش و زمان خوشی بودند.

فقال مضوا و استودعونی بلادهم

و من ذا الذی یبقی علی الحدثان

پس گفت گذشتند و بلادشان را برسم امانت بمن سپردند و کیست آنکه بر این دنیا و عالم حادثه باقی بماند،و دیگری گوید:

فقال لی البحر اذا جئته

و کیف یجیب ضریر ضریرا

---

۱ - ۱) -سورهٔ فصّلت آیهٔ:۱۱-مـترجم گویـد،علم انروز ثـابت کرده که همه- موجودات گوش شـنوا و چشم بینـا و زبـان گویا دارنـد و آیات عدیـده قرآن مثل و ان من شـیء الا یسبّح بحمده،یومئذ تحدث اخبارها و...مؤید این موضوع است،مولی جلال الـدین رومی گوید: جمله ذرّات عالم در نهان با تو میگویند روزان و شـبان ما سـمیعیم و بصـیریم و خشـیم با شـما نامحرمان ما خاموشیم

پس وقتی من بدریا آمدم دریا بمن گفت و چگونه نابینا پاسخ نابینا دهد کور دست کور گیرد (۱).

پس امانت بنا بر این چیزیست که خداوند بآسمانها و زمین و کوه ها سپرده از دلائل بر یکتایی و ربوبیتش پس آنها آن را اظهار کردند و انسان کافر کتمان و انکار کرد بستمکاری و نادانیش(و باللّه التوفیق)و بسبب خداست توفیق(و معنای چهارم نزد مؤلف بهترین معنا است).

و خداوند متعال به کلمه(الانسان)تمام افراد انسان را اراده نکرده بلکه آن مثل قول إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ (۲)و انّ الانسان لربه لکنود،و امّا الانسان اذا ما ابتلاه ربّه،بدرستی که انسان در خسران،و بدرستی که انسان به پروردگارش ناسپاس است،و اما انسان هر گاه پروردگارش او را امتحان نماید و پیامبر و اولیاء خدا و مؤمنان از عموم این آیه بیرون هستند،و جایز نیست که مقصود از این انسان انسان اوّل حضرت آدم علیه السلام باشد برای قول خدای متعال، إِنَّ اللّهَ اصْطَفى آدَمَ (۳)بدرستی که خدا آدم را برگزید و چگونه میشود کسی که خدا او را از میان خلقش برگزیده است موصوف بصفت ظلم و جهل و ستمگری و نادانی باشد،آن گاه خدای سبحان بیان فرمود غرض صحیح و حکمت بالغه خود را در عرضه این امانت.

(۱)

(فیض کاشانی گوید: بر آر پنبه غفلت ز گوش پس بشنو ز نطق خورد و کلان لا اله الاّ اللّه

۱- ۱) -مترجم گوید:بگفته شاعر سنی که شافع حشرش عمر بود کوری بود عصاکش کور دگر بود

۲- ۲) -سورهٔ و العصر آیهٔ دوّم و سوره و العادیات آیه ۶،سورهٔ و الفجر آیهٔ ۱۶.

۳- ۳) -آل عمران آیهٔ ۳۳.

لِيُعَذِّبَ اللّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ

تا آنكه عذاب كند مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرك و زنان مشركه را بضايع كردن ايشان اين امانت را.

حسن گويد:آن دو نفر بودند كه از روى ستمگرى و نادانى حمل امانت نمودند (۱).

وَ يَتُوبَ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ

و خداوند توبه مؤمنين و مؤمنات را مى پذيرد براى حفظشان امانت را و وفائشان به پيمانشان و اين است غرض و مقصد از تكليف نزد كسى كه خدا و احكام و امانت را شناخته است،پس معناى إِنّا عَرَضْنَا اين است تا ظاهر شود نفاق و دو رويى منافق و شرك مشرك،پس خداوند عذاب كند ايشان را و ظاهر و آشكار سازد ايمان مؤمن را پس قبول نمايد توبه او را اگر از او تقصيرى در بعض از طاعات سر زد.

وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً

يعنى خدا پوشنده و آمرزنده گناههاى مؤمنين است.

(رَحِيماً)و مهربانست بايشان.

۱- ۱) -مراد خليفهٔ اوّل و دوّم است.

سورهٔ سبأ

اشاره

مکی است پنجاه و پنج آیهٔ شامی و ۵۴ آیهٔ از نظر دیگرانست.

اختلاف در آیهٔ عن یمین و شمال است.

فضیلت سورهٔ سبأ:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت نموده که فرمود هر که سورهٔ سبأ را قرائت کند باقی نماند هیچ پیامبر و نه رسولی مگر آنکه در روز قیامت با او رفیق شده و مصاحبه کنند.

و ابن اخنیه از حضرت ابی عبد اللّه صادق(ع)روایت نموده که فرمود کسی که تمام دو الحمد سورهٔ سبأ و فاطر را در یک شب بخواند همواره در آن شب در حفظ خدا خواهد بود،و اگر روز بخواند آن دو سوره را مکروهی در آن روز باو نرسد و باو داده شود از خیر دنیا و خیر آخرت چیزی که به قلبش خطور نکرده و بآن نرسیده باشد.

توضیح آن:

چون خداوند سبحان سورهٔ احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی پاداش و بدکاران را به بدی عملشان کیفر خواهد داد،این سوره را شروع نمود بسپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتش و گفت:

[سوره سبإ (۳۴): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِي اَلْآخِرَةِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (۱) يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ (۲) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا اَلسّٰاعَةُ قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرُ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَ اَلَّذِينَ سَعَوْا فِي آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشاينده مهربان ۱-تمام ستايش از آن خدائيست كه آنچه در آسمانها و زمين است ملك اوست و همه سپاسها در سراى آخرت از آن اوست و او درست كردارى آگاه است.

ص: ۲۰۰

۲-آنچه در زمین فرو میرود و آنچه از زمین بیرون میآید و آنچه از آسمان فرود میآید،و آنچه در آن بالاـ میرود میداند و او مهربانی بس آمرزنده است.

۳-آنان که کافر شدند گفتند که رستاخیز بما نمی آید ای پیامبر بگو سوگند به پروردگارم که روز قیامت برای شما البته میآید پروردگار من دانای پوشیده و نهان است هموزن ذرّه ای در آسمانها و نه در زمین از او پوشیده و مخفی نگردد و نه کوچکتر از ذرّه و نه بزرگتر از آن مگر در کتاب روشن نوشته شده است.

۴-تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای پسندیده کردند پاداش دهد آن گروه بر ایشان آمرزشی و روزی بزرگواری است.

۵-و آنان که درباره(ابطال)آیه های ما کوشیدند در حالی که عجز پروردگار شان را گمان میکردند آن گروه بر ایشان عذابی از بدترین عذابهای دردناکست

قرائت:

اهل مدینه و اهل شام عالم الغیب با رفع خوانده و حمزه و کسایی علّام- الغیب با جرّ و لام قبل از الف قرائت کرده و دیگران عالم الغیب با جرّ خوانده اند و ابن کثیر و حفص و یعقوب در اینجا و نیز سورهٔ جاثیه،من رجز الیم،با رفع خوانده و ما بقی را جرّ قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:جرّ بنا بر قول خدا الحمد للّه عالم الغیب(صفه للّه)است) و غیر او گویند عالم الغیب صفت برای قول او و ربّی یا بدل از اوست فامّا رفع پس ممکنست که خبر مبتداء محذوف باشد مفروض آن(هو عالم الغیب)باشد و یا اینکه رفعش برای ابتداء باشد و خبرش(لا یعزب)باشد و علّام از عالم بلیغ تر است،و رجز عذاب است بدلالت قول خدا لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ

فَأَنْزَلْنا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّماءِ :هر آینه اگر برداری از ما عذاب را (1)و ما نازل کردیم بر کسانی که ستم کردند عذابی از آسمان (2)پس چون (الرجز)عذاب بود توصیف با لیم و دردناک نمود چنانچه خود عذاب هم جایز است با لیم توصیف نمود و جرّ در الیم روشن تر است برای آنکه وقتی عذابی از عذاب الیم باشد عذاب اوّل الیم خواهد بود و هر گاه الیم جاری بر عذاب باشد معنایش عذاب دردناکی از عذاب خواهد بود،و اوّل فایده اش بیشتر است.

شرح لغات:

الحمد:آن توصیف و تعریف به نیکویی برای تعظیم و بزرگداشت است و نقیض آن مذمّت است و آن تعریف بزشتی برای کوچک کردن است،آن گاه آن را تقسیم نمود،پس بعضی از آن نزدیکتر و بعضی از آن والا-تر است و بالاتر آنست که بر وجه عبادت و پرستش واقع شود و آن را هیچکس جز خدا مستحق نیست برای آنکه احسان خدا که نامش عزیز است با احسان احدی از مخلوق او مقایسه و موازنه نمیشود،و او مستحق حمد است بر احسان و انعامش پس هیچکس از آفریده های او استحقاق ستایش مانند آنچه خدای سبحان استحقاق دارد ندارند.

الولوج:بمعنای دخول است.

ص:202

1- 1) -سورۀ اعراف آیۀ 134.

2- 2) سورۀ بقره آیۀ 59 و نیز سورۀ اعراف آیۀ 162 و در سورۀ عنکبوت آیۀ 34 و در سورۀ اعراف آیۀ:134 و همان سوره آیۀ 135 و هم در جاثیه آیۀ 11.

العروج:یعنی صعود و بالا رفتن و المعارج جمع معراج،و آن نردبان و وسیلۀ بالا رفتن است،و عزب یعزب یعنی دور شد،و دور میشود از آن و در حدیث آمده هر که در چهل شب قرآن را بخواند پس البته دور شود عهد او بآنچه از آن شروع نموده یعنی اوائل قرآن از او فوت شده و تأخیر در تلاوت آن کرده است،یعنی باید قرآن را زودتر در طول یک ماه یا کمتر تمام نمود.

اعراب:

لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا متعلّق بقول او لا یعزب است.

تفسیر:

اشاره

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

معنایش،بگوئید الحمد للّه و آن تعریف برای وجوب سپاس و ستایش است بر نعمتهای خدای سبحان و تعلیم چگونگی شکر است اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ آن خدایی که مالك تصرّف است در تمام آنچه که در آسمانها و تمام آنچه در زمین است برای هیچکس اعتراضی بر او و یا منع او نیست.

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ

یعنی تنها اوست در آخرت که مستحق ستایش است بر کارهای خویش در دنیا و آخرت برای منعم بودن او در دنیا و آخرت و آخرت،اگر چه سرای تکلیف نیست،اما ستایش و اعتراف بنعمتهای خدای تعالی در آن ساقط نخواهد بود بلکه بندگان ناچار بستایش خداینـد برای معرفت و شناخت بـدیهی ایشان بنعمتهای خـدا بر ایشان از ثواب و عوض و اقسام تفضّل های الهی بر آنها.و از ستایش و حمدهای اهل بهشت قول ایشانست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدٰانٰا لِهٰذٰا (1)ستایش و سپاس مخصوص

۱- ۱) -سورۀ اعراف آیۀ:۴۳.

خدایی است که ما را به بهشت هدایت نمود، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقْنٰا وَعْدَهُ (۱)و ستایش و شکر مخصوص بآن خدایی است که راست شد وعده او بما.

و بعضی گفته اند:که اهل بهشت ستایش میکنند خدا را نه از جهت پرستش بلکه میستایند او را از جهت خرسندی و لذّت بردن بستایش و بر ایشان سپاس در آنجا زحمت و رنجی ندارد.

و برخی گفته اند:که اهل بهشت میستایند او را بر نعمتها و فضل او و اهل آتش سپاس او گویند برای عدلش.

وَ هُوَ الْحَکِیمُ

و اوست درست کرداری در تمام افعالش برای آنکه تمامش بر وجه حکمت و مصالح واقع شده است.

((الْخَبِیرُ)آگاه و دانای بتمام معلومات.

یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ

میداند آنچه را که بزمین فرو میرود از باران یا گنجها یا مردگان.

وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا

و آنچه که بیرون میآید از آن از زراعت و گیاه یا جواهر یا حیوان(چون موش و مار و کرم و حشرات دیگر).

وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ

و آنچه که از آسمان فرود میآید مثل باران و روزی مردم و فرشته.

وَ مٰا یَعْرُجُ

و آنچه که بالاـ میرود. (فِیهٰا) از فرشتگان و اعمال بندگان پس تمام آنهـا جاری بر تقـدیریست که حکمت او اقتضا کنـد و ترتیبست که

ص :۲۰۴

۱- ۱) -سورهٔ زمر آیهٔ:۷۴

مصلحت و خیر اندیشی او ایجاب نماید.

وَ هُوَ الرَّحِیمُ

و او مهربانست به بندگانش با عملش بآنچه که از- گناهان مرتکب میشوند،پس آنها را به سبب عقوبت و عذاب علاج نمیکند بلکه مهلت توبه میدهد.

(الْغَفُورُ)

یعنی پوشاننده گناهانشان در دنیا و متجاوز از آن در آخرت چنانچه فرمود،و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء (۱)و میبخشد غیر از گناه شرک را برای کسی که بخواهد.

وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا

و گفتند آنان که منکر بعث و روز قیامتند (لاٰ تَأْتِینَا السّٰاعَةُ) قیامت برای ما نمیآید.

(قُلْ)

ای محمد بایشان بگو بَلیٰ وَ رَبِّی سوگند بخدایی که پروردگار من است و مرا آفرید و بوجود آورد. لَتَأْتِیَنَّکُمْ البته قیامت برای شما خواهد آمد (عٰالِمِ الْغَیْبِ) آن خدایی که میداند هر چه را که علمش از بندگان مخفی و پوشیده است.

لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ

فوت نمیشود از او مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی- الْأَرْضِ باندازه سنگینی وزن ذرّه ای در آسمانها و نه در زمین بلکه او دانای بتمام ذرّات کائنات است.

وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ

و نه کوچکتر از ذرّه و نه بزرگتر مگر آنکه در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ است و در سورۂ یونس تفسیر این گذشت.

خداوند سبحان در این آیه تکذیب کرد کفّاری را که منکر بعث و روز

۱- ۱) -سورۂ نساء آیۂ:۴۸ و آیۂ:۱۱۶.

انگیزش هستند و بیان کرد که قیامت حتما خواهد آمد و فرمان داد پیغمبر(ص)را که برای تأکید این مطلب سوگند یاد کند،آن گاه خودش را ستود بآنکه علم آنچه از نظر بندگان غایب و مخفی است،از آنچه بوده یا بعدها میشود و یا بعدا هم ایجاد نمیشود میداند،سپس گفت:

لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ

تا آنکه پاداش دهد آنان که ایمان آورده اند و عمل شایسته کردند،یعنی این را در کتاب روشن ثبت کرده تا اینکه بآنچه استحقاق دارند از ثواب بر اعمال شایسته آنها پاداش دهد آنها را.

أُولٰئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

ایشانند که بر ایشان آمرزش گناهان است و او بپوشاند گناه آنان را.

(و لهم)و برای ایشانست با آمرزش رِزْقٌ کَرِیمٌ روزی گوارا که در آن غصّه و ناراحتی نیست.

قتاده گوید:مقصود از آن رزق کریم بهشت است.

وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ

و آنان که کوشش و تلاش میکنند در باطل کردن حجّت های ما و در دور کردن مردم از قبول آن در حالی که عجز و ضعف پروردگارشان پنداشتند که آنها از نظر او فوت شده و مخفی هستند.

و بعضی گفته اند:ناتوانانی که پیشی میگرفتند و کسانی که دلسرد میکردند مردم را از پیروی پیغمبر(ص)و به تحقیق که تفسیر این آیه در سورهٔ حج گذشت.

أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ

قتاده گوید:یعنی آن گروهند که بر

ایشان بدترین عذاب است (أَلِیمٌ) یعنی دردناك.

ترتیب:

جهت اتصال و پیوست قول خـدا عالم الغیب بما قبلش اینست که خداونـد سـبحان وقتی از مشـرکین حکایت کرد چیزی را که خلاف اقرار بربوبیت خدا اعتراف بنعمت بود از انکار قیامت بعد از آن یاد نمود که آنکه میداند افعال بندگان را و آنچه را که مسـتحق آننـد از پاداش اگر سـرای دیگری قرار ندهد که در آن پاداش نیکوکار را برای نیکوئیش و تبه کار را برای بدکاریش داده و حقّ مظلوم را از ظالم بگیرد،این قرار ندادن روز جزا ایجاب حکمت او خارج است.

ص :۲۰۷

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۶ تا ۹]

اشاره

وَ یَرَى اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ اَلَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ اَلْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلىٰ صِرٰاطِ اَلْعَزِیزِ اَلْحَمِیدِ (۶) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلىٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ (۷) أَفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی اَلْعَذٰابِ وَ اَلضَّلاٰلِ اَلْبَعِیدِ (۸) أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلىٰ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ اَلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ (۹)

ترجمه:

۶-و آنان که معرفت و علم بایشان داده شده میدانند که آنچه از جانب پروردگارت بسوی تو فرستاده شده راست و درست است و بسوی راه خدای غالب ستوده صفات راهنمایی میکند.

۷-و منکران روز قیامت گفتند آیا شما را بمردی دلالت که آگهیتان دهد هر گاه بدون همه اجزای آن ریز ریز شود البته شما در آفرینشی نوین

خواهید بود.

۸-آیا محمـد(ص)عمـدا بر خدا دروغی را می بندد یا در او دیوانگی است بلکه آنان که به بازپسـین نمی گروند در عذاب آن سرای و در گمراهی دور از حقند.

۹-آیا کافران بآنچه پیش روی ایشان و پشت سـرشان از آسـمان و زمین است ننگرند اگر بخواهیم ایشان را بزمین فرو میبریم یا قطعه ای از آسمان بر ایشان فرو افکنیم البته در این برای هر بنده ای که بازگشت کننده است دلالتی است.

قرائت:

حمزه و کسـایی و خلف(ان یشاء یخسف بهم الارض او یسـقط)در تمام با یاء خوانـده و باقی از قراء همه را با نون قرائت کرده اند.

و کسایی تنها فاء را در باء(فی یخسف بهم)ادغام کرده است.

دلیل:

ابو علی گوید:دلیل با نون خواندن قول خـدا وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ است پس با نون خواندن شبیه تر است به آتینا و دلیل یاء قول او افتری علی اللّه کذبا است پس حمل کرده اند بر اسم خدای تعالی،گوید و ادغام فاء در باء جایز نیست زیرا از باطن لب پائین و اطراف دنـدانهای جلوی بالا اداء شـده و صـدا در دهان فرود آیـد تا متصل بمخرج ثاء شود حتی آمـده مثل جـدث و جـدف و معنـایش و مغـافیر پس آن دو در نزدیکی متعـاقب و دنبـال همنـد،پس چون متصل بمخرج ثاء شـد بمنزله حرفی از این حروف میشود،پس ادغامش در باء جایز نیست،برای آنکه هر گاه متصل شد بآنچه ما یاد کردیم میشود مثل حرفی

از این موضع،پس چنانچه این حرفی که متّصل بفاء شده ادغام در باء نمیشود همین طور جایز نیست که فاء در باء ادغام شود برای زیادتی صوت و صدای آن که متصل بحرفی از حروف هم میباشد.

اعراب:

و برای محتمل است که منصوب باشد بنا بر اینکه عطف بر(لیجزی)باشد و محتمل است که مرفوع باشد بنا بر استیناف اَلَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ در محل نصب است برای آنکه مفعول برای و حال آنکه فصل است بین آن و یری و حق اینست که مفعول دوّم(یری)است.

زجاج گوید:اذا در قول او إِذا مُزِّقْتُمْ در محل نصب بمزقتم است و جایز نیست که در آن(جدید)عمل کند برای آنکه ما بعد در ما قبل عمل میکند و تأویل آیه اینست هل ندلّکم علی رجل یقول لکم اذا مزقتم تبعثون،آیا دلالت کنم شما را بمردی که میگوید بشما هر گاه شما ریز ریز شدید برانگیخته میشوید،و (اذا)بمنزله ان جزاء است که آنچه پهلوی آنست(مزقتم)در آن عمل میکند.

قبس بن خطیم گوید:

اذا قصرت اسیافنا کان وصلها

خطانا الی اعدائنا فنضارب

هر گاه شمشیرهای ما کوتاه است ولی قدمهای ما بسوی دشمنان ما نزدیک،و جبران کوتاهی شمشیرمان را میکند پس آنها را با شمشیر خود میزنیم.

و معنا(یکن وصلها)است و دلیل بر آن جزم فنضارب و ممکن است که عامل در اذا مضمر و پنهان باشد،و دلالت میکند بر آن جمله إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ و معنا اینطور باشد(هل ندلّکم علی رجل یقول لکم اذا مزقتم بعثتم) آیا دلالت کنم شما را بر مردی که بشما میگوید شما زرّه زرّه شدید مبعوث میشوید.

ص:۲۱۰

ابو علی گوید اگر(اذا)در محل نصب به مزقتم قرار گیرد لازم است که حکم شود که در محل جزم باشد برای آنکه(اذا)در اینجا جایز نیست که منصوب باشد تا تقدیر گردد جزم فعلی که آن شرط انّه(اذا)و جزم بآن هم جایز نیست که کتاب بر آن حمل شود،بجهت اینکه مجزوم بودن"فنضارب" فقط در ضرورت شعر است،پس اگر حمل شود که محل(اذا)نصب است و فعلی در محل جزم تقدیر نشده جایز نیست برای اینکه جایز نیست که اذا بفعل اضافه شود،و مضاف الیه در مضاف عمل نمیکند و در ما قبلش هم عمل نمیکند و محل فعل واقع بعد(اذا)مخفی است،پس وقتی که نزد تو زید غلام ضارب جایز نباشد میخواهی غلام ضارب زیدا جایز باشد،پس همچنین جایز نیست که محلّ اذا منصوب بمزقتم باشد،تقدیر آن(ینبّئکم اذا مزقتم کلّ ممزّق بعثتم او نشرتم)خبر میدهد شما را هر گاه ریز ریز شدید تمام ریز ریز شدن مبعوث شوید یا منتشر شدید،در قیامت و یا هر چه که شبیه تر است به این از افعالی که قول خدا إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ دلالت بر آن کرده و تفسیر آن نماید و اگر چنین فعلی قبل از"اذا"تقدیر و فرض شود جایز است پس تقدیر این باشد (ینبئنّکم فیقول لکم تبعثون اذا مزقتم کلّ ممزق)خبر میدهد شما را پس می گوید بشما برانگیخته میشوید هر گاه ریز ریز شدید،و جواب اذا بنا بر این تقدیر مضمر خواهد بود و گویا گفته تبعثون اذا مزقتم کل ممزق بعثتم برانگیخته میشوید هر گاه ذرّه ذرّه شدید مبعوث شوید،پس اذا مستغنی از اظهار جواب خواهد بود زیرا بر آن مقدّم شده چیزی که دلالت بر آن میکند مثل انت ظالم ان فعلت،تو ستمکاری اگر کردی و همچنین حذف میشود شرط برای دلالت جزاء بر آن هر گاه بعد از کلام غیر واجب مثل امر و استفهام و امثال آن

واقع شود،پس بفهم این مطلب را که آن فصل بزرگ موقعی است در علم نحو که من آن را از کلام ابو علی استخراج کردم.

افتری اصلش أ أفتری بر آن همزهٔ استفهام بر همزه وصل داخل شده پس آن را ساقط نموده است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان یاد نمود مؤمنین و اعترافشان را بآنچه انکار کردند آن را کسانی که ذکرشان از کفّار جلوتر گذشت و گفت:

وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

قتاده گوید:یعنی و می بینند کسانی که به آنان علم و معرفت بوحدانیّت و یکتایی خدای تعالی داده شده و ایشان اصحاب محمد(ص)میباشند.

ضحاک گوید:ایشان مؤمنان از اهل کتابند.

و بعضی گفته اند:ایشان کسانی هستند که بآنان علم و معرفت دین داده شده،و این قول برای عمومیتش بهتر است.

اَلَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

آنچه بتو از پروردگارت نازل شده یعنی قرآنت هُوَ الْحَقَّ یعنی میدانند که آن حق است،برای آنکه ایشان- تدبّر و تفکّر در آن میکنند،پس با دقّت نظر و بینش و استدلال میفهمند که آن از طرف بشر و گفتهٔ آدمی نیست،پس این گروه لطف و عنایت خدای سبحان شاملشان میشود بچیزی که ایشان را بعلم کشانیده است،پس مثل اینکه خدای سبحان بایشان علم و معرفت داده است.

وَ يَهْدِي

یعنی و میدانند که آن خدا رهنمایی بسوی قرآن نموده و ارشاد میکند.

ص:۲۱۲

إِلىٰ صِرٰاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

یعنی دین خدای توانایی که مغلوب نمی شود و خدایی که بر تمام کارهایش پسندیده و او اللّٰه تعالی است،و در این آیه دلالتی است بر فضیلت علم و شرافت علماء و بزرگی مقامشان،سپس- خداوند سبحان برگشت بحکایت از کفّار و فرمود:

وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و گفتند بعضی از کفّار به برخی دیگرشان،یا گفتند رهبران کفّار به پیروانشان بر طریق استبعاد و تعجّب و یا تمسخر و استهزاء.

هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ

آیا شما را دلالت کنیم بر مردی و منظورشان محمد(ص)بود.

يُنَبِّئُكُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ

که خبر میدهد شما را هر گاه که ریز ریز شدید و پراکنده گشتید شما،هر آینه در خلق نویی خواهید بود،یعنی مپندارید که شما برانگیخته خواهید شد بعد از آنی که استخوان پوسیده شده و خاک شدید و آن قول اوست، "إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ" یعنی جدا جدا شده و ذرّات بدنتان پراکنده شد و پاره پاره شد بتمام پارگی و زمین و درندگان و پرندگان شما را خوردند.

أَفْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً

یعنی آیا می بینید که او محمد بخدا دروغ بسته وقتی پنداشته که ما بعد از مرگ مبعوث میشویم،و آن استفهام تعجّب و انکاری است.

أَمْ بِهِ جِنَّةٌ

آیا باو جنون و دیوانگی عارض شده که بچیزی که نمیداند

سخن میگوید،آن گاه خدای سبحان ردّ کرد گفته آنها را و گفت:

(بَلِ)

بلکه مطلب چنان نیست که آنها گفتند از افتراء و دیوانگی اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ یعنی این مردمی که تصدیق روز قیامت و پاداش و ثواب و عقاب را نمیکنند.

فِی الْعَذٰابِ

در روز قیامت در عذابند وَ الضَّلاٰلِ الْبَعِیدِ و در گمراهی دور از حق هستند در دنیا سپس ایشان را موعظه فرمود تا اینکه عبرت بگیرند و گفت: أَ فَلَمْ یَرَوْا یعنی آیا پس نظر نکردند این کفّار.

إِلیٰ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

بآنچه در پیش روی آنان و پشت سرشان از آسمان و زمین که چگونه احاطه بر آنها نموده،و این چنانست که انسان هر طرف نگاه کند آسمان و زمین را از پیش روی و پشت سر و از سمت راست و طرف چپ خود می بیند،پس نمیتواند از آنها بیرون رود (۱)و بعضی گفته اند:یعنی آیا تدبّر و تفکّر(در آسمان که چگونه بدون ستونی که دیده شود برپاست و در زمین که چطور گسترده شده و در فضا در گردش است) نمیکنند تا استدلال بر قدرت خدای تعالی کنند سپس یاد نمود خدای سبحان قدرت خود را بر هلاک و اعدام آنان و فرمود:

---

۱ – ۱) -مترجم گوید: قال علی علیه السلام فی دعائه لکمیل و لا یمکن الفرار من حکومتک امکان ندارد فرار از تحت حکومت و سلطنت خدا و در حدیثی از حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام آمده که جوانی شرفیاب محضر ایشان شده و عرض کرد که من جوانی آلوده بگناه هستم و نمیتوانم خودم را از گناه نگهدارم مرا موعظه بفرما تا شاید موجب نجات من شود امام حسین(ع) فرمود از پنج کار یک کار را بکن آن گاه هر چه خواستی گناه بکن: ۱-از زیر آسمان خدا بیرون برو پس هر چه خواستی گناه بکن،گفت این

إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ

اگر میخواستیم ایشان را بزمین فرو میبردیم چنانچه قارون را با موجودیش از گنجها و غیره فرو بردیم.

أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفاً مِنَ السَّمٰاءِ

یا ساقط میکردیم و میانداختیم قطعه و پاره ای از سنگهای کرات سماوی را تا ایشان را پوشانیده و هلاک نماید.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً

یعنی بدرستی که در آنچه که میبینید از آسمان و زمین هر آینه دلالتی است بر قدرت خدای تعالی بر بعث و روز قیامت بر آنچه که میخواهد از زلزله و فرو بردن ایشان را بزمین.

لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ

برای هر بنده ای که بازگشت بسوی خدا نموده و رجوع بطاعت و پیروی او نماید،آیا این گروه برنمیگردند از تکذیب به آیات خدا و انکار قدرت او بر روز قیامت.

(۱)

(میسورم نیست هر کجا روم آسمان خداست. ۲-از روی زمین خدا بیرون برو پس هر چه خواستی گناه بکن. گفت این را هم نمی توانم،زمینی جز زمین خدا نیست. ۳-جایی برو پنهان شو که خدا تو را نبیند،پس هر چه دلت میخواهد گناه بکن،گفت این از دو تای اوّل مشکل تر است. ۴-وقتی عزرائیل برای قبض روحت آمد جان باو تسلیم نکن و او را از خود دور کن،گفت غیر ممکن است. ۵-در روز قیامت وقتی مالک دوزخ تو را میخواهد بجهنّم افکند از خود دفاع کن.

ص :۲۱۵

[سوره سبإ (۳۴): آيات ۱۰ تا ۱۴]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ اَلطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ اَلْحَدِيدَ (۱۰) أَنِ اِعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِی اَلسَّرْدِ وَ اِعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱) وَ لِسُلَيْمانَ اَلرِّيحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ اَلْقِطْرِ وَ مِنَ اَلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ اَلسَّعِيرِ (۱۲) يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ اَلشَّكُورُ (۱۳) فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ اَلْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاّ دَابَّةُ اَلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ اَلْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ اَلْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِی اَلْعَذابِ اَلْمُهِينِ (۱۴)

ترجمه:

۱۰-و به تحقيق داود را از جانب خويش زيادتی داديم(و بكوهها گفتيم)ای كوه ها با داود تسبيح گوئيد و ای مرغان شما هم،و آهن را برای او نرم گردانيديم.

۱۱-(و او را ستوديم)كه زره های فراخ بسازد و در يافتن آن

ص:۲۱۶

اندازه نگهدارد و تو و خاندانت کارهای نیکو انجام دهید زیرا که من بآنچه میکنید دانا و بینایم.

۱۲-و باد را برای سلیمان مسخّر کردیم که بامداد مسیر رفتن آن یک ماه راه بود و از زوال تا غروب مسیر رفتن آن یک ماه راه بود و برای سلیمان چشمه مس گداخته را جاری کردیم و از جنیان افرادی را(مسخّر او کردیم)که بفرمان پروردگارش نزد او کار میکردند و هر که از کارگران جنّ از آنچه فرمان داده- بودیم سرپیچی میکرد عذاب آتش افروخته باو می چشاندیم.

۱۳-و جنیان برای سلیمان هر چه او میخواست از قصرهای استوار و صورتها و کاسه ها مانند حوضهای بزرگ و دیگهای ثابت میساختند،ای خاندان داود برای سپاسداری فرمان خدا را ببرید و اندکی از بندگان من سپاسدارند.

۱۴-پس آن هنگام که مرگ را بر سلیمان گذرانیدیم بجز جنبدۀ زمین (موریانه)پریان و جنیان را بر مرگ وی راهنمایی نکرد موریانه عصایش(که بر آن تکیه داشت)همی خورد پس آن دم سلیمان بر وی در افتاد دیوان دانستند که اگر دانای بغیب بودندی در شکنجه خوار کننده درنگ نکردندی.

قرائت:

یعقوب و عبید بن عمیر و اعرج(و الطیر)با رفع خوانده و سایر قاریان با نصب خوانده اند،و ابو بکر(سلیمان الریح)برفع خوانده و دیگران بنصب قرائت کرده اند.

و ابن کثیر و ابو عمرو و کالجوابی با یاء در وصل خوانده لکن ابن کثیر وقف بیاء نموده و ابو عمرو بدون یاء و دیگران بدون یاء در وقف و وصل خوانده اند

ص :۲۱۷

و اهل مـدینه و ابو عمرو و ابن فلیـح و زید از یعقوب(منساته)بدون همزه و ابن عامر منسأته با همزهٔ ساکنه خوانده و بقیه قاریان با همزه مفتوحه قرائت کرده انـد،و یعقوب(تبینت الجنّ)با ضـمّه تا و باء و کسـره یاء خوانـده و دیگران تبیّنت بفتح تمام خوانده اند.

و در شواذ قرائت ابن عبـاس و ضـحاک(تبیّنت الانـس)آمـده و آن قرائت علی بن الحسـین زین العابـدین و ابی عبـد اللّه علیهم السلام است.

دلیل:

زجاج گوید:امّا رفع در الطیر در آن دو وجه است:

۱-آنکه بر ترتیب یاء در اوّبی باشد و معنایش(یا جبال ارجعی التسبیح انت معه و الطیر)باشد.

۲-اینکه عطف بر لفظ جبال و تقدیرش(یا جبال و الطیر)باشد.

و امّا نصب پس در آن سه قول است:

۱-اینکه عطف بر فضـلا باشـد،یعنی(آتینـا داود منّا فضـلا و الطیر)به معنای و سـخّرنا له الطیر باشـد،این قول را ابو عبیـده از ابی عمرو بن علا حکایت کرده.

۲-اینکه منصوب باشد بنا بر منادا بودن و عطف بمحلّ جبال باشد که گویا گفته(ادعوا الجبال و الطیر).

۳-اینکه منصوب باشـد بنا بر معنای مع و معنایش اوّبی معه و مع الطیر باشد ابو علی گوید:کسـی که و لسـلیمان الریح با نصب قرائت کرده آن را حمل بر تسـخیر نموده در قول خدا فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ و تقویت میکند این قول او و لسلیمان الریح عاصفه.

و دلیل رفع اینکه ریح هر گاه مسخّر شد برای سلیمان جایز است که گفته شود(له الریح)بر معنای له تسخیر الریح پس رفع بر این وجه تأویل شود به معنای نصب برای آنکه مصدر مقدّر در تقدیر اضافه به مفعول به است.

گوید:قاعده در الجوابی اینست که یاء با الف و لام ثابت باشد،و البته ابو عمرو بدون یاء وقف کرده برای اینکه آن فاصله یا شبیه بفصل است،از جهتی که کلام تمام است و از جهت حذف باء در وصل و وقف بعلّت اینکه این نحو بسیار حذف میشود.

و قاعده در همزه(منسأته)اینست هر گاه همزه مخفف شد از آن قرار داده میشود بین بین لکن ایشان تخفیف همزه دادند بدون قاعده.

ابو الحسن شاعر گوید:

اذا دببت علی المنساه من هرم

فقد تباعد عنک الهوی و الغزل

هر گاه نیاز پیدا کردی از پیری و ناتوانی بعصا پس قطعا از تو عشقبازی دور شده است.

و امّا قول او(تبینت الانس)پس معنایش اینست تبیّنت الانس انّ الجنّ لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب،معلوم شد آدمی را که اگر جنّیان علم غیب داشتند در شکنجه نمی ماندند،و همین طور است آن در(مصحف عبد اللّه ابن مسعود)و باین معنا قرائت یعقوب تبیّنت الجن تأویل شده است.

شرح لغات:

التأویب:ترجیع با تسبیح است،سلامه بن جندل گوید:

یومان یوم مقامات و اندیه

و یوم سیر الی الاعداء تأویب

دو روز در پیش است یک روز روز اقامت و دور هم جمع شدن و یک روز هم رفتن

ص:۲۱۹

بسوی دشمنان کرّه بعد کره،یعنی رجوع بعد از رجوع.

السابغ:لباسی تمام.

سرد:آهن،شاعر آن را بنظم درآورده و گفته:

علی بن ابی العاصی دلاص حصینه

اجاد المسدّی سردها و اذا لها

بر تن پسر ابی العاص زره نرم محکم برّاقی بود که زره ساز خوب آهن آن را نسّاجی کرده و دامن دارش نموده است.

و ابو ذویب گوید:

و علیها مسرودتان قضاهما

داود او صنع السوابغ تبع

و بر تن دو پسرم لباسهای آهنین بود که آنها را داود ساخته یا بافته بافنده تبع بود ولی از حوادث روزگار مصون نماند کسی که بر تن او زره داودی باشد.

و آن از کلام سخت گرفته شده سرد سردا هر گاه پیروی کند بین بعضی حروف با بعضی دیگر.

مبرّد گوید:محراب نامیده نمیشود مگر آنچه را که بآن بالا روند بوسیله پاکانی،عدی بن زید گوید:

کد فی العاج فی المحاریب او کالبیض

فی الروض زهره مستنیر (۱)

مانند بتهایی که از چوب عاج ساخته و در محراب ها گذارده و یا مثل تخمی که در باغ و گل آن باز و شکوفا و باز شده بود.

۱- ۱) -عدی بن زید کاتب و منشی انوشیروان دادگر بوده و فارسی خوب میدانسته،و یک بار کسری او را بعنوان سفارت نزد قیصر روم فرستاد و اوامر سفارت را خوب انجام داد و با هدایای بسیار مراجعت کرده،قصائد فلسفی خوبی دارد،و این بیت را در وصف ابر گفته.

و وضـاح یمن گویـد: ربّه محراب اذا جئتها لم القها او ارتقی سلّما یعنی آن عابـده که صاحب محراب بود هر گاه آمـدم او در مکان بلندی بود که نمی شد او را ملاقات کنم مگر با نردبان بالا رفته و او را به بینم.

التماثیل:صورت چیزهایی از انسان و غیر آن است مفردش تمثال و اصـلش از مثول و آن قیام است مثل آنکه ایستاده و واداشته انـد و از آنست حـدیث:من سـرّه ان یمثل له الناس فلیتبوّء مقعده من النار،هر کس خشـنود و مسـرور شود که مردم برای او قیام کنند و بایستند در مقابلش پس نشیمنگاه او را پر از آتش کنند،یعنی جایش در آتش دوزخ است.

الجوابی:جمع جابیه و آن حوض بزرگی است که در آن آب میریزند.

اعشی گوید:

تروح علی آل المحلّق جفنه

کجابیه الشیخ العراقی تفهّق (۱)

برای آل محلق مهمانخانه و مضـیف خانه است که ظرف غذایش مثل حوض شیخ و بزرگی از بزرگان عراق است در وسعت و بزرگی.

المنسأه:عصاء بزرگیست که چوپان گوسفندان را با آن میراند بر وزن مفعله از نسأت الناقه و البعیر گرفته شده هر گاه آن را باز دارند از حرکت.

اعراب:

أَنِ اعْمَلْ سٰابِغٰاتٍ

در اینجا در تأویل تفسیر و قول است و آن به معنای اینست که گویا گفته و ألنّا له الحدید،یعنی اعمل سابغات،و تقدیر قلنا له

۱- ۱) -محلق نام مردیست و گفته میشود که او مردی فقیر و دارای دخترانی بود که در اثر فقر و ناداری کسـی بسـراغ دختران او نمی رفت،پس مالی باعشـی داد تا او را تعریف کنـد تا مردم تمایل بگرفتن دختران او پیـدا کننـد پس اعشـی آن شـعر را در مدح او گفت.

اعمل است و میباشد در معنای لان تعمل و متّصل میشود(انّ هذه)بلفظ امر و مثل آن در کلام(ارسل الیدان قم الی فلان)و قدّر مفعولش محذوف یعنی قدّر الحلق و المسامیر.

و قول خدا، غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شهر در محل نصب است بنا بر حال بودن،و تقدیرش غدوها میسره شهر و رواحها کذلک است،پس مضاف آن حذف شده و عامل در حال معنای تسخیر در قول خدا،و لسلیمان الریح است،و من یعمل در محل نصب است بنا بر تقدیر،و سخّرنا من الجنّ من یعمل،شکرا ممکنست مفعول اعملوا باشد بنا بر تقدیر اشکروا شکرا چنانچه می گویی احمد اللّه شکرا،پس مفعول مطلق میباشد و آن مصدری است،و ممکن است مفعول له باشد و مفعول اعملوا و تقدیرش اعملوا الطاعه شکرا باشد و قول او، أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ان مخففه از انّ ثقلیه باشد بنا بر تقدیر اینکه،انهم لو کانوا یعلمون الغیب.

ابو علی گوید:و تقدیر فلمّا خرّ تبین امر الجنّ ان لو کانوا یعلمون الغیب باشد،پس مضاف حذف شده ف أَنْ لَوْ کانُوا بدل از من الجن باشد و لفظ تبیّن اینجا لازم و غیر متعدّی مانند آن در قول خدا وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ و قول او فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (1).

و معنی اینست پس چون روشن شد برای آدمیان امر جنّیان که جاهل

ص: 222

1- 1) -سورۀ بقره آیۀ 259 و سورۀ ابراهیم آیۀ 45،و سورۀ نساء 115 و نیز بقره آیۀ 109،و سورۀ توبه آیه 113 و 114،عنکبوت آیۀ 38- سورۀ محمد آیۀ 25 و 32 که در تمام این سور و آیات تبین لازم و غیر متعدی آمده."مترجم"

بغیب هستند و این برای آنست که جنّیان ادعاء علم الغیب نکردند بلکه آدمیان خیال میکردند و معتقد بودند که آنها غیب میدانند،پس خدا عقیده آنها را دربارۀ علم غیب جنّ بمرگ سلیمان(ع)باطل کرد.

تفسیر:

اشاره

چون یاد بندگان منیب و رجوع کننده بخدا در پیش گذشت خدای سبحان آن را متّصل نمود بذکر داود و سلیمان و گفت:

وَ لَقَدْ آتَیْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً

یعنی و هر آینه بتحقیق که ما داود را از نزد خود نعمت و احسانی عطا نمودیم،یعنی او را بر غیر او تفضیل دادیم بآنچه او را از نبوّت و کتاب و فصل الخطاب و معجزات اعطاء نمودیم،سپس تفصیل عطائی که باو کرده بود داد و گفت:

یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ

ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد گویند یعنی ما بکوهها گفتیم ای کوه ها هر گاه داود تسبیح گفت شما هم با او تسبیح بگوئید،گفتند خدا کوه ها را فرمان داد که هر گاه داود تسبیح گفت با او سبحان اللّه بگوئید،پس آنها هم با او تسبیح گفتند،و تأویل آن نزد اهل لغت ارجعی معه التسبیح است اوّبی از آب یؤوب مشتق است و ممکن است که خدای سبحان در کوه ها ایجاد تسبیح کرده باشد که معجزه ای برای او باشد و امّا پرنده پس ممکن است که تسبیح بگوید و برای او حاصل شود از تمیز و تشخیص چیزی که از او تسبیح شنیده شود بآنکه خدا در زیرکی و شعور او زیاد کند،پس او تسبیح را بفهمد.

جبائی گوید:یعنی سیر کنید با او پس کوه ها و پرندگان هر کجا او می رفت با او میرفتند و این معجزه او بود،و تأویب راه رفتن در روز است.

ص:۲۲۳

و بعضـی گفته انـد:معنایش ارجعی است یعنی برگردید بسوی مقصود و مراد داود در آنچه او میخواهد از چاه کندن و چشـمه پیدا کردن و استخراج معدن نمودن و راه سازی کردن.

وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِیدَ

قتاده گویـد:و برای او آهن را نرم نمودیم پس در دسـتشماننـد شـمع و موم بود که هر چه میخواست از آن بسازد بدون آنکه آن را در کوره آتش برد و بر سر آن پتک و چکش زند میساخت.

أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ

یعنی باو گفتیم که از آهن زره های کاملی بساز و خداونـد تعالی آهن را برای داود نرم ساخت برای آنکه دوست میداشت که از زحمت و دست رنـج خود بخورد و زنـدگی کند،پس آهن را نرم کرد برای او و صـنعت زره سازی را باو آموخت و او اوّل کسی بود که زره و لباس رزم را اختراع کرد و آن را میفروخت و از بهاء آن خودش و عیالاتش خورده و زیادی آن را تصدّق میداد.

از حضـرت صادق علیه السـلام روایت شده که فرمود،خدا بداود وحی نمود تو خوب بنده ای هستی مگر آنکه تو از بیت المال میخوری،پس داود چهـل روز گریه کرد،پس خـدا آهن را برای او چون موم نرم ساخت و هر روز یک زره میساخت و به هزار درهم میفروخت،پس ۳۶۰ زره ساخت و به- ۳۶۰۰۰۰ هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد.

وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ

یعنی در بـافتن زره عـدالت کن و از آنست که به زره ساز سـرّاد و زرّاد گفته میشود، و معنایش اینست که سـیم های زره را نه باریک بساز که پاره شود و نه کلفت و ضخیم بساز که حلقه های زره را بشکند.

و بعضی گفته اند:سرد سیم هایی است که در حلقه های زره است،

ص :۲۲۴

از قتاده روایت شده که لقمان حکیم در اوّلین روزی که داود شروع بزره سازی کرد نزد او آمد و دید که داود آهن را حلقه حلقه کرده و درهم می کند پس در فکر فرو رفت که داود چه میکند و نمیدانست چه میخواهد بکند و از او هم نه پرسید تا داود از کارش فارغ شد،پس برخاست و آن را پوشید و گفت خوب سپریست این برای جنگ،پس لقمان در این موقع گفت:الصمت حکمه و قلیل فاعله،سکوت حکمت است و فاعل سکوت اندک است.

وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً

یعنی و گفتیم تو و خانواده ات عمل صالح کنید و آن طاعات و عبادات خداست که برای شکر خدای سبحان بر بزرگی نعمتش انجام دهید.

إِنِّی بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

یعنی بدرستی که من عالم و دانا هستم بآنچه شما میکنید بر او چیزی از اعمال شما مخفی و پوشیده نیست،آن گاه خدای سبحان سلیمان را یاد نمود بآنچه که او را از فضل و کرامت داده بود و گفت:

وَ لِسُلَیْمٰانَ الرِّیحَ

یعنی و مسخّر کردیم برای سلیمان باد را.

غُدُوُّهٰا شَهْرٌ وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ

یعنی مسیر صبحگاهی این بادی که مسخّر سلیمان بود مسیر یک ماه بود و مسیر شامگاهی او هم مسیر یک ماه بود و مقصود اینکه آن باد در هر روز مسیر دو ماه را که اسب سواری میرفت طی میکرد.

قتاده گوید:صبح مسیر یک ماه راه میرفت تا نیم روز و بعد از ظهر تا آخر روز هم مسیر یک ماه میرفت.

حسن گوید:صبح از دمشق حرکت میکرد و ظهر به اصطخر از زمین اصفهان میرسید و حال آنکه بین آنها مسیر یک ماه است برای کسی که سریع و تند

حرکت کند،ظهر از اصطخر حرکت میکرد و در کابل استراحت میکرد و میان آنها مسیر یک ماه بود باد او را با لشکرش حمل میکرد خدا باد را عوض از اسبها تندرو به او مرحمت کرده بود.

وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ

یعنی و ما برای او چشمه و معدن مس را آب نموده و گداختیم و ظاهر کردیم برای او گفتند برای او چشمه مس جاری شد و فوران کرد در چند شبانه روز و خدا آن را برای او مثل آب قرار داد و مردم در مس کار میکنند بآنچه را که بسلیمان داده شده بود.

وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ

یعنی و ما مسخّر کردیم برای او از جنّیان افرادی که در حضور او و پیش روی او آنچه که او ایشان را فرمان میدهد از کارها انجام دهند چنانچه انسان در جلو دست انسانی کار میکند بامر پروردگار تعالی و سلیمان آنها را باعمال دشوار تکلیف میکرد مثل گل سازی و کوه بری و سنگ تراشی و...

ابن عباس گوید:خداوند آنها را مسخّر برای سلیمان نمود و ایشان را دستور داد که از او اطاعت در آنچه فرمانشان میدهد نمایند و در این آیه دلالت است که در میان جنّیان افرادی بودند که تسخیر او نشده بودند.

وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ

بیشتر مفسّرین گفتند،یعنی و کسی که سرپیچی و عدول کند از این جنیانی که مسخّر سلیمانشان کردیم از آنچه را که فرمانشان دادیم از اطاعت سلیمان میچشانیم او را شکنجه و عذاب آتش در آخرت،و در این آیه دلالت است که ایشان مکلّف بودند.

و بعضی گفته اند:یعنی میچشانیم او را عذابی در دنیا،و اینکه خداوند سبحان بایشان فرشته ای موکّل نموده بود که در دست او تازیانه ای از آتش

ص :۲۲۶

بود،پس هر کدام از ایشان که از اطاعت سلیمان تخلّف میکرد او را ضربتی میزد که او را میسوزانید.

یَعْمَلُونَ لَهُ مٰا یَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِیبَ

و آن خانه های شریعت بود،قتاده و جبائی گفتند:آنها قصرها و مساجدی بود که برای عبادت خدا در آن می ساختند،گویند و از آن بناهایی که ساختند"بیت المقدس"بود (۱)و خداوند عزّ و جل طاعون و وبا را بر بنی اسرائیل مسلّط کرد پس جمع بسیاری هلاک شدند در یک روز،پس حضرت داود علیه السلام فرمان داد که بنی اسرائیل غسل کنند و بزمین بلندی روند با تمام زنها و کودکانشان و بسوی خدا گریه و

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:دو بار بفضل خدا موفّق به تشرّف بزیارت بیت المقدس شدم و حقّا عظمت آن بنا و ضخامت و ارتفاع ستونها و بزرگی صخره ها و سنگها منصوب در آن گواهی میدهد که بناء این مسجد عظیم و شریف که در قلّه شهر اورشلیم قرار دارد در سه هزار سال قبل با نبودن جرثقیل و تریلی و وسائل حمل و نقل اشیاء سنگین که از عهدهٔ انسانها ساخته نیست مسلّما به توسّط جنّیان و دیوان بامر خدا و فرمان حضرت سلیمان(ع)انجام شده و آن یکی از سه مسجد است که بنا بر حدیث شریف نبوی برای زیارت آن باید شدّ رحال کرد، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لا یشدّ الرحال الاّ لثلاث مساجد،۱-مسجد الحرام ۲-مسجدی ۳-مسجد الاقصی. خدای تعالی در سوره اسراء اوّلین آیه از آن یاد و تعبیر به مسجد اقصی نمود، سُبْحٰانَ الَّذِی أَسْریٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی ،و اکنون این مسجد در دست و اشغال اسرائیل خبیث و پلید جحود عنود است،و انشاء اللّه بنا بر وعده پیامبر(ص)که فرمود، سیخرج الیهود من جزیره العرب... باین زودی از خاک عرب و بیت المقدس رانده و ریشه کن خواهند شد و مسجد عزیز اقصی و مسجد صخره و اماکن متبرّکه دیگر در تصرّف مسلمین خواهد آمد،آمین یا ربّ العالمین.

ناله و زاری نمایند تا شاید خدا بر آنها ترحّم فرماید و این زمین زمین بیت المقدس بود قبل از بناء مسجد و داود علیه السلام بالای قلّه رفت و بسجده افتاد و تضرّع و استغاثه بسوی خدای سبحان نمود و همه بنی اسرائیل هم با او سجده کردند و سر از سجده بر نداشتند تا خدا وبا را از آنها برطرف کرد.

بناء مسجد اقصی بدست داود و سلیمان"ع"

و چون خدا شفاعت حضرت داود علیه السلام را در بنی اسرائیل- پذیرفت بلای طاعون و وبا را از آنها رفع نمود، داود(ع)بعد از سه روز بنی اسرائیل را جمع نمود و گفت بدرستی که خدای تعالی منّت گذارد بر شما و بر شما ترحّم نمود،پس برای او تجدید شکر و سپاس نمائید به اینکه از این زمین پاکی که در آن بر شما ترحّم فرمود مسجدی بسازید،پس قبول کرده و شروع کردند در بناء بیت المقدّس و داود(ع)بر گردن خودش برای ایشان سنگ حمل میکرد و همچنین نیکان بنی اسرائیل تا آنکه به اندازه یک قامت بالا بردند و داود(ع)در آن روز ۱۲۷ سالش بود،پس خدا باو وحی فرستاد که بناء آن بدست فرزندش سلیمان پایان یابد.

و چون عمر داود به ۱۴۰ رسید از دنیا رفت و سلیمان را جانشین خود قرار داد و او دوست داشت بیت المقدس را تمام کند،پس جمع کرد جنّیان و شیاطین را و تقسیم کرد بر ایشان کارها را و هر طائفه را مخصوص کاری کرد،پس جنّ و شیاطین را فرستاد که سنگهای مرمر سفید و صاف را از معادن آن استخراج کنند و فرمان داد که شهری از سنگ مرمر و سنگهای معدنی نازل مثل و رق بسازند،و آن را دوازده محلّه قرار داد و در هر محلّه ای یکی

از اسباط بنی اسرائیل را نشانید و چون از شهر سازی خلاص شد شروع کرد در بناء مسجد،پس شیطانها را فرقه فرقه،گروه گروه کرد،گروهی را فرستاد که استخراج طلا و یاقوت از معادن آن نمایند و دسته ای را فرستاد که جواهر و سنگهای ارزنده را از اماکن خود بیاورند و فرقه ای را فرستاد که مشک و عنبر و سایر طیب ها و چیزهای خوشبو حاضر کنند و گروهی را فرستاد که از دریاها درّ بیرون آورند،پس آن قدر از این چیزها آوردند که جز خدای تعالی حساب آن را ندارد،سپس سنگتراش ها را حاضر کرده و دستور داد که آن سنگها را برش داده تا بصورت تخته هایی درآوردند و آن جواهر و لؤلؤ ها را در آن بکار برند.

و گوید سلیمان(ع)مسجد را با سنگ مرمر سفید و زرد و سرخ بنا کرد و ستونهای آن را صاف و مستقیم قرار داد و سقف آن را با تخته های جواهر،و سنگهای قیمتی مزیّن ساخت و سقفها و دیوارهای آن را با لؤلؤها و یاقوتها و جواهر و کف آن را با تخته های فیروزج مفروش نمود و در روی زمین خانه ای ارزشمندتر و نورانی تر از این مسجد نبوده که گویا در شب تاریک مثل ماه شب چهارده میدرخشید،و چون از آن فارغ شد احبار و علماء بنی اسرائیل را بسوی آن جمع نمود و آنها را اعلام کرد که آن را خدای تعالی بنا نموده است و روز پایان و فراغت از ساختن مسجد را روز عید قرار داد.

پس بیت المقدس همواره هم چنان که سلیمان بنا کرده بود آباد و مورد احترام بود تا بخت النصر بجنگ بنی اسرائیل آمد،پس شهر اورشلیم را ویران و مسجد را خراب و آنچه در سقفهای آن و دیوارهای آن از طلا-و نقره و در و یاقوت و جواهر بود برداشت و آن را حمل بکشورش از زمین عراق نمود.

سعید بن مسیّب گوید:وقتی سلیمان از بناء بیت المقدّس خلاص شد درهای آن بسته شد و هر کاری سلیمان کرد باز نشد تا در دعائش گفت خدایا بنمازهای پدرم داود قسمت میدهم که درهای مسجد را بروی من باز کن پس درها گشوده شد و سلیمان برای آن ده هزار نفر از قاریان بنی اسرائیل قرار داد که پنجهزار نفر در شب و پنج هزار نفر در روز مشغول قرائت و خواندن تورات و زبور باشند و ساعتی نبود از شب و روز مگر آنکه خدا در آن عبادت میشد.

(و تماثیل)یعنی صورتهایی از مس و شبه آن و شیشه مرمری جنّی ها درست کردند.

سپس علماء،اختلاف کردند که آنها چه صورتهایی بودند،بعضی گفتند صورت حیوانات،و دیگران گفتند صورت درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و بهائم چون فیل و شتر و امثال آن بود بر کرسی ها تا که هیبت و ترسی از آنها در دلها باشد،پس گفتند که آنها صورت دو شیر در زیر کرسی تصویر کردند و صورت دو عقاب بالای دو ستون و پایه کرسی نصب کردند،پس هر گاه میخواست سلیمان علیه السلام بالای کرسی رود دو شیر دستهای خود را گسترده و وقتی بالای کرسی میرفت دو عقاب بالهای خود را باز نموده و او را از آفتاب سایبانی میکردند،و میگویند این از کارهایی بود که هیچکس از-انسانها آن را نمیدانست.

پس چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل پیروز نشد و مسجد اقصی را گرفت و خواست بالای کرسی رود ندانست چگونه سلیمان بالا میرفت پس شیرها دست خود را بلند کرده و چنان بر ساق پای بخت نصر زدند که

شکست و او غش کرد و بر زمین افتاد،پس بعد از این هیچکس جرئت نکرد که بالای آن کرسی رود.

حسن گوید:در آن روز تصویر و نقّاشی حرام نبود و آن در شریعت پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله حرام شد،برای آنکه فرمودند "لعن اللّه المصوّرین" لعنت خدا بر صورتگران و تصویرکشان و جایز است که این در زمانی مکروه و در زمان دیگری مباح باشد و خداوند سبحان در قرآن بیان فرمود که مسیح عیسی بن مریم(ع)بامر خدا صورتی از گل میساخت مانند پرنده.

و ابن عباس گوید:شیاطین صورت پیامبران و بندگان را در مساجد بیت المقدس میساختند تا مردم بایشان اقتدا و تأسی نمایند.

و از حضرت صادق علیه السلام:روایت شده که فرمود قسم بخدا که آنها تمثال مردان و زنان نبود بلکه درخت و مانند آن بود (۱).

ص :۲۳۱

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:شیخنا الانصاری در مکاسب محرّمه فرمودند صورتهایی که دارای جسم است یعنی مجسمه هایی که صاحب روح هستند مثل انسان و حیوان و پرنده باتفاق حرام است،و لکن ابو علی طبرسی صاحب تفسیر در سورهٔ بقره در تفسیر گوساله سامری قائل بعدم حرمت شده و گفته چیزی که بعنوان عبادت و پرستش مانند بتهای بت پرستان میسازند حرام است و شکی در عدم حرمت نگهداری آن نیست بلکه خرید و فروش آن جایز نیست،زیرا از سیره مکشوفه از اخبار بسیاری معلوم میشود وجود این صورتها در خانه های مسلمین بدون انکار کننده ای اگرچه نماز خواندن در اطاقی که در آن تصویر است مکروه است و پامال کردن آنها کراهتی ندارد مثل قالیها و فرشهای مصوّر و جواز بقاء آن با حرمت بافتن و ساختن آن جدّا بعید است اگرچه ممکن است،و احتیاط ترک صورت سازی و مجسّمه سازی است برای شبهه اجماع در حرمت و کراهت ماسوای آن از جاندارها و حمل کردن روایات منع را بر کراهت و بیشتر علماء هم همین نظر را دارند چنانچه در مفتاح الکرامه است.

(وَ جِفٰانٍ كَالْجَوٰابِ)

یعنی ظرفهایی مانند حوضهای بزرگی که آب در آن میریزند و جمع میکنند،و حضرت سلیمان علیه السلام برای ارتش خود در این پاتیل ها و حوض ها غذا آماده مینمود زیرا ممکن نبود برای او که آنها را در پیاله ها و کاسه های معمولی مردم غذا دهد،برای زیادی آنها.

و بعضی گفته اند:که در اطراف هر پاتیل و یکی از آن کاسه های بزرگ هزار نفر جمع شده و در پیش روی سلیمان غذا میخوردند.

وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ

قتاده گوید:یعنی دیگهای بزرگی که ثابت بود و از جای خود برای بزرگیشان برداشته نمیشدند و آنها در یمن بود.

و بعضی گفته اند:آنها مانند کوهی بزرگ بودند که ارتش سلیمان با خودشان حمل میکردند و حضرت سلیمان لشکر خود را اطعام میکرد،آن گاه خدای سبحان آل داود را ندا کرد و ایشان را فرمان داد تا شکر نعمتهایی که بر ایشان ارزانی شده از این نعمتهای شگفت انگیز بجا آورند برای آنکه نعمت بر سلیمان نعمت بر ایشان است،پس فرمود:

اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْراً

مجاهد گوید:یعنی گفتیم ای آل داود برای شکر و سپاس نعمتهایی که بر شما داده شده عمل بطاعت و عبادت خدا نمائید،و در این امر دلالت است بر وجوب شکر نعمت و اینکه شکر طاعت منعم و تعظیم اوست،و در آن نیز اشاره به اینکه برای نزدیکان و نزدیکی به پیامبران خدای تعالی اثری است در قرب و نزدیکی برضوان خدا چون که خدا آل داود علیه السلام را مخصوص بامر شکر فرمود.

وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ الشَّكُورُ

و اندکی از بندگان من شاکرند،و فرق میان شکور و شاکر اینست که شکور کسی است که مکرّر و پیوسته شکر میکند،و

شاکر کسیست که شکر از او واقع میشود.

ابن عباس گوید:اراده فرموده بآن وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبٰادِیَ مؤمن موحد را،و در این آیه دلالت است بر اینکه مؤمن شاکر اندک است در هر زمان.

فَلَمّٰا قَضَیْنٰا عَلَیْهِ الْمَوْتَ

یعنی پس چون حکم کردیم و مقدّر نمودیم بر سلیمان مرگ را و بقول بعضی واجب کردیم مرگ را بر سلیمان.

مٰا دَلَّهُمْ عَلیٰ مَوْتِهِ إِلاّٰ دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ

رهنمایی و دلالت بر مرگش جنّیان نکردند مگر موریانه چوب خور و آنها ندانستند مرگ او را تا آنکه موریانه عصاء او را خورد و او بر زمین افتاد،پس فهمیدند که او مرده است.

کیفیت مردن سلیمان حشمت اللّٰه علیه السلام

و گفته اند که سلیمان علیه السلام یک سال و دو سال و یک ماه و دو ماه و کمتر و بیشتر در مسجد بیت المقدس اعتکاف می کرد و از آن خارج نمی شد،و غذای او را از آب و خوراک برایش بمسجد میبردند و او در آنجا مشغول به عبادت بود،پس در وقتی که در آن مسجد اقامت داشت روزی نبود که صبح کند مگر آنکه درختی می روئید و سلیمان از آن درخت میپرسید،از اسمش و سود و زیانش و او خبر میداد باو،پس روزی گیاهی دید و گفت اسمت چیست؟ گفت خرنوب گفت تو برای چه خوبی،گفت برای خراب کردن،پس دانست که بزودی می میرد،پس گفت بار خدایا مرگ مرا بر جنّیان مخفی دار تا آدمیان بدانند که آنها علم غیب ندارند،و از اتمام بیت المقدّس یک سال باقی بود بخانداش گفت به جنّیان خبر مرگ مرا ندهید،تا از بنا و ساختمان مسجد خلاص شوند،و داخل محراب عبادتش شد و تکیه بر عصایش داد و مرد و

یک سال بر عصا ایستاد تا بناء مسجد پایان یافت،سپس خداوند موریانه را بر عصایش مسلّط نمود تا مغز عصا را خورد و عصا شکست،پس مرده اش افتاد و جنّیان از مرگ او خبر شدند و در آن مدّت خیال میکردند که او زنده و آنها را نگاه میکند.

و گفته اند:در ایستاده مردن او و نیز سر پا بودنش غرضهایی بود:

۱-اتمام بناء مسجد.

۲-آدمیان بدانند که جنّ علم غیب ندارد و ایشان در این ادعایشان دروغگویند.

۳-اینکه دانسته شود هر کس اجلش رسید خواهد مرد و تأخیری در اجل او نخواهد بود،زیرا حضرت سلیمان علیه السلام با همهٔ جلالتش- مهلت داده نشد.

و روایت شده که خداوند او را از مرگش آگاه ساخت پس او غسل کرد و بر خود سدر و کافور زد و کفن پوشید و جنّیان مشغول کارشان بودند.

و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند سلیمان فرمان داد شیاطین برای او قبّه از بلور و شیشه ساختند پس در همان میان که در قبّه بر عصایش تکیه داده بود و به جنّیان نگاه میکرد که چطور کار میکنند و آنها او را میدیدند و دست رسی باو نداشتند ناگاه دید مردی در قبه نزد اوست،گفت تو کیستی؟گفت،من کسی هستم که رشوه قبول نمیکنم و از هیچ سلطانی نمی ترسم پس در همان حالی که بر عصایش تکیه داشت در قبه جانش را گرفت،پس یک سال تمام جنّیان برای او کار کردند تا خدا موریانه فرستاد و عصای او را خورد و افتاد.

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آصف برخیا ادارهٔ امور او را مینمود تا موریانه کار خود را کرد.

فَلَمّا خَرَّ

پس چون سلیمان مرده اش افتاد.

تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ

یعنی ظاهر شد که جنّ،پس برای مردم روشن شد.

أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ

که اگر آنها غیب میدانستند در شکنجه و عذاب خوار کننده نمی ماندند،یعنی در اعمال دشوار و سخت مکث نمی کردند،و البتّه آن را عذاب نامید برای سختی و دشواری که در آن اعمال بوده نه آنکه آن عذاب معهود در ذهن باشد،پس آن، نیست مگر عبادتی برای او یا بمنزله چیزی که عوض بر آن میدهند،یعنی آنچه که کار میکردند در حالی که مسخّر سلیمان بودند و او مرده بود و ایشان گمان میکردند که او زنده است.

بعضی گفته اند:یعنی روشن شد برای عوام و ضعفاء جنّ که رؤساء و بزرگان آنها غیب نمیدانند برای آنکه آنها خیال میکردند که آنان غیب می دانند.

و بعضی گفته اند:نیز یعنی برای آدمیان روشن شد که جنّ غیب نمیدانند زیرا ایشان آدمیان را ابهام میکردند که ما غیب میدانیم،و البتّه گفت تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ چنانچه کسی که با دیگری مناظره و احتجاج می کند و دلیل برای او اقامه مینماید میگوید آیا برای تو معلوم و روشن شد که تو بر باطلی،و بنا بر همین دلالت میکند قرائت کسی که"تبیّنت الانس"خوانده است،و بیان آن گذشت.

و اهل تاریخ گفته اند:که عمر سلیمان علیه السلام ۵۳ سال بود چهل

سال از آن مدّت سـلطنتش بود،و روزی که بسلطنت رسید ۱۳ ساله بود و چهار سال از پادشاهیش گذشـته بود که شروع به بناء بیت المقدس نمود،و خدا داناتر است.

و امّا دلیل در عمل جنّیان این اعمال بزرگی را که انسان از آن عاجز بود اینست که خداونـد تعالی فزونی داد در بدنها و نیروی آنهـا را تغییر داد خلقت ایشـان را از خلقـت جنّیـانی که برای لطـافت و ظرافت بـدنشان دیـده نمیشونـد بر روش معجزه ای که دلالـت بر نبوّت سـلیمان علیه السـلام مینمود پس آنهـا بمنزله اسـیرانی بودنـد در دست سـلیمان و آنچه را که ایشـان را تکلیف میکرد از اعمال آماده میکردنـد پس بعـد از آنکه سـلیمان از دنیا رفت خداونـد خلقت و اجسام آنها را هم چنان که قبلا بودند قرار داد،پس در این زمان چیزی از آن کارها برایشان مهیّا نیست.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۵ تا ۱۹]

اشاره

لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اُشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ اَلْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ (۱۶) ذٰلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ اَلْکَفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ اَلْقُرَی اَلَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَهً وَ قَدَّرْنا فِیهَا اَلسَّیْرَ سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ (۱۸) فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ (۱۹)

ترجمه:

۱۵-حقّا قبیلهٔ سبأ را در دیارشان(در بلاد یمن)علامتی است،آن علامت دو بوستان از طرف راست و چپ(دیارشان)بود(پیامبرانشان گفتند) از روزی پروردگار خویش بخورید و سپاس گزارید،(این شهر)شهری پاکیزه و پروردگاری آمرزنده است.

ص: ۲۳۷

۱۶-پس ایشان از(مواعظ دلپذیر)روی بگردانیدند در نتیجه سیلی را از بندی محکم برایشان فرستادیم و عوض دو باغ ایشان دو بوستانشان دادیم که دارای میوه های تلخ و شور بود و چیزی از درخت سدر که اندک بود.

۱۷-باین تبدیل ایشان را خبر دادیم برای اینکه ناسپاسی کردند آیا جز کفران و ناسپاس را کیفر میدهیم.

۱۸-و میان ده های اهل سبا و میان شهرهایی که در آن برکت نهاده بودیم قریه هایی پدیدار و متّصل به یکدیگر گردانیدیم و راه پیمودن را در دهات قرار دادیم(و بایشان گفتیم)در دهکده ها شبها و روزها بروید در حالی که امان یافتگانید.

۱۹-و گفتند پروردگارا میان منزلهای سفر ما دوری افکن و به خود ستم کردند و قضایای اهل سبا را موضوع داستانها قرار دادیم و ایشان را بمنتهای پراکندگی پراکنده نمودیم جدّا در این قصه برای هر شکیبایی- سپاسگزار عبرتهایی است.

قرائت:

حمزه و حفص مسکنهم بفتح کاف و مفرد قرائت کرده و کسایی بکسر کاف خوانده و دیگران مساکنهم جمع قرائت کردند،اهل بصره اکل خمط مضاف بدون تنوین خوانده،و باقی از قرّاء بدون مضاف با تنوین خوانده اند،و اهل کوفه غیر ابو بکر و یعقوب و هل نجازی را با نون و کسره زاء و الا الکفور را با نصب خوانده اند،و کسایی لام هل را در نون نجازی ادغام کرده و غیر او ادغام نکرده و دیگران یجازی با یاء و فتحه زاء،و الکفور را با رفع خوانده اند

ص:۲۳۸

و ابو عمرو و ابن کثیر و هشام بعدّ بین اسفارنا با تشدید بلفظ امر خوانده اند و یعقوب و سهل ربنا با ضم و باعدنا با الف و فتح با و عین و دال مخففه خوانده اند،و آن قرائت محمد بن علی الباقر علیه السلام و ابن عباس است و باقی از قرّاء ربّنا را با نصب و باعد را با الف بنا بر دعاء خوانده اند.و در شواذ،قرائت ابن یعمر و محمد بن سمیفع ربّنا را با نصب و بعد بفتح با و دال و ضمه عین بین اسفارنا برفع خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که مساکنهم قرائت کرده لفظ جمع آورده برای توافق با معنی برای آنکه برای هر ساکن مسکنی است،و کسی که مسکنهم خوانده پس تشبیه کرده که مسکن مصدر و مضاف آن حذف شده است،و تقدیرش فی مواضع سکناهم باشد،پس چون مسکن را مثل سکنی قرار داده و سکون مفرد است چنانچه مصدر مفرد است و این شبیه تر است از اینکه حمل کنی آن را بر مثل(کلوا فی بعض بطنکم)بخورید در بعضی شکمتان و بنا بر این است قول خدای تعالی فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ یعنی در موضع قعود آیا نمیبینی که برای هر یک از پرهیزگاران و متّقین محل نشستن است.

و در کاف فتحه است برای آنکه اسم مکان و مصدر از باب یفعل بر وزن مفعل است و البتّه کم میآید بر مثل این قاعده چنانچه مسجد آمده است و سیبویه آن را حمل کرده بر اسم بیت و همین طور است مطلع مگر آنکه ابو الحسن میگوید که مسکن را هر گاه کسره دادی لغت شایعی است و آن لغت روز مردم است،و یفتح لغت اهل حجاز است.

فامّا اضافه در اکل خمط ابو عبیده گوید خمط هر درخت تلخی است

ص: ۲۳۹

که دارای خار و تیغ باشد و خوردن میوه ای که از درخت می چینند،پس بنا بر این تعبیر اضافه نیکوست و این آنکه خوردن هر گاه از درخت چیده شود پس میوه هر درخت از خود اوست و غیر اضافه بخوبی اضافه نیست برای آنکه خمط،البته اسم آن درخت است و صفت نیست،پس وقتی وصف نبود مجرور بر ما قبلش نمیشود چنانچه وصف جاری بر موصوف میشود و بدل گرفتن هم آسان نیست برای آنکه آن نیست،و بعض آنهم نیست بجهت آنکه چیدن از درخت است ولی درخت از چیدن نیست،پس جاری کردن آن بر او بر وجه عطف بیانست مثل آنکه بیان کرده که چیدن مال این درخت است و از آنست که ابو الحسن گوید:در کلام عرب بهتر اینست که اضافه میکننـد هر چه از این قبیل باشد مانند دار آجرخانه آجری و ثوب خز لباس خزی،گوید فاکل خمط قرائت بسیاری است و در عربیت خوب نیست.

و دلیل کسی که قرائت کرده و هل نجازی با نون قول خدا(جزیناهم) است و کسی که یجازی خوانده بنا بر مبنی بودن فعل است برای مفعول،پس بتحقیق که جزا دهنده خدای تعالی است و البته کفور مختص بجزاء شده برای آنکه مؤمن گاهی از گناهش صرف نظر میشود خداوند سبحان گوید وَ نَتَجٰاوَزُ عَنْ سَیِّئٰاتِهِمْ (۱)و صرف نظر میکنیم از گناهشان و فرمود إِنَّ الْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئٰاتِ (۲)و البته حسنات و کارهای شایسته گناهان را از بین میبرد،و کافر چنین نیست زیرا که او بهر عمل بدی که کرده مجازات و کیفر میشود و امّا ادغام کسایی لام را در نون جایز است سیبویه حکایت کرده و

۱- ۱) -سورهٔ احقاف آیهٔ:۱۶.

۲- ۲) -سورهٔ هود آیهٔ:۱۱۴.

بیان بهتر است و امّا قول خدا(ربنا باعد بین اسفارنا)سیبویه گفته که فاعل و فعل بیک معنی میآید مثل قول ایشان ضاعف و ضعف و قارب و قرب و تمام دو لفظ بمعنای طلب و دعاء است.

ابن جنّی گوید:(بین)منصوب بنصب مفعول به یعنی بعد و باعد مسافه اسفارنا،دور شد و بعید گردید مسافت سفرهای ما،و نصب(بین)بنا بر ظرف بودن نیست دلالت میکند تو را قرائت کسی که(بین اسفارنا)خوانده چنانچه می گویی(بعد مدی اسفارنا)پس رفع آن دلیل اسم بودن(بین)است و بنا بر این قول شاعر کانّ رماحهم اشطان بئر بعید بین جالیها جرور مثل آنکه نیزه های ایشان از بلندی ریسمان چاهیست که دور است میان دیوارهای آن چاه عمیق یعنی دور است درازی یا مسافت دیوارهای آن،شاهد در کلمه بین است که اسم است.

شرح لغات:

العرم:سدهایی که آب در آن جمع و از جریان محبوس میشود مفردش عرمه از عرامه الماء گرفته شده و آن رفتن آنست بتمام رفتن،اعشی گوید:

ففی ذاک للمؤسی اسوه

و مآرب ففی علیه العرم

پس در این برای عبرت گیرنده تأسی و عبرتست که مآرب(نام شهریست در یمن) را سیل آمد و آن را ویران نمود.

رخام بنته له حمیر

اذا جاء ما و هم لم یرم

سدّی که حمیر آن را از سنگ برای او بنا کرده بود وقتی سیل آنها آمد از جایش حرکت نکرد و آنجا را ویران نمود.

ص :۲۴۱

و گفته انـد عرم اسم بیابـانی بود که سـیل هـا از دشـتهای زیـاد در آن جمع میشـد،و بعضـی گفته انـد،عرم در اینجـا اسم موش صحرائیست که سوراخ کرد سدّ عرم و باغی که آن را خلد میگفتند.

و بعضی گفته اند:عرم باران شدید و تند است.

اعراب:

آیه اسم(کان)است،جنتان مرفوع است بنا بر اینکه بدل از آیه است و ممکن است که خبر برای مبتداء محذوف باشد مثل اینکه گفته شـد آیه چیست پس گفت آیه جنتـان است،و عن یمین و شـمال صـفت برای جنتان است و بنا بر این وقف میشود،بر قول خدا آیه و شروع میشود بقول خدای سبحان- جَنَّتانِ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ یعنی گفته میشود(کلوا من رزق ربکم منها)بخورید از روزی پروردگارتان از آن دو باغ،پس حذف شده عائد از صفت بموصوف چنانچه حذف شده از قول،بلده طیّبه تقدیرش،هذه بلده طیّبه و اللّه ربّ غفور این شهر پاکیزه و خدا پروردگار آمرزنده است.

تفسیر:

اشاره

سپس خبر داد خـدای سـبحان از قصه سـبأ بچیزی که دلالـت کنـد بر حسن عاقبت سپاسـگزاری و بـدی عاقبت کفران کننـده و فرمود:

لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ

هر آینه البتّه بود برای سبأ و او پدر عرب تمام یمن بود و البتّه قبیله ای هم موسوم به سبأ میباشد و در حدیث از فروه بن مسیک روایت شده که گفت من پرسیدم از رسول خدا(ص)از سبأ که آیا او مردی و یا زنی بوده،پس فرمود او مردی از عرب بود که برای او ده فرزند بوجود آمد شش تن از آنها راست گرا شدند و چهار تن از آنها چپ گرا گشتند امّا آنها

که راست گرا شدند:

۱-ازد،۲-کنده،۳-مذحج ۴-اشعریها ۵-انمار ۶-حمیر مردی گفت از اصحاب پیامبر(ص)انمار کدام است فرمود آنهایی که از ایشان است خثعم و بجیله.

و امّا آنهایی که چپ گرا گشتند:۱-عامله ۲-خدام ۳-لخم ۴،غسان پس،مقصود در اینجا از سبأ قبیله است آنهایی که از اولاد سبا پسر یشجب پسر یعرب فرزند قحطان بودند.

فِی مَسْکَنِهِمْ

یعنی در شهرشان (آیَهٌ) یعنی دلیلی بر یکتایی خدایی که عزیز است اسم او و کمال قدرت و نشانه ای بر فراوانی نعمت او سپس تفسیر کرد خدای سبحان آیه را و گفت: جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ یعنی دو باغ از طرف راست کسی که میآید بآنجا و چپ آن شهر.

و بعضی گفته اند:قصد نکرده دو باغ فقط را بلکه مقصودش اینست که شهر ایشان بر یک منوال بود،زیرا باغها از راست و چپشان متصل بود،بعضی بدیگری و از وفور و زیادی نعمت و میوه جات اینسان بود که زنی زنبیلی بر سر میگذاشت و در سایه این باغها میرفت،پس زنبیلش پر از میوه میشد- بدون آنکه با دستش میوه ای بچیند.

ابن زید گوید:آیهٔ مذکوره این بود که در آبادی آنها پشه و مگس و کیک و عقرب و مار وجود نداشت و اگر غریبی وارد شهرشان میشد و شپش،و ساس در لباسش بود میمرد.

و بعضی گفته اند:که مقصود از آیه بیرون آمدن گلها و میوه ها از درختها با رنگها و طعمهای مختلف بود.

ص :۲۴۳

و بعضـی گفته انـد:که آن آیه این بود که آنجـا سـیزده آبـادی و روسـتا بود و در هر روسـتایی پیـامبری بود که مردم را بسوی خدای سبحان دعوت می کرد و بایشان میگفتند.

کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ

یعنی بخورید از آنچه خدا بشـما روزی نموده،در این بوسـتانها و شـکر او را بجا آورید تا نعمتش را بر شما افزایش دهد و زیاد نماید و استغفار کنید از او تا شما را بیامرزد.

بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ

این شـهر پـاکیزه و پر برکت خاکش شـیرین از آن همه گونه گیاه و درخت بیرون میآیـد،زمین شوره و سـخت نیست و در آن چیزی از حشرات موذیه و آزار کننده وجود ندارد.

و بعضـی گفته اند:که مقصود بآن صـحّت هواء آن و شیرینی و گوارایی آب آن و سلامتی خاک آنست و اینکه در آن گرمی زیادی نیست که در تابستان اذیّت کند و زیاد سرد نیست که در زمستان ناراحت کند.

وَ رَبٌّ غَفُورٌ

یعنی زیاد آمرزنده گناهان.

فَأَعْرَضُوا

پس اعراض از حق کردنـد و شـکر خـدای سـبحان را بجـا نیاوردنـد و هر چه پیـامبر ایشـان آنهـا را بسوی خـدا خواندنـد اقبال نکردند،و نپذیرفتند.

فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ

وهب گوید:پس فرسـتادیم بر ایشان سیل عرم را و این چنان بود که آب از زمین سبا از بیابانهای یمن میآمد و در اینجا دو کوه بود که آب باران و سـیلها در میان آن دو کوه جمع میشد،پس آنها سدّ بستند در میان دو کوه و هر گاه نیاز بآب پیدا میکردند به اندازه نیازشان دریچه سد را باز میکردند و زراعات و باغهایشان را آب میدادند

پس چون تکذیب کردند پیامبران را و فرمان خدا را ترک کردند خدا موش- صحرایی را فرستاد تا این سدّ را سوراخ کردند و آب سدّ مانند سیل یک بار،بر ایشان آمد و ایشان را غرق کرد و هلاک نمود.

و به تحقیق تفسیر عرم گذشت،ابن اعرابی(محی الدین)گوید:

عرم سیل بنیان کنی است که قابل تحمّل و طاقت نیست.

وَ بَدَّلْنٰاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ

و تعویض کردیم دو باغشان را که در آن انواع میوه جات و خیرات بود.

(جَنَّتَيْنِ)

دو باغ دیگر نام آنها را هم باغ گذارد برای ترکیب و تنظیم کلام چنانچه فرمود، وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّٰهُ (1)و مکر نمودند و خدا هم مکر نمود و فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَيْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ (2)پس کسی که دشمنی و عداوت بر شما کند شما هم متقابلا بر او دشمنی نمائید.

ذَوٰاتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ

یعنی دو باغی که دارای خوراکی بودند و خمط اسم میوه هر درختی است و میوه خمط تلخ است.

ابن عباس گوید:خمط درخت اراک است (3)و بعضی گفته اند آن درخت خار است.

ابن عباس گوید:آن هر درختی است که تیغ داشته باشد و اثل درخت گز،یا درخت عرعر است.

۱- ۱) -سورۀ آل عمران آیۀ:۵۴.

۲- ۲) سورۀ بقره آیۀ:۱۹۴.

۳- ۳) -درخت اراک چوبش برای مسواک خوب است و این مسواکهایی بود که از حجاز میآوردند از چوب اراک است،شاعری درباره محبوبه اش گفته: تخیّطت یا عود الاراک بثغرها ،ای چوب اراک و ای مسواک تجاوز کردی تو به دهان و دندانهای پیشین محبوبه من..."مترجم"

قتاده گوید:آن یک نوع از چوب است،و نیز گفته شده:آن درخت موز است.

وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ

یعنی اثل و خمط آن بیشتر از سدر بود.

قتاده گوید:درختان ایشان از بهترین درختان بود،پس بجهت، بدی کردارشان از بدترین درختها شد.

(ذٰلِكَ)

آنچه که ما با آنها کردیم. جَزَيْنٰاهُمْ بِمٰا كَفَرُوا پاداش دادیم ایشان را بکفران و ناسپاسی آنها.

وَ هَلْ نُجٰازِي

و آیا پاداش میدهیم بچنین پاداشی.

إِلاَّ الْكَفُورَ

مگر ناسپاسان آنهایی که کفران کردند نعمت خدا را،و خوارج استدلال کرده اند باین آیه که فاعل گناهان کبیره کافر است و آن استدلال محکم و خوبی نیست از جهتی که خداوند سبحان فقط باین آیه بیان فرمود که باین نوع عذابی که بدبختی و فلاکت و فقر است مجازات نمیشود مگر کافر و ناسپاس و ممکن است فاسق عذاب شود بغیر این عذاب.

و بعضی گفته اند:یعنی آیا مجازات میکنیم بتمام گناهانش مگر کافر را برای آنکه مؤمن قطعا بعضی از گناهانش بخشیده و از آن صرف نظر میشود (البتّه با توبه و ولایت خاندان رسالت(ع).

ابی مسلم گوید:مجازات از تجازی و تقاضی است،یعنی اقتضا نمیکند و بر نمیگردد از آنچه را که داده مگر کافر را و ایشان چون کفران نعمت کردند مقتضی شد که هر چه به ایشان داده پس بگیرد.

وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا قُرىً ظٰاهِرَةً

یعنی از داستان آنها این بود که ما قرار دادیم میان آنها و میان دهستانهای شام

که برکت دادیم آن را بسبب آب و درخت روستاهایی که بهم متّصل بود و مرکز تجارت ایشان بود از یمن تا شام و آنها در رفت و آمدشان شب را در روستا و قریه ای استراحت میکردند و روز را در روستا دیگر تا از سفر برگردند و آنها هیچ نیاز به توشه راه از آب و خوراک نداشتند که با خود حمل کنند از شهر سبا تا شامات و معنای ظاهره این است یعنی روستای دوّم از روستای اوّل بسبب نزدیکی دیده میشد و همین طور تمام منازل.

وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ

یعنی ما قرار دادیم سیر و رفتن آنها را از قریهٔ بقریه دیگر یک اندازه نصف روز و بایشان گفتیم:

سِيرُوا فِيها

سیر کنید در این روستاها لَيالِيَ وَ أَيّاماً یعنی هر طور که دلتان خواست شب مسافرت کنید یا روز (آمِنِينَ) (۱)بروید که در امان هستید اگر از گرسنگی و تشنگی و خستگی و از درندگان و هر چه مخوف و- ترسناک باشد،و در این اشاره است به تکامل نعمتها بر ایشان در سفر چنانچه در حضر و وطن هم همین طور بود،سپس خداوند سبحان خبر داد که ایشان کفران و ستم کردند،پس گفتند:

۱- ۱) (معنای آیه از نظر خاندان رسالت) ۱-مترجم گوید:این تفسیر قرآن از نظر ظاهر و اهل سنت ولی از نظر خاندان رسالت غیر از آنست. در احتجاج از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت یک نفر از قاضیان کوفه بر حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام وارد شد و گفت فدای شما شوم مرا خبر دهید از قول خدای عزّ و جل: وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ.

رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا

يعنى خدايا قرار بده ميان ما و شام و صحراها و كويرها تا آنكه ما سواره طى مراحل و قطع منازل كنيم و اين همچنانست كه بنى اسرائيل وقتى كه از وفور نعمت خسته و ملول شدند گفتند بيرون آور براى ما از آنچه زمين ميرويانند از باقلا و سير و پياز و عدس و...و بدل از مرغ بريان شده و كره وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم كردند بخودشان بجهت ارتكاب گناهان و كفران

(۱)

(فرمود مردم عراق چه ميگويند دربارۀ اين آيه براى شما،گفت ميگويند آن مكّه است فرمود،جايى را ديده اى كه دزدانش بيشتر از مكه باشد؟ گفت،پس آن چيست فرمود خدا مردانى را اراده كرده است،گفت آيا در قرآن هست،فرمود آيا نشنيده اى كه ميفرمايد، وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ، چه بسا از قريه اى كه از امر خدا و پيامبران او سركشى كردند و نيز فرمود، وَ تِلْكَ الْقُرىٰ أَهْلَكْناهُمْ ،اين روستاها را كه هلاك كرديم- ايشان را و فرمود، وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها ،به پرس از روستايى كه ما در آنجا بوديم و از اين كاروانى كه با آنها آمديم پس، سؤال كن از قريه يا از رجال و مردان و يا كاروان و آياتى باين مضمون،و معنى تلاوت كرد،گفت فداى شما شوم،پس آنها كيانند،فرمود ايشان ما هستيم و اينكه خدا فرمود سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ ،يعنى امين از گمراهى و هلاكت. و نيز در همين احتجاج از ابى حمزۀ ثمالى است كه گفت حسن بصرى آمد خدمت حضرت باقر عليه السلام و گفت اى ابو جعفر آيا من از چيزهايى از كتاب خدا از شما نپرسم،فرمود،آيا تو فقيه اهل بصره نيستى؟گفت چرا اينطور ميگويند،فرمود آيا در بصره كسى نيست كه از او سؤال كنى،گفت،نه فرمود:پس تمام اهل بصره از تو فرا ميگيرند؟ گفت آرى،فرمود سبحان اللّه هر آينه كار بزرگى و مسئوليت سنگينى را بعهده گرفته اى،بمن رسيده از تو چيزى نميدانم همين طور است يا

فَجَعَلْنٰاهُمْ أَحٰادِيثَ

پس قرار داديم داستان ايشان را براى كسانى كه بعد از ايشان مى‌آيند قصّه و حكايت كه براى هم بگويند شرح حال آنها را و مثل بآنها بزنند پس بگويند و متفرّق شدند مردم سبا وقتى كه پراكنده- شدند بزرگترين پراكندگى ها و آوارگى ها.

(۱)

(دروغ بتو بسته اند،گفت آن چيست،فرمود،خيال ميكنند كه تو مى گويى خدا بندگانش را آفريده و كارهايشان را تفويض و بخودشان واگذاشته است پس حسن ساكت شد،پس فرمود،آيا تو ديده اى كسى را كه خدا كه خدا باو فرمود تو در امانى باز خوف و ترسى بر او باشد،بعد از اين وعده حسن گفت نه،حضرت فرمود،من بتو نشان ميدهم و تو را از امر بزرگى نهى ميكنم و گمان نميكنم تو را مگر آنكه بر غير جهت آن تفسير كنى،پس اگر اين كار را كردى هم خود را قطعا هلاك كردى و هم مردم را،گفت آن كدام است؟ فرمود،آيا ديدى كه خدا ميفرمايد: وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا قُرىً ظٰاهِرَةً وَ قَدَّرْنٰا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهٰا لَيٰالِيَ وَ أَيّٰاماً آمِنِينَ . اى حسن شنيدم كه تو فتوا ميدهى و مى گويى آن مكّه است. پس حضرت باقر عليه السلام فرمود:آيا دزد راه را بر حاجيان- نگرفته،و آيا اهل مكه ترسى ندارند،و آيا اموالشان غارت نشده،پس چه وقت آنها در امان بوده اند بلكه درباره ما خدا مثل زده در قرآن پس شما هستيم قريه هايى كه خدا بركت داده در آن و اين قول خداست،پس هر كس كه اقرار بفضل و مقام ما آن طور كه خدا امر كرده كند بسوى ما آيد،پس فرمود وَ جَعَلْنٰا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا يعنى قرار داديم بين ايشان و بين شيعيان ايشان قريه هايى كه بركت داديم در آن قراء ظاهره و قراء ظاهره راويان و ناقلين احاديث ما بشيعيان ما و فقهاء شيعيان ما هستند و قول خدا كه فرمود، وَ قَدَّرْنٰا فِيهَا السَّيْرَ پس سير مثل علم است شب و روز در حالى كه ايمن هستيد از ما علم را گرفته و بايشان از حلال و حرام و فرائض و احكام برسانيد در امان هستيد وقتى علم را از معدن آن كه مأمور شديد گرفتيد،در امان از شك و گمراهى و ناقلين از حرام هستيد براى آنكه ايشان علم را از خدا فرا گرفته و خدا واجب كرده بر آنها كه از آنان فرا بگيرند براى

وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ

یعنی ایشان را آواره و دربدر کردیم در هر طرف از بلاد و شهرها بتمام پراکندگی.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ

بدرستی که در این داستان دلالتها و نشانه هایی است.

لِکُلِّ صَبّارٍ

برای هر صبر کننده ای بر سختیها.(شَکُورٍ)سپاس گزار بر نعمتها.

(۱)

(آنکه آنها اهل میراث علم هستند از آدم علیه السلام تا آنجا که منتهی شده(یعنی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله). و نیز در احتجاج از ابی حمزه ثمالی روایت شده که حضرت صادق(ع) بابی حنیفه فرمود،وقتی وارد بر آن حضرت شد،تو کیستی؟گفت ابو حنیفه هستم،فرمود مفتی اهل عراقی،گفت آری،فرمود بچه فتوا میدهی گفت به کتاب خدا،فرمود و تو عالم بکتاب خدایی،ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را میدانی؟گفت آری، فرمود پس مرا خبر بده از قول خدای تعالی وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ آن کجاست،گفت ما بین مکه و مدینه است،پس حضرت توجه باهل مجلس کرده و فرمود شما را بخدا قسم آیا شما بین مکه و مدینه سیر کرده اید که بر جانتان از کشته شدن و بر مالتان از سرقت شدن ایمن نباشید،گفتند آری بخدا قسم،پس فرمود وای بر تو ای ابو حنیفه خدا نمی گوید مگر حق.مرا خبر بده از قول خدا وَ مَنْ دَخَلَهُ کٰانَ آمِناً ،اینجا کجاست؟ گفت آن بیت اللّه الحرام است،پس حضرت رو باهل مجلس کرد و فرمود شما را بخدا قسم آیا میدانید که عبد اللّه بن زبیر و سعید بن جبیر داخل آن شدند و ایمن نبودند،گفتند آری بخدا قسم،پس حضرت فرمود،وای بحال تو ای ابو حنیفه خدا نمیگوید مگر حق... پس ابو حنیفه از حرف خود برگشت گفت مرا علمی و دانشی بکتاب خدا نیست من صاحب قیاس هستم...

و بعضی گفته اند:برای هر صبر کننده ای از گاهها و سپاس گزار نعمتها بسبب طاعات و عبادات.

حکایت

کلبی از ابی صالح روایت کرده که طریفه جادوگر خبر داد به عمرو بن عامری که باو مزیلقاء فرزند ماء السماء میگفتند و او در کهانت و جادوگری دیده بود که سد مآرب بزودی خراب میشود و اینکه سیل عرم میآید و هر دو بوستان و باغ آن را خراب و ویران میکند،پس عمرو بن عامر بن عامر اموالش را فروخت و با خاندان و خویشان حرکت کرد تا بمکه رسید و در آنجا و اطراف آن اقامت کردند،پس مبتلا به تب شدند و در شهری بودند که نمیدانستند تب چیست،پس آن زن جادوگر را خواسته و باو از این بیماری شکایت کردند، گفت آنچه شما مبتلا شدید منهم مبتلا شده ام و این موجب جدایی ما خواهد بود،گفتند پس بچه فرمان میدهی،گفت هر کس از شما که دارای همت بلند و شتر قوی و توشه فراوانی است خود را بقصر عمان که محکم است برساند.

و هر کس از شما که زرنگ و ناگزیر و اهل صبر است بر حوادث و ناگواریها روزگار پس بر اوست که بوادی اراک از بیابان مرو که خزاعه در آنجا هستند برود،آن گاه گفت هر کس که کوه های سخت خواهد و در موقع گل و بارندگی میخواهد خوراکش در آن محل باشد بسوی یثرب که صاحب خرما و عسل و زمین اوس و خزرج است برود،سپس گفت هر کس از شما طالب مشروبات و پادشاهی و امارت و پوشیدن تاج و لباس حریر است بسوی بصری و غویر که از بلاد شام است برود که در آنجا آل جفنه بن غسّان سکونت دارند.

بعد گفت:هر کس لباس نازک و اسبهای آزاد شده و معدن روزی

ص :۲۵۱

و خون ریخته شده می خواهد به زمین عراق که آل جذیمه ابرش و آل محرق در حیره هستند سفر کند .

ص: ۲۵۲

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۰ تا ۲۵]

اشاره

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاّ فَرِيقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مٰا كٰانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهٰا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ اُدْعُوا اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لاٰ يَمْلِكُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتّٰى إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰا ذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ قٰالُوا اَلْحَقَّ وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلِ اَللّٰهُ وَ إِنّٰا أَوْ إِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا وَ لاٰ نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۵)

ترجمه:

۲۰-و حقّا که ابلیس گمان خویش را دربارهٔ اهل سبا درست یافت پس شیطان را بجز گروهی از مؤمنان پیروی کردند.

۲۱-و شیطان را هیچ گونه استیلایی بر ایشان نبود تا کسی را که بسرای آخرت میگرود از کسی که او از آن سرای در گمانست جدا سازد و پروردگار تو بر همه چیزی نگهبانست.

ص :۲۵۳

۲۲-(ای پیامبر)بگو آنانی را که بجز خدای یکتا خدایانی گمان کرده اید بدانید،آن خدایان هموزن ذرّه در آسمان ها مالك نیستند و نه در زمین خدایان را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست و خدای یکتا را از خدایان باطل هیچ پشتیبانی نیست.

۲۳-شفاعت هیچکس نزد خدا سود ندهد مگر کسی که خدا او را برای شفاعت کردن دستور دهد تا آن دم که ترس را از دلهایشان بردارند گویند پروردگار شما چه گفت گویند سخن راست و درست گفت و او خدای برتر-و بزرگوارتر است.

۲۴-(ای پیامبر)بگو آنکه از آسمان و زمین شما را روزی میدهد کیست و خود بگو خدا و(دیگر بگو)که البته ما مؤمنان یا مشرکان براه راستیم یا در گمراهی آشکارا.

۲۵-بگو شما را از گناهانی که ما کرده ایم نمیپرسند و ما را از کارهایی که شما میکنید نمی پرسند.

قرائت:

اهل کوفه صدّق با تشدید دالّ قرائت کرده و باقی قراء بتخفیف دال خوانده اند.

و یعقوب و سهل،صدق با تشدید و نصب ابلیس و(ظنّه)را با رفع خوانده اند.

ابو عمرو و اهل کوفه غیر عاصم و اعشی و برجمی اذن بضم همزه خوانده و دیگران بفتح آن خوانده اند،ابن عامر و یعقوب فزّع با فتح فا و زاء خوانده و باقی با ضمّ فاء و کسره زاء(فزّع)قرائت کرده اند

ص :۲۵۴

و در شواذّ قرائت حسن بخلاف قتاده فزّع بفتح فاء و زاء و عین و، تشدید است،و از حسن نیز فزّع بضم فاء و کسر زاء و تشدید نقل شده،و از او و قتاده بضمّ فاء و کسره زاء و تخفیف فزع نقل شده است.

دلیل:

ابو علی گوید:معنای تخفیف در صدق اینکه او گمانی که بایشان داشت از پیروی ایشان او را راست میدانست وقتی که فریبشان داد،و این مثل قول خدا فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ است (۱)پس به آنچه مرا گول زدی من البته مینشینم در کمین ایشان در راه مستقیم تو، وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۲)و همه آنها را فریب میدهم،پس این گمان او بود برای اینکه این را از روی یقین نگفت پس(ظنه)بنا بر این منصوب بنصب مفعول به است و جایز است که آن منصوب شود بنصب ظرفیّت،یعنی(فی ظنّه)و گاهی گفته میشود اصاب الظن و اخطاء الظن گمانش درست بود،و گمانش اشتباه بود،شاعر گوید:

ان یک ظنّی صادقا و هو صادقی

بشمله یحسبهم بها محسبا و عرا

اگر گمان من راست باشد و حال آنکه راست هم هست شمله"که زنی است" زندانی میکند ایشان را در زندانی سخت تا انتقام قاتل پدرش را بگیرد.

شاهد در متعدی شدن صادقی است که اضافه شد به مفعول که یاء متکلّم است.

و کسی که با تشدید صدّق خوانده ظنّ را نصب داده بنا بر آنکه مفعول به باشد،و کسی که صدق علیهم ابلیس بنصب و ظنّه را برفع خوانده،پس

۱- ۱) -سورهٔ اعراف آیهٔ:۱۶.

۲- ۲) سورهٔ حجر آیهٔ:۳۹.

معنایش این است،که ابلیس چیزی را در خاطرش زینت داد،پس راست پنداشت گمانش را.

و کسی که الاّـ لمن اذن له،خوانده،پس معنایش اینست برای کسی که خدا باو رخصت شفاعت داده و کسی که اذن مبنی للمفعول و مجهول خوانده پس او نیز این معنا را اراده کرده است،چنانچه در قول خدا(حتی اذا فزع عن قلوبهم)و فزع و هل نجازی الاّ الکفور،و هل یجازی الاّ الکفور بیک معناست اگرچه در الفاظ مختلف هستند.

شرح لغات:

میگویند صدقت زیدا و صدّقته،راست پنداشتی زید را و تصدیق کردی او را و کذّبته و کذبت،دروغ پنداشتی او را و وی را تکذیب کردی.

و برای اعشی انشاد کرده اند:"و صدقته و کذبته،و المرء ینفعه کذابه" و راست پنداشتم او را و تکذیب کردم وی را و آدمی را دروغگویانش سود می دهند.

ابو عبیده گوید:فزع عن قلوبهم یعنی،نفس عنها،برطرف شد از- دلهایشان،میگویند فزع و فزع هر گاه فزع از او زایل شود و برطرف گردد.

اعراب:

لنعلم:زجاج گوید:معنایش اینست ما امتحناهم فی ابلیس الاّـ لنعلم ذلک- علم،امتحان نکردیم ایشان را در ابلیس مگر آنکه بدانیم این دانستن را وقوع آن را از ایشان،و اوست آنکه ایشان را پاداش میدهد بر آن.

لاٰ یَمْلِکُونَ

بهتر اینست که جملهٔ مستأنفه باشد و جایز است که حال هم باشد و قول او وَ إِنّٰا أَوْ إِیّٰاکُمْ لَعَلیٰ هُدیً أَوْ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ ،تقدیرش اینست،و انّا

لعلی هدی او فی ضلال مبین و انّکم لعلی هدی او فی ضلال مبین است.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود:

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

و هر آینه بتحقیق که ابلیس گمان خود را دربارهٔ ایشان راست پنداشت ضمیر در علیهم باهل سبا برمیگردد.

مجاهد گوید:ضمیر آن بهمه مردم برمیگردد مگر آنکه خدا را اطاعت کرده و معنایش اینست که ابلیس میگفت هر آینه من آنها را گول زده و گمراه میکنم و این از روی علم و تحقیق نبود،فقط از روی گمان بود پس چون او را اهل شرك و باطل پیروی کردند گمانش را راست و محقق می پنداشت.

فَاتَّبَعُوهُ

پس پیروی کردند او را در آنچه ایشان را فرا خواند.

إِلاّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

ابن عباس گوید:مگر گروهی از مؤمنین،من در اینجا بیانیّه است،یعنی مؤمنین،یعنی دانستند ایشان قباحت و زشتی پیروی شیطان را،پس او را پیروی نکردند.و پیروی امر خدای تعالی نمودند.

وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطانٍ

یعنی برای شیطان برایشان استیلاء و ولایتی نبود که مجبور کند ایشان را بر گمراهی فقط برای او امکان وسوسه بود چنانچه خدا از قول او حکایت کرده، وَ ما كانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلاّ أَنْ، دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي (۱)نیست برای من تسلّطی بر شما جز اینکه من شما را دعوت کردم شما هم اجابت کردید.

إِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فِي شَكٍّ

یعنی ما او را متمکّن از فریب دادن ایشان و وسوسه شان قرار ندادیم مگر تمیز دهیم بین

۱- ۱) -سورهٔ ابراهیم آیهٔ:۲۲.

کسی که از او میپذیرد و بین آن کسی که نمی پذیرد اغواء او را پس پیروان او را عذاب کنیم و مخالفین او را ثواب پس از تمیز و تشخیص بین دو گروه تعبیر بعلم نمود إِلاّ لِنَعْلَمَ و این تمیز و تشخیص تازه ای میباشد برای آنکه نمیباشد مگر بعد از وقوع آنچه مستحق آنند،و امّا علم پس بخلاف این است،زیرا خدای سبحان عالم باحوال ایشان و افعال ایشان از روز ازل بوده و برای همیشه میباشد.

و بعضی گفته اند:یعنی تا آنکه بداند طاعات موجودشان یا گناهان ایشان را اگر عصیان کنند،پس پاداش دهد ایشان را بحسب آن گناهان زیرا که خدای سبحان هیچکس را مجازات نمیکند بنا بر آنچه از حال او میداند مگر بعد از آنکه این گناه از او واقع شد.

و بعضی گفته اند:یعنی تا معامله کند با او معامله کسی که گویا نمی داند و فقط عمل میکند تا بداند کسی را که آخرت را تصدیق نموده و اعتراف به آن دارد از کسی که در ریب و شک در آن میباشد.

وَ رَبُّکَ

پروردگار تو ای محمد. عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ یعنی عالمی که فوت نمیشود او را علم چیزی از احوال ایشان،سپس خداوند سبحان گفت (قُلِ) بگو ای محمد باین گروه مشرکین.

اُدْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ

بخوانید آنهایی را که خدایان میپنداشتید از غیر خدا که ایشان خدایانند و اینکه آنها شریکان خدای تعالی و شفیعان شمایند و آنها استحقاق خدایی دارند،آیا آنچه شما از آنها می خواهید برای شما استجابت میکنند،و این یک قسم توبیخ و سرزنش است نه امر تا آنکه بدانند که بتهای ایشان سود و زیانی برایشان ندارند.

لاٰ یَمْلِکُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ

یعنی مالک وزن ذرّه ای از خیر و شرّ و سود و زیان نیستند.

وَ مٰا لَهُمْ فِیهِمٰا

و نیست برای آنها در آفریدن آسمان و زمین.

(مِنْ شِرْکٍ)

شرکتی و نصیبی.

وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ

یعنی نیست برای خدای سبحان از ایشان کمکی بر خلق آسمان و زمین و نه بر چیزی از چیزها.

وَ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَهُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ

یعنی بتحقیق که شفاعت در نزد خدای تعالی سودی ندارد،مگر برای کسی که خدا از او راضی و او را پسندیده و باو رخصت در شفاعت دهد مانند فرشتگان و پیامبران و اولیاء خدا،و ممکنست که معنایش این باشد مگر برای کسی که خدا اجازه داده در اینکه برای او شفاعت کند،پس میباشد مانند قول خدا، وَ لاٰ یَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضیٰ (۱)شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که پسندیده باشد،و خدای سبحان این جمله را فرمود برای آنکه کفّار میگفتند، مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِیُقَرِّبُونٰا إِلَی اللّٰهِ زُلْفیٰ (۲)ما آنها را نمی پرستیم مگر آنکه ما را بخدا نزدیک کنند نزدیک کردنی،و میگفتند، هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللّٰهِ (۳)این ها شفیعان مایند در نزد خدا،پس خدای تعالی حکم به بطلان اعتقاد آنها نمود.

حَتّٰی إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ

یعنی تا آنکه فزع از قلوبشان برداشته شود و اختلاف کرده اند در ضمیر در قول خدا(فی قلوبهم)،بعضی گفته اند بمشرکین که ذکر ایشان در پیش گذشت برمیگردد،پس معنایش میباشد تا

۱- ۱) -سورهٔ انبیاء آیهٔ:۲۸.

۲- ۲) -سورهٔ زمر آیهٔ:۳.

۳- ۳) -سورهٔ یونس آیهٔ:۳.

هر گاه فزع از دلهایشان بیرون رود وقت فزع تا آنکه بشنوند سخن فرشتگان را (قالُوا) یعنی فرشتگان بایشان گفتند.

ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا

یعنی پروردگار شما چه گفت،گفتند یعنی این گروه مشرکین بایشان جواب دادند(اَلْحَقَّ)یعنی گفت حق.

ابن عباس و قتاده و ابن زید گفتند:پس اعتراف کردند که آنچه که پیامبران آورده اند حق است،و گفته اند که ضمیر بملائکه برمیگردد.

اختلاف مفسّرین در معنای ما ذا قالَ رَبُّکُمْ

مفسّرین بر معنای این آیه بر چند وجه اختلاف کرده اند.

۱-وقتی فرشتگان باعمال بندگان بالا روند و بر ایشان صدای بزرگی بود،پس فرشتگان خیال کردند که روز قیامت شده،پس بسجده افتاده و می ترسیدند پس وقتی دانستند که روز قیامت نیست، قالُوا ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ ،گفتند پروردگار شما چه گفت؟گفتند حق فرمود.

۲-مقاتل و کلبی گویند چون بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد(ص)(فترت)واقع شد و خدا حضرت محمد(ص)را مبعوث کرد و خداوند جبرئیل را باو وحی نمود،پس فرشتگان گمان کردند که جبرئیل نازل شده بچیزی از امر ساعت،پس برای این بیهوش شدند،پس جبرئیل بهر یک از آسمانها عبور میکرد و فزع را از ایشان برطرف مینمود،پس فرشتگان سر برداشته و بعضی از ایشان به برخی دیگر میگفت ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ یعنی وحی.

۳-ابن مسعود گوید:و جبائی هم قول او را اختیار کرده که خدای-

تعالی وقتی به بعضی از فرشتگان وحی نمود آن ملائکه در موقع شنیدن وحی غشوه ای بر ایشان عارض شده و بیهوش شده و بحالت سجده افتادند برای بزرگی آیت حق،پس وقتی فزع،از دلهای ایشان برطرف شد فرشتگان پرسیدند از این فرشته ای که بر او وحی شده که چه گفت پروردگارت یا بعضی از دیگران میپرسند،پس میدانند که امر در غیر ایشانست.

وَ هُوَ الْعَلِيُّ

و اوست آقای توانای اطاعت شده،و بعضی گفته اند که او در صفاتش بلند است.

(الْكَبِيرُ)

بزرگ است در قدرت و تواناییش.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

بگو کی شما را از آسمان و زمین روزی میدهد پس قطعا امکان ندارد برای آنها که بگویند خدایان و بتهایی که میپرستیم،ما را روزی میدهند،سپس در این موقع قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خداست آنکه شما را روزی میدهد.

وَ إِنّٰا أَوْ إِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ

و بگو من یا شما هر آینه بر هدایت یا گمراهی روشنی هستیم،خدا این را بر وجه و طریق عدالت در احتجاج فرمود نه از راه شک و شبهه چنانچه گوینده ای بدیگری میگوید یکی از ما دروغگوست،و اگر چه او عالم و دانای به دروغگوست،و بنا بر این،ابو الاسود دئلی (۱)اهل بیت رسالت(ع)را مدح نموده و میگوید:

یقول الارذلون بنی قشیر

طوال الدهر لا تنسی علیّا

ص:۲۶۱

۱- ۱) -ابو الاسود دئلی یکی از اصحاب و یاران مخصوص حضرت امیر المؤمنین (ع)و حسنین(ع)است،و او واضع علم صرف و نحو است،و او اصل این دو علم را از حضرت علی(ع)فرا گرفت و در این موضوع کتاب نوشت،و کلیّات و قواعد صرف و نحو را تألیف و تنظیم نمود."مترجم"

رذلها و اوباش بنو قشیر میگویند تو در طول روزگار و عمرت علی علیه السلام را فراموش نمیکنی.

بنو عمّ النّبی و اقربوه

احبّ الناس کلّهم الینا

پسر عموی پیامبر(ص)و نزدیکترین به آن حضرت،محبوب ترین تمام مردمند بسوی ما.

فان یک حبّهم رشدا اصبه

و لست بمخطئ ان کان غیّا

پس اگر محبت و دوستی ایشان صلاح باشد که من بآن رسیده ام و اگر هم گمراهی باشد من اشتباهی نکرده ام شاهد در بیت سوّم است که ابو الاسود میگوید اگر محبّت خاندان رسالت مخصوصا علی(ع)واجب و صلاح باشد که من بآن رسیده ام و اگر هم نباشد ضرری نکرده ام،و این بیت را که گفته از روی شک و تردید در محبت ایشان نگفته و قطعا یقین داشت که محبّت-ایشان را صلاح و هدایت است (۱).

بعضی گفته اند:که خدا جمع بین دو خبر کرده،و تشخیص و تمیز آن را بدانایان تفویض فرمود،پس مثل آنکه گوید:انا علی هدی و انتم علی ضلال من بر هدایت و شما بر مسیر گمراهی هستید.

مثل قول امراء القیس:

کانّ قلوب الطیر رطبا و یابسا

لدی وکرها العنّاب و الحشف البالی

مثل آنکه دلهای پرندگان تر و یا خشک است و در آشیانه و لانه آنها عنّاب و

۱- ۱) -مترجم گوید:شک و شبهه نیست که مودّت و محبّت خاندان رسالت و بالاخص مولای متقیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرض واجب بر امّت اسلام و مسلمین جهانست زیرا که آن را خدا اجر و مزد رسالت پیامبر

خرمای خشک است،شاهد این بیت رطبا و یابسا است یعنی تر و یا خشک،، است،بالآخره یکی از آن دو است.

پس جمع کرد بین قلوب و دلهای تازه تر و دلهای خشک و جمع کرد میان عنّاب که برای حرارت بدن نافع است و میان خرمای خشک که دوای- رطوبت است.

و بعضی گفته اند:که آن را بر وجه و طریق عطوفت و مهربانی و مدارا گفته تا آنکه سخن حق را بشنوند،و این از بهترین چیزیست که محق خودش را به هدایت و دشمنش را بگمراهی نسبت میدهد،برای اینکه آن سخن کسیست که دشمنش را صریحا بگمراهی معرّفی نمیکند بلکه نسبت گمراهی را به بهترین صورتی نسبت باو میدهد و او را تحریک به تأمّل و دقّت میکند و دقت و تأمل هم موجب نمیشود مگر بعد از شک و تردید.

(قُلْ)

بگو ای محمد هر گاه تسلیم دلیل و حجّت نشدند (لاٰ تُسْئَلُونَ) سؤال نمیشوید ای کفّار. (عَمّٰا أَجْرَمْنٰا) از آنچه که ما مرتکب شدیم از گناهان (وَ لاٰ نُسْئَلُ) و ما هم پرسیده نمیشویم (عَمّٰا تَعْمَلُونَ) از آنچه شما عمل کرده و میکنید بلکه هر انسانی سؤال میشود از آنچه که میکند و مجازات میشود بر فعلش نه کارهای دیگری و در این آیه دلالت است بر اینکه جایز نیست احدی را بگناه غیر او مؤاخذه کنند.

۱)

(-قرار داده و حتّی امام شافعی محمد بن ادریس گوید: یا آل بیت النبی حبّکم فرض من اللّٰه فی القرآن انزله یکفیکم فی عظیم القدر انّکم من لم یصلّ علیکم لا صلاه له. ای خاندان رسالت محبّت شما واجب و فرض است از خدا که آن را در قرآن نازل فرموده،و کافیست در بزرگی و مقام و منزلت شما که هر کس در نمازش بر شما صلوات نفرستد،نمازی برای او نیست،یعنی نمازش باطلست.

ص :۲۶۳

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنا رَبُّنا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ هُوَ اَلْفَتّاحُ اَلْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِيَ اَلَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكاءَ كَلاّ بَلْ هُوَ اَللّهُ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ
(۲۷) وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ كَافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ
(۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعادُ يَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶-بگو پروردگار ما میان ما جمع میکند سپس براستی و درستی میان ما حکم مینماید و او حاکمی داناست.

۲۷-بگو آنان را که انبازان و شریکان بخدا بر بسته اید بمن بنمایانید که نه چنانست بلکه او خدای عزتمندی درست کردار است.

۲۸-و ما تو را ای پیامبر جز برای همه مردم نفرستاده ایم در حالی که مژده دهنده،و بیم کننده ای و لکن بیشتر مردم(فضیلت)ترا نمیدانند.

۲۹-و میگویند این وعده قیامت چه هنگام است اگر شما راستگو هستید

۳۰-بگو شما را وعده گاه روزیست که ساعتی از آن باز پس نروید و از آن پیشی نیز نگیرید.

اعراب:

اَلَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ

عود کننده از صله بموصول حذف شده و تقدیرش الحقتموهم به است و شرکاء حال است،از(هم)حذف شده و کافه حال است از کاف در ارسلناک،یعنی ما فرستادیم ترا مگر آنکه برای همه مردم کافی باشی،و ایشان را از غیر خدا منع نمایی،و گفته شده در کلام تقدیم و تأخیر است یعنی و ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم،و کافه اصلش کافیه مثل عافیه و عاقبه و هر چه شبیه آنست،(بشیرا)حال بعد از حال و(نذیرا) عطف بر آنست.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان امر کرد که محاکمه ایشان را با خدا واگذار کنند برای اعراض کردن و دوری کردنشان از دلیل و راهنما و گفت.

(قُلْ)

بگو ای محمد. یَجْمَعُ بَیْنَنا رَبُّنا جمع میکند بین ما پروردگار ما در روز قیامت.

ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنا

سپس حکم میکند میان ما. بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّاحُ بحق و او حاکم(اَلْعَلِیمُ)دانای بحکم است چیزی از حکم بر او مخفی و مستور نیست.

(قُلْ)

بگو ای محمد أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکاءَ نشان بدهید بمن آنانی را که بنام شریکان بخدا بسته اید،خدای سبحان این را یاد کرد بر وجه تعظیم و شگفت آمیز،یعنی بمن نشان بدهید کسانی را که خیال

میکردید که آنها شریکان خدایند و میپرستید آنها را با خدا و این مثل- سرزنش و توبیخ ایشانست،در آنچه که معتقد بودند از شریک قرار دادن با خدا چنانچه گوینده ای میگوید بکسی که عملی را فاسد و ناقص انجام داده کارت را بمن نشان بده و این توبیخ اوست برای آنچه که عمل و کارش را فاسد کرده است،زیرا که آنها بزودی رسوا و مفتضح میشوند برای فساد عملشان وقتی اشاره به بتها کردند،آن گاه خدای سبحان فرمود:

(کَلاّ)

نه چنانست یعنی چنین نیست که خیال کرده اند،و بعضی گفته اند یعنی برمیگردند از این گفتار و از خطا و از گمراهی متنبّه و بیدار میشوند بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ بلکه او خدای توانای چنانیست که مغلوب نمیشود (اَلْحَكِيمُ)دانای در تمام افعالش میباشد،پس چگونه برای او شریک است،سپس بیان کرد پیغمبری پیامبرش را و فرمود:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ

ای محمد ما تو را نفرستادیم برسالتی که آن را حمل نمودی.

إِلاّ كَافَّةً لِلنّٰاسِ

جبائی و غیر او گفته اند:مگر برای عامّه مردم عرب و عجم و سایر امت ها.

و تأیید میکند این را حدیثی که از ابن عباس از پیامبر(ص)روایت شده که فرمود،پنج چیز بمن داده شده و آن را بعنوان فخریّه و مباهات نمیگویم ۱-من مبعوث شدم برای سرخ و سیاه(همه اقشار مردم دنیا).

۲-زمین برای من قرار داده شده طهور و مسجد،و طهارت(تیمّم) و سجده گاه که بر آن سجده کنم.

۳-غنایم جنگی و غیره برای من حلال شده که برای هیچکس از پیامبران

قبل از من حلال نشده بود.

۴-من یاری شده برعیم و آن در جلوی من مسیر یک ماه میرود.

۵-و بمن مقام شفاعت داده شده و آن را ذخیره کردم برای امّتم در روز قیامت.

و بعضی گفته اند:یعنی جمع کننده مردم بترسانیدن و فرا خواندن.

ابی مسلم گوید:کافه للناس،یعنی مانع ایشان شود از آنچه را که ایشان بر آنند از کفر و گناهان بسبب امر و نهی و وعده دادن و ترسانیدن،و هاء در کافه برای مبالغه است.

(بَشِیراً)بشارت دهنده ایشان به بهشت(وَ نَذِیراً)و ترساننده آنها بآتش وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ و لکن بیشتر مردم نمیدانند پیامبری تو را برای اعراض کردنشان از تأمل در معجزهٔ تو.

و بعضی گفته اند:نمیدانند چیست برای ایشان در آخرت در پیروی تو از ثواب و نعمتها و چیست بر ایشان در مخالفت تو از عذاب دردناک سپس خدای سبحان حکایت از کفّار کرده و فرمود:

وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ

و میگویند،چه وقت است روزی که ما را به آن وعده داده ای.

إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ

اگر راست گویانید در آنچه که می گویید آن را ای گروه مؤمنین، سپس خدای سبحان امر فرمود پیامبرش را به پاسخ دادن به ایشان و فرمود:

(قُلْ)بگو ای محمد لَکُمْ مِیعٰادُ یَوْمٍ برای شما میقات و وعده گاه روزیست که نازل میشود بشما بآن وعده داده شدید و آن روز قیامت است.

ابی مسلم گوید:روز وفات و قبض روح ایشانست.

لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ

یعنی از آن روز نه تأخیر میافتد و نه مقدم و پیشی میگیرد به اینکه در اجلهای شما زیاد کند یا از آن کم نماید

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا اَلْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَریٰ إِذِ اَلظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ اَلْقَوْلَ یَقُولُ اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا لَوْ لاٰ أَنْتُمْ لَکُنّٰا مُؤْمِنِینَ (۳۱) قٰالَ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْنٰاکُمْ عَنِ اَلْهُدیٰ بَعْدَ إِذْ جٰاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمِینَ (۳۲) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ إِذْ تَأْمُرُونَنٰا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدٰاداً وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ جَعَلْنَا اَلْأَغْلاٰلَ فِی أَعْنٰاقِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۳۳) وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ (۳۴) وَ قٰالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۳۵)

ص :۲۶۸

ترجمه:

۳۱-و(از مشرکان عرب)آنان که کافر شدند گفتند هرگز باین قرآن و بآن چیزی که نزد محمد(ص)است ایمان نمیآوریم و اگر ای بیننده به بینی آن دم که ستمکاران نزد پروردگار خویش بازداشت شدگانند در حالی که برخی از ایشان سخن را بسوی برخی دیگر باز میگردانند آنان که ناتوان شمرده شده اند به آنانکه سرکش بودند میگویند اگر شما نمیبودید البتّه ما گرویدگان می بودیم.

۳۲-و آنان که گردنکشی کرده بودند بکسانی که ناتوان شمرده شده بودند گویند آیا ما شما را از قبول هدایت از پس زمانی که آن بسوی شما بیامد باز- داشتیم بلکه شما خودتان گنهکار بودید.

۳۳-و آنان که زبون و ضعیف و ناتوان بودند بآنان که برتری جسته بودند گویند بلکه نیرنگ شما در شب و روز هنگامی که ما را دستور میدادید که منکر وحدانیّت خدا بشویم و برای خدای یکتا همتایان فرا گیریم و آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند پشیمانی اظهار کنند و در گردن آنان که نگرویدند غلهای آتشین را بنهیم آیا کافران را جز بآنچه میکرده اند مجازات میکنند.

۳۴-و در هیچ دهی هیچ پیغمبر بیم کننده ای را نفرستادیم جز آنکه جبّاران و توانگران متنعّم آن دهکده گفتند ما جداً بآن کیشی که شما را بابلاغ آن فرستاده اند ناگرویدگان و کافر هستیم.

۳۵-و گفتند ما از نظر اموال و فرزندان(از شما)بیشتریم و ما را عذاب نخواهند کرد.

ص :۲۶۹

اعراب:

بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ

در آن دو وجه گفته اند:

۱-اینکه مکر مبتداء و خبرش محذوف باشد یعنی(مکرکم فی اللیل و النهار صددنا عن ذلک حین امرتمونا ان نکفر باللّه)مکر شما در شب و روز ما را بازداشت از این کار هنگامی که امر کردید ما را که کافر بخدا شویم.

۲-اینکه فاعل فعل محذوف باشد،تقدیرش،بل صددنا مکرکم فی اللیل و النهار،بلکه بازداشت ما را مکر شما در شب و روز،و عرب اضافه میکند احداث و افعال را بزمان بر سبیل و طریقت توسعه دادن و میگوید صیام النهار و قیام اللیل،و معنی اینست که روزه گرفتن در روز و برخاستن برای عبادت در شب،شاعر گوید:

لقد لمتنا یا ام غیلان فی السری

و نمت و ما لیل المطی بنائم

هر آینه البته ما را ای خار مغیلان در رفتن شب با نیش خود سرزنش کردی و خوابیدی و حال آنکه شب راه پیماینده خواب نیست.

شاهد در لیل المطی است که آن را بخواب توصیف کرده،پس شب را توصیف بخواب نمود و این بر طریق قول تقواست که می گویی نهارک صائم و لیلک قائم،روز تو روزه دار و شب تو بیدار و ایستاده است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان حال ایشان را در قیامت بیان فرمود،پس حکایت کرد از ایشان و گفت:

وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا

و گفتند آنانی که کافر شدند و ایشان یهود بودند،و بعضی گفته اند:ایشان مشرکین عرب بودند و این صحیح تر است

لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ

هر گز بـاین قرآن ایمان نمی آوریم،یعنی تصـدیق نمیکنم که آن از خـدای تعالی است و اقرار نمیکنم بچیزی که از امر آخرت در جلوی روی تو است.

و بعضـی گفته انـد:اراده کرده انـد تورات و انجیل را و این هنگامی بود که مؤمنین اهل کتاب گفتند که صـفت محمد(ص)در کتاب ما هست و او پیامبر مبعوث است،مشرکین کافر بکتاب ایشان شده و گفتند.

وَ لَوْ تَرىٰ

و اگر به بینی ای محمـد. إِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ زمانی که سـتمکاران را در نزد پروردگارشان نگه میدارنـد،یعنی در روز قیامت برای حساب محبوس هستند.

يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ

یعنی رد میکند بعضی از ایشان بر برخی دیگر سخن را در جدال.

يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

میگویند کسانی که زبون و ناتوان شدند و ایشان پیروان بودند که کورکورانه پیروی میکردند.

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا

بکسانی که سرکش بودند و ایشان اشراف و رهبران بودند.

لَوْ لاٰ أَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ

اگر شـما نبودید ما توحید خدا را تصدیق میکردیم،یعنی شما ما را از ایمان منع کردید و بازداشتید،و مقصود این است اگر شما ما را بسوی کفر دعوت نکرده بودید ما ایمان میآوردیم بخدا در دنیا..و حالا عذاب نمی شدیم.

قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا

گفتند آن کسانی که سرکش بودند بکسانی که زبون و ناتوان بودند یعنی گفتند رهبران شرک و کفر به

پیروانشان بر طریق انکار.

أَ نَحْنُ صَدَدْنٰاکُمْ عَنِ الْهُدیٰ بَعْدَ إِذْ جٰاءَکُمْ

آیا ما شما را بازداشتیم از هدایت و ایمان بعد از آنکه آمد شما را یعنی ما مانع نشدیم از پذیرفتن هدایت و ارشاد.

بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمِینَ

بلکه خود شما کافر بودید،یعنی بلکه شما خودتان کفر ورزیدید و ما تحمیل نکردیم کفر را بر شما قهرا و جبرا،پس هر یک از دو گروه گناه را بر گردن رفیقش خواهد گذاشت و او را متّهم خواهد نمود و هیچ کس گناه را نسبت بخدای تعالی نمیدهد.

وَ قٰالَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا

و گویند کسانی که زبون،و ناتوان شدند به آنانکه سرکش و طاغی شدند یعنی پیروان به رؤساء مستکبر خواهند گفت:

بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ

بلکه مکر شب و روز یعنی اغواء و فریب کاری شما در شب و روز ما را از پذیرفتن ایمان و هدایت باز داشت.

إِذْ تَأْمُرُونَنٰا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدٰاداً

یعنی هنگامی که ما را فرمان دادید که وحدانیّت و یکتایی خدا را انکار کنیم و ما را فراخواندید که برای او شریکانی در عبادت قرار دهیم.

وَ أَسَرُّوا النَّدٰامَهَ

دو وجه دربارهٔ این جمله ذکر شده:

۱-یعنی اظهار پشیمانی و ندامت کردند.۲-یعنی ندامت و پشیمانی را مخفی داشتند،و در شعر امراء القیس اسرار تفسیر شده است:

تجاوزت حرّاسا الیها و مشعرا

علیّ حرا ما لو یسرّون مقبلی

یعنی رفتم بخانه معشوقه ام و به وصل او رسیدم و گرچه در اطراف منزلش

پاسبانها و پاسدارها بودند،شاهد این بیت یسرّون که بمعنای پنهان کردن آمده.

بنا بر دو وجه،پس هر کس وجه اوّل را قبول کرده گوید یعنی پیروی شدگان و رؤساء،اظهار ندامت و پشیمانی بر گمراه کردن مردم میکنند و ضعفا و پیروان هم اظهار ندامت بر گمراهی مینمایند.

و بعضی گفته اند:یعنی اینکه بعضی بر برخی دیگر اقبال نموده و آنها را ملامت و سرزنش کرده و اظهار ندامت و پشیمانی میکنند،و هر کس وجه دوّم را اختیار کرده گوید:معنایش اینست،ندامت و پشیمانی را در خاطر خود از ترس رسوایی مخفی مینمایند.

و بعضی گفته اند:یعنی رؤساء و رهبران ندامت را از پیروان خود مخفی مینمایند.

لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ

یعنی هنگامی که نزول عذاب را بایشان دیدند.

وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذِینَ کَفَرُوا

و قرار دادیم ما غلهای آتشین را در گردن کسانی که کافر شدند.

ابن عباس گوید:آنها را در آتش مغلول میکنند.

هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ

آیا پاداش نمیشوند مگر آنچه را که عمل میکردند یعنی پاداش داده نمیشوند مگر باعمال چنانی که مرتکب شدند باندازه استحقاقشان.

وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ

و ما در روستایی ترساننده ای نفرستادیم یعنی پیامبری که ترساند ایشان را از مخالفت خدای تعالی.

إِلاّ قالَ مُتْرَفُوها

مگر آنکه ستمکاران و ثروتمندان متنعّم در آن گفتند

ص :۲۷۳

إِنّٰا بِمٰا أَرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ

بـدرستی که مـا بآنچه که شـما بآن ارسال شـده ایـد کافر هستیم و در این آیه بیانیست برای پیامبر(ص)که اهل قریه او بر روش گذشتگان رفته اند و اشاره به اینکه پیروان گذشته هم فقراء و مردم متوسّط بودند نه دولتمندان.

آن گاه خداوند سبحان علّت کفر آنها را بیان کرد به اینکه گفت:

وَ قٰالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً

یعنی افتخـار کردنـد باموالشـان و اولادشـان بگمـان آنکه خـدای تعالی مال و فرزنـد بآنها عطا کرده برای کرامت و بزرگواری ایشان نزد خـداست،پس گفتنـد چون ما روزی داده- شـده ایم و شـما محروم شـده ایـد،پس ما از شـما برتر و بالاتر هستیم،نزد خدای تعالی،پس ما را برای کفرمان بشما عذاب نمیکنند و این قول خدا است از زبان ایشان:

وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ

و مـا عـذاب نخواهیم شـد،و ندانسـتند که اموال و اولاد عطاء و بخششـی است از خـدای تعالی و واجب است بر ایشان شـکر و سپاس خدا و این برای اکرام برتری و بزرگواری ایشان نیست.

ص:۲۷۴

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزٰاءُ اَلضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِی اَلْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَ اَلَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیٰاتِنٰا مُعٰاجِزِینَ أُولٰئِکَ فِی اَلْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلرّٰازِقِینَ (۳۹) وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ إِیّٰاکُمْ کٰانُوا یَعْبُدُونَ (۴۰)

ترجمه:

۳۶-بگو(ای محمد)البته پروردگار من روزی را برای هر که خواهد گشاده میگرداند و تنگ میسازد و لکن بیشتر مردم(این نکته را)نمیدانند.

۳۷-و اموال شما و فرزندان شما بآن خصلتی نیست که شما را نزد ما نزدیک گرداند مگر کسی که ایمان آورده باشد و کردار شایسته کند،پس آن گروه بر ایشان پاداش دو چندانست به سبب اعمالی که کرده اند و ایشان در غرفه های بهشت(از آفات)ایمنند.

ص: ۲۷۵

۳۸-و آنان که در ابطال آیه های ما میکوشند در حالی که گمان برندگانند که ما را عاجز توانند ساخت آن گروه در عذاب احضار شدگانند.

۳۹-(ای پیغمبر)بگو البته پروردگارم روزی را برای هر که خواهد گشاده میگرداند و برای او تنگ میسازد و هر چه که انفاق کنید پس او عوضش را باز دهد و او بهترین روزی دهندگانست.

۴۰-(بخاطر بیاور)روزی را که خدا مشرکان و معبودان از فرشتگان همگی را گرد آورد،سپس بفرشتگان گوید آیا این گروه را میپرستیدند.

قرائت:

حمزه تنها فی الغرفه خوانده و دیگران فی الغرفات جمع خوانده اند و یعقوب جزاء بنصب،الضعف را برفع قرائت کرده.

دلیل:

دلیل کسی که الغرفه مفرد خوانده قول خدای تعالی أُوْلٰئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمٰا صَبَرُوا (۱)میباشد و در بهشت غرفات و غرف میباشد،جز اینکه عرب گاهی از جمع اکتفاء بمفرد میکند هر گاه اسم جنس باشد گفتند(اهلک- الناس الدینار و الدرهم)مردم را دینار و درهم نابود ساخت.

و کسی که(فاولئک لهم جزاء الضعف)خوانده پس تقدیرش،فاولئک لهم الضعف جزاء است،یعنی در حال مجازات پس آن مصدر است که در محلّ حال نهاده شده یعنی جزاء داده میشوند جزاء را و ممکن است که مفعول له باشد،و امّا اضافه جزاء بضعف در قرائت مشهور پس آن بنا بر اضافه بمفعول است.

ص: ۲۷۶

۱- ۱) -فرقان آیهٔ:۷۵،و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۵۸.

اعراب:

زلفى در محل نصب است بنا بر مصدريت تقديرش تقرّبكم قربه يا تقريبا است و قول او الّا من آمن موصول و صله در محل نصب است بنا بر بدليّت از كاف و ميم در تقرّبكم،ممكن است كه منصوب باشد بنا بر استثناء.

تفسير:

اشاره

چون خداوند سبحان حكايت كرد از كفّارى كه گفتند ما عذاب نخواهيم شد براى آنكه خداوند تعالى ما را در دنيا بينياز و توانگر نمود،پس در آخرت هم ما را عذاب نميكند خدا براى رد كردن گفته آنها فرمود:

(قُلْ)

اى پيامبر بگو إِنَّ رَبِّي البتّه پرودگار من كه مرا آفريد.

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ

گشاده ميگرداند روزى را براى هر كس كه خواهد بنا بر آنچه كه ميتواند از مصلحت او و غير او.

(وَ يَقْدِرُ)

و تنگ ميسازد نيز بر حسب مصلحت،پس بسط و توسعه روزى آن فزونى در روزيست بنا بر قدر كفايت و قدر تنگ ميسازد بر او از قدر كفايت.

وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ

و لكن بيشتر مردم نميدانند و اين براى جهل ايشانست بخدا و حكمت او،پس گمان ميكنند كه زيادى مال انسان دلالت ميكند بر بزرگوارى او نزد خداى تعالى،سپس تصريح كرد باين معنى و گفت: وَ مٰا أَمْوٰالُكُمْ يعنى اموالى كه خدا بشما عطا كرده.

(١)

(وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً ،و در سوره زمر آيۀ ٢٠، لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ، و نيز در همان آيه،من فوقها غرف مبنيّه تجرى من تحتها الانهار.

وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ

و نه فرزندانتان كه نصيب شما شده.

بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفىٰ

بآن خصلت و پايه اى نيست كه شما را نزد ما نزديك گرداند.

مجاهد گويد:زلفى يعنى نزديك،اخفش گويد:اراده كرده بالتى- تقرّبكم عند اللّه تقريبا،بآن پايه اى كه شما را نزديك كند نزد خدا نزديك كردنى.

پس زلفى اسم مصدر است،و فراء گويد:التى ممكنست كه بر اموال و اولاد واقع شود،و خبر بلفظ مفرد آمده و اگر چه داخل شود در او ديگرى.

إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً

مگر آنكه ايمان آورد و كار شايسته نمود، يعنى لكن كسى كه ايمان بخدا آورد،و او را شناخت و پيامبرش را تصديق و اطاعت كرد او را در آنچه امر نمود وى را و قبول نهى نمود از او در آنچه كه او را نهى فرمود.

فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰاءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا

پس آن گروه هستند كه برايشان دو چندان ثواب است بآنچه عمل كردند،يعنى خدا حسنات ايشان را دو برابر نمايد،پس بيك حسنه ده برابر و زيادتر ميدهد و ضعف اسم جنس است،دلالت بر زياد و اندك ميكند،و ممكنست كه اموال و اولاد نزديك به خدا شوند نزديك شدنى به اينكه مؤمن كسب مال كند براى آنكه بآن استعانت جويد بر قيام بحق تكليف و توليد مثل و فرزند كند براى همين منظور"پس" آن دو او را بخدا نزديك كنند نزديك شدنى،پس بنا بر اين استثناء ميباشد استثناء متصل و بمعناى لكن نميباشد.

و ابى مسلم گويد:كه جزاء ضعف پاداش اينست كه در آخرت بايشان عطا كند مثل آنچه كه در دنيا براى ايشان بود از نعمت و ضعف بمعناى مثل

و مانند است.

وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ

یعنی ایشان در غرفه های بهشتی و آن اطاقهایی است بالای بناها.

(آمِنُونَ)

در آنجا نمیترسند از چیزی از آنچه ترسیده میشود از مثل آن در دار دنیا از مرگ و دگرگونی و بلاها و غصّه ها.

وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا

یعنی آنهایی که کوشش میکنند در ابطال آیات ما و تکذیب آن.

(مُعاجِزِینَ)

عاجز میدانند پیامبران ما را و مانع میشوند دیگران را از کارهای خیر.

أُولٰئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ

تفسیرش گذشت،و البته خدای سبحان آن را تکرار کرده برای اختلاف فائده.

اوّل توبیخ و سرزنش است کفّار را و ایشان مورد خطاب هستند،دوّم موعظه و انذار است برای مؤمنین،پس مثل آنکه گوید توانگر ساختن کفّار و اعطاء کردن بایشان دلالتی بر کرامت و بزرگواری و سعادت ایشان ندارد بلکه این زیاد میکند عقوبت و عذاب ایشان را،و توانگری مؤمنین است که زیادی در سعادت ایشان باشد،به اینکه آن را در راه خدا انفاق کنند،و بر این دلالت میکند قول خدا.

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ

و آنچه که دادید از مالتان یعنی و آنچه اخراج کردید از اموالتان در راه خیر،پس خدای سبحان بشما عوض آن را میدهد امّا در دنیا بزیادتی نعمت و یا در آخرت بثواب بهشت گفته

میشود خدا عوض داد برای او و بر او هر گاه تبدیل کند برای آنچه که از دست او رفته.

وَ هُوَ خَيْرُ الرّازِقِينَ

و اوست بهترین روزی دهندگان برای آنکه او منافع بندگانش را میدهد نه برای رفع زیان آنان و نه برای جلب منفعت از آنان برای محال بودن سودها و زیانها بر او،

کلبی گوید:آنچه تصدّق دهید در راه خیر،پس خدا عوض او را دهد یا تعجیل کند در دنیا عطا نماید و یا ذخیره آخرت شما کند.

و ابو هریره از پیامبر(ص)روایت کرده و گوید:خدای تعالی عزّ و جل فرمود برای من انفاق کن،انفاق میکنم بر تو.

و انس بن مالک از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود،منادی حق در هر شب ندا کند بزائید برای مردن،و بسازید برای خراب شدن،و ندا میکند- ندا کننده ای:

اللّهم هب للمنفق خلفا ،بار خدایا ببخش بهر انفاق کننده عوض آن را.

و ندا میکند ندا کننده ای:

اللّهم هب للممسک تلفا ،بار خدایا بهر امساک کننده تلف را.

و ندا میکند ندا کننده ای:

لیت الناس لم یخلقوا ،ای کاش مردم خلق نشده بودند.

و ندا میکند ندا کننده ای:

لیتهم اذ خلقوا فکروا فیما له خلقوا ،ای کاش ایشان وقتی آفریده شدند فکر میکردند برای چه ایجاد شدند.

و جابر از پیغمبر(ص)روایت کرده که فرمود هر کار خوبی صدقه است و

آنچه که مرد هیثیت و آبروی خود را بوسیلهٔ آن حفظ میکند صدقه است،و آنچه مؤمن از مخارج خود انفاق میکند،پس بر خداست که عوض آن را بعنوان ضمانت بدهد مگر آنچه در ساختمان یا معصیت صرف نماید.

و از ابی امامه روایت شده که گفت شما این آیه را تأویل میکنید در غیر- تأویلش،و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه،من از رسول خدا(ص)شنیدم،و کر شوم اگر دروغ بگویم،میفرمود،بر شما باد که اسراف در مال و مخارج نکنید و بر شما باد بر اقتصاد و میانه روی کردن،پس هیچ قومی هرگز فقیر و بینوا- نشوند که اقتصاد نمودند.

سپس خدای سبحان فرمود: وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً روزی که تمام ایشان را محشور نمائیم،یعنی روز قیامت جمع میکند آنهایی را که برای غیر خدا عبادت کردند و معبودین از ملائکه را برای حساب.

ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ

سپس می گوییم بفرشتگان آیا این گروه کفّار، إِیّٰاکُمْ کٰانُوا یَعْبُدُونَ یعنی آنها بودند که شما را میپرستیدند و در عبادت شما را قصد میکردند،و این بر وجه اقرار گرفتن و استشهاد از ملائکه است بر عقاید و معتقدات کفّار تا فرشتگان از ایشان و عبادتشان تبرئه شوند چنانچه خدای سبحان بعیسی(ع)فرمود أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلٰهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ (۱)آیا تو گفتی بمردم که تو را و مادرت را دو خدا بدانند از غیر خدای جهان.

ترتیب:

جهت اتصال و پیوست این آیه بما قبلش اینست که ایشان گفتند ما مال و اولادمان بیشتر است بیان فرمود که ادّعاء آنها مردود است و ایشان معذّب و محبوس خواهند بود در روز قیامت.

۱- ۱) -سورهٔ مائده آیهٔ:۱۱۶.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

قالُوا سُبْحانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ اَلْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ اَلنّارِ اَلَّتِی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (۴۲) وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْکٌ مُفْتَریً وَ قالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ (۴۳) وَ ما آتَیْناهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ (۴۴) وَ کَذَّبَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَیْناهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلِی فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ (۴۵)

ترجمه

۴۱-فرشتگان گویند تو منزّهی از آنکه ترا شریکی باشد دوست ما تویی نه آنان بلکه ایشان دیوان را میپرستیدند و بیشترشان بجنّیان گرویده بودند ۴۲-پس برخی از شما برای بعضی دیگر سودی را مالک نمیگردد و نه زیانی را و آن روز بکسانی که ستم کرده اند گوئیم شکنجه آتشی را که همواره آن را دروغ میپنداشتید بچشید.

۴۳-و چون آیه های ما در حالی که دلالت آن روشن است برای کافران

خوانـد شود گوینـد این محمـد نیست جز مردی که میخواهـد شـما را از خدایانی که پدرانتان میپرستیدند باز دارد و گفتند این قرآن جز دروغی بر بافته و بخـدا نسـبت داده نیست و آنان که نگرویـده انـد حق را آن دم که بسوی ایشان آمـد گفتند این جز سحری آشکار نیست.

۴۴-و کافران را هیچ کتابی نداده ایم که آن را بخوانند و پیش از تو بسوی ایشان هیچ ترساننده ای نفرستادیم.

۴۵-و آنان که پیش از ایشان بودنـد تکـذیب کردنـد و حال آنکه اهل مکّه بـده یک آنچه که بآنان داده ایم نرسیده انـد،پس فرستادگان مرا دروغگو شمردند،پس انکار من چگونه بود.

اعراب:

(بیّنات)منصوب بر حالیت است(و آباؤکم)فاعل(یعبد)و اسم (کان)محذوف و آبائکم آن را تفسیر میکند،و تقدیرش "عما کان آباؤکم یعبدون" از آنچه را که پدرانشان میپرستیدند(یدرسونها)جایز است که در محلّ جرّ صـفت"کتب" باشد و ممکن است که در محلّ نصب بر جای جار و مجرور باشد،برای آنکه معنی چنین است،"و ما آتیناهم کتب مدروسه"و ما نفرسـتادیم ایشان را کتابهایی که درس گفته باشـند"و کیف کان نکیر"کیف خبر کان و نکیر اسم آنست که مقـدم بر"کان"شده و نکیر مصدر مانند غدیر است،در قول شاعر:

عذیر الحیّ من عدوان

کانوا حیه الارض.

یعنی قبیله عذر میآوردند از دشمنان که ایشان مار زمین هستند.

تفسیر:

(قالُوا)

یعنی فرشتگان گفتند: (سُبْحانَکَ) یعنی منزّه هستی تو از آنکه غیر

تو را بپرستیم و با تو معبود دیگری بگیریم. (أَنْتَ) تو ای خدا (وَلِيُّنا) ناصر ما و سزاوارتر بما هستی. (مِنْ دُونِهِمْ) یعنی از غیر این کفّار و غیر هیچکس و ما راضی بعبادت ایشان نبودیم با علم ما به اینکه تو پروردگار ما و ایشان هستی.

بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ

بلکه ایشان دیوان را میپرستیدند به پیروی کردن از آنها در آنچه ایشان را فرا خواندن به پرستش فرشتگان.

و بعضی گفته اند:مقصود از جنّ شیطان و بچه های او و اعوان او می باشد.

أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ

بیشترشان بآنان ایمان دارند یعنی تصدیق میکنند شیطانها را و مطیع و پیرو آنهایند،سپس خداوند سبحان میفرماید:

(فَالْيَوْمَ)

یعنی روز قیامت، لا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ مالک نیستند برخی از شما بعضی دیگر را مقصود پرستندگان و پرستیده شدگانند(عابدین و- معبودین)عبادت کنندگان و عبادت شدگان.

نَفْعاً وَ لا ضَرًّا

یعنی سودی را بسبب شفاعت و زیانی را بسبب عذاب و شکنجه مالک نیستند.

وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا

و می گوییم بکسانی که ستم کردند به اینکه غیر خدا را پرستیدند.

ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتِی كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ

بچشید عذاب و شکنجه آتشی را که آن را دروغ میپنداشتید و اعتراف بآن نمیکردید و آن را انکار می نمودید،سپس خداوند سبحان برگشت بحکایت حال کفّار در دنیا و گفت:

إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا

هر گاه برای ایشان آیات ما تلاوت میشد یعنی

دلیلهای ما خوانده میشد (بَیِّناتٍ) دلیلها و آیه های روشن از قرآنی که نازل بر پیامبرمان نمودیم.

(قالُوا)

گفتند در آن موقع ما هٰذا إِلاّ رَجُلٌ یُرِیدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ نیست این پیغمبر(ص)مگر مردی که میخواهد شما را باز دارد،یعنی منع نماید شما را.

عَمّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ

از آنچه را که پدرانتان میپرستیدند،و چون دلیل محکومشان نمود برگشتند به تقلید پدرانشان وَ قالُوا ما هٰذا و گفتند این قرآن نیست، (إِلاّ إِفْکٌ) مگر دروغ (مُفْتَریً) که آن را بسته و نسبت داده است.

قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ

و گفتند آنهایی که کافر بحق یعنی قرآن شدند لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هٰذا وقتی قرآن بر ایشان آمد که این نیست (إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ) مگر جادویی و سحری آشکار،آن گاه خداوند خبر داد که ایشان از روی برهان و دلیل نگفته اند،پس فرمود:

وَ ما آتَیْناهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَها

یعنی ما هرگز برای مشرکین قریش کتابی ندادیم که آن را بخوانند پس بفهمند به سبب خواندن آن که آنچه تو آن را آورده ای حق است و یا باطل،و فقط ایشان تو را از روی هوای نفس بدون هیچ دلیل و برهانی تکذیب میکنند.

وَ ما أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ

و ما نفرستادیم پیش از تو بسوی ایشان هیچ پیامبر و ترساننده ای که امر کند ایشان را بتکذیب کردن تو و خبر دهد ایشان را به بطلان قول تو یعنی ایشان در تکذیب تو برنمیگردند مگر بجهل و نادانی و دشمنی و پیروی هوا و هوس خود،سپس آنها را خبر داد از بدی عاقبت کسانی که تکذیب پیامبران قبل از خود را نمودند برای

ترسانیدن ایشان و گفت.

اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و تکذیب کردند کسانی که قبل از ایشان بودند کسی را که بر ایشان مبعوث شده بود از پیامبران و آنچه را که از کتابهای آسمانی که برایشان آورده بود.

وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ

ابن عباس و قتاده گویند:یعنی ای، محمد نرسید قوم تو را ده یک آنچه را که ما به پیشینیان داده بودیم از نیرو و فراوانی مال و طول عمر پس خدا هلاک کرد ایشان را.

فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ

پس تکذیب کردند پیامبران مرا پس چگونه بود انکار من یعنی عقوبت من و تغییر دادن من حال ایشان را.

ابی مسلم گوید:یعنی نظر کن در آثار ایشان چگونه بود انکار من بر ایشان بهلاکت و نابودی،و مقصود اینست که ما چنانچه هلاک کردیم آنها را هنگامی که تکذیب پیامبران ما نمودند،پس این هم هر آینه باید به ترسند و حذر کنند که مانند آنچه را که بایشان از هلاکت و بدبختی رسید به آنها نرسد.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

قُلْ إِنَّمٰا أَعِظُكُمْ بِوٰاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنىٰ وَ فُرٰادىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذٰابٍ شَدِيدٍ
(۴۶) قُلْ مٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّٰمُ
اَلْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ مٰا يُبْدِئُ اَلْبٰاطِلُ وَ مٰا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمٰا أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسِي وَ إِنِ اِهْتَدَيْتُ فَبِمٰا يُوحِي إِلَيَّ
رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

ترجمه:

۴۶-بگو(ای پیامبر)فقط شما را بیک خصلت پند میدهم و آن خصلت اینست که برای خدا در حالی که دو تا دو تا یا یک یک باشید برخیزید سپس بیندیشید که صاحب شما را هیچگونه دیوانگی نیست و او شما را جز ترساننده ای پیش از آمدن عذابی سخت نیست.

۴۷-و نیز بگو مردی که از شما سؤال میکنیم پس آن از آن شما باشد مزد من جز بعهده خدا نیست و او بهمه چیز گواهست.

۴۸-و نیز بگو البته پروردگار من حق را القا میکند(آن پروردگار)دانای

ص: ۲۸۷

همه پوشیده هاست.

۴۹-و نیز بگو حق آمد و باطل رو نمیکند و باز نمیگردد.

۵۰-و نیز بگو اگر گمراه شدم فقط بر زیان نفس خویش گمراه میشوم و اگر هدایت یافتم پس آن بسبب آن چیزیست که پروردگارم بمن وحی کرده است که او شنوای نزدیک است.

اعراب:

أَنْ تَقُومُوا

در محلّ جرّ است بنا بر بدلیّت از(واحده)و جایز است که در محل نصب باشد بحذف حرف جرّ و وصل کردن فعل را باو و تقدیر آن(اعظمکم بطاعه اللّه لان تقوموا)(و اعظکم بان تقوموا)پند میدهم شما را بطاعت خدا که قیام کنید یا پند میدهم شما را به اینکه قیام نمائید.

(مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ)

منصوب است بنا بر حالیت، (مٰا سَأَلْتُکُمْ) ما شرطیه و آن در محل نصب است بآنکه مفعول دوّم برای سألت باشد،و جایز است که موصوله هم باشد به اینکه تقدیرش،ما سألتکموه باشد پس با صله اش در محل رفع خواهد بود بسبب مبتداء بودن، (عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ) ممکن است بدل از ضمیر مخفی در یقذف باشد و جایز است که خبر مبتداء محذوف- باشد یعنی(و هو علام الغیوب)و اگر منصوب شود بنا بر اینکه صفت"لربّی" باشد هر آینه جایز است لکن رفع بهتر است برای آنکه بعد از تمام شدن کلام آمده.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان پیامبرش را خطاب فرمود و گفت:

(قُلْ)

بگو ای محمد بایشان، إِنَّمٰا أَعِظُکُمْ بِوٰاحِدَهٍ یعنی امر می کنم

شما را و سفارش مینمایم شما را بیک خصلت.

بعضی گویند:بیک کلمه و آن کلمه توحید است،مجاهد گوید:بطاعت خدا و هر کس معنای اوّل را گفته گوید واحده را بما بعدش تفسیر کرد و گفت:

أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرٰادیٰ

اینکه قیام کنید برای خدا دو تا دو تا یا یکی یکی.

ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مٰا بِصٰاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

یعنی اینکه قیام کند مردی از شما یا با دیگری آن گاه به پرسند از یکدیگر آیا ما هیچ دروغی از محمد شنیده ایم یا آیا ما در او دیوانگی و آثار جنون مشاهده کرده ایم پس در این دلالت است بر بطلان آنچه یاد کردید شما و معنای قیام اینجا نیست قیام مگر بر مرد و فقط مقصود بآن قصد برای اصلاح و اقبال است بر او در حالی که با غیرش مناظره کند و متفکّر در نفس خود باشد برای آنکه حق فقط برای انسانی بسبب مناظره با دیگری و تفکّر روشن میشود،و قطعا کلام تمام شده نزد قول او تتفکّروا)و ما برای نفی و نیست کردنست؟ قتاده گوید:یعنی بمحمد(ص)دیوانگی نیست،و اگر تمام کلام را آخر آیه قرار دادی پس معنا اینست،پس فکر کنید چه اثری در صاحب شما از دیوانگی است،یعنی آیا دیدید از اوّل زندگی او تا مبعثش بدنامی و عیبی که منافی پیامبری او باشد از دروغ گویی یا ضعفی در عقل او یا اختلافی در گفتار و کردار او که دلالت بر دیوانگی او کند.

إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذِيرٌ لَكُمْ

نیست او مگر ترساننده ای از گناهان خدا برای شما بَيْنَ يَدَيْ عَذٰابٍ شَدِيدٍ که در پیش روی شماست عذابی دردناک

یعنی عذاب قیامت،سپس به پیامبر(ص)فرمود:

(قُلْ)

بگو بایشان ای محمد مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ آنچه سؤال کردم شما را از اجر و مزد،پس آن برای خود شماست،یعنی من از شما برای تبلیغ و رساندن رسالت خدا چیزی از مال دنیا نمیخواهم تا مرا متهم نمائید و آنچه از شما مطالبه کردم از مزد و اجرت بر اداء رسالت و بیان احکام شریعت پس آن برای خود شماست و این چنانست که مرد میگوید به کسی که قبول نصیحت او را نمیکند آنچه بمن اجرت داده ای بیا بگیر و آنچه که در این موضوع مال منست قطعا بخشیدم بتو قصدش اینست که چیزی برای من در این کار نیست،و از این قبیل است نصیحت مجانی.

و ماوردی گوید:معنایش اینست:بدرستی که اجرت آنچه دعوت کردم شما را بسوی آن از اجابت من و اندوخته ام آن برای شما باشد نه من و این معنا از حضرت باقر علیه السلام هم روایت شده است.

إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ

نیست مزد من مگر بر خدا یعنی نیست ثواب عمل من مگر بر خدای پس او مرا ثواب دهد برای رسالتم و آن را ضایع و تباه نکند.

وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ

و اوست که بر هر چیزی گواه و داناست و هیچ چیز از نظر او غایب نیست پس میداند آنچه بمن میرسد از آزار شما.

(قُلْ)بگو ای محمد إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ بدرستی که پروردگار من بمن القاء وحی میکند.

قتاده و مقاتل گویند:و القاء میکند وحی را به پیامبرانش.

عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ

داننده غیبهاست،تمام پنهانی و آنچه از دیدگاه

خلقش در زمینها و آسمان پنهانست میداند(قل)بگو ای محمد(جٰاءَ الْحَقُّ) حق آمد و آن امر خدای تعالی است بسبب اسلام و توحید.

ابن مسعود گوید:و آن جهاد و نبرد با شمشیر است.

وَ مٰا یُبْدِئُ الْبٰاطِلُ وَ مٰا یُعِیدُ

و باطل رفت رفتنی که برگشت ندارد دیگر برای آن نه ظهوری و نه اعاده ای و نه اقبال و نه ادباریست برای آنکه حق هر گاه آمد برای باطل چیزی باقی نمیگذارد.

قتاده گوید:باطل ابلیس است نه ایجاد خلق میکند و نه آنهایی را که رفته اند برمیگرداند.حسن گوید:باطل برای اهلش ایجاد خیری در دنیا نمیکند و در آخرت هم اعاده خیری نمی نماید.

و زجاج گوید:و ممکنست که ما استفهامیه باشد در محل نصب بر معنای و آیا چیزی را باطل ایجاد میکند و آیا چیزی را اعاده مینماید.

ابن مسعود گوید:رسول خدا(ص)داخل مکّه شد و در اطراف بیت اللّٰه الحرام ۳۶۰ بت بود پس شروع کرد با چوبی که در دستش بود بر آنها میزد و میگفت: جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً ،حق آمد و باطل رفت البته باطل رفتنی است،" جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ کٰانَ زَهُوقاً" حق آمد و باطل نه ایجاد میکند و نه اعاده مینماید.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ

بگو اگر گمراه از حق شدم چنانچه شما ادّعا میکنید، فَإِنَّمٰا أَضِلُّ عَلیٰ نَفْسِی یعنی البته نتیجه و گناه ظلالت و گمراهیم بر خود من است،و من مؤاخذه و گرفتار بآن خواهم بود نه غیر من.

وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ

و اگر هدایت بحق یافتم فَبِمٰا یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی بفضل پروردگار من است از آنجا که وحی بمن میکند،پس منّت برای اوست

باین سبب بر من نه بر خلق او.

إِنَّهُ سَمِيعٌ

اوست که شنوای گفتار ماست، (قَرِيبٌ) نزدیک ماست پس بر او حق و باطل پوشیده نیست.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

ص: ۲۹۲

ترجمه:

۵۱-و(ای رسول)اگر ببینی هنگامی که کافران ترسان شوند پس هیچ فوتی نباشد و از جای نزدیک ایشان را بگیرند.

۵۲-و(در آن وقت که عذاب را ببینند)گویند به پیغمبر ایمان آوردیم و از کجا برای ایشان سود باشد از مکانی دور.

۵۳-و حال آنکه پیش از این بخدا کافر شدند و از مکان دور رمی بغیب کرده و تکذیب بهشت و دوزخ و پاداش و کیفر را نمودند.

۵۴-و(مرگ آمد)و میان ایشان و آنچه میخواستند فاصله شد چنانچه همین عمل با نظائرشان پیش از این کرده شد زیرا که ایشان در شکی مضطرب سازنده(دلها)بودند.

قرائت:

ابو عمرو و اهل کوفه غیر عاصم(التناوش)را با مد و همزه خوانده و دیگران بدون مد و همزه خوانده اند.

دلیل:

التناوش،بمعنای تناول است،نشت،انوش،شاعر گوید:

فهی تنوش الحوض نوشا من علا

نوشا به تقطع اجواز الفلا

آن ناقه آب حوض را از بالا نوشید و آب زیادی آشامید که بسبب آن صحرا را قطع کند و طی نماید و نیازی بآب دیگری پیدا نکند.

پس کسی که همزه نداده آن را تفاعل قرار داده و کسی که همزه داده، احتمال دو امر را داده:۱-اینکه او همزه را بدل از واو قرار داده برای منضم بودن آن مثل اقتت و ادؤی و مثل آن،۲-مأخوذ از نأش باشد و آن به

معنای طلب است،رؤبه گوید:

اقحمنی جار ابی الخاموش

الیک ناش القدر المنئوش

همسایه ابو الخاموش مرا وادار و مجبور کرد که برای طلب کردن دیک وارد بر تو شوم،شاهد بیت کلمه و الناش،است که بمعنای کندی در حرکت آمده است و شاعر گوید:

تمنّی نئیشا ان یکون اطاعنی

و قد حدثت بعد الامور امور

آرزو کرد مدّت طولانی و مدیدی که مطیع من باشد و حال آنکه بتحقیق حادث امری بعد از امری،شاهد در نئیشا است که بمعنای طولانی آمده و منصوب شده نئیشا بنا بر ظرفیت.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان فرمود: وَ لَوْ تَرىٰ و اگر به بینی ای محمد.

إِذْ فَزِعُوا

زمانی که می ترسند یعنی در موقع رستاخیز فَلاٰ فَوْتَ یعنی هیچکس از ایشان از من فوت نمیشوند و ستمکاری از من خلاص نمیشود.

وَ أُخِذُوا مِنْ مَکٰانٍ قَرِیبٍ

و از مکان نزدیکی گرفتار میشوند یعنی از گورستان و هر کجا باشند پس ایشان از نظر خدا نزدیک هستند و فوت نمی شوند،و جواب لو محذوف است و کلام دلالت بر آن میکند و تقدیرش(لرأیت امر عظیما)هر آینه امر بزرگی خواهی دید.

قتاده گوید: إِذْ فَزِعُوا در دنیاست هنگامی که بالمعانیه دیدند سخت گیری خدا را در موقعی که فرشتگان برای قبض روحشان آمدند.

ضحاک و سدی گویند:آن ترس ایشان بود روز جنگ بدر هنگامی که- گردنهایشان زده شد و نتوانستند از عذاب فرار کنند و نه بازگشت بتوبه نمایند

ص:۲۹۴

و ابو حمزه ثمالی:گوید،شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام و حسن بن حسن بن علی علیهم السلام میگفتند آن لشگر صحراء بیداء است که زمین از قدمهای آنها میگیرد و فرود میبرد.

و نیز گوید:مرا حدیث کرد عمرو بن مره و حمران بن اعین که آنها شنیدند از مهاجر ملکی که میگفت شنیدم ام سلمه میگفت،رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود،پناه میبرد پناه بری به بیت اللّه الحرام پس خدا برانگیزاند لشگری را بسوی او تا اینکه بدشت بیداء میرسند(بیداء مدینه) و بزمین فرو میروند.

و از حذیفه بن یمان روایت شده که پیغمبر(ص)یاد نمود فتنه ای که میان اهل مشرق و مغرب خواهد بود فرمود،آنان در همان میان جنگ با یکدیگرند که سفیانی بر ایشان خروج میکند از وادی یابس،با لشکر فراوان تا در دمشق فرود آید،پس دو لشگر بر انگیزد یکی بسوی مشرق و دیگری را بسوی مدینه اعزام کند تا وارد شوند بر زمین بابل از شهر ملعونه بغداد،پس میکشند، بیش از سه هزار نفر و به بیش از یکصد نفر از زنها تجاوز کنند و بکشند سیصد نفر از بزرگان بنی العباس را سپس بسوی کوفه حرکت کنند،پس اطراف آن را خراب نمایند،آن گاه بیرون روند در حالی که متوجه بشام هستند،پس پرچم هدایت از کوفه بیرون آید و باین لشکر برخورد کرده و پیکار کنند و بکشند آنها را و مخبری را هم از ایشان آزاد نگذارند و آنچه در دست ایشانست از اسیران و غنائم و مهمّات جنگی را بغنیمت بگیرند و لشگر دوّم بسوی مدینه یورش برند پس سه شبانه روز آنجا را غارت کنند سپس از آنجا بسوی مکّه حرکت کنند تا وارد به بیداء شوند،خداوند جبرئیل را برانگیزد پس میگوید ای جبرئیل

برو و آنها را هلاک کن،پس جبرئیل با پایش میزند بر زمین زدنی خدا در آنجا زمین را با ایشان فرو میبرد و خلاص نمیشود از ایشان مگر دو مرد از جهنیه و برای همین آمده:(و عند الجهنیه الخبر الیقین)نزد جهنیه خبر یقینی است،پس این است قول خدای تعالی وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا... .

ثعلبی این حدیث را در تفسیرش آورده و اصحاب ما امامیّه در احادیث حضرت مهدی(روحی فداه)از حضرت ابی عبد اللّه صادق و حضرت ابی جعفر باقر علیهما السلام مثل آن را روایت کرده اند.

وَ قٰالُوا

یعنی و میگویند در این موقع و آن روز قیامت است یا در موقع دیدن عذاب یا در وقت فرو رفتن زمین در حدیث سفیانی آمَنّا بِهِ وَ أَنّٰى لَهُمُ التَّنٰاوُشُ ایمان آوردیم بآن و کجاست برای ایشان انتفاع و سود باین ایمانی که ناچار بآن شدند،خداوند سبحان بیان کرد که ایشان بسبب ایمانشان سودی نمیبرند چنانچه احدی هم از ایشان نفعی نبردند.

مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ

از مکان دور،و بعضی گفته اند:یعنی ایشان خواستند که بدنیا برگردند،پس مقصود اینست که ایشان خواستند چیزی را از جایی که نمیرسند و برنگردند بجهت دوری مکان و فقط اراده کرده دور بودن انتفاع ایشان باین ایمان و دور بودنشان از صواب...

وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

یعنی چگونه توبه ایشان قبول شود یا بدنیا برگردند و حال آنکه قبل از آن کافر بخدا شدند.

وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ

قتاده گوید:یعنی بگمان باطل خودشان حرف میاندازند و میگویند بهشتی نیست و دوزخی نیست و قیامتی نیست و این دورترین و بعیدترین گمانها و پندارهاست.

ص :۲۹۶

و بعضـی گفته انـد:محمـد(ص)را بـدون یقین بگمانشان متّهم میکردند و میگفتند او جادوگر است،و او شاعر و قافیه پرداز و او دیوانه است،و خدا آن را قذف قرار داده(و یقذفون)گفته برای باطل بودن آن.

و بعضـی گفته انـد:یعنی آنها امر آخرت را دور میداننـد و به پیروانشان می گوینـد:(هیهات هیهات لما توعدون)دور است دور است آنچه وعده میدهند و این مثل چیزیست که بیاندازند در جایی که دور است هدف آن.

وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مٰا یَشْتَهُونَ

ابی مسـلم گوید:و جدا و تفریق کنند بین ایشان و خواسته هایشان بسبب مرگی که گریبانشان را بگیرد چنانچه گریبان امثالشان را گرفت.

بعضـی گویند:خواسته ایشان توبه و ایمان یا بازگشت بدنیاست و حال آنکه منع از آن شدند،جبائی گوید خواسته و ایده ایشان نعمتهای بهشتی است و برخی گفته اند:یعنی ممنوع میشوند از هر چه بخواهند پس خدای تعالی در ایشان تنفّر و بی میلی ایجاد کند پس هیچ چیزی را درک نکنند مگر آنکه متالّم و ناراحت از آن شوند.

کَمٰا فُعِلَ بِأَشْیٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ

چنانچه با امثال آنها هم از کفّار در جلوتر همین عمل شده بود.

بعضـی گفته انـد:یعنی بکسـانی که موافق بـا عقیـده ایشان بودنـد و اهل دین و مرامشان از امّت های گذشـته وقتی که در موقع دیدن بلا و عذابی که توبه کردند و قبول نشد از ایشان.

ضحاک گوید:مقصود از این آیه اصحاب فیل است که وقتی خواستند کعبه را خراب کنند.

ص :۲۹۷

إِنَّهُمْ كٰانُوا فِی شَکٍّ

یعنی آنها در شک و تردید بودند از روز رستاخیز و قیامت.

و بعضی گفته اند:یعنی در شک از وقوع عذاب بایشان.

(مُرِیبٍ)

یعنی تشکیک کننده بودند چنانچه گفتند(عجب عجیب) شگفت است شگفت آمیز.

ص :۲۹۸

سورهٔ ملائکه یا فاطر

اشاره

مکی است حسن گوید،مگر دو آیه، إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ... و آیهٔ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ...

عدد آیات:

چهل و شش آیه شامی و مدنی اخیر است و ۴۵ آیه از نظر دیگران.

اختلاف آن:

در هفت آیه است، اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بصری و شامی جدید و آیهٔ و البصیر و النور سه آیه غیر بصری، مَنْ فِی الْقُبُورِ غیر شامی است (أَنْ تَزُولا) بصری(تبدیلا)بصری و شامی و مدنی اخیر است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب از پیامبر(ص)روایت کرده که فرمود هر کس سورهٔ ملائکه را قرائت کند روز قیامت سه در از درهای بهشت او را صدا میزند که از هر کدام از این سه در که خواستی وارد شو.

تفسیر آن:

چون خداوند سبحان سوره قبلی را پایان داد برد اهل شرک و شک و عناد این سوره را افتتاح نمود بذکر کمال قدرت و وحدانیّت و دلیلهای- توحیدی و گفت:

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فٰاطِرِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ جٰاعِلِ اَلْمَلاٰئِكَهِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَهٍ مَثْنٰى وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ يَزِيدُ فِي
اَلْخَلْقِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مٰا يَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِكَ لَهٰا وَ مٰا يُمْسِكْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ
هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۲) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَيْرُ اَللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ
فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۳) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ
تَغُرَّنَّكُمُ اَلْحَيٰاهُ اَلدُّنْيٰا وَ لاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان ۱-تمام سپاس و شکر مخصوص خدائیست که آفریننده آسمانها و زمین است،قرار دهنده فرشتگانست فرستادگانی که دارای دو بال دو دو و سه سه و چهار چهار است در آفرینش هر چه خواهد میافزاید زیرا که خدا بهر چیز توانا است.

ص :۳۰۰

۲-آنچه خـدا از بخشایش برای مردم بگشایـد پس آن را هیـچ بازگیرنـدهٔ نیسـت و آنچـه خـدا بـازگیرد پس آن را از پس بازگرفتنش هیچ فرستنده ای نیست و او نیرومندی درست کردار است.

۳-ای مردم نعمت خدای را بر خویشـتن یاد کنید،آیا هیچ آفریننده ای جز خدا هست که از آسـمان و زمین شما را روزی دهد هیچ خدایی نیست،پس چگونه منصرف شده اید.

۴-اگر اهل مکه تو را(ای پیامبر)دروغگو شـمردند بحقیقت پیش از تو پیغمبرانی تکـذیب شده اند کارها بسوی خدا بازگشت خواهد کرد.

۵-ای مردم وعده خدا راست و درست است پس زندگانی دنیا شما را نفریبد و شیطان فریبنده شما را بکرم خدا مغرور نسازد.

قرائت:

اهل کوفه غیر عاصم و ابو جعفر(غیر اللّه)را بجرّ خوانده و بقیّه از قاریان برفع خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:کسـی که(غیر اللّه)بجرّ خوانده آن را صـفت بر لفظ(من خالق)قرار داده و خبرش یرزقکم من السماء و الارض،و کسـی که(غیر اللّه)را برفع خوانـده احتمال چند وجه داده:۱-اینکه آن خبر مبتـداء باشد ۲-اینکه صـفت بر محلّ مبتداء باشد و خبرش مضـمر باشد تقدیرش(هل خالق غیر اللّه فی الوجود او العالم)آیا خالقی که غیر خدا باشد در وجود یا در عالم هست ۳-اینکه غیر استـثناء باشـد و خبرش مضـمر مثـل آنکه گویـد،هـل من خالق الاّ اللّه آیا نیست خالقی مگر خـدا و دلالت میکنـد بر امکان استثناء قول خدا

ص: ۳۰۱

مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اللّٰهُ ،نیست خدایی مگر خدا.

لغت:

الفطر:پارهٔ از چیز بظاهر شدن آن برای حسّ و فاطر السماوات یعنی خالق و آفریدگار آسمانها.

اعراب:

مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ

صفت برای اجنحه است که عدول از اثنین اثنین و ثلاثه ثلاثه و اربعه اربعه، مٰا یَفْتَحِ اللّٰهُ ما شرطیه است در محل نصب برای مفعول بودن آن فتحه داده میشود.

تفسیر:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فٰاطِرِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

ستایش از آن خدائیست که آفریدگار آسمانها و زمین است در حالی که اوّل است بنا بر اینکه مثالی برای او نیست، خودش سبقت و پیشی گرفت در حمد تا آنکه ما را تعلیم کند و آگاه نماید که چگونه سپاس کنیم او را،و برای آنکه برای ما بیان سازد که تمام حمد از آن او است.

جٰاعِلِ الْمَلاٰئِکَهِ رُسُلاً

فرشتگان را رسولان قرار داد بسوی پیامبران با کتابها و وحی.

أُولِی أَجْنِحَهٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ

قتاده گوید:صاحبان بالها دو تا دو تا،و سه تا،سه تا،و چهار تا،چهار تا،و تفسیر آن گذشت،و فقط آنها را صاحبان بال قرار داد برای آنکه برایشان امکان بالا رفتن و پائین آمدن بسوی زمین باشد،پس بعضی از ایشان دو بال دارند و بعضی سه بال و برخی چهار بال،فرمود و زیاد میکند در آن بالها آنچه خواهد و آن قول اوست.

يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ مٰا يَشٰاءُ

می افزايد در خلقت هر چه بخواهد.

ابن عباس گويد:پيغمبر(ص)شب معراج جبرئيل را ديد كه برايش ششصد بال بود،و اين اختيار زجاج و فراء است.

زهری و ابن جريح گويند:قصد كرده بقولش يزيد فی الخلق ما يشاء خوش صدايی را.قتاده گويد:آن ملاحت و نمكين بودن دو چشم است.

و ابو هريره از پيامبر(ص)روايت كرده كه فرمود آن زيبايی صورت و موی قشنگ و صدای خوب است.

إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ

بدرستی كه خدا بر هر چيزی تواناست هيچ چيزی نيست مگر آنكه او بر عين آن يا مثل آن تواناست،سپس خدا بيان كرد انعامش را بر خلقش و گفت:

مٰا يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِكَ لَهٰا

يعنی آنچه ميآيد ايشان را از باران و تندرستی يا هر نعمتی كه خدا بخواهد هيچكس قدرت ندارد كه جلوی آن را بگيرد. وَ مٰا يُمْسِكْ و آنچه كه امساك ميكند از اعطاء آن.

فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ

پس رساننده برای او بعد از آن نيست،يعنی هيچكس قدرت بر ارسال و اعطاء آن را ندارد.

حسن گويد:يعنی آنچه خدا ميفرستد از پيامبران بسوی بندگانش در وقتی غير وقت ديگر پس مانعی برای آن نيست برای آنكه رسول رحمت از خداست چنانچه فرمود: وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ (1)و آنچه امساك ميكند در زمان فترت يا از كسانی كه باو زخم ميزدند از كفّار پس رساننده برای او نيست،و لفظ محتمل است برای همه باشد.

١- ١) -سورة انبياء آية:١٠٧.

وَ هُوَ الْعَزِيزُ

یعنی قادر چنانی که عاجز نمیشود (الْحَکِيمُ) در افعالش دانا و محکم کار است،چه انعام کند و چه امساک از رحمت نماید،برای آنکه او آنچه حکمتش اقتضا کند میکند،سپس مؤمنین را خطاب نموده و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

ای مردم یاد کنید نعمت خدا را بر خودتان نعمت ظاهری و نعمت باطنی که از جمله آن شما را آفرید و ایجاد کرد و زنده نمود و شما را توانا نمود و اشتهاء شهوت در شما قرار داد و برای شما آفرید اقسام لذّتها و منافع را.

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

آیا خالقی جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد این استفهام تقدیریست برای ایشان،و معنایش نفی است تا آنکه اقرار کنند به اینکه خالقی نیست مگر خدا و روزی میدهد از آسمان بوسیلهٔ باران و از زمین بسبب روئیدنی ها،و آیا جایز است اطلاق لفظ خالقی بر غیر خدای سبحان،در آن دو وجه است:

۱-اینکه این لفظ بر احدی جز خدا اطلاق نمیشود،و فقط غیر خدا به لفظ خالق توصیف میشود بنا بر جهت تقیید اگر چه جایز است اطلاق لفظ صانع و فاعل و رازق و مثل آنها بر غیر خدا.

۲-یعنی خالقی نیست که روزی دهد و روزی را بوجود نمی آورد مگر خدای تعالی.

لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ

یعنی معبودی جز او نیست که شایسته پرستش و عبادت باشد. فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ یعنی چگونه منصرف از راه حق بگمراهی میشوید.

و بعضی گفته اند:یعنی کجا عدول میکنید از این دلیلهایی که برای شما اقامه کردم بر توحید با وضوح و آشکاری آن،سپس تسلّی داد خدا پیامبرش

ص :۳۰۴

صلّی اللّه علیه و آله را از تکذیب قومش او را و گفت:

وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ

و اگر تکذیب کردند تو را ای محمد. فَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ وَ إِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ پس قطعا تکذیب شدند رسولان و پیامبرانی قبل از تو بودند،و بسوی خدا کارها برمیگردد،پس پاداش میدهد کسی را که پیامبران را تکذیب کند،و یاری کند پیامبرانی که تکذیب شدند،سپس مخلوق را خطاب کرده و گفت:

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ

ای مردم بدرستی که وعده خدا حق است از روز رستاخیز و قیامت و بهشت و دوزخ و پاداش و حساب (حَقٌّ) راست است،لا محاله خواهد آمد.

فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا

پس زندگی دنیا شما را فریب ندهد که بلذتهای آن و نعمتهای آن فریب بخورید و گول نزند شما را حب ریاست،و حب زیاد ماندن در دنیا پس بدرستی که این از اندکی نابود و فانی میشود و گناه و وبال آن باقی میماند.

وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ

و فریب ندهد شما را فریب دهندهٔ بخدا و او یعنی غرور عادتش اینست که غیر خود را مغرور میکند و دنیا و زینت آن موصوف باین صفتند برای آنکه مردم مغرور بآن میشوند.

مجاهد و حسن گفته اند:که غرور شیطان و او ابلیس است.

ص:۳۰۵

[سوره فاطر (۳۵): آيات ۶ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ اَلسَّعِيرِ (۶) اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اَلَّذِينَ
آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۷) أَ فَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَإِنَّ اَللّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ
فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ إِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ بِما يَصْنَعُونَ (۸) وَ اَللّهُ اَلَّذِى أَرْسَلَ اَلرِّياحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَسُقْناهُ إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنا
بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها كَذلِكَ اَلنُّشُورُ (۹) مَنْ كانَ يُرِيدُ اَلْعِزَّةَ فَلِلّهِ اَلْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ اَلْكَلِمُ اَلطَّيِّبُ وَ اَلْعَمَلُ اَلصّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ
اَلَّذِينَ يَمْكُرُونَ اَلسَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰)

ترجمه:

۶-البتّه شيطان شما را دشمنى است پس شما نيز او را دشمن گيريد بى گفتگو شيطان پيروانش را ميخواند تا آنان از ملازمان آتش سوزان باشند.

۷-البتّه آنان كه كافر شدند براى ايشان شكنجه اى سخت است و آنان كه ايمان آوردند و كارهاى شايسته كردند براى ايشان آمرزشى و مزدى بزرگست

ص: ۳۰۶

۸-آیا کسی که زشتی عمل او برایش آراسته شد پس آن را نیکو دید البتّه خدا هر که را خواهد در گمراهی وا میگذارد و هر که را خواهد هدایت میکند پس جان خویش را برای حسرتها که بر گمراهی ایشان میخوری ضایع مکن زیرا که خدا بآنچه میکنند داناست.

۹-خدای یکتا آن ذاتیست که بادها را فرستاد پس آن بادها ابرها را برانگیختند،و آن را بر زمین مرده براندیم پس زمین را پس از مردگی آن به وسیلهٔ بارانی که از ابر فرود آمدند زنده گردانیدیم و زنده گردانیدن زمین مانند برانگیختن مردگانست.

۱۰-هر که برای خود عزّت میخواهد همه عزّتها از آن خداست سخنان پاک بسوی خدا بالا میرود و عمل شایسته سخنان پاکیزه را بالا میبرد و آنان که حیله های بد میکنند برای ایشان شکنجه ای سخت است و نیرنگ آن گروه فاسد میشود.

قرائت:

ابو جعفر(فلا تذهب)بضم تاء و نصب(نفسک)قرائت کرده و بقیّه از قرّاء (فلا تذهب نفسک)خوانده اند و دلیل در هر دو ظاهر است.

اعراب:

حسرات مصدر فعل محذوف است تقدیرش،فلا تذهب نفسک تتحسّر علیهم حسرات است،و جمیعا منصوب است بر حالیّت و عامل در آن چیزی است که لام از للّه بآن متعلّق است،و هو در وَ مَکْرُ أُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ فاصله شده بین مبتداء و خبرش.

ص :۳۰۷

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان حذر داد ایشان را از شیطان و فرمود:

إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ

البتّه شیطان دشمن شماست میخواند شما را بکارهایی که در آن هلاکت و زیان دنیا و آخرت است و منصرف میکند شما را از کارهای خوب و نیکو و میخواند شما را بکارهای بد.

فَاتَّخِذُوهُ

یعنی پس او را دشمن بدانید و با او عداوت کنید و پیرویش نکنید به اینکه موافق مقصود او عمل کنید و اعتراف نمائید که تسلیم و منقاد او هستید.

إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ

فقط او پیروان و دوستان و یاران خود را میخواند لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ تا آنکه از اصحاب و ملازمین آتش او باشند و سعیر آتش برافروخته و شعله ور است و معنایش اینست که برای سلطنت و تسلّطی بر مؤمنین نیست و لکن او یاران خود را دعوت میکند باعمالی که بسبب آن مستحق آتش شوند.

سپس بیان نمود خدای سبحان حال مردمی که او را اجابت نموده و پاسخ مثبت دادند و حال کسانی که مخالفت او را نمودند و گفت:

اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ

کسانی که کافر شدند برای آنان عذاب سختی است بعنوان پاداش بر کفرشان.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

و آن کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند برای ایشان آمرزش از خداست برای گناهانشان.

وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ

یعنی ثواب بزرگیست،سپس فرمود بعنوان تقریر و بیان برای ایشان أَ فَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً یعنی کفّار نفوسشان اعمال

بـدشان را برایشـان زینت داده و تصوّر میکننـد که آنهـا کارهای خوبی هسـتند یا شـیطان اعمالشان را برایشان زینت میدهـد به اینکه آنها را بشـبه گمراه کننـده و ترک نظر و مطالعه در"دلیلها"واداشـته و فریب میدهـد تا اشـتغال بکارهایی که در آن لذّت دنیـاست نمـوده و تکلیف را زیر پـا گذارنـد،و خبر قول او أ فمن زین له عمله محـذوف است،یعنی،لاـ هو کمن علم الحسن و القبیح،و عمل بما علم،آیا او مثل آنست که زیبایی و زشت را دانسته و عمل بعلم خود کرده و.

عمل بدش برای او زینت داده نشده است.

و بعضـی گفته انـد:تقـدیرش اینست کمن هـداه اللّه مثل آنست که خـدا او را هدایت و راهنمایی کرده،و بعضـی گفته اند:مثل کسیست که عمل خوبش- برایش زینت داده شده.

فَإِنَّ اللّٰهَ یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ

پس البتّه خدا گمراه میکند هر که را بخواهد و هدایت میکند هر که را خواهد بیانش گذشت.

فَلاٰ تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرٰاتٍ

یعنی ای محمـد خود را برای حسـرت خوردن بگمراهی ایشان هلاک نکن،و غصّه بحال ایشان نخور که کافر شدند و مسـتحق عقاب و عـذاب گشـته اند،و آن مثل قول اوست که میفرماید لَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ أَلاّٰ یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۱)شاید خودت را هلاک کنی که چرا ایمان نمی آورند،و حسرت غم و غصّه شدید است بر فوت و فقدان اعمال صالحه.

إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بِمٰا یَصْنَعُونَ

البتّه که خدا داناست بآنچه که میکردند پس ایشان را بر آن پاداش میدهد سپس برگشت خدا بذکر دلیلهای توحید و فرمود: وَ اللّٰهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیٰاحَ فَتُثِیرُ سَحٰاباً و خدا آن ذاتیست که

۱- ۱) -سورهٔ شعراء آیهٔ:۳.

فرستاد باد را پس تحریک کرد و برانگیخت ابر را از هر جا که بود(فسقناه)پس سوق دادیم و راندیم ابر را إِلیٰ بَلَدٍ مَیِّتٍ بزمین مرده ای که باران در آن نباریده و خشک است،پس میبارد بر این زمین فَأَحْیَیْنا بِهِ پس زنده کنیم بسبب باران و آب اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها زمین را بعد از مردگی به اینکه برویانیم در آن زراعت و علف و گیاه را بعد از آنکه چیزی از اینها در آن نبود.

کَذٰلِکَ النُّشُورُ

همین طور است زنده شدن در قیامت،یعنی چنانچه باران چنین میکند بزمین خشک مرده از زنده کردن آن بسبب زراعت و گیاه مردم هم بعد از مردنشان زنده و محشور میشوند برای رسیدن بپاداش از ثواب و عقاب.

مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً

هر که عزّت و ارجمندی میخواهد پس تمام عزّت از آن خداست.

اختلاف در معنای عزّت:

فراء گوید:یعنی هر کس علم عزّت میخواهد و آن قدرت و توان بر مقهور کردن و غلبه کردن بر کسی که عزت دارد،پس البتّه تمام عزت از آن خدا و مخصوص اوست.

قتاده گوید:یعنی هر کس قصد عزّت دارد پس خود را بسبب طاعت و فرمان بری از خدا عزیز کند زیرا خدای تعالی او را عزیز خواهد نمود،یعنی اینکه قول او فَلِلّٰهِ الْعِزَّهُ جَمِیعاً معنایش دعوت بطاعت کسیست که عزت از آن اوست،چنان که میگویند هر که مال میخواهد پس مال مال فلانی است،پس از او بخواهد،و به صحّت این معنا دلالت میکند حدیثی را که انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود،بدرستی که پروردگار شما هر روز میگوید

انا العزیز فمن اراد الدارین فلیطع العزیز من عزیزم پس هر کس عزّت دنیا و آخرت را میخواهد،پس اطاعت کند عزیز را.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ

بسوی او بالا میرود سخن پاکیزه،و کلم جمع کلمه است،گفته میشود هذا کلم و هذه کلم پس مذکر میشود و مؤنث میگردد و هر دو آنها جمع است و بین آنها و مفردش چیزی جز هاء(کلمه)نیست، در آن تذکیر و تأنیث جایز است،و معنای صعود در اینجا قبول عمل از صاحب آن و ثواب دادن بر آنست و هر عملی را که خدا قبول کند از طاعت آن را برفع و صعود به بالا بردن توصیف میکند،برای آنکه فرشتگان مینویسند اعمال بنی آدم را و بالا میبرند تا جایی که خدای تعالی بخواهد و این مانند قول او است: إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱)بدرستی که کتاب و پرونده نیکان هر آینه در مقامات بالاست.

و بعضی گفته اند:الیه یصعد،یعنی بآسمان بالا میرود و بجایی که جز او کسی مالک حکم نیست پس قرار داده بالا رفتن را صعود بسوی او تعالی چنانچه میگویند کارشان بسلطان و پادشاه بالا رفت،و کلمه طیّب،سخنان نیکو است از بزرگداشت خدا و تنزیه کردن او و بهترین کلمات،لا اله الاّ اللّه است وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل صالح و شایسته آن را بالا میبرد.

در معنای این آیه چند قول است:

۱-حسن گوید،عمل صالح سخن پاکیزه را بالا میبرد بسوی خدا،پس هاء از یرفعه بسوی کلم برمیگردد.

۲-ابن عباس گوید:معکوس معنای اوّل یعنی عمل صالح را سخن پاکیزه

ص :۳۱۱

۱- ۱) -سورهٔ مطففین آیهٔ:۱۸.

بالا میبرد و معنایش اینست که عمل صالح فایده ندارد مگر وقتی که توحید و اخلاص صادر میشود.

۳-قتاده گوید:یعنی عمل صالح را خدا بالا میبرد برای صاحبش یعنی قبول میکند و بنا بر این معنی پس اوّل خبر دادن است و تعلّق بماقبلش ندارد،سپس خداوند سبحان یاد کرد کسی را که توحید خدا را نپذیرفته است.

وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ

کلبی گوید:و آنهایی که کارهای بد انجام می دهند،و بعضی گفته اند:یمکرون یعنی آنهایی که مشرک بخدا میشوند.

ابی العالیه گوید به آنهایی که در دار الندوه به پیامبر خدا مکر کردند،و نقشه قتل پیغمبر(ص)را کشیدند،و آن قول خداست. وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... (۱)و هنگامی که آنهایی که کافر شدند بتو مکر نمودند لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ برای ایشانست عذاب دردناک در آخرت سپس خبر داد به اینکه مکر و نقشه ایشان باطل میشود و فرمود:

وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ

و مکر این گروه فاسد،و نابود میشود و چیزی نیست و آنچه اراده کرده اند نافذ و عملی نخواهد شد.

۱- ۱) -سورهٔ انفال آیهٔ:۳۰.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

وَ اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوٰاجاً وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ وَ مٰا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ يَسِيرٌ (۱۱) وَ مٰا يَسْتَوِي اَلْبَحْرٰانِ هٰذٰا عَذْبٌ فُرٰاتٌ سٰائِغٌ شَرٰابُهُ وَ هٰذٰا مِلْحٌ أُجٰاجٌ وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهٰا وَ تَرَى اَلْفُلْكَ فِيهِ مَوٰاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) يُولِجُ اَللَّيْلَ فِي اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِي اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ اَلْمُلْكُ وَ اَلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مٰا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ (۱۳) إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ يَسْمَعُوا دُعٰاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اِسْتَجٰابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لاٰ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ أَنْتُمُ اَلْفُقَرٰاءُ إِلَى اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ (۱۵) إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۶) وَ مٰا ذٰلِكَ عَلَى اَللّٰهِ بِعَزِيزٍ (۱۷)

ترجمه

۱۱-و خداوند شما را از خاک آفریده آن گاه از نطفه سپس شما را جفت ها قرار داد و هیچ زنی آبستن نمیشود و نمی زاید مگر بعلم و اراده خداست و هیچ عمر کننده عمر نمیکند و از عمر کسی کوتاه نمیشود مگر آنکه در کتاب خداست البتّه

این بر خدا سهل و آسان است.

۱۲-دو دریا یکسان نیستند این آبی شیرین تسکین دهنده عطش است که آشامیدن آن خوشگوار است و آن دیگری آبی شور که تلخست و از هر یک گوشتی تازه میخورید و زیوری بیرون میآورید که آن را میپوشند و کشتیها را در دریا شکافنده آب میبینی تا از بخشش او بجوئید که شما سپاس گزارید.

۱۳-شب را در روز در میآورد و روز را در شب داخل میگرداند و مهر و ماه را فرمان بردار سخت هر کدام تا مدّتی نامبرده میرود این خدای توانا پروردگار شماست پادشاهی از آن وی است و آنان را که سوای خدا میخوانید مقدار پوستی هم بر هسته خرما پیچیده است مالک نمیشوند.

۱۴-اگر بخوانید ایشان دعای شما را نشنوند و اگر بشنوند شما را اجابت نکنند و روز قیامت انکار کنند شرک شما را و هیچ خبر دهنده ای تو را مانند دانای آگاه آگاهی ندهد.

۱۵-ای مردم شما نیازمند و محتاج بخدائید و خداوند خود بی نیازی ستوده صفاتست.

۱۶-اگر خواهد شما را ببرد و آفرینشی تازه بیاورد.

۱۷-و این کار بر خدا دشوار نیست.

قرائت:

روح و زید از یعقوب(و لا ینقص)بفتح یاء خوانده و آن قرائت حسن و ابن سیرین است و دیگران(و لا ینقص)بنا بر مفعول به خوانده اند.

و قتیبه از کسایی(و الذین یدعون)با یاء خوانده و باقی از قرّاء با تاء قرائت کرده اند،و در شواذ قرائت عیسی ثقفی،سیغ شرابه آمده است.

ص :۳۱۴

دلیل:

کسی که ینقص قرائت کرده پس تقدیرش را(و لا ـ ینقص من عمره)فرض کرده و قرائت مشهور،(و لا ـ ینقص)بهتر است برای آنچه گذشت از قول خدا وَ مٰا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ (۱)و همین طور قرائت(تدعون)بنا بر خطاب موافق تر بما تقدّم و ما تأخّر از کلام است،و"یدعون"با یاء بنا بر مغایب بودن است و کسی که سیغ شرابه خوانده پس آن بر تخفیف کسیست که سیغ با تشدید بر وزن فیعل گرفته و اصلش سیوغ مثل هین و هیّن و میت و میّت میباشد.

شرح لغات:

النطفه:آب کم و آب بسیار و آن از اضداد است و از آنست قول امیر-المؤمنین علیه السلام وقتی که گفته شد بآن حضرت که خوارج از پل نهروان گذشتند،فرمود محل کشته شدن و زمین افتادنشان پائین تر از آب است.

العمر:یعنی بقاء و زیستن و اصلش طول عمر است،و قول ایشان لعمر اللّه بفتح نه غیر آن یعنی قسم بجان و ابدیّت خداوند.

القطمیر:پوست روی خرما،و بعضی گفته اند،که هسته خرماست.

الجدید:نزدیک و تازه عهد بسبب منقطع شدن عمل از او و اصلش از قطع و جدایی است.

اعراب:

لاٰ یُنْقَصُ

تقدیرش،لا ینقص من عمره شیء است،پس مفعولی که فاعلش ذکر نشده و یا نامش برده نشده محذوف است،و قول او إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ جار و مجرور در محل خبر است برای مبتداء محذوف تقدیرش(الا هو کان فی کتاب) میباشد(تلبسونها)جایز است که جمله منصوبه در محل حال از"تستخرجون"

۱- ۱) -سورة فاطر آیة:۱۱.

باشد و ممکنست که صفت برای حلیه یعنی حلیه ملبوسه باشد،و لام از قول او(لتبتغوا)متعلّق(بمواخر)باشد برای آنکه معنایش اینست،کشتیها آب را میشکافند برای طلب کردن فضل خدا،و قول او (مِنْ دُونِهِ) در محل حال است از ضمیر حذف شده از قول او(تدعون)و تقدیرش(و الذین تدعونهم) (کائنین من دونه)است.

تفسیر:

سپس خداوند بنا بر ترتیب آنچه گذشت از دلیلها فرمود:

وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرٰابٍ

خداوند شما را از خاک آفرید به اینکه پدر شما آدم را از خاک بوجود آورد زیرا که هر چیزی باصل خودش برمیگردد بعضی گفته اند:اراده کرده خود آدم را.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ

سپس از آب مرد و زن (ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوٰاجاً) سپس شما را مرد و زن قرار داد،و بعضی گفته اند:اقسام و صنفهایی.

وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ

یعنی هیچ زنی از زنها بچه خود را در شکمش برنمیدارد مگر بعلم و اراده خدا،و هیچگاه او را نمیزاید مگر آنکه آن نیز باراده و علم خداست،یعنی مگر آنکه او دانای باین حمل و وضع است.

وَ مٰا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ

ابن مالک گوید:یعنی طولانی نمیکند در عمر هیچ کس وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ و یا کم نمیشود از عمر این سالمند به سپری شدن اوقات بر او،یعنی بعضی از عمرش نمیرود بگذشتن شب و روز.

حسن و ضحاک و ابن زید گویند:یعنی کم نمیشود از عمر این سالمند و پیر.

و بعضی گفته اند:یعنی او چیزیست که خدای تعالی آن را میداند که فلانی

ص:۳۱۶

اگر اطاعت میکرد تا فلان وقت میماند و اگر معصیت و گناه میکرد از عمرش کم میشد،پس باقی نمی ماند،پس نقصان عمر بر سه صورت است:یا از عمر سالمند کم میشود،یا از عمر سالمند دیگر،یا نقصانش مشروط بشرط خواهد بود.

إِلاّ فِی کِتابٍ

مگر آنکه این حمل و وضع طفل و طول عمر و نقصان او ثابت است در کتاب و آن کتاب محفوظ است،خداوند او را قبل از آنکه بوجود آید در آن کتاب ثبت کرده است.

سعید بن جبیر گوید:در امّ الکتاب نوشته شده که عمر فلانی چند سال خواهد بود،سپس در پائین آن نوشته شده یک روز یا دو روز یا سه روز رفت تا آخر عمرش.

إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرٌ

یعنی این طولانی عمر و نقصان آن و اثبات آن در امّ الکتاب بر خدای تعالی سهل و غیر مشکل است،سپس فرمود:

وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ

یعنی دریای شیرین و شور مساوی و یکسان نیستند،آن گاه یاد کرد آنها را و فرمود: هذا عَذْبٌ فُراتٌ ابن عباس گوید:

این آب شیرین پاکیزه و خنک سائِغٌ شَرابُهُ یعنی در گلو جاری شده و گوارا است.

وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ

و این دیگری شور و تلخ و سخت نمکی است،و ما بعد این آیه در سورۀ نحل تفسیرش گذشت تا آخر آیات یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ یعنی داخل میکند یکی را در دیگری به بلند کردن و کوتاه نمودن(به شبهای زمستان بلند و روزهایش کوتاه و تابستان بالعکس وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ یعنی هر طوری که بخواهد آنها را به جریان

اندازد. کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّی هر یک تا وقت معیّنی سیر میکند،و تفسیر آن گذشت ذٰلِکَمُ اللّٰهُ رَبُّکَمْ یعنی این خدا پروردگار شما مدبّر این کارهاست و او خدائیست که شما را آفریده است.

لَهُ الْمُلْکُ

برای اوست سلطنت و شاهی در دنیا و آخرت وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ آنهایی که غیر او را خدایان میخوانند از بتها و عبادت شما را متوجّه بآنها میدانند. مٰا یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ ابن عباس گوید:مالک هسته خرمایی نیستند یعنی قدرت و توان هسته و یا پوست خرمایی از زیاد و کم را ندارند.

إِنْ تَدْعُوهُمْ

اگر آنها را بخوانی برای دفع زیان و ضرری لاٰ یَسْمَعُوا دُعٰاءَکُمْ صدای شما را نمیشنوند چون سنگ و جماد و بی روحی هستند نه سود میدهند و نه زیانی میرسانند.

وَ لَوْ سَمِعُوا

و اگر خدا برای آنها گوشی میآفریند که بشنوند مَا اسْتَجٰابُوا لَکُمْ وَ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ اجابت نمیکردند شما را و از عبادت شما تبرّی و بیزاری میجستند،روز قیامت خدا برای توبیخ و سرزنش مشرکین آنها را به سخن آورد پس میگویند چرا ما را پرستیدید ما شما را باین کار دعوت نکردیم.

بلخی گوید:ممکنست که مقصود از آن خدایان و معبودها فرشتگان،و عیسی علیه السلام باشد و معنای قول او لاٰ یَسْمَعُوا دُعٰاءَکُمْ این باشد که ایشان بطوری هستند که نمیشنوند سخن ایشان را یا اینکه آنها چنان مشغول هستند از ایشان که توجه بایشان ندارند تا بشنوند کلام ایشان را.

و ممکنست مقصود بآن بتها باشد،و آنچه ظاهر میشود(از بطلان گمانی که برده اند)کفر و انکار باشد،بسبب شرک ایشان باو چنانچه آنچه

در جماد و سنگ هم حاصل میشود دلیل و برهان بر خدای تعالی تسبیح و ذکر از ایشانست.

وَ لاٰ یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ

یعنی خبر نمیدهد تو را بآنچه در آنست از مصالح و مفاسد و منافع و مضرّات مانند خدای سبحانی که دانای بتمام چیزها است.

یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ

ای مردم همه شما محتاج و نیازمندید إِلَی اللّٰهِ وَ اللّٰهُ هُوَ الْغَنِیُّ بسوی خدا و خدا بینیاز است از عبادت شما و نیازی به چیزی ندارد. (الْحَمِیدُ) خدایی که مستحق و شایسته سپاس و حمد است بر تمام کارهایش،پس نمیکند آنچه را که بسبب آن مستحق سپاس و شکر است.

سپس خبر داد از کمال قدرتش و فرمود: إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ اگر بخواهد شما را فانی و نابود میکند.

وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ

و یک آفرینش تازه ای سوای شما میآورد و چنانچه شما را آفرید و چیزی نبودید.

وَ مٰا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ

و این کار بردن شما و آوردن خلق دیگری بر خدا ممتنع و مشکل نیست بلکه این کار بر او سهل و آسان است.

ص :۳۱۹

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۱۸ تا ۲۶]

اشاره

وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْریٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلیٰ حِمْلِهٰا لاٰ یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبیٰ إِنَّمٰا تُنْذِرُ اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ
وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ مَنْ تَزَکّٰی فَإِنَّمٰا یَتَزَکّٰی لِنَفْسِهِ وَ إِلَی اَللّٰهِ اَلْمَصِیرُ (۱۸) وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَعْمیٰ وَ اَلْبَصِیرُ (۱۹) وَ لاَ اَلظُّلُمٰاتُ وَ لاَ
اَلنُّورُ (۲۰) وَ لاَ اَلظِّلُّ وَ لاَ اَلْحَرُورُ (۲۱) وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَحْیٰاءُ وَ لاَ اَلْأَمْوٰاتُ إِنَّ اَللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی اَلْقُبُورِ
(۲۲) إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِیرٌ (۲۳) إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِیهٰا نَذِیرٌ (۲۴) وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ
اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتٰابِ اَلْمُنِیرِ (۲۵) ثُمَّ أَخَذْتُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کٰانَ نَکِیرِ (۲۶)

ترجمه:

۱۸-هیچ گناه کاری بار گناه دیگری را برندارد و اگر نفسی گران بار از گناه کسی را برای برداشتن گناهان خویش بخواند چیزی از گناهانش بر داشته نشود،و اگر چه آن کس خویشاوند باشد تو فقط آنان را که از پروردگار خویش میترسند در حالی که از عذاب آخرت غایب اند و نماز را بپای داشته اند

ص:۳۲۰

بیم میدهی و هر که پارسا باشد بی گفتگو برای خویشتن پارسا باشد و بازگشت همه بسوی خداست.

۱۹-و نابینا و بینا یکسان نیست.

۲۰-و تاریکیها و روشنایی ها برابر نیستند.

۲۱-و نه سایه و نه حرارتها.

۲۲-و زندگان و مردگان نیز با هم یکی نیستند،البتّه خدا هر که را خواهد میشنواند و تو(ای پیغمبر)شنواننده سخن بکسانی که در گورها باشند نیستی.

۲۳-تو جز بیم دهنده نیستی.

۲۴-ما ترا قطعا فرستادیم در حالی که مژده دهنده و بیم کننده ای و هیچ امّتی نبودند جز آنکه در میان ایشان بیم کننده ای گذشته.

۲۵-و اگر قریش ترا دروغگو شمردند حقا آنان که پیش از ایشان بودند بدروغ داشتند رسولان ایشان با معجزه ها هویدا و نامه ها و کتابی که معنای آن روشن بود بسویشان آمدند.

۲۶-بعد از آن تکذیب آنان را که نگرویدند گرفتیم پس انکار من چگونه بود.

شرح لغات:

الحرور:سموم و باد گرم است،فراء گوید:سموم نمیباشد مگر در روز و حرور باد گرم هم در شب میوزد و هم در روز.

الاستواء:حصول یکی از دو چیز است بر مقدار دیگری و از آنست- استواء و مساوی بودن در چوب و راه(خلاف کجی)برای مرور کننده بر مقداری

ص:۳۲۱

که برای او وضع شده بدون عدول کردن و منحرف شدن.

الاسماء:ایجاد شنیده شده است،بطوری که شنونده احساس و ادراک کند.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان خبر داد از عدل در حکمت خود و گفت:

وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ

یعنی هیچکس که خود حامل و گناهکار است گناه دیگری را بر نمیدارد،یعنی احدی مؤاخذه بگناه دیگری نمیشود و فقط هر کس بآنچه از گناهان مرتکب شده مؤاخذه میشود.

وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا

و اگر نفسی گرانبار از گناه کسی را برای برداشتن گناهان خویش بخواند لاٰ یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ چیزی از گناهانش برداشته نشود.

وَ لَوْ کٰانَ ذٰا قُرْبىٰ

اگر چه آن کس خویشاوند و از نزدیکترین مردم به او باشد چیزی از گناه او را برنمیدارد،پس هر کس در گرو عمل خودش میباشد ابن عباس گوید:پدر و مادر به پسرشان میگویند،پسرم بیا بار گناه مرا بردار،پس میگوید،گناه من مرا کافیست.

إِنَّمٰا تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ

فقط میترساند کسانی را که از غیب میترسند،یعنی ایشان غایب از احکام آخرت و هراسهای آن و این مثل قول خدای سبحان است: إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشٰاهٰا (1)فقط تو ترساننده هستی کسی را که از روز قیامت و احوال آن میترسند،و معنا اینست،که ترسانیدن تو سودی نمیدهد مگر آن کسانی را که از پروردگارشان

1- 1) -سورهٔ و النازعات آیهٔ:45.

میترسند،پس مثل آنست که تو ایشان را ترسانیده ای نه غیر ایشان از کسانی که ترسانیدن سودی ندارد ایشان را.

و بعضی گفته اند:آن کسانی که میترسند پروردگارشان را در خلوتگاها و غایب بودن از دیدگاه مردم.

وَ أَقامُوا الصَّلاةَ

یعنی آنهایی که نماز را ادامه داده و بشرایط و آداب آن را بجا میآورند،و فقط ماضی را عطف بر مستقبل و آینده نموده برای اعلان باختلاف معنی برای آنکه خشیت و ترس از خدا در هر وقت لازم است و برای نماز اوقات مخصوصی است (۱).

وَ مَنْ تَزَکّی

و کسی که طاعات را بجا آورد و قیام کند بآنچه از زکاه و غیر آن از واجبات است،و بعضی گفته اند"که خود را از گناهان پاک کند".

فَإِنَّما یَتَزَکّی لِنَفْسِهِ

پس البتّه خود را تزکیه و پاک نموده و پاداش آن بخودش میرسد نه بدیگری.

وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ

و بسوی خداست بازگشت تمام مردم چون که مالک حکومت و داوری نیست کسی مگر خدای سبحان پس او پاداش میدهد هر کس را باندازهٔ عملش.

وَ ما یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ

یعنی نابینا از طریق و راه حق مساوی و یکسان نیست هرگز با کسی که بسوی حق هدایت و رهنمونی شده،و بعضی گفته اند:هرگز مشرک و مؤمن با هم برابر نیستند.

۱- ۱) -نماز صبح از اوّل طلوع فجر صادق تا قبل از آفتاب زدن،و وقت نماز ظهر از اوّل ظهر تا هنگام غروب آفتاب و نماز مغرب و عشاء از اوّل مغرب تا نیمهٔ شب برای شخص مختار و تا سفیدهٔ صبح برای شخص مضطرّ.

وَ لاَ الظُّلُمٰاتُ

یعنی تاریکیهای شرک و گمراهی. وَ لاَ النُّورُ با نور ایمان و هدایت یکسان نیست و در قول خدا، وَ لاَ النُّورُ و ما بعد آن از زیادی"لا"دو قول است:۱-آن لا زایده و برای تأکید نفی است ۲- آن لا نافیه است برای یکسانی هر یک از آن با لنگه و صاحب خودش بنا بر تفصیل. وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ کلبی گوید:بهشت و دوزخ یکی نیستند و بعضی گفته اند:خنکی شب و گرمی روز برابر نیستند.

وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَحْیٰاءُ وَ لاَ الْأَمْوٰاتُ

بعضی مؤمنین و کفّار یکسان نیستند و بعضی گفته اند:دانشمندان و نادانان مساوی نیستند،و بعضی گفته اند:

اراده کرده خود نابینا و بینا و برودت و حرارت و تاریکیها و روشنی را بر طریق و روش ضرب المثل یعنی چنانچه این چیزها با هم مساوی و مثل و شکل هم نیستند پس همین طور عبادت و پرستش خدا شباهت با عبادت غیر خدا و مؤمنین و کافر و حق و باطل و عالم و جاهل هم مساوی و برابر هم نیستند.

إِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَشٰاءُ

البتّه خدا میشنواند هر کس را بخواهد یعنی سود میدهد بشنیدن هر کس را که بخواهد که بر او لطف فرموده و او را موفّق بدارد،و باین اراده نکرده نفی حقیقت شنیدن را برای آنکه ایشان آیات خدا را میشنیدند.

وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ

یعنی تو قدرت نداری که کفّار را بشنوائیدن تو ایشان را سودی برسانی زیرا آنها قبول نکنند چنانچه نمیتوانی بشنوایی مردگانی که در گورهایند. إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِیرٌ یعنی نیستی تو مگر ترساننده ایشان بخدا.

إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ

البتّه ما تو را فرستادیم بدین صحیح بَشِیراً وَ نَذِیراً

یعنی بشارت دهنده مؤمنین برحمت خدا و بهشت و ترساننده کفّار بدوزخ و عذاب وَ إِنْ مِنْ أَمَّةٍ یعنی و نبود امّتی از امتهای گذشته إِلاّ خَلا فِیها نَذِیرٌ یعنی مگر آنکه گذشت در میان ترساننده ای بترساند و بیم دهد ایشان را و تو هم مانند ایشان ترساننده هستی برای هر کس انکار کند و مژده دهندهٔ برای هر کس که موحّد باشد.

جبائی گوید:و در این دلالتی است بر اینکه هیچکس از مکلّفین نبوده مگر آنکه پیامبری بسوی او آمده و اینکه خدای سبحان اقامه حجّت بر تمام امّتها نموده،سپس فرمود برای تسلیت و دلداری از پیامبرش:

وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ

ای محمد و اگر تو را تکذیب نمودند و تصدیق نکردند فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس البته تکذیب کردند کفّار پیامبرانی که خدا بسوی ایشان فرستاد جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ پیامبرانشان آمدند بسوی ایشان با معجزات آشکار او دلیلهای روشن و هویدا وَ بِالزُّبُرِ یعنی و با کتابها وَ بِالْکِتابِ الْمُنِیرِ و بالکتاب صریح و آشکار،و البتّه ذکر کتاب را مکرّر نمود و آن را عطف کرد بر(زبر)برای اختلاف دو صفت،پس البتّه زبور در کتابت و نوشتن از کتاب ثابت است برای آنکه آن کنده و منقوش در آن است مثل کندن در سنگ.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ

یعنی پس چون تکذیب کردند پیامبرانشان را و اعتراف به پیامبری آنها نکردند آنها را گرفتیم بعذاب و شکنجه و هلاکشان کردیم و زیر و رو کردیم زمین را برایشان پس چگونه است سرزنش من و انکار من بر ایشان و نازل کردنم عقاب و بلا را بر ایشان.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۲۷ تا ۳۰]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَأَخْرَجْنٰا بِهِ ثَمَرٰاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا وَ مِنَ اَلْجِبٰالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِيبُ سُودٌ (۲۷) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ اَلدَّوَابِّ وَ اَلْأَنْعٰامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهُ كَذٰلِكَ إِنَّمٰا يَخْشَى اَللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ اَلْعُلَمٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) إِنَّ اَلَّذِينَ يَتْلُونَ كِتٰابَ اَللّٰهِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً يَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

ترجمه:

۲۷-آیا نمی بینی که خدای تعالی از آسمان آبی فرو فرستاد،پس بوسیله آن میوه هایی که رنگهای آنها گوناگونست بیرون آوردیم و از جمله کوه ها دارای راههای سفید و قرمز است رنگهای آنها گوناگونست و برخی از کوه ها در غایت سیاهی اند.

۲۸-و از جمله آدمیان و جنبندگان و چهار پایان رنگهای آنها- گوناگونست،هم چنین فقط از بندگان خدا دانشمندان میترسند البتّه خدا

ص:۳۲۶

عزتمندی آمرزنده است.

۲۹-آنان که کتاب خدای را میخوانند و نماز را بپای میدارند و از آنچه ایشان را روزی داده ایم انفاق میکنند تجارتی را که هرگز تباه نگردد امیدوارند ۳۰-(این عملهای نیکو را انجام داده اند)تا خدا مزد کردارشان را بدیشان بتمامی بپردازد و از بخشش خود ایشان بیفزاید زیرا که خدا آمرزنده ای سپاس پذیر است.

شرح لغات:

مفرد جدد جده و امّا جدد جمع جدید،مبرّد گوید جدد راه ها و خطوط است.امرء القیس گوید:

کانّ سراته و جده منته

کنائن یجری بینهنّ دلیص

مثل آنکه اسب او و پشت آن مانند جعبه تیر برّاق بود که در بین آن جریان داشت.یعنی خطهای سیاه در پشت گور خر وحشی،و هر راهی جده و جاده است،فراء گوید،آن راه های کوهستانی است که مانند رگهای سفید و سیاه و سرخ بنظر میرسد،و مغرب سیاه سختی است که شبیه برنگ کلاغ سیاه است.

اعراب:

(مختلفا)صفت برای مثمرات و (أَلْوانُها) مرفوع است برای آنکه فاعل باشد، (مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ) خبر برای مبتداء محذوف است،و تقدیرش ما هو مختلف الوانه است پس هاء در الوانه به هو بر میگردد و ممکنست که هاء- بموصوفی برگردد مختلف تقدیرش(جنس مختلف الوانه)است و آن صحیح تر است، سِرًّا وَ عَلانِيَةً ممکنست که بنا بر حالیت منصوب باشد بر تقدیر،انفقوا

ص: ۳۲۷

مسرّين و معلنين،انفاق کنید در پنهانی و در آشکاری،و ممکنست که منصوب باشد بنا بر صفت مصدر انفق و تقدیرش،انفقوا انفاقا سرا و معلنا،انفاق کنید انفاقی که پنهانی و یا علنی باشد،و یرجون در محل نصب است بنا بر حالیّت.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان برگشت بذکر دلیلهای توحید و گفت:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً

آیا نمی بینی که خداوند نازل فرمود از آسمان باران را.

فَأَخْرَجْنٰا

پس بیرون آوردیم،خبر داد خدای سبحان از ذات خود بثبوت کبریاء و بزرگواری (بِهِ) یعنی باین آب (ثَمَرٰاتٍ) جمع ثمره است و آن چیزیست که از درخت می چینند مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهٰا که رنگها و مزه ها و بوهایش مختلف و گوناگونست،خداوند اکتفاء کرد بذکر رنگها برای آنکه آن ظاهرتر و برای دلالت کلام بر مزه ها و بوی های آن.

وَ مِنَ الْجِبٰالِ جُدَدٌ

یعنی و از آنچه آفریدیم از کوه ها و راهها.

بِیضٌ وَ حُمْرٌ

یعنی راه های سفید و راه های-سرخ مُخْتَلِفٌ أَلْوٰانُهٰا وَ غَرٰابِیبُ سُودٌ یعنی و از کوه ها رنگهای گوناگون و راه های خیلی سیاه بر یک رنگ که خطوطی در آن نیست،فراء گوید:و این بنا بر تقدیم و تأخیر است تقدیرش(و سود غرابیب)است برای آنکه گفته میشود اسود غریب و اسود حالک،و من میگویم شایسته است که سود عطف بیان باشد که غرابیب را بآن سود روشن نماید و بهتر آنست که تأکید باشد زیرا که غرابیب غراب ها نمیباشد مگر سیاه،پس مثل قول تو میشود که می گویی رأیت زیدا زیدا او این بهتر است

ص:۳۲۸

از اینکه حمل بر تقدیم و تأخیر شود.

وَ مِنَ النّاسِ

و نیز از مردم (وَ الدَّوَابِّ) حیواناتی که بر روی زمین حرکت میکنند(و الانعام)مثل شتر و گوسفند و گاو آفریده شده مُخْتَلِفٌ- أَلْوانُهُ کَذلِکَ همچنین رنگهای آنها گوناگونست مثل گوناگونی میوه ها و کوه ها و سخن خود را پایان داد سپس گفت:

إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ

فقط از بندگان خدا دانشمندان از خدا میترسند،یعنی از خدا نمی ترسد حق ترسیدن و دوری نمیکند از گناه از ترس عقوبت خدا مگر علماء آنهایی که میشناسند او را حق شناختن و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود قصد نموده از علماء کسی که قولش و فعلش را تصدیق نماید،پس کسی که فعلش مصدّق قولش نباشد عالم نیست.

و از ابن عباس روایت شده که گفت اراده نموده که فقط میترسد مرا از آفریدگان من کسی که جبروت و عزّت و سلطنت مرا دانسته و شناخته است و در حدیث از پیامبر(ص)رسیده که فرمود،داناتر شما بخدا ترسوتر شماست از خدا.

مسروق گوید:کافیست برای آدمی از دانش و علم که بترسد از خدا، و کافیست بجهل و نادانی انسانی که معجب و خودبین بعلمش شود،و فقط خداوند سبحان علماء را مخصوص بخشیت و ترس نمود برای آنکه عالم پروا و ترسش بعقاب و عذاب خدا از جاهل و نادان بیشتر است از جهتی که اختصاص بمعرفت توحید و عدل خدا دارد و تصدیق میکنند بعث و حساب و بهشت و دوزخ را،و اگر گفته شود که ما گاهی می بینیم از علماء را که از خدا نمی ترسند و مرتکب گناهان میشوند،جواب گفته میشود که او لا بد و ناچار

ص :۳۲۹

است که با داشتن علم از خدا میترسد و اگر چه گاهی میشود که موقع غلبه و طغیان شهوت و غریزه برای لذّت آنی و دنیوی گناه و معصیت را اختیار و مرتکب می شود.

إِنَّ اللّٰهَ

بدرستی که خدای تعالی (عَزِيزٌ) غالب است در انتقام از دشمنانش(غفور)بخشنده است لغزشهای دوستانش را سپس خداوند سبحان علماء را توصیف و تعریف نموده و فرمود.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتٰابَ اللّٰهِ

البته آنهایی که کتاب خدا قرآن را در نماز و غیر آن قرائت میکنند،ستود آنان را و درود بر ایشان فرستاد بقرآن خواندن ایشان.

مطرف بن عبد اللّه گوید:مشهور اینست که این آیه درباره قاریانست.

وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ

و بپا میدارند نماز را و انفاق میکنند از آنچه را که ما تملیک نمودیم تصرّف ایشان را سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً یعنی در حال پنهانی و در حال آشکار.

و از عبد اللّه بن عبید اللّه بن عمر لیثی روایت شده که گفت مردی برخاست در محضر پیامبر خدا(ص)و گفت ای رسول خدا(ص)چرا من مرگ را دوست ندارم،فرمود آیا مال داری گفت بلی دارم فرمود،پس مالت را انفاق کن و مقدّم بدار،گفت توان آن را ندارم،فرمود پس البتّه قلب مرد با مال اوست اگر آن را مقدّم بدارد دوست دارد که بآن ملحق شود و اگر مؤخر بدارد،و ندهد دوست دارد که او هم با مالش در دنیا بماند.

يَرْجُونَ تِجٰارَةً لَنْ تَبُورَ

یعنی امیدوارند باین انفاق در راه خدا تجارتی را که هرگز کساد و فاسد نشود و هیچگاه نابود نگردد.

لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ

يعنى اراده كردند باعمال صالحه خود و كارهاى خوبى كه نمودند خداوند اجرت و مزد ايشان را ثواب قرار دهد و بيفزايد بر ايشان زيادتر بر قدر و استحقاقشان.

مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ

از فضل و رحمتش زيرا كه اوست بخشنده گناهان ايشان (شَكُورٌ) زجاج گويد:سپاسگزار حسنات ايشانست.

فراء گويد:خبر قول خدا يرجون تجاره لن تبور است، و ابن مسعود،از پيغمبر(ص)روايت كرده كه فرمود،مقصود در قول خدا، وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ،شفاعت است براى كسى كه آتش بر او واجب شده از كسانى كه كار خوبى در دنيا از او سرزده است.

و از ضحاك:روايت شده كه گفت قبورشان را بر ايشان وسيع و گشاده نمايند،و بعضى گفته اند:معناى(شكور)آنست كه عمل اندك را پذيرفته و ثواب زياد براى او ثبت فرمايد.

عرب ميگويد:اشكر من بروقه،و ما گمان ميكنيم كه آن درخت برهنه از برگ و ثمر است كه آسمان از بالا بر آن ابر انداخته و سبز شده و برگ در آورده بدون آنكه بر او باريده باشد.

ص:٣٣١

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ اَلَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ اَلْکِتابِ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ (۳۱) ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْکِتابَ اَلَّذِینَ اِصْطَفَیْنا
مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْکَبِیرُ (۳۲) جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها
یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ (۳۳) وَ قالُوا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا اَلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ
(۳۴) اَلَّذِی أَحَلَّنا دارَ اَلْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ لاٰ یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لاٰ یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ (۳۵)

ترجمه:

۳۱-و آنچه از قرآن بسوی تو وحی کردیم حق است در حالی که کتابهایی را که پیش از آن بوده درست میشمرد البتّه خدا بحال بندگان خویش آگاهی بیناست.

۳۲-بعد از آن قرآن را بکسانی که از بندگان خویش برگزیدیم بمیراث دادیم،برخی از بندگان بنفس خویش ستم کننده اند و برخی از ایشان- معتدلند و برخی دیگر ایشان بدستور خدا به نیکویی ها پیشی گیرنده اند

ص:۳۳۲

این خودبخود بخششی بزرگست.

۳۳-(آن بخشش بزرگ)بهشتهای جاودانست که در آن داخل می شوند در حالی که در آن بوستانها از دستبندهای طلا و مروارید آراسته شوند و پوشش ایشان در آنجا ابریشم است.

۳۴-بهشتیان گویند ستایش از آن خدائیست که اندوه ما را از ما برد زیرا که پروردگار ما بس آمرزنده ای سپاسگزار است.

۳۵-آن خدایی که از بخشش خود ما را بسرای اقامت فرود آورد که در آنجا رنجی و زحمتی بما نمیرسد و در آنجا فرسودگی و ناتوانی بما نخواهید رسید

قرائت:

ابو عمرو،یدخلونها بضمّ یاء مبنی للمفعول و مجهول قرائت کرده برای آنکه شبیه یحلّون باشد،و دیگران بفتح یاء یدخلونها خوانده اند،برای آنکه وقتی ایشان را داخل کردند،پس قطعا داخل شده اند و ما اختلاف ایشان را دربارهٔ(لؤلؤا)در سورهٔ حج یاد کردیم.

شرح لغات:

المقامه:بمعنای اقامه و محل اقامت و توقّف است و وقتی میم فتحه داده شود بمعنای قیام و محلّ قیام خواهد بود،شاعر گوید:

یومان یوم مقامات و اندیه

و یوم سیر الی الاعداء تأویب

(این بیت از سلامه بن جندل است و در سوره سبا بیانش گذشت)و خلاصه اش اینست که عمر انسان دو روز است یک روز روز اقامت و با دوستان مجلس بزم و مشورت و مذاکره و انس داشتن،و روز دیگر حمله بدشمن و رزم نمودن است.

ص :۳۳۳

اعراب:

مِنَ الْکِتابِ

در محل حال از ضمیر منصوب محذوف از صله است،و تقدیرش اینست،و الذی اوحیناه الیک کائنا من الکتاب،و آنچه وحی کردیم ما بتو بوده است از قرآن، جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها ،خبر مبتداء محذوف،و ممکنست که بدل از قول خدا اَلْفَضْلُ الْکَبِیرُ باشد،یدخلونها در محل نصب است بنا بر حالیت و هم چنین یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ من متعلّق به یحلون است، مِنْ ذَهَبٍ در موضع صفت اساور است یعنی،اساور کائنه من ذهب، دستبندهایی که از طلا میباشد، لا یَمَسُّنا در محل نصب است بنا بر حالیت.

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان پیامبرش(ص)را خطاب نموده و گفت:

وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ

و آنچه بتو وحی نمودیم ای محمد و نازل کردیم آن را، (مِنَ الْکِتابِ) که آن قرآنست، (هُوَ الْحَقُّ) آن صحیح و درست است آمیخته بفساد نیست و راستی که مخلوط به دروغ نیست،و عقل و خردی که دعوت بحق و منصرف از باطل میکند.

مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ

تصدیق کننده است بآنچه که پیش از آن کتابها (چون صحف و تورات و زبور و انجیل)بوده زیرا آن قرآن موافق آمده با بشاراتی که کتب مزبوره داده از حال آن و حال کسی که آن را آورده است.

إِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ

البتّه خدا به بندگانش عالم است(بصیر) بینا باحوال ایشانست. ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ بعد از آن ما میراث دادیم قرآن را.

ابی مسلم گوید:تورات را،جبائی گوید:مقصود تمام کتابهاست برای

آنکه کتاب اطلاق میشود و از آن جنس کتاب قصد میشود،و صحیح قول اوّلست برای آنکه ظاهر لفظ کتاب اطلاق نمیشود مگر بر قرآن.

اَلَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا

بکسانی که اختیار کردیم و برگزیدیم ایشان را از بندگانمان و معنای ارث منتهی شدن حکم است بسوی ایشان و گردانیدن بآنان چنانچه فرمود: وَ تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی أُورِثْتُمُوها (۱)و بعضی گفته اند:که معنایش اورثناهم الایمان است یعنی بایشان ارث دادیم بکتابهای گذشته زیرا میراث انتقال چیزی از قومی بقوم دیگر است،و قول اوّل صحیح تر است

برگزیدگان از بندگان کیانند؟

علماء و مفسّرین اختلاف کرده اند در کسانی که خدای تعالی ایشان را برگزیده از بندگانش در آیهٔ مذکوره.

جبائی گوید:مقصود پیامبران هستند که خدا ایشان را به پیامبری و نازل کردن کتابهایش بایشان برگزیده است.

ابی مسلم گوید:ایشان برگزیدگان داخل در قول خدا إِنَّ اللّهَ اصْطَفی آدَمَ تا قول او وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ میباشد (۲)اراده کرده بنی اسرائیل را،گوید،برای آنکه پیامبران کتب را ارث نمیگذارند بلکه علمشان را ارث می گذارند.

ابن عباس گوید:ایشان امّت محمد(ص)هستند که خدا ارث داده به ایشان هر کتابی را که نازل نموده است.

و بعضی گفته اند:ایشان علماء و دانشمندان امّت محمد(ص)هستند برای آنکه وارد شده در حدیث

"العلماء ورثه الانبیاء" علماء وارث پیامبرانند.

۱- ۱) -سورهٔ زخرف آیهٔ:۷۲.

۲- ۲) -آل عمران آیهٔ:۳۳.

از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند آن آیه مخصوص ما خاندانست و ما را قصد نموده است،و این نزدیکترین اقوال و گفته هاست،برای آنکه ایشان شایسته ترین و سزاوارترین مردمند که توصیف باصطفاء و اجتباء و برگزیدگی و وارث علم پیغمبران شوند،زیرا ایشان متعبّد و پایبند بحفظ قرآن و بیان حقایق آن بوده و عارف بحقایق و محکمات و متشابهات آن میباشند، فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ پس برخی از ایشان ستمکار بخود و بعضی از ایشان معتدل و میانه رو و برخی از ایشان پیشی گیرنده در کارهای خیرند.

مقصود از این سه طایفه چه کسانیست؟

مفسّرین و دانشمندان دربارۀ ضمیر در منهم اختلاف کرده اند که بچه کسی برمیگردد،بر دو قول...

۱-اینکه برمیگردد بعباد و تقدیرش(فمن العباد ظالم لنفسه)پس برخی از بندگان بخود ستمکار است و مثل این از ابن عباس و حسن و قتاده روایت شده و سید مرتضی قدس اللّه سره،از اصحاب ما هم همین را اختیار کرده است،گوید،و دلیل در آن اینکه چون ارث بردن را متعلّق کرد بکسانی که بر گزیده از بندگانش بیان کرد در تعقیب آن که فقط وراثت کتاب متعلّق به بعضی از بندگانست نه بعضی دیگر برای آنکه در میان ایشان کسیست که ستم کار بخویش است،و کسیست که معتدل است،و کسیست که پیشی و سبقت به کارهای خوب میگیرد.

۲-ضمیر برمیگردد به برگزیدگان از بندگان خدا،و این از بیشتر مفسّرین است.

ص: ۳۳۶

این سه طایفه اهل نجاتند:

سپس در احوال این گروه بر دو قول اختلاف کرده اند:

۱-اینکه تمام ایشان ناجی و رستگارند و مؤید این حدیث ابو الدرداء است،گوید:شنیدم که پیغمبر خدا(ص)دربارهٔ این آیه میفرمود:امّا سابق بدون حساب داخل بهشت میشود،و امّا معتدل پس محاسبه میشود حساب آسان و سریع،و امّا ستمکار و ظالم بنفس خود،پس حبس میشود در جای خود سپس داخل بهشت میشود و ایشانند آنهایی که میگویند سپاس و شکر خدایی را سزد که غم و غصّه را از ما برد.

و از عایشه روایت شده که تمام آنها در بهشتند،امّا سابق آن کسی است که در زمان رسول خدا(ص)از دنیا رفته و پیامبر گواهی داده بر او که در بهشت است،و امّا معتدل،آن کسی است که پیروی اثر و خط پیامبر را نموده از اصحابش تا باو ملحق شده،و امّا ظالم و ستمکار بخود پس مثل او و مثل شماست،و نیز از او روایت شده که گفت،سابق آنست که قبل از هجرت اسلام آورده و معتدل آنست که بعد از هجرت مسلمان شده،و ظالم ما هستیم.

و از عمر بن خطاب روایت شده که گفت آنکه از ما سبقت گرفت به بهشت هم سبقت گیرد،و معتدل ما رستگار و رستگار ما آمرزیده است.

و بعضی گفته اند:که ظالم آنست که ظاهرش بهتر از باطنش باشد و معتدل آنست که ظاهر و باطنش یکسان باشد و سابق آنست که باطنش از- ظاهرش بهتر باشد.

و جعفر بن حرب گوید:بعضی از ایشان بسبب گناهان صغیره بخود ستم میکنند و برخی از ایشان بسبب طاعات و عبادات در درجهٔ وسط و میانه

هستند و بعضی از ایشان که پیشی و سبقت در کارهای خیر میگیرند در درجه بالا هستند.

و اصحاب ما از میسر بن عبد العزیز از حضرت صادق(ع)روایت کرده اند که فرمود ظالم و ستمکار،از ما بخود آنست که حق امام را نشناخته است،و مقتصد و معتدل از ما آنست که عارف بحق امام است و سابق بالخیرات امام است و هر سه این گروه آمرزیده اند.

و از زیاد بن منذر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود ظالم بنفس از ما آنست که عمل صالح و کارهای بد و گناه انجام دهد و امّا مقتصد و معتدل،پس او متعبّد و مجتهد در عبادت است،و امّا سابق به خیرات،و علی و حسن و حسین علیهم السلام و کسانی از آل محمد(ع)هستند که شهید و کشته شده اند.

۲-و قول دوّم اینکه گروهی که ظلم و ستم بخود کرده اند رستگار نیستند.

قتاده گوید:ظالم بنفس اصحاب و یاران دست چپ و معتدل اصحاب دست راست،و سابق بالخیرات،ایشان پیش تازان و مقرّبین از تمام مردمند چنانچه خداوند سبحان فرمود: کُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً (۱)بودید شما جفتهای سه گانه.

و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که ظالم بنفس منافق،و معتدل و سابق از همه مردم بکارهای خوب.

حسن گوید:سابقون اصحاب پیغمبر(ص)و معتدلین پیروان و ظالمین منافقین میباشند،پس اگر کسی بگوید چرا ظالم را مقدّم داشت و سابق را مؤخّر

۱- ۱) -سورۀ واقعه آیۀ:۷.

و حال آنکه بایـد افضـل مقـدم باشـد،جـواب آنسـت کـه ایشـان گـاهی ادنی و پـائین تر را در ذکر بر افضـل و بالاـتر مقـدّم میدارند،خداوند سبحان گوید: يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ (۱)شب را داخل در روز میکنـد،و فرمود، يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً،وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ (۲)می بخشـد بهر کس خواهـد دختر و میدهـد بهر کس که خواهد پسـر،و فرمود، خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ (۳)ایجاد کرد مرگ و زندگی را، و فرمود، فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (۴)پس بعضی از شما کافر و برخی هم مؤمنین است.

و بعضـی گفته انـد:ظـالم را مقـدّم داشت برای آنکه مأیوس و ناامیـد از رحمت حق نشود،و سابق را مؤخّر انـداخت برای آنکه معجب و مغرور بعلمش نگردد و بعضـی گفته انـد:فقـط ایشـان را بـاین ترتیب و نظم مرتّب فرمود بنا بر مقامات و حالات مردم برای آنکه ایشان بر سه حالتنـد:۱-معصیت ۲-غفلت ۳-توبه و تقرّب،پس هر گاه گناه کنـد او ظالم و سـتمکار بخویش است و چون توبه نمود مقتصـد و معتـدل خواهد بود و هر گاه توبه اش درست و جهادش با نفس زیاد شد متصل بخدا شده و از جملهٔ سابقین خواهد بود (۵)

۱- ۱) -سورهٔ فاطر آیهٔ:۱۳.

۲- ۲) -سورهٔ شوری آیهٔ:۴۹.

۳- ۳) -سورهٔ تبارك آیهٔ:۲.

۴- ۴) -سورهٔ تغابن آیهٔ:۲.

۵- ۵) -مترجم گویـد:حاکم ابو القاسم حسـکانی در شواهـد التنزیل طبع بیروت ص ۱۰۴ ج ۳ باسـنادش از ابی حمزهٔ ثمالی از حضـرت علی بن الحسـین(ع) روایت نموده گوید:من در خدمت آن حضـرت نشسـته بودم که دو نفر مرد از اهل عراق آمده و گفتنـد ای فرزنـد رسول خدا(ص)ما آمده ایم که بما خبر دهید از آیاتی از قرآن،فرمود:کدام آیه،گفتند آیهٔ، ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا . فرمـود:ای اهـل عراق مردم چـه میگوینـد،گفتنـد میگوینـد دربـارهٔ امّـت محمـد"ص" اسـت،پس علی بن الحسین(ع)فرمود:امّت محمد تمامی در بهشتند.

۵)

ابو حمزه گوید،من در میان مردم گفتم یا بن رسول اللّه،بفرما این آیه درباره کی نازل شده،فرمود و اللّه درباره ما اهل بیت نازل شده قسم به خدا درباره ما خاندان نازل شده،بخدا سوگند در شأن ما نازل شده. گفتم خبر بده ما را که ظالم لنفسه در میان شما کیست؟فرمود آنکه، حسنات و سیّئاتش یکسان باشد و او در بهشت است،پس گفتم مقتصد (معتدل)کدام است؟فرمود آنکه خدا را در منزلش عبادت کند تا مرگ به سراغش آید،گفتم،سابق بالخیرات کیست؟فرمود:آنکه شمشیرش را- کشیده و براه پروردگارش دعوت کند. در همان کتاب و همان ج و ص باسنادش از زید بن علی(ع)روایت نموده در قول خدا، ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ... فرمود ظالم بنفسه از ما آنست که با مردم آمیزش داشته و داخل آنها باشد و معتدل،عابد و سابق بالخیرات آنست که با شمشیر کشیده بسوی خدا بخواند. و نیز در آن کتاب ص ۱۰۵ ج ۲ باسنادش از عبد علی از علی علیه السلام آورده که از رسول خدا(ص)از تفسیر این آیه سؤال کردم فرمود ایشان ذرّیه و فرزندان تو میباشند هر گاه روز قیامت شود از قبرهایشان بر سه صنف و گروه بیرون میآیند:۱-ظالم لنفسه آنکه بدون توبه مرده ۲-مقتصد آنکه حسنات و سیّئاتش از ذرّیه تو یکسانست ۳-سابق بالخیرات آنکه از ذرّیه ات حسناتش زیادتر از سیّئاتش باشد. در تفسیر برهان باسنادش از احمد بن عمر گوید:از حضرت ابو الحسن رضا علیه السلام از قول خدای عزّ و جلّ، ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ،پرسیدم فرمود،فرزندان فاطمه علیها سلامند،سابق بالخیرات امام است و مقتصد عارف بامام و ظالم لنفسه آنست که امام را نمیشناسد. و از محمد بن حسن صفّار باسنادش از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمودند دربارهٔ این آیهٔ سابق بالخیرات امام است و آن آیه دربارهٔ فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام است. ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا باسنادش از ریّان بن صلت

بِإِذْنِ اللّهِ

یعنی بامر و توفیق و لطف او ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ یعنی وارث شدن کتاب و برگزیدن خدا ایشان را آن فضل بزرگی از خدا بر

(۵)

(روایت کرده که گفت حضرت رضا علیه السلام در مرو به مجلس مأمون علیه اللعنه حاضر شد و در آن مجلس جماعتی از اهل عراق و خراسان جمع شده بودند،پس مأمون گفت خبر دهید مرا از معنای این آیه ثُمَّ أَوْرَثْنَا- الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا الآیه،علماء گفتند خدا اراده کرده امّت را مأمون گفت ای ابو الحسن شما چه می گویید،فرمود من آن طور که آنها میگویند نمی گویم،و لکن میگویم خدا اراده فرمود از این آیه عتره طاهره را،مأمون گفت چگونه عترت طاهره را قصد نموده،حضرت رضا علیه السلام فرمود اگر امت را قصد میکرد هر آینه تمام امّت در بهشت میبودند،برای قول خدای تعالی: فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ سپس جمع کند همه آنها را در بهشت،پس فرمود جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ ،پس وراثت برای عترت پاک پیامبر است نه برای غیر ایشان،پس مأمون گفت عترت پاک کیانند؟ فرمود،آنهایی هستند که خدا در قرآن توصیفشان نموده و فرمود، إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً ،و ایشان آنهایی هستند که رسول خدا(ص)فرمود من گذارنده هستم در میان شما دو چیز گران و سنگینی را کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را،و آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر وارد شوند بر من،به بینید چگونه خلاف من میکنید درباره آنها،ای مردم شما بآنان یاد ندهید که ایشان اعلم از شما هستند پس علماء گفتند ای ابو الحسن ما را خبر بده که آیا عترت آل پیغمبرند یا غیر آنند؟حضرت رضا علیه السلام فرمود ایشان آل پیغمبرند... و ابن شهر آشوب باسنادش از ابن عباس و امام محمد باقر(ع)روایت کرده که فرمود مراد از سابق بالخیرات علی بن ابی طالب(ع)است،می گوییم روایت درباره این آیه که مقصود از آن فرزندان علی و فاطمه(ع)است در- تفسیر برهان و غیر آن بسیار است که محل ذکر آن نیست.

ایشان است.

جَنّٰاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهٰا

بهشتهای عدنی که داخل آن میشوند،این تفسیر فضل خداست مثل آنکه گفته شده این فضل چیست،پس گفته میشود آن جنّات است،یعنی پاداش او بهشتها یا دخول بهشتهاست،و ممکنست که بدل از فضل باشد مثل آنکه گفته است دخول جنّات.

یُحَلَّوْنَ فِیهٰا مِنْ أَسٰاوِرَ

آراسته میشوند در آن از دستبندها،اساور جمع اسوره و آن جمع سوار بمعنای دستبند است. مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً از طلا و لؤلؤ و کسی که لؤلؤا قرائت کرده پس معنایش در یحلون فیها لؤلؤا،است وَ لِبٰاسُهُمْ فِیهٰا حَرِیرٌ و پوشش ایشان در آن بهشتها ابریشم است،و هر گاه ما گفتیم که مقصود از آن گروه سه گانه است،پس ظالم لنفسه بفضل خدا و یا شفاعت پیغمبر(ص)و ائمه علیهم السلام داخل بهشت میشوند.

وَ قٰالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ

خداوند سبحان خبر از حال ایشان داده که وقتی ایشان داخل بهشت میشوند میگویند الحمد للّٰه و این سپاس اعترافیست از ایشان بنعمت خدا نه بر وجه تکلیف و شکریست برای حق تعالی که غم و غصّه ای را که در دنیا برای آن داشتند برده است.

و بعضی گفته اند:قصد کرده اند حزن و اندوهی که پیش از دخول بهشت بایشان رسیده زیرا که ایشان میترسیدند دخول آتش را که مستحق آن بودند پس چون خداوند تفضّل بر ایشان نمود باسقاط عقاب از ایشان و داخل کردن ایشان بهشت را شکر خدا کنند بر این عنایت و سپاس گویند.

إِنَّ رَبَّنٰا لَغَفُورٌ

البته پروردگار ما آمرزنده گناهان بندگان و افعال زشت آنهاست(شَکُورٌ)سپاسگزار است عمل کم را پذیرفته از اعمال حسنه

و کارهـای خوب را،و بعضـی گفته انـد:که شـکر خـدای سـبحان تلافی شـکر ایشـانست برای خـدا و قیام بطاعت او و اگر چه حقیقت شـکر بر خـدای سـبحان جایز نیست از جهتی که اعتراف بنعمت است و صـحیح نیست که خـدای سـبحان متنعّم بر آن باشد.

اَلَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَهِ

آن خدایی که نازل کرد ما را بخانه جاودان که برای همیشه در آن اقامت کنند،نمی میرند و از آنجا بجای دیگر نمیروند.

ِنْ فَضْلِهِ)

یعنی این دخول بهشت به تفضّل و کرم اوست.

لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ

نمیرسـد مـا را در بهشت زحمت و رنجی وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ یعنی نمی رسـد ما را در آن فرسودگی و واماندگی در طلب معاش و غیر آن.

ص :۳۴۳

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ لاٰ یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ (۳۶) وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهٰا رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً غَیْرَ اَلَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جٰاءَکُمُ اَلنَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ (۳۷) إِنَّ اَللّٰهَ عٰالِمُ غَیْبِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۳۸) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ فِی اَلْأَرْضِ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لاٰ یَزِیدُ اَلْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً وَ لاٰ یَزِیدُ اَلْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً (۳۹) قُلْ أَ رَأَیْتُمْ شُرَکٰاءَکُمُ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَرُونِی مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ اَلْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً فَهُمْ عَلیٰ بَیِّنَهٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ اَلظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّٰ غُرُوراً (۴۰)

ترجمه:

۳۶-و آنان که کافر شدند برای ایشان آتش دوزخ است حکم بمرگ ایشان نشود تا بمیرند،و نه عذاب دوزخ را برایشان تخفیف دهند مانند این کیفر هر ناسپاسی را جزا میدهیم.

۳۷-و کـافران در دوزخ فریـاد خواهنـد کرد پروردگـارا مـا را از(دوزخ) بیرون آور،تـا کرداری شایسـته غیر آن عملی را که میکردیـم بکنیم،آیـا شـما را- چنـدان عمر نـدادیم که در آن پندگیریـد،هر که خواهـد پنـد گیرد و بیم دهنـده ای بسـوی شـما آید،پس(عذاب دوزخ را)بچشید در نتیجه ستمکاران را هیچ یاری نیست.

۳۸-البته خدا داننده نهان آسمانها و زمین است زیرا که او باسرار دلها داناست.

۳۹-و او آن خـداییست که شـما را در زمین جانشـین گردانید،پس هر که ناسپاسـی کند کفرش بزیان اوست و ناگرویدگان را کفرشان نزد پروردگارشان جز خشمی نیفزاید و کافران را کفر ایشان جز زیانی نیفزاید.

۴۰-بگـو(ای پیغمـبر"ص")شـریکان خـویش را کـه جز خـدا را میپرستیـد بـه من نشـان دهیـد که این شـریکان از زمین چه چیز بیافریدند یا ایشان را در آفریدن آسـمانها شـرکتی است،آیا شریکان را کتابی دادیم؟در نتیجه ایشان از آن کتاب حجّتی روشن دارند بلکه مشرکان برخی از ایشان به برخی دیگر خبر از روی فریب و وعده نمیدهند.

قرائت:

ابو عمرو تنها(یجزی کل کفور)مبنی للمفعول و مجهول خوانده،و دیگری(نجزی)با نون و نصب(کلّ)خوانده است،و ابن کثیر و ابو عمرو و حفص و حمزه و خلف(علی بیّنت)مفرد خوانده و دیگران بیّنات بجمع قرائت کرده اند.

ص: ۳۴۵

دلیل:

کسی که نجزی با نون خوانده پس او بر طریق اخبار از خدای تعالی از ذات خودش میباشد، و کسی که فعل را بناء مفعول به و مجهول(یجزی) خوانده پس دلیل او اینست که ما قبل آن لا یقضی علیهم و لا یخفف عنهم مجهول است،و دلیل در قرائت بیّنه بلفظ مفرد اینست که قرار میدهد آنچه در کتاب یا پیغمبر(ص)آن را میآورد بیّنه باشد چنانچه فرمود: قٰالَ ... أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی، (۱)بگو آیا دیدید شما اگر بر من بیّنه و حجتی از طرف خدا پروردگارم بود،و قول او قَدْ جٰاءَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ (۲)و قطعا آورد بسوی شما بینه ای از پروردگار شما،و کسی که بجمع بیّنات خوانده پس برای پیغمبری بیّنه و برهانی بوده پس هر گاه جمع شدند بیّنه آنها هم جمع شود بسبب جمع شدن آنها بنا بر اینکه در هر کتاب اقسامی از بیّنه هست،پس برای این جمع شده است.

شرح لغات:

اصطراخ:بمعنای فریاد کردن و صدا زدن بکمک خواستن از باب افتعال از صراخ تاء قلب بطاء شده برای صاد ساکنه قبل از آن و فقط این کار را کردند برای تعدیل معروف بحرف وسط بین دو حرفی که موافق صاد است در استعلا و تطبیق کردن و موافق تاء است در جرح.

مقت:و مقت بمعنای بغض است و مقته بمقته و هو ممقوت و مقیت.

اعراب:

فیموتوا جواب نفی (لاٰ یُقْضیٰ) است و یموتوا منصوب باضمار ان ناصبه است

ص: ۳۴۶

۱- ۱) -سورهٔ هود آیهٔ:۲۸.

۲- ۲) -سورهٔ انعام آیهٔ:۱۵۷.

و علامت نصب سقوط نون(یمقّون)است،مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ ،موصول و صله در محل نصب است بنا بر آنکه آن ظرف زمان است،برای آنکه معنایش او لم نعمرکم زمانا طویلا یتذکر فیه من تذکر است،آیا بشما زمان درازی عمر ندادیم که در آن متذکر شود هر کس که متذکر میشود و هاء در"فیه"عود میکند به ما و کم است که ما در معنای ظرف میآید و آن اسم است و البتّه حرف مصدری هم میآید.

تفسیر:

اشاره

چون خداوند سبحان مقدّم داشت ذکر آنچه برای اهل بهشت از انواع ثوابها مهیّا کرده در تعقیب آن یاد نمود آنچه برای کفّار از شکنجه ها و- عقوبتها آماده کرده و گفت:

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا

و آنهایی که کافر شدند بیگانگی و وحدانیّت خدا و انکار کردند پیغمبری پیامبرش را.

لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ

برای ایشانست آتش دوزخ پاداشی بر کیفرشان لاٰ یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ حکم بر مرگ ایشان نشود (فَیَمُوتُوا) تا بمیرند و راحت شوند وَ لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا تخفیف داده نشود از عذاب ایشان یعنی عذاب آتش بر ایشان آسان نمیشود(کَذٰلِکَ)یعنی و مثل این عذاب و مانند آن را. نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ پاداش میدهیم هر ناسپاس منکری را که زیاد کفران کند و پیامبران خدا را تکذیب نماید.

وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهٰا

و ایشان در آتش فریاد نموده و دادرسی می کنند و میگویند رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا پروردگارا بیرون آور ما را از عذاب آتش.

نَعْمَلْ صٰالِحاً

تا عمل شایسته انجام دهیم،یعنی عوض کفرمان ایمان

ص :۳۴۷

آوریم و بجای گناهانمان اطاعت کنیم،مقصود ما را بـدنیا برگردان تا اطاعت نمائیم بآنچه فرمانمان میـدهی غَیْرَ الَّذِی کُنّٰا نَعْمَلُ غیر از آن کارهایی را که کردیم از گناهان پس خـدای تعالی توبیخشان فرموده و گفت: أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ یعنی آیـا مـا بشـما از عمر آن قـدر نـدادیم که امکـان فکر کردن و عـبرت گرفتن برایتـان باشـد و نظری در امـور دینی کرده و عواقب حال کسی را که میخواهد فکر و اندیشه نموده و بیاد خدا افتد به بینید.

زمان مهلت برای فکر و اندیشه چقدر است؟

علماء تفسیر و اخلاق دربارهٔ مقـدار و اندازهٔ زمان فکر اختلاف کرده اند بعضـی گفته اند:شـصت سال است،و آن از حضـرت امیر المؤمنین(ع) روایت شـده،فرمودنـد عمری که خـدا اتمام حجّت بر فرزند آدم در آن نموده- شـصت سالست و آن یکی از دو روایت از ابن عباس است و از پیامبر(ص)- نیز روایت شـده(مرفوعا)که فرمود هر کس را که خدا شـصت سال عمر داد پس قطعا حجّت را بر او تمام کرده.

ابن عباس و مسروق گویند:چهل سالست.

وهب و قتاده گویند:این آیه توبیخ است برای پسر هیجده ساله و از حضرت صادق علیه السلام هم همین روایت شده وَ جٰاءَکُمُ النَّذِیرُ ابـن زیـد و جبائی و جمـاعتی گوینـد:و آمـد شـما را ترساننـده ای از عـذاب خـدا و او محمـد"ص"بـود و زیـد بن علی(ع)گوید:مقصود از نذیر قرآن است.

عکرمه و سفیان بن عبید گویند:مراد از نذیر پیری و سفیدی موست و از این جهت گفته شده:

رأیت الشیب من نذر المنایا

لصاحبه و حسبک من نذیر

ص :۳۴۸

دیدم سفیدی موی را از بیم دهنده های مرگ برای آنکه مویش سفید شده و بس است تو را از چنین بیم دهنده ای.

و قائله تبیّض و الغوالی

نوافر عن معاینه القشیر

یعنی،زنها از موی سفید فرار میکنند،پس چرا بسبب خضاب و رنگ کردن سفیدی موی را تغییر نمیدهی.

فقلت لها المشیب نذیر عمری

و لست مسودا وجه النذیر

پس بآن زن گفتم که سفیدی مو بیم دهنده عمر من است و من نیستم که صورت نذیر و بیم دهنده را سیاه کنم.و عدی بن زید گوید:

و ابیضاض السواد من نذر المو

ت و هل بعده یجیء نذیر

سفید شدن موی سیاه از پیامها و آگهی های مرگ است،و آیا بعد از آن بیم دهنده ای میآید؟جواب نه.

و بعضی گفته اند:که نذیر تب است،و بعضی گفته اند:که مرگ خویشان و نزدیکانست،و بعضی گفته که آن عقل کامل است.

فَذُوقُوا

یعنی بچشید عذاب و افسوس ندامت و پشیمانی را فَمٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ پس برای ستمکاران یار و یاوری نیست که عذاب را از ایشان دفع و برطرف کند.

إِنَّ اللّٰهَ عٰالِمُ غَیْبِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

البته خدا دانای نهان آسمانها و زمین است،پس بر او چیزی از آنچه بر خلایق علمش نهانست مخفی و پوشیده نیست إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ البتّه او دانای به خاطره و اندیشه هایی است که در سینه ها مستور است،یعنی پس در ضمیر و باطن خودتان قرار ندهید چیزی را که او مکروه دارد،پس او البتّه دانای بآنست.

ص :۳۴۹

هُوَ الَّذِی جَعَلَكُمْ خَلاٰئِفَ فِی الْأَرْضِ

قتاده گوید:یعنی آن خدایی که شما را معاشر کفّار قرار داد امّتی بعد از امّت دیگر و قرنی بعد از قرن دیگر و بعضی گفته:که شما را جانشینان قرون گذشته قرار داد به اینکه شما را بعد از ایشان آفرید میراث شما نمود آنچه در دست آنها بود.

فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ

پس هر کس کافر شود بر زیان اوست کفر او و عذاب کفران او وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّٰ مَقْتاً و نیفزاید کفّار را کفرشان در نزد خدا مگر خشم یعنی شدیدترین خشم ها و غضبها.

وَ لاٰ يَزِيدُ الْكٰافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلاّٰ خَسٰاراً

و نیفزاید کافرین را کفرشان مگر زیان و نابودی.

(قُلْ)بگو ای محمد أَ رَأَيْتُمْ شُرَكٰاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ- أَرُونِي مٰا ذٰا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ یعنی ای مشرکین مرا خبر دهید از بتهایی را که شریک قرار دادید در عبادت بمن نشان بدهید آیا چیزی از زمین ایجاد کرده و آفریده اند،یعنی بچه چیز لازم دانستید که آنها انبازها و شریکهای خدا باشند در عبادت،آیا بچیزی که از زمین آفریده اند شایسته پرستش شدند أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمٰاوٰاتِ آیا برای ایشان شرکتی در ایجاد آسمانها است،سپس این ترتیب را ترک،و فرمود: أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً آیا ما برایشان کتابی فرستادیم،که تصدیق کند دعوای ایشان را در آنچه را که ایشان از شرک بودند. فَهُمْ عَلىٰ بَيِّنَةٍ آیا ایشان بر دلیلهای آشکار بودند،(مِنْهُ)یعنی از این کتاب،پس البتّه تمام اینها محال و غیر ممکن بود،برای آنها امکان اقامه حجّت نبود و امکان وجود شبه ای هم بر چیزی از آن نبود.

و بعضی گفته:که "أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً" آیا برای آنها نوشته و سندی آمده که

خدا ایشان را بر کفرشان عذاب نمیکند،و آنها اطمینان بآن دارند بَلْ إِنْ يَعِدُ الظّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاّ غُرُوراً یعنی هیچ چیزی از اینها نیست- لکن برخی از ستمکاران برخی دیگر را وعده نمیدهند مگر فریب و وعده دروغ که حقیقتی برای آن نیست،گفته میشود،غره،یغره،غرورا،فریب داد او را و فریب میدهد او را فریب دادنی،هر گاه او را تطمیع کند در چیزی که طمع در آن نمیشود.

[سوره فاطر (۳۵): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ يُمْسِكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كٰانَ حَلِيماً غَفُوراً (۴۱) وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدىٰ مِنْ إِحْدَى اَلْأُمَمِ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ نَذِيرٌ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً (۴۲) اِسْتِكْبٰاراً فِي اَلْأَرْضِ وَ مَكْرَ اَلسَّيِّئِ وَ لاٰ يَحِيقُ اَلْمَكْرُ اَلسَّيِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاّٰ سُنَّتَ اَلْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اَللّٰهِ تَحْوِيلاً (۴۳) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً قَدِيراً (۴۴) وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اَللّٰهُ اَلنّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً (۴۵)

ص: ۳۵۱

ترجمه:

۴۱-البتّه خـدا آسـمانها و زمین را نگه میـدارد از اینکه بیفتنـد به خـدا سوگند اگر بیفتند هیچکس بعد از خدا نگهشان نمیدارد البتّه خدا بردباری آمرزنده است.

۴۲-بخـدا سوگند یاد کردند غایت سوگندشان که اگر ترساننده ای سوی ایشان آمد حتما از یکی از امّتان راه یافته باشـند،پس آن هنگام که بیم کننده ای سویشان آمد آمدن وی ایشان را جز رمیدن نیفزود.

۴۳-برای گردن کشی در زمین و برای نیرنگ بد جز نیرنگ بد به صاحبش احاطه نمیکند اهل نیرنگ جز شیوهٔ دربارهٔ پیشینیان انتظار نمی برند،پس هرگز روش خدای تعالی را تغییری نیابی و هرگز برای طریقه خدا تبدیلی نخواهی یافت.

ص: ۳۵۲

۴۴-آیا در زمین سیر نمیکنید تا بنگرند که سرانجام آنانی که پیش از این بوده اند چگونه بود و آنان از نظر توانایی سخت تر از ایشان بودند و هیچ چیز در آسمانها نیست و نه در زمین که خدای را عاجز گرداند زیرا که او دانایی تواناست.

۴۵-و اگر خدای تعالی مردم را بجزای کارهایی که میکنند مؤاخذه کردی هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین نگذاشتی و لکن هلاکت ایشان را تا وقت نامبرده پس میاندازد و چون وقت هلاک ایشان بیاید البتّه خدای تعالی بحال بندگان خویش بیناست.

قرائت:

حمزه تنهایی(و مکر السیئ)بسکون همزه خوانده و دیگران بجز آن قرائت کرده اند.

دلیل:

زجاج گوید:سکون این همزه نزد بصری ها غلط است و فقط در ضرورت شعری در حال اضطرار جایز میدانند،و انشاد کرده اند اذا اعوجن قلت صاحب قوم هنگامی که منحرف و از راه راست عدول کردند گفتم ای صاحب قوم را که در اصل یا صاحب قوم لکن ضرورت شعری آن را حذف نموده و نیز انشاد کرده اند:

فالیوم اشرب غیر مستحقب

انّما من اللّه و لا واغل

پس امروز مینوشم بدون آنکه مرتکب گناهی شوم از خدای تعالی و نه داخل در گناهی باشم و ابو العباس مبرّد سروده اذا اعوجحن قلت صاخ قوم ضرورت شعر

ص:۳۵۳

ایجاب کرده صاحب را توخیم و صاب قوم،یعنی صاحب قوم گفته:و الیوم فاشرب،فالیوم اشرب،بسکون باء گفته است،و ابو علی در اسکان همزه گوید در وصل اجراء کرده مجرای آن در وقف پس آن مثل قول شاعر است که گفته: ببازل وجناء او عیهل و قول او "مثل الحریق و افق القصباء" شاهد این دو بیت حرف آخر عیّهل و قصباء است که با وقف با تشدید آمده و اضطرار شعری چنین ایجاب کرده است،یعنی جایز است در وقف تشدید حرف آخر را با سکون آن.

اعراب:

أَنْ تَزُولاٰ

مفعول له یعنی کراهه ان تزولا- یا(لئلا- تزولا)(و استکبارا) مفعول له است و مکر السیئ معطوف علیه و جایز است که مصدر باشد بنا بر تقدیر استکبروا استکبار فی الارض،و ممکن است که نیز حال باشد،یعنی مستکبرین فی الارض،و ممکن است که بدل از نفورا باشد،یعنی آمدن نذیر و پیامبر نیفزود ایشان را مگر بلندی در روی زمین،من شیء فاعل یعجز و من هم زاید است (مِنْ دَابَّةٍ) در محل نصب است برای آنکه آن مفعول"ترک" (و من)نیز زایده است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان خبر داد از بزرگی قدرت و وسعت ملکش و گفت:

إِنَّ اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ

یعنی خدا نگه میدارد آسمانها را بدون آنکه به بالا بسته و یا ستون و استوانه و پایه ای در زیرش باشد و همین طور زمین را نگه میدارد أَنْ تَزُولاٰ تا آنکه نیفتند.

وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَکَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ

یعنی و اگر تقدیر شده باشد که از مراکز و مدار خود سقوط کند هیچکس نیست که بتواند آنها را نگه دارد و توان

ص :۳۵۴

نگاهداری آن را احدی ندارد (مِنْ بَعْدِهِ) یعنی بعد از خدای تعالی،و بعضی گفته اند:از بعد از افتادن و سقوط کردن.

إِنَّهُ کانَ حَلِیماً

البتّه او خدای بردبار توانایی است که عجله و شتاب در عقوبت مستحق عقاب را نمیکند(غَفُوراً)یعنی پوشنده و آمرزنده گناهان است،و بسیار آمرزنده است،آن گاه حکایت از کفّار نموده و گفت:

وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ

یعنی کفّار مکّه سوگند بخدا خوردند پیش از آنکه محمد(ص)ایمان برایشان بیاورد قسم سخت و نهایت توان و طاقتشان لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِیرٌ هر آینه اگر پیامبر ترسانده ای از طرف خدای تعالی بیاید بر ایشان لَیَکُونُنَّ أَهْدی هر آینه بوده باشند راه یافته تر باشند به پذیرفتن قول او و پیروی مِنْ إِحْدَی الْأُمَمِ از یکی از امتان گذشته از یهود و نصاری و صابئین.

فَلَمّا جاءَهُمْ نَذِیرٌ

پس چون محمد(ص)آمد بسوی ایشان(ما زادَهُمْ) نیفزود آمدن آن پیامبر ایشان را إِلاّ نُفُوراً مگر نفرت و دوری از هدایت و فرار از حق،یعنی ایشان افزودند موقع آمدن او نفرت را(اِسْتِکْباراً)یعنی از روی تکبّر و جبّاری و سرکشی بر خدای تعالی و نخوت و غرور اینکه پیرو دیگری باشند.

فِی الْأَرْضِ وَ مَکْرَ السَّیِّئِ

در روی زمین یعنی و قصد زیان زدن به مؤمنین،"و مکر السیّئ"هر مکر و فریبی است که ریشه اش دروغ و نیرنگ،و بنیاد و پایه اش بر تباهی باشد،برای آنکه بعضی از مکرها و نقشه ها نیکو است و آن مکر مؤمنین بکفّار است هر گاه با آنها پیکار کردند،خوبست که با آنها مکر کنند و آنها را فریب داده و مغلوب نمایند،و مقصود در اینجا مکر

و خدعه برسول خدا و باهل دین و مسلمین است،و مصدر،بصفت مصدر اضافه شده،و تقدیرش و مکروا کمکر السیئ است و مکر کردند مکر بدی بدلالت قول خدا:

وَ لاٰ یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ

یعنی نتیجه مکر بد برنمیگردد مگر بکسی که مکر نموده فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّٰ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ یعنی پس آیا انتظار ندارند مگر روش خدای تعالی را در امّت های گذشته که هلاکشان کند هر گاه تکذیب کردند پیامبران او را که عذاب بر ایشان نازل شود و بلا بر ایشان بیاید بجهت پاداش و کیفر کفر و تکذیبشان،پس اگر انتظار چنین روزی را، دارند فَلَنْ تَجِدَ ای محمد هرگز نیابی لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَبْدِیلاً یعنی عادت و روش خدایی از عقوبت کسانی که کفران نعمت او کرده و انکار خدایی او نموده تغییر و دگرگون نمیشود وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ تَحْوِیلاً و هرگز برای روش خدا دگرگونی نخواهی یافت،پس تبدیل گردیدن چیز است بر خلاف آنچه بوده.

أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ

یعنی آیا این کفّاری که انکار هلاک شدن امتهای گذشته را کردند در روزی زمین سیر و گردش نمیکنند فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ یعنی پس به بینید چگونه خدا هلاک و نابود نمود، تکذیب کنندگان قبل از ایشان مانند قوم لوط و عاد و ثمود را،پس عبرت و پند بگیرند بسبب ایشان.

وَ کٰانُوا

و بودند ایشان أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر بودند از ایشان قُوَّةً وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ یعنی با آنکه آنها نیرومندتر بودند نبود خدا که چیزی از او فوت شود.

ص :۳۵۶

فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً

در آسمانها و نه در زمين البتّه او داناى بتمام چيزهاست(قَدِيراً)تواناست بر آن مقدارى كه براى آن حدّ و نهايتى نيست،سپس خداوند سبحان منّت گذاشت بر خلقش بتأخير عقاب از ايشان و گفت وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ النّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا و اگر خداوند مردم را بآنچه مرتكب شدند از شرك و تكذيب ايشان مؤاخذه كند و تعجيل عقوبت ايشان را و آن قول اوست:

مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دَابَّةٍ

باقى نماند بر روى زمين جنبنده اى و ضمير بارض برميگردد و اگر چه ذكرى از آن نشده براى دلالت كلام بر آن و علم به اينكه جنبنده ها در روى زمين زندگى ميكنند.

وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى

و لكن خدا آنها را بتأخير انداخته تا اجل نامبرده و آيه در سورۀ نحل تفسير شده.

فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً

پس هر گاه اجلشان آمد،پس البتّه خدا به بندگانش بيناست،يعنى خدا بيناى به مكان ايشان است،پس آنها را هر طورى كه خواهد مؤاخذه ميكند.

و بعضى گفته اند:بيناى باعمال ايشانست،پس آنها را بر آن پاداش مى دهد.

ص :٣٥٧

سورهٔ یس

اشاره

نزد تمـام مفسّـرین مکی است،ابن عباس گویـد،مگر یک آیه و آن آیه وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ که در مـدینه نازل شده است.

عدد آیات آن:

هشتاد و سه آیه کوفی است و هشتاد و دو آیه از نظر دیگران.

اختلاف آن:

آیهٔ (یس) کوفی است.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:هر کس سورهٔ یس را برای خدای عزّ و جل قرائت کند خداوند او را آمرزیده و اعطاء کند از اجر و پاداش باو اجر کسـی که دوازده مرتبه قرآن را تلاوت کرده و هر مریض و بیماری که نزد او پس قرائت شود بعدد هر حرفی از آن ده فرشـته نازل شود و بر او که در جلوی او به صـفها می ایسـتند و برای او اسـتغفار کنند و در موقع قبض روح او حاضـر باشـند،و جنازه او را تشـییع و بر آن نماز بخوانند و بدفنش نیز حاضـر باشند،و هر بیماری که آن را قرائت کند و یا در نزد او قرائت شود رضوان خازن بهشت با یک لیوان و جام از آبهای بهشتی نزد او آید و باو بیاشامد و حال آنکه او در بستر بیماری

است،پس مینوشد و سیرآب میمیرد و سیرآب برانگیخته شود و دیگر نیازی به حوضی از حوضهای پیامبران ندارد تا داخل بهشت شود و سیرآب شود.

ابو بکر از پیغمبر(ص)روایت کرده که فرمود سورهٔ یس در تورات معمه خوانده میشود،گفتند معمه چیست،فرمود صاحبش را خیر دنیا و آخرت فرا گیرد،و تحمّل کند از او بلای دنیا را و دفع کند از او هراسهای آخرت را و بآن مدافعه و قاضیه هم گفته میشود که از صاحبش دفع میکند هر بدی را و آورده کند برای او هر حاجتی را،و هر کس آن را قرائت کند برای او بیست حج نوشته شود و کسی که آن را بشنود برای او محسوب شود ثواب هزار دیناری که در سبیل اللّه بدهد،و کسی که بنویسد آن گاه بیاشامد داخل جوف او شود هزار دواء و هزار نور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت و از او برطرف شود هر درد و بیماری.

و از انس بن مالك از پیغمبر(ص)روایت شده که فرمود البتّه برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سورهٔ یس است.

و از او از پیامبر(ص)رسیده که فرمود کسی که بگورستانی وارد شود یس را بخواند خدا در آن روز از عذاب ایشان تخفیف و برای او بعدد امواتی که در آنجاست حسناتی نوشته شود.

و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود،البتّه برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن سورهٔ یس است پس هر کس در روز پیش از آنکه شام کند بخواند در روز آن از حفظ شدگان و روزی داده شدگان باشد تا شب کند و هر کس در شب بخواند پیش از آنکه بخوابد خدا بر او هزار فرشته مأمور کند تا او را از هر شیطانی پلیدی و از هر آفتی حفظ نماید،و اگر در

خوابش بمیرد خدا او را در بهشت داخل کند و سی هزار فرشته برای غسل او حاضر و همگی برای او استغفار میکنند و او را تا قبرش تشییع مینمایند به استغفار کردن برای او،پس چون او را داخل قبرش مینمایند آنها در قبر او خدا را عبادت میکنند و ثواب عبادتشان برای اوست و قبرش تا دیدگاه چشم گشاد و وسیع میشود و از فشار قبر ایمن خواهد بود و همواره از قبرش نوری ساطع است تا فضاء آسمان تا آنکه خدا او را از قبرش بیرون آورد،پس چون از قبرش بیرون آمد فرشته ها پیوسته با او هستند و او را مشایعت نموده و با او گفتگو میکنند و در روی او خندیده و او را بهر خیری مژده میدهند تا او را از صراط و میزان عبور دهند و او را در مکانی از بهشت خدا اقامت دهند که نباشد نزد خدا خلقی که نزدیک تر از او باشد مگر فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل و او با پیامبران در مقابل خدا ایستاده و محزون نیستند با کسانی که در غم و غصّه بسر میبرند و با مهمومین مهموم نیستند و جزع و ناراحتی ندارند با مردمی که در ناراحتی و جزع میباشند،سپس خداوند تعالی باو میگوید:اشفع عبدی اشفعک فی جمیع ما تشفع،بنده من شفاعت کن در تمام آنچه میخواهی که شفاعت کنی من شفاعت تو را می پذیرم و از من بخواه بتو عطا کنم تمام چیزهایی که تو میخواهی،پس سؤال میکند و باو عطا میشود و شفاعت میکند،پس، قبول میشود و او را محاسبه نمیشود در میان کسانی که محاسبه میشوند و ذلیل و خوار نمیگردد،و ملامت بگناهی و نه بچیزی از اعمال بدش نمیشود و از رفقاء محمد(ص)میباشد.

و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که برای رسول خدا"ص"دوازده اسم است،پنج اسم آن در قرآن است:

۱-محمد ۲-احمد ۳-عبد اللّه ۴-یس ۵-نون.

ترتیب آن:

چون خداوند سبحان در آخر سورهٔ فاطر یاد کرد که آنها قسم خورده اند بخدا که اگر پیامبری برای مردم مکّه بیاید باو حتما ایمان خواهند آورد،اینسوره شروع شده به اینکه ایشان ایمان نیاوردند و حال آنکه پیامبر بر ایشان آمد پس فرمود :

[سوره یس (۳۶): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . یس (۱) وَ اَلْقُرْآنِ اَلْحَکِیمِ (۲) إِنَّکَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۳) عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۴) تَنْزِیلَ اَلْعَزِیزِ اَلرَّحِیمِ (۵) لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ فَهُمْ غٰافِلُونَ (۶) لَقَدْ حَقَّ اَلْقَوْلُ عَلیٰ أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۷) إِنّٰا جَعَلْنٰا فِی أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِیَ إِلَی اَلْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ (۸) وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ (۹) وَ سَوٰاءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۰)

ص: ۳۶۱

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-ای سیّد پیامبران ۲-سوگند بقرآن حکم کننده به حق.

۳-که تو مسلّما از جمله فرستاده شدگانی ۴-که آنها بر راه راست بودند.

۵-این(قرآن)فرستاده خدای نیرومند مهربانست.

۶-تا گروهی را که پدرانشان هم بیم نیافته اند به ترسانی و ایشان بیخبرند ۷-در حقیقت وعده عذاب خدا درباره بیشتر ایشان حتمی گردید،و ایشان ایمان نمی آورند.

۸-ما(در روز قیامت)بیگمان بگردنهای ایشان غلها بنهیم و آن زنجیر تا بزنخهای ایشان پیوسته است و ایشان سر در هوا مانده و چشم بر هم ننهند ۹-و در پیش روی ایشان حجابی و از پشت سرشان نیز حجابی قرار دادیم و چشمهای ایشان را پوشانیدیم در نتیجه ایشان(راه صواب را)نمی بینند.

۱۰-یکسانست برایشان چه آنها را بیم دهی و چه نترسانی ایشان ایمان نمی آورند.

قرائت:

اهل کوفه غیر عاصم و جماد و یحیی از ابو بکر(یس)را بااماله خوانده و باقی از قاریان(یس)بتفخیم قرائت کرده اند،و ابو جعفر و ابو عمرو همزه و ابن کثیر بروایت قواس و بزی و نافع بروایت اسماعیل باظهار کردن نون از یاسین در موقع وصل بواو و آیه بعد،و همین طور(ن و القلم را)ابن عامر و کسایی و خلف با خفاء نون در هر دو قرائت کرده اند،و قالون از قراء از نافع

باظهـار نـون از آیه ن وَ الْقَلَمِ و اخفـاء آن از"یس "خوانـده انـد،و امّـا عـاصم پس او در روایت حفص نـون هر دو آیه را ظـاهر میکرد.

و روایت برجمی از ابی بکر و محمد بن غالب از اعشـی از ابی بکر نون از (یاسـین)را ظاهر و در "ن وَ الْقَلَمِ" در روایت علیمی از جمـاد مخفی میگردد و امّـا یعقوب:او نون هر دو را در روایت روح و زیـد ظـاهر و در روایت رویس مخفی میـداشت،و اهل حجاز و بصـره و ابو بکر(تنزیل)برفع خوانـده و دیگران از قاریان بنصب(تنزیل)خوانـده انـد و در شواذ قرائت ثقفی(یس)به فتح نون و قرائت ابی السـماک یس بکسر،ن،و قرائت کلبی یسن برفع نون آمده و در قرائت ابن عباس و عکرمه و ابن یغمر و نخعی و عمر بن عبد العزیز"فاغشیناهم" با عین،و در قرائت ابن محیص و زهری(انذرتهم)با یک همزه آمده است.

دلیل:

ابو علی گوید:از چیزهایی که اماله فتحه را از یس نیکو میکند،مثل کسـره اینست که ایشان گویند یا زید رایی زید گویند،پس فتحه را اماله مثل کسره،و الف را مثل یاء نمایند و اگر چه قول ایشان است یا حرفی بر دو حرف است- (ر،و الف)و حروفی که بر دو حرف باشـد چیزی از آن امـاله نمیشود مثـل لاـ و مـا پس وقتی امـاله کردنـد از حروف حرفی را که امـاله نمیشود بخاطر یا،پس اگر اماله کنند اسـمی را که آن(یا)از یاسـین است بهتر است،آیا نمی بینی که این حروف نامهایی هستند وقتی تلفظ بآن میشود،و امّـا از میان نونها نون از یس پس البته این اماله در آن جایز است،و اگر چه نون ساکنه با حروف فمیّه مخفی و روشـن نمیشود برای آنکه این حرفهـا بنا بر وقف شـده است،و از آنچه که دلالت بر این میکنـد اجازه دادن ایشانست در آن نون جمع بین دو ساکن

ص :۳۶۳

است،چنانچه جمع میشوند در کلامی که وقف بر آن میشود و اگر این نبود جمع آن دو هم جایز نبود.

و امّا کسی که نون در آن را ظاهر و روشن نکرده،پس او اگر چه در تقدیر وقف قطع نکند در آن همزهٔ وصل را و این قول خدای تعالی(أ لم اللّه)آیا نمی بینی که همزه وصل حذف شده و ثابت نشده چنانچه با غیر آنهم از کلامی که وصل میشود ثابت نشده.

و کسی که(تنزیل)را رفع داده بنا بر تقدیر(هو تنزیل العزیز الرحیم) یا هذا تنزیل العزیز الرحیم گرفته و نصب آن بنا بر تقدیر نزل تنزیل العزیز الرحیم است.

و امّا آنکه(یس)با جر خوانده پس هر دو آن بجهت التقاء ساکنین است و آنکه رفع داده پس بنا بر روایت کلبی است که او گوید،آن بلغت طی یا انسان است و ابن جنّی گوید،نزد من محتمل است که از تمام اسمها اکتفاء بسین برای این بوده باشد که در آن حرف نداء است مثل قول تو که یا رجل می گویی و مانند حذف بعضی از حروف اسم قول پیغمبر(ص)است که فرمود:

کفی بالسیف شاء ،یعنی شاهدا،شمشیر برای شهادت کافیست،پس حذف عین الفعل و لام الفعل شده،پس همین طور از انسان فاء الفعل و عین الفاء حذف و باقی مانده را قرار داد اسمی که قائم بخود باشد و آن سین است پس یاسین گفته شد و آن شبیه بقول شاعر است: قلنا لها قفی قالت قاف گفتیم بآن زن بایست گفت ایستادم،و کسی که(فاعشیناهم)با عین خوانده پس آن را منقول از عشی یعشی گرفته هر گاه دیده اش ضعیف شود و اعشیته انا،و من دیده او را ضعیف کردم.

ص :۳۶۴

و امّا(اغشیناهم)با غین معجمه پس بنا بر حذف مضاف است،یعنی (فاغشینا ابصارهم)پس دیدگان آنها را کور کردیم و پوشاندیم،یعنی بر آن چشمها پرده قرار دادیم،و غشاوه بر چشم مثل غشاوه بر قلب است،پس بر خورد میکند به معنای هر دو قرائت.

و امّا کسی که(انذرتهم)بیک همزه خوانده،پس او حذف کرده همزه استفهام را بجهت تخفیف و حال آنکه قصد آن را داشته چنانچه کمیت شاعر گوید:

طربت و ما شوقا الی البیض اطرب

و لا لعبا منّی و ذو الشّیب یلعب

خوشحال شدم و حال آنکه شوقی نیست در موی سفید که خوشحال شوم و نه از من لعب و بازی است و آیا کسی که مویش سفید شد بازی میکند،و معنی(او ذو الشّیب یلعب)شاهد بیت در حذف همزه او ذو الشّیب است که ذو الشّیب آمده و یا مثل بیت کتاب:

لعمرک ما ادری و ان کنت داریا

شعیب بن سهم او شعیب بن منقر

قسم بجان تو نمیدانم و یا اگر آگاه بودم که شعیب بن سهم است یا شعیب منقر است،شاهد این بیت و ان کنت است که(او ان کنت)بوده.

شرح لغات:

المقمح:پوشیدن چشم است بعد از برداشتن سر و بعضی گفته اند که آن مقنع،یعنی آنست که چانه خود را بسینه خود فشار میدهد آن گاه بلند میکند و بعضی گفته برای دو کوهان شتر قماح برای آنکه شتر وقتی وارد آب می شود برای خنکی زیاد آب سرش را بلند میکند و گفته میشود قمح البعیر هر گاه سرش را بلند کرد و آب نیاشامید و بعیر قامح و ابل قماح و اقمحتها انا.

ص: ۳۶۵

شاعری توصیف میکند،کشتی را که سوار شده و میگوید:

و نحن علی جوانبها و قعود

بغض الطّرف کالابل القماح

و ما در اطراف آن کشتی نشسته و چشمهای خود را میبستیم مثل شتری که آب نخورده سر خود را بلند میکند(علی)در قول خدا علی صراط متعلّق بمرسلین است تقدیرش ارسلوا علی صراط است و ممکنست جار و مجرور در محلّ خبر (انّ)باشد،پس خبر بعد از خبر باشد و ممکن است که در محل نصب باشد بنا بر حالیت،پس مثل آنست که گفته است،ارسلوا مستقیما طریقهم،ما انذر آباؤهم بهتر آنست که(ما)نافیه و جمله در محل نصب باشد زیرا که آن صفت قوم است،و ممکنست که ما حرف موصول مصدریه بر تقدیر،لتنذر قوما انذر آباؤهم باشد.

شأن نزول:

گفته اند:که إِنّٰا جَعَلْنٰا فِی أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً ـ دربارهٔ ابی جهل نازل شده چون که او قسم خورده بود که هر آینه اگر بیند که پیغمبر(ص)نماز میخواند بیاید و سر آن حضرت را بشکند،پس آمد و آن حضرت نماز میخواند و با او سنگی بود که میخواست بسر حضرت بزند،پس چون بلند کرد دستش بگردنش پیچید،و سنگ بدستش چسبید،پس چون نزد یارانش برگشت و بآنها خبر داد آنچه دیده بود سنگ از دستش افتاد،پس مردی از بنی مخزوم گفت من او را با این سنگ میکشم و آمد دید که آن حضرت نماز میخواند،پس خواست سنگ را بیاندازد که خدا چشم او را کور کرد پس صدای آن حضرت را میشنید ولی خود او را نمی دید پس برگشت بسوی یارانش و آنها را ندید تا آنکه او را صدا زدند و گفتند تو چه کردی گفت،ندیدم او را ولی صدای او را شنیدم و میان من و او چیزی مانع

ص: ۳۶۶

و حایل شد مثل شیر نری که با دمش اعلام خطر میکرد که اگر نزدیک شوم مرا بخورد.

و ابو حمزه ثمالی از عمار بن عاصم از شفیق بن سلمه از عبد اللّه بن مسعود روایت کرده که قریش اجتماع کردند بدرب منزل پیغمبر(ص)پس پیغمبر "ص" بیرون آمد و مشت خاکی بر سر و صورت آنها پاشید و آنها او را ندیدند،عبد اللّه گوید آنها همان مردمی بودند که در کنار چاه بدر اجتماع کردند.

و ابو حمزه از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که قریش اجتماع کردند و گفتند اگر محمد داخل مسجد الحرام شود همگی یک دفعه بر او حمله نموده و او را بکشیم،پس پیغمبر(ص)وارد شد و خدا از پیش رو و پشت سرشان حجابی و سدّی قرار داد که او را ندیدند،پس نماز خواند سپس نزد آنها آمد و خاک بر سرشان افشاند و ایشان او را نمیدیدند،پس چون از آنها دور شد و خاک را دیدند گفتند این سحر پسر(ابی کبشه)"یعنی فرزند زاده عبد المطّلب است"

تفسیر:

(یس)

بتحقیق سخن در اوّل سوره بقره دربارۀ حروف معجمه و مقطعه قرآن گذشت و اختلاف اقوال دربارۀ آنها.

ابن عباس نیز گوید:معنای(یس)یا انسان است،و بیشتر مفسّرین همین معنا را گفته اند،حسن و ابو العالیه گفته اند:معنایش یا رجل است.

سعید بن جبیر و محمد الحنفیه گفته اند:معنایش یا محمد است،و بعضی گفته اند،معنایش:یا سید الاوّلین و الآخرین است.

علی بن ابی طالب و امام محمد باقر علیهما السلام فرموده اند آن یکی از نامهای پیغمبر "ص"است و ما در پیش روایت در آن را یاد کردیم.

وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ

خداوند سبحان قسم یاد کرده بقرآن محکم از باطل و بعضی گفته،که آن را حکیم نامید برای آنچه که در او از حکمت است،پس مثل آنست که آن حکمت را که ناطق بآنست ظاهر کرده.

إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ

یعنی البتّه تو از کسانی هستی که خدای تعالی او را بنبوّت و رسالت فرستاده.

عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ

که سالک آن را بسوی حق یا بسوی بهشت می کشاند،و بعضی گفته،معنایش بر شریعت روشن و حجّت آشکارا هدایت میکند تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ یعنی این قرآن نازل شده خدای غالب است در- ملکش (الرَّحِیمِ) خدایی که بآفریده اش مهربانست و برای همین او را فرستاد سپس بیان نمود مقصود و هدف از بعثت و انگیختن او را و فرمود:

لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أُنْذِرَ آبٰاؤُهُمْ

قتاده گوید:برای آنکه بترسانی از گناهان خدا مردمی را که پدرانشان را در پیش بیم داده نشده برای آنکه آنها در زمان فترت بین حضرت عیسی و حضرت محمد(ص)بودند.

حسن گوید:یعنی پیامبر بیم دهنده ای از خودشان و قومشان نیامد برای آنها و اگرچه از غیر ایشان آمد برایشان.و بعضی گفته اند:یعنی نیامد ایشان را کسی که آنها را با کتاب بیم دهد،و این بنا بر قول آنست که گوید در میان عرب پیش از پیامبر ما پیامبرانی بنام خالد بن سنان و قیس بن ساعده و غیر آنها بودند ولی دارای کتاب نبودند.

عکرمه گوید:یعنی برای آنکه بترساند قومی را چنانچه ترسانید پدران ایشان را.

فَهُمْ غٰافِلُونَ

پس ایشان غافلند از آنچه را که قرآن متضمّن و از آنچه را

که خدا ترسانید بسبب آن از نزول عذاب،و غفلت مانند سهو آن رفتن معنا است از خاطره،آن گاه خدای سبحان بار دیگر قسم یاد کرد و گفت:

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلىٰ أَكْثَرِهِمْ

یعنی واجب شـد تهدیـد ایشان و- اسـتحقاق عـذاب بر ایشان، فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمیآورند و بر حال کفر و بیدینی میمیرند و این در علم خدا گذشته است.

و بعضـی گفته اند:تقدیر آن اینست،لقد سبق القول علی اکثرهم،هر آینه در علم خدا که بیشتر ایشان ایمان نمیآورند پس ایشان ایمان نمیآورند و این را خدای سبحان بفرشتگان خبر داد که ایشان ایمان نمیآورند پس مسلّم شد قول خدا بر ایشان.

إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقٰانِ

البتّه مـا قرار دادیم در گردنهایشـان غلهـایی پس دسـتهایشان بچـانه هایشان،کنایه از آن آورده و اگر چه آن را یاد نکرده برای آنکه اعنـاق و اغلال دلالت بر آن میکنـد و دلالت آنها از این روست که غل البته دست را بسوی چانه و گردن جمع میکنـد و غل گردن را بسوی چانه جمع میکند.

و از ابن عبـاس و ابن مسـعود روایت شـده که آنهـا(انّـا جعلنا فی ایمانهم اغلالا)قرائت میکردنـد،و بعضـی از ایشان فی ایـدیهم قرائت کرده اند و معنا در تمام این قرائت و احتمالات یکیست برای آنکه غل در گردن تنها بدون دست نمیشود و نه در دسـت تنها بغیر گردن و مانند اینست،قول شاعر که گفته است:

و ما ادری اذا يممت ارضا

ارید الخیر ایّهما یلینی

و من نمیدانم وقتی قصد زمینی و شهری را نمودم قصد خیر نمودم کدام یک،

ص :۳۶۹

از آنها بمن میرسد.

أ الخیر الذی انا ابتغیه

ام الشرّ الذی لا یأتلینی

آیا خیر چنانی که من در طلب اویم یا شرّ چنانی که آن مرا وانمیگذارد.شاهد بیت اول است که خیر را تنها یاد کرده،بعد گفته ایّهما یلینی کدام یک از آن دو بمن میرسد،زیرا بتحقیق دانسته که خیر و شرّ هر دو عارض بر انسان می شوند ولی نمیداند این برخورد باو میکند یا آن و مانند آن هم در قرآن آمده مثل آیهٔ: وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرٰابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ (۱)و قرار داد برای شما لباسها و بیرجامه ها که شما را از گرما حفظ کند و نفرمود و البرد،برای آنکه آنچه که انسان را از گرما حفظ میکند از سرما هم حفظ میکند،یعنی زیر جامه نازک از گرما زدگی حفظ میکند و بیرجامه ضخیم از سرما خوردن نگه میدارد.

مفسّرین بر معنی این آیه بر چند وجه اختلاف کرده اند:

۱-حسن و جبائی گوید:اینکه خدای سبحان اراده کرده باین آیه بخشی را برای مثل زدن و تقدیرش اینست مثل این گروه مشرکین در نفرتشان از آنچه که ایشان را بسوی آن میخوانی مانند مردیست که دستهایش را بگردنش بسته اند که امکان ندارد برای او که آن را بسوی خیر باز و دراز کند،و مردی که سرش بلند کرده که جلوی پایش را نمی بیند،گوید و مانند آن قول شاعر جاهلیّت(صلاه من عمرو بن مالک)معروف به اخوه اودی است که میگوید:

کیف الرشاد و قد صرنا الی امم

لهم عن الرشد اغلال و اقیاد

خیر و صلاح چگونه است و حال آنکه ما گشتیم بسوی امّت هایی که بر ایشان از عقل و هدایت غلها و قیدهایی بود و مثل آن در سخنان عرب بسیار است.

۱- ۱) -سورهٔ نحل آیهٔ:۸۱.

۲-ابی مسلم گوید:یعنی مثل آنکه این قرآن غلهایی در گردنهای ایشانست که آنها را مانع خشوع میشود برای شنیدن و اندیشه کردن آن برای سنگینی آن بر ایشان و این جهتش اینست که ایشان وقتی سرکشی کردند از آن و عار داشتند از پیروی او و شخص مستکبر و سرکش سرش را بلند کرده گردنش را میکشد و تکبّر میکند نگاه بزمین نمیکند مثل آنست که دستهایشان را بگردنشان بسته اند و البتّه این را اضافه بخود نموده که ما قرار دادیم در گردنهایشان،برای آنکه موقع قرآن خواندن بر ایشان و فرا خواندن ایشان باین صفت میگردند،پس آن مثل قول اوست، حَتّٰی أَنْسَوْکُمْ ذِکْرِی است (۱)تا آنکه شما فراموش کردید یاد را.

۳-ابن عباس و سدی گویند:قصد نموده باین امر مردمی از قریش را که مصمّم کشتن پیغمبر(ص)شدند،پس دستهایشان بگردنهایشان بسته شد و نتوانستند دستی بسوی آن حضرت دراز کنند.

۴-اینکه مقصود توصیف حال ایشانست در روز قیامت،پس آن مثل قول او إِذِ الْأَغْلاٰلُ فِی أَعْنٰاقِهِمْ (۲)وقتی که غلها در گردنهای ایشانست،و البتّه آن را بتلفّظ ماضی یاد کرده برای تحقّق و واقعیّت آنست.

فَهُمْ مُقْمَحُونَ

زهری گوید:مقصود اینکه چون دستهایشان بگردنهایشان بسته میشود و غلها چانه هایشان را بالا میبرد و سرهایشان بلند،پس آنها سرهایشان بسبب بالا رفتن غلها بالا میرود،و بر این معنی دلالت میکند قول قتاده که مقمحون را مغلولون معنی کرده است.

وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ

۱- ۱) -سورهٔ مؤمنون آیهٔ:۱۱۱.

۲- ۲) -سورهٔ غافر آیهٔ:۷۱.

و قرار دادیم از پیش روی ایشان سدّ و حجابی و از پشت سر آنها هم سدّی،پس نابینا کردیم ایشان را،پس آنها نمی بینند و این بنا بر یکی از دو وجه تشبیه است برای آنها بکسی که این صفت اوست در اعراض از ایمان و قبول حق و این عبارت از واگذاری خداست ایشان را وقتی کفران کردند و مثل آنکه گفته است،ما ایشان را واگذاریم در حال شکست خوردگی،پس این از پیش روی و پشت سرشان سدّی شد،و وقتی گفتیم که آن توصیف حال ایشانست در آخرت پس سخن بنا بر حقیقت است و آن عبارت از تنگی جای در آتش است بطوری که راه جلو و عقب رفتن را ندارند زیرا اطرافشان مسدود و بسته است،و هر گاه حمل کردیم آن را بر صفت مردمی که اهتمام بکشتن پیغمبر(ص)نمودند،پس مقصود اینست که ما قرار دادیم پیش روی این کفّار مانعی و از پشت ایشان نیز مانعی تا آنکه ندیدند پیامبر را و قول خدا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لاٰ یُبْصِرُونَ یعنی کور کردیم چشمهای ایشان را پس نمیدیدند پیغمبر(ص)را.

و روایت شده که ابو جهل تصمیم گرفت که پیغمبر(ص)را بکشد،پس هر گاه شب بیرون میرفت او را نمیدید و خدا حایل میشد بین او و آن حضرت،و بعضی گفته اند:فاغشیناهم،یعنی کور گردانیدیم آنها را پس ایشان نمیدیدند- هدایت و راه سعادت را،و برخی گفته اند:فاغشیناهم،پس بسبب عذاب کور کردیم آنها را پس آنها آتش را نمیدیدند،و بعضی گفته اند:یعنی ایشان را چون از ایمان و قرآن منصرف شدند لازم شد ایشان را این بدبختی و نابینایی تا جایی که نمیتوانستند بطرفی روآورند مثل شخص بسته شده به غل و کسی که راه ها بر او مسدود شده.

وَ سَوٰاءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ

برای ایشان یکسان

ص:۳۷۲

و بی تفاوت است چه بترسانی و چه بیمشان ندهی ایمان نمی آورند،تفسیرش در سورۀ بقره گذشت.

[سوره یس (۳۶): آیات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اِتَّبَعَ اَلذِّکْرَ وَ خَشِیَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ (۱۱) إِنّٰا نَحْنُ نُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ نَکْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ
آثٰارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ (۱۲) وَ اِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحٰابَ اَلْقَرْیَهِ إِذْ جٰاءَهَا اَلْمُرْسَلُونَ (۱۳) إِذْ أَرْسَلْنٰا إِلَیْهِمُ
اِثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُمٰا فَعَزَّزْنٰا بِثٰالِثٍ فَقٰالُوا إِنّٰا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ (۱۴) قٰالُوا مٰا أَنْتُمْ إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُنٰا وَ مٰا أَنْزَلَ اَلرَّحْمٰنُ مِنْ شَیْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ
تَکْذِبُونَ (۱۵) قٰالُوا رَبُّنٰا یَعْلَمُ إِنّٰا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ (۱۶) وَ مٰا عَلَیْنٰا إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ (۱۷) قٰالُوا إِنّٰا تَطَیَّرْنٰا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا
لَنَرْجُمَنَّکُمْ وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنّٰا عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۱۸) قٰالُوا طٰائِرُکُمْ مَعَکُمْ أَ إِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ (۱۹) وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا اَلْمَدِینَهِ
رَجُلٌ یَسْعیٰ قٰالَ یٰا قَوْمِ اِتَّبِعُوا اَلْمُرْسَلِینَ (۲۰)

ص: ۳۷۳

ترجمه:

۱۱-فقط میترسانی کسی را که پیروی از قرآن کند و از خدای بخشنده در پنهان بترسد پس او را بآمرزش گناهان و پاداشی بزرگوار مژده بده.

۱۲-البتّه ما مردگان را زنده میکنیم و هر نیک و بد را که پیش فرستاده اند با آثار وجودیشان ثبت خواهیم کرد و هر چیزی را در دفتر پیشوای روشن بشماره آوردیم.

۱۳-(ای پیغمبر)داستان مردم انطاکیه را برای ایشان بیان کن آن دم که فرستادگان بدان ده آمدند.

۱۴-وقتی که(دو تن از آنان)را بسوی ایشان فرستادیم و اهل آن ده آن دو پیامبر را دروغگو شمردند و ما آن دو نفر را بفرستادن سوّمی نیرو دادیم،پس گفتند ما بسوی شما فرستاده شده ایم.

۱۵-مردم آن شهر گفتند شما جز بشری چون ما نیستید و خدای بخشنده هیچ چیز(از وحی)نفرستاده است و شما جز دروغگویان نیستند.

۱۶-رسولان گفتند که پروردگار ما میداند که ما بطور قطع بسوی شما فرستاده شده ایم.

۱۷-و بعهده ما جز پیام رساندن آشکار نیست.

۱۸-اهل آن شهر گفتند ما جدّا بآمدن شما فال بد زده ایم اگر از این گفتار باز نایستید شما را سنگ سار خواهیم کرد و بطور مسلّم از جانب ما به شما شکنجه ای دردناک میرسد.

۱۹-رسولان گفتند منشأ فال بد شما همراه شماست آیا اگر یادآور شوید بلکه شما گروهی از حدّ در گذشته اید.

ص :۳۷۴

۲۰-و مردی(بنام حبیب نجار)از دورترین نقاط شهر شتابان بیامد و همی گفت ای قوم من فرستادگان خدای را پیروی کنید.

قرائت:

ابو بکر "فعززنا"بتخفیف خوانده و باقی از قراء بتشدید زاء(فعزّزنا) قرائت کرده اند،و ابو عمرو و قالون از نافع و زید از یعقوب(ان ذکرتم)بیک همزه بدون مد خوانده و ابن کثیر و یعقوب و نافع(ان ذکرتم)با یک همزه ممدوده قرائت کرده اند.

و ابو جعفر ءان با یک همزه مطوّله و دوّمی مبیّنه مفتوحه خوانده (ذکرتم)مخففه و ما بقی أ إن ذکرتم بدون همزه خوانده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:بعضی از ایشان گفته اند:عزّزنا با تشدید بمعنای قوینا و کثرناست،و امّا عززنا،پس بمعنای غلبنا،بدلیل قول خدای تعالی: وَ عَزَّنِی فِی الْخِطٰابِ و قول خدا،أ ان ذکرتم،پس البتّه آن ان جزاء است که بر آن الف استفهام داخل شده و معنایش،أ ان ذکرتم تشاءمتم،پس جواب حذف شده و تقدیرش(ان تطیرنا بکم تشاء متم بکم)هر آینه شما فال بدزدید فال بد شما نتیجه ای بخود شماست و اصل تطیّرنا تفعلنا،از بدی که نزد عرب بآن فال بد و خوب میزنند و کسی که ان ذکرتم بفتح همزه خوانده،پس معنا را(ان ذکرتم تشاءمتم گرفته،و امّا تخفیف همزه و تحقیق آن پس در موارد عدیده ذکر آن گذشت.

اعراب:

وَ کُلَّ شَیْءٍ

منصوب بفعل مضمر است که تفسیر آن را میکند این ظاهری که

(هو احصـينا)و تقديرش،احصـينا كل شـىء احصيناه اصحاب القريه بدل از مثلا است، إِذْ جٰاءَهَا الْمُرْسَلُونَ عامل در ان محذوف است تقديرش(قصه اصحاب القريه كائنه اذ جاءها المرسلون)و إِذْ أَرْسَلْنٰا بدل از اوّل است.

تفسير:

اشاره

چون خداونـد سـبحان خبر داد از اين گروه كفّارى كه ايمان نمى‌آورنـد و اينكه براى ايشان بيم دادن و نـدادن بى تفاوت اسـت دنبال كرد آن را بذكر حال آنكه منتفع بسبب ترسانيدن شود،گفت:

إِنَّمٰا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ

يعنى البته منتفع به ترسانيدن و بيم دادن تو ميشود كسـى كه پيروى قرآن كند براى آنكه نفس بيم دادن براى همه حاصـلست وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ و به ترسـد از خـداى بخشـنده در حالى كه از ديـدگان مردم پنهان است بخلاف منافق كه در ظاهر ابراز تقوى و خداترسـى ميكند و در باطن خلاف،و بعضـى گفته اند:يعنى و به ترسد خداى بخشنده را در آنچه از امور اخروى از او غايب است.

(فَبَشِّرْهُ)يعنى اى محمد پس او را از اين صـفت بشارت و مژده ده بده (بِمَغْفِرَةٍ)به آمرزش از خدا براى گناهانش وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ و پاداش بزرگوارى يعنى ثوابى خالص از شايبه هاى سپس خبر داد از ذات خودش:

إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ

البته ما در روز قيامت مردگان را براى پاداش و كيفر كردار.

وَ نَكْتُبُ مٰا قَدَّمُوا

مجاهد و قتاده گويند:و مينويسم آنچه پيش فرستادند از طاعت ايشان و گناه هايشان را در دار دنيا زنده ميكنيم.

و بعضى گفته اند:يعنى ما مينويسيم آنچه را كه مقدم داشتند از اعمالى كه

برایش اثری نیست.

(وَ آثارَهُمْ)جبائی گوید:یعنی اعمالی که برایش اثر می باشد مثل صدقات جاریه و کتب سودمند دینی.

و بعضی گفته اند:یعنی بآثار ایشان از اعمالی که بعد از آنها روشن،و سنت معموله گردیده که مردم آن را تعقیب و آئین دانسته و مورد عمل قرار دادند چه سنّت حسنه نیکو و چه روش زشت و ناروا.

و بعضی گفته اند:یعنی ما مینویسیم گامهایی را که ایشان بسوی مسجد برمیدارند و موجب آن حدیثی است که ابو سعید خدری آن را روایت نموده که بنی سلمه در ناحیه و کناری در خارج مدینه سکونت داشتند،پس به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله از دوری منازلشان به مسجد و نماز با پیغمبر(ص)شکایت کردند پس آیه مذکوره نازل شد،و در حدیث از ابی موسی رسیده که گفت پیغمبر(ص)فرمود بدرستی که بزرگترین مردم از جهت اجر در نماز دورترین مردم است از جهت راه پیمایی بسوی نماز،پس دورترین آنها،محمد بن مسلم بخاری و مسلم بن حجاج قشیری هم آن را در دو صحیح خود نقل نموده است وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ یعنی و شمردیم هر چیز از حوادث را در کتاب ظاهر و آن لوح محفوظ است و دلیل در شمردن این در آن کتاب توجّه فرشتگان است بآن زیرا آنها مقابله میکنند با آن آنچه که از امور حادث میشود و در آن دلالت بر معلومات خدای سبحانست بنا بر تفصیل.

حسن گوید:اراده نموده بآن پرونده های اعمال را و آن را آشکار-و ظاهر نامید برای آنکه اثرش کهنه و مندرس نمیشود. (۱)

۱- ۱) -مترجم گوید:خدا ابو علی طبرسی را رحمت کند که در عصر

سپس خداوند سبحان به پیغمبر گرامیش فرمود: وَ اضْرِبْ لَهُمْ ای محمد برای ایشان مثل بزن(مَثَلًا)یعنی مثل و حکایتی را نقل کن و آن از قول ایشانست که این گروه اضرابی یعنی مثلهایی هستند.

۱)

(تقیّه و خفقان میزیسته و در آن زمان و بالاخص در ناحیهٔ استان خراسان غلبه با اهل سنّت بوده و از این رو تفسیرش را غالبا بر وفق تفاسیر آنها ترتیب داده است،از جمله همین آیه که امام مبین را به کتاب مبین تفسیر کرده در حالی که ابن عباس از امیر المؤمنین(ع)روایت کرده که فرمود، انا و اللّه الامام المبین ،بخدا قسم امام مبین من هستم که جدا میکنم حق را از باطل و آن را بمیراث از رسول خدا(ص)دارم. ابن بابویه باسنادش از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده از پدرش از جدش(ع)فرمود وقتی بر پیغمبر(ص)نازل شد آیه وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ ابو بکر و عمر از جا بلند شدند و گفتند آیا آن تورات است فرمود نه،گفتند آیا انجیل است،فرمود نه،گفتند آیا آن قرآن است،فرمود نه پس امیر المؤمنین علیه السلام آمد پیغمبر(ص)فرمود این است آن امام چنانی که خداوند در او احصا نموده است علم چیزی را در کتاب مصباح الانوار باسنادش از عمار بن یاسر روایت نموده که گفت من با امیر المؤمنین(ع)در بعضی از جنگهایش بودم،پس عبور کردیم به بیابانی که پر از مورچه بود گفتم ای امیر المؤمنین آیا میشناسی کسی را که از خلق- خدا بداند عدد این مورچگان را و اینکه نر آنها چندتاست و ماده آنها چه مقدار است،گفتم ای آقای من این مرد کیست فرمود ای عمار آیا در سورهٔ یس نخوانده ای وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ گفتم بلی ای آقای من فرمود منم آن امام مبین. و چند روایت دیگر باین مضمون که مقصود از امام مبین حضرت علی(ع) است نه غیر آن.

و بعضـی گفته انـد:یعنی یـادکن برای ایشـان مثلی را (أَصْحابَ الْقَرْيَةِ) یاران قریه را و این قریه بقول مفسّرین(انطاکیه)بوده إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ یعنی هنگامی که خداوند بسوی ایشان پیامبران را برانگیخت و اعزام نمود.

إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ

یعنی دو پیامبر از پیامبران خود فَكَذَّبُوهُما یعنی آنها را تکـذیب کردنـد و بقول ابن عباس آنها را زدند در آنجا زندانی نمودند فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ یعنی ما آن دو پیغمبر را تقویت و تأییـد کردیم به پیامبر سوّمی از عزّت گرفته شـده و آن نیرو و پیروزی است و از آنست قول ایشان"من عزیز"یعنی کسـیست که میگوید"من عزیز"یعنی کسی که غالب و پیروز است و لباس طرف را به قیمت میـبرد،شـیعه گویـد:اسم این دو مرد(شـمعون و یوحنـا)بوده و اسم سوّمی بولس،و ابن عبـاس و کعب گوینـد:اسم آن دو پیغمبر صادق و صدوق و اسم سوّمی سلوم.

و کعب و وهب گوینـد:آنها از اصـحاب و حواریّین عیسـی علیه السـلام- بوده اند،و آن دو نفر گویند و خبر این نیست که خدا آنها را اضافه به خود کرده برای آنکه عیسی علیه السلام آنها را باجازه و امر خدا فرستاده بود بسوی شما...

فَقالُوا إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ

یعنی گفتند ای اهل ده البتّه خدا ما را به سوی شما ارسال نموده و فرستاده است (قالُوا) یعنی اهل قریه گفتند:

ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا

شما نیستید مگر بشری مثل ما پس صلاحیّت برای رسالت و پیامبری ندارید چنانچه ما برای رسالت صلاحیّت نداریم.

وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَيْءٍ

خدای بخشاینده چیزی نازل نکرده که ما را بسوی آن بخوانید.

إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَكْذِبُونَ

یعنی نیستید مگر دروغگویان در آنچه میپندارید و معتقد بودند که هر کس که مانند ایشان باشد از جهت بشریّت صلاح نیست که پیغمبر باشد و از خاطر ایشان رفته بود که خداوند متعال هر کس را که بخواهد برای رسالتش اختیار میکند و اینکه میداند از حال این گروه صلاحیّت ایشان را برای پیامبری و تحمّل زحمات و سختیهای آن...

قٰالُوا رَبُّنٰا یَعْلَمُ إِنّٰا إِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ

آنها گفتند پروردگار ما میداند که ما فرستادگان اوئیم بسوی شما و البتّه این مطلب را بعد از اقامه دلیل و برهان بسبب ظهور معجزه گفتند،پس قبول نکردند و وجه احتجاج باین قول این است که ایشان آنها را ملزم کردند باین که تأمل کنند در معجزات ایشان تا بدانند که آنها راستگویان بر خدا هستند،پس در این تحذیر سختی است.

وَ مٰا عَلَیْنٰا إِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ

یعنی لازم نیست بر ما جز اداء رسالت و تبلیغ ظاهر.

و بعضی گفته اند:یعنی و بر ما نیست که شما را تحمیل کنیم برایمان زیرا که ما توان آن را نداریم.

(قٰالُوا)

یعنی و این کفّار در پاسخ پیامبران موقعی که عاجز شدند از ایراد شبهه و عدول کردند از تأمل در معجزه و گفتند إِنّٰا تَطَیَّرْنٰا بِکُمْ البتّه ما بشما فال بد میزنیم لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر خودداری نکنید از آنچه دعوت میکنید از رسالت لَنَرْجُمَنَّکُمْ قتاده گوید:یعنی هر آینه شما را سنگ سار میکنیم،و مجاهد گوید:یعنی هر آینه شما را دشنام می گوییم و سبّ مینمائیم وَ لَیَمَسَّنَّکُمْ مِنّٰا عَذٰابٌ أَلِیمٌ قٰالُوا و هر آینه بشما خواهد رسید از ما عذاب دردناکی پیامبران گفتند طٰائِرُکُمْ مَعَکُمْ یعنی فال بد شما تمامش با خود

شماست با قامت و پایداری شما بر کفر بخدای تعالی،و امّا فرا خواندن بسوی توحید و عبادت خدای تعالی پس در آن نهایت برکت و خیر و خوشبختی است و در آن بدبختی نیست.

و ابی عبیده و مبرّد گفته اند:یعنی فال بد شما حظ و نصیب شماست،از خیر و شر.

أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ

یعنی اگر یاد آور شوید و این جمله را گفتید؟ و بعضی گفته اند:یعنی اگر یاد آور شدیم شما را ما را تهدید میکنید و آن مثل اول است،و بعضی گفته اند:یعنی اگر فکر و اندیشه نمودید خواهید شناخت صحّت آنچه برای شما گفتیم.

بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

یعنی در ما چیزی که موجب بدبختی و فال بد زدن باشد نیست و لکن شما از حدّ تجاوز کرده اید در تکذیب رسولان و معصیت و اسراف بمعنای افساد کردن و تجاوز از حد است و سرف بمعنای فساد است طرفه گوید:

ان امرؤا سرف الفؤاد یری

عسلا بماء سحابه شتمی

یعنی بدرستی که مردی بد دل سب و ناسزا گفتن بمن را شیرین و گوارا میداند وَ جٰاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ ابن عباس و جماعتی از مفسرین گویند:و آمد مردی از انتها و دورترین نقاط شهر که نامش حبیب نجّار بود و او در موقع ورود رسولان بده ایمان آورده بود بآنها و منزلش نزدیکی دورترین دروازه ای از دروازه های شهر بود،پس چون شنید که قوم او تکذیب پیامبران نموده و عازم کشتن آنها هستند،آمد در حالی که سخت میدوید قٰالَ يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ گفت ای قوم من پیروی کنید پیامبرانی

را که خدا بسوی شما فرستاده و اقرار کنید برسالت آنها و حبیب یقین کرده بود به پیامبری ایشان چون وقتی او را دعوت بسوی حق کردند گفت آیا برای این کار مزدی خواهید گرفت،گفتند نه.

ابن عباس گوید:حبیب مبتلا به بیماری جذام و فلج بود پس رسولان او را شفا دادند و او ایمان آورد بآنها.

حکایت رسولان انطاکیه

گویند:حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بعنوان رسالت بشهر انطاکیه فرستاد تا مردم آنجا را بسوی توحید دعوت نمایند،پس چون به نزدیک شهر رسیدند پیر مردی را دیدند که گلّه اش را چوپانی میکرد و او حبیب صاحب یس بود،پس حبیب بایشان گفت شما کیستید گفتند ما فرستادگان عیسی هستیم آمده ایم که شما را از عبادت و پرستش بتها بعبادت خدای بخشنده دعوت کنیم،گفت آیا با شما معجزه و نشانه ای است،گفتند آری ما بیماران را شفا میدهیم جذامی و برصی را باذن خدا معالجه میکنیم،گفت من یک پسر دارم بیمار و بستری است و چند سالست که قادر نیست از جا حرکت کند،گفتند ما را بمنزلت ببر تا از حال او مطّلع شویم.پس باتفاق او بمنزلش رفته و دستی بر بدن فرزند بیمارش کشیدند،پس همان لحظه باذن خدا شفا یافت و صحیح و سالم از جا برخاست،پس در شهر شایع شد و بیماران بسیاری بدست آن دو نفر شفا یافتند،و برای مردم انطاکیه پادشاهی بود که بت میپرستید و این خبر بگوش او رسید پس آنها را خواست و گفت کیستید گفتند:ما فرستادگان عیسی(ع)هستیم،آمده ایم که شما را از پرستش

چیزی که نمیشنوند و نمی بینند بعبادت کسی دعوت کنیم که هم میشنود و هم می بیند.

پادشاه گفت آیا برای ما خدایی جز این خدایان هست گفتند آری آنکه تو را و خدایان تو را آفریده است،گفت برخیزید تا دربارۀ شما فکری کنیم پس مردم آنها را گرفتند و در بازار و زدند.

وهب بن منبه گوید:حضرت عیسی(ع)این دو رسول را فرستاد بانطاکیه پس آمدند آنجا ولی دست رسی بشاه آنجا پیدا نکردند و مدّت توقّف آنها طول کشید.

پس یک روز پادشاه بیرون رفت و آنها در سر راه شاه ایستاده و تکبیر گفته و خدا را یاد نمودند،پس پادشاه خشمگین و غضبناک شده و امر بحبس و زندان آنها نموده و هر کدام را یکصد شلّاق زدند،پس چون رسولان را تکذیب کرده و شلّاق زدند،حضرت عیسی علیه السلام شمعون صفا بزرگ حواریین را عقب آنها فرستاد تا آنها را یاری نموده و از بند و گرفتاری آزاد کند.

پس شمعون بطور ناشناس وارد شهر شده و باطرافیان پادشاه معاشرت نموده تا با او مأنوس شده و خبر او را به پادشاه دادند،پس شاه او را طلبیده و از معاشرت او خشنود و باو انس گرفته و او را گرامی داشت، سپس روزی بپادشاه گفت شنیده ام که شما دو نفر را در زندان حبس نموده و شلاق زده ای موقعی که تو را بغیر دینت دعوت نمودند،آیا تو گفته آنها را شنیده ای،شاه گفت آن روز چنان خشمناک شدم که نتوانستم گفتار آنها را بشنوم.

گفت اگر اجازه دهید آنها را بیاورند تا به بینیم چه دارند و چه میگویند، پس پادشاه آنها را طلبید،پس شمعون بآنها گفت کی شما را به اینجا فرستاده

گفتنـد خـدایی که هر چیزی را خلق کرده و شـریکی برای او نیست،گفت دلیل شـما چیست،گفتند هر چه از ما بخواهید انجام میـدهیم،شاه امر کرد تا یک جوان کوری را که جای چشـمانش مانند پیشانیش صاف بود آوردند و آنها شـروع کردند خدا را خواندند تا جای چشـمانش شکافت و دو فندق گلی بجای چشـمان آنان گذارد پس تبدیل بدو چشم شد و بینا گشـتند و شاه تعجّب کرد پس شـمعون بشاه گفت شـما اگر صـلاح بـدانی از خـدایان خود بخواه تاماننـد این عمل دو نابینا را بینا کنـد پس شرافتی برای تو و خـدایان تو باشـد،شـاه گفت من چیزی را از تو پنهان نمی کنم این خـدایانی که ما میپرستیم نه زیانی بکسـی میزننـد و نه سودی میبخشـند،آن گاه باین دو فرسـتاده عیسـی گفت،اگر خـدای شـما قدرت زنده کردن مرده را دارد، ما ایمان میآوریم به او و بشما گفتند خدای ما بهر چیزی تواناست،شاه گفت در اینجا مرده ای هست که هفت روز است مرده است و ما او را دفن نکرده ایم تا پـدرش برگردد از مسافرت و او را آوردند در حالی که تغییر کرده و متعفّن شده بود پس شـروع کردند علنـا خـدا را خواندنـد و شـمعون هم در بـاطن و دلش خـدا را میخوانـد،پس مرده برخـاست و گفت من هفت روز قبل مرده و داخل در هفت وادی از آتش شـدم و من شـما را بیم میـدهم و میترسانم از آنچه در آن هستید، ایمان بخدا بیاورید،پس پادشاه تعجّب کرده و بفکر فرو رفت.

چون شـمعون دانست که سخن او در پادشاه اثر کرده او را بسوی خدا خواند پس شاه و عدّه ای از مردم شهرش ایمان آورده و عده ای هم بکفرشان باقی ماندند.

و عیّاشـی هم در تفسـیرش مثـل این راز-باسـنادش از ابی حمزه ثمـالی و غیر او از حضـرت امام محمـد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده

ص :۳۸۴

جز اینکه در بعضی روایات است که خدا دو پیامبر را مبعوث کرد بسوی مردم انطاکیه سپس سوّم را فرستاد،و در بعضی از آن روایات است که خدا بعیسی وحی فرستاد که دو نفر بفرستد سپس وصیّش شمعون را فرستاد تا آنها را خلاص کرد و مرده ای را که خدا بدعاء آنها زنده کرد پسر پادشاه بود و او دفن شده بود،از قبرش بیرون آمد در حالی که خاک قبر از سرش میریخت پس شاه گفت پسرم حال تو چگونه است؟ گفت بابا من مرده بودم پس دیدم دو مرد در سجده افتاده و خدا را میخوانند که مرا زنده کند،گفت پسرم آنها را به بینی میشناسی گفت،بلی پس شاه دستور داد مردم را از شهر بیرون کرده بصحرایی بردند،و مردم یک یک از جلوی پسر شاه عبور کردند پس یکی از آن دو نفر رسید،بعد از عبور مردم بسیاری پس گفت بابا این یکی از آنهاست،پس از آن دیگری عبور کرد او را هم شناخت و با دستش اشاره بآنها کرد،پس پادشاه و اهل انطاکیه ایمان آوردند.

و ابن اسحاق گوید:بلکه پادشاه بکفرش باقی و با مردمش اتفاق کردند در کشتن پیامبران،پس این بگوش حبیب رسید و او درب دورترین دروازه های شهر بود پس بشتاب و عجله میدوید و بآنها گفت بیائید پیامبران و رسولان عیسی را اطاعت کنید.

[سوره یس (۳۶): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۲۱) وَ مٰا لِيَ لاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۲) أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ
اَلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ (۲۳) إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۴) إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ (۲۵) قِيلَ
اُدْخُلِ اَلْجَنَّةَ قٰالَ يٰا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ (۲۶) بِمٰا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ اَلْمُكْرَمِينَ (۲۷) وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ
مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا كُنّٰا مُنْزِلِينَ (۲۸) إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ (۲۹) يٰا حَسْرَةً عَلَى اَلْعِبٰادِ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ
كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۳۰)

ترجمه:

۲۱-(حبیب گفت)پیروی کنید که از شما مزدی نمیخواهند و ایشان راه یافته اند.

۲۲-و برای چه آن خدایی را که مرا بیافرید و بسوی او بازگشت می کنید پرستش نکنم.

۲۳-آیا غیر او خدایانی برگیرم که اگر خدای بخشنده بخواهد ضرری بمن برساند شفاعت خدایان باطل رنجی را از من دفع نکند و مرا(از گرفتاریها) خلاص نسازد.

۲۴-و من در آن هنگام سخت در گمراهی آشکار هستم.

۲۵-براستی من به پروردگار شما ایمان آوردم پس(پند)مرا بشنوید.

۲۶-و بدو گفته شد ببهشت در آی گفت ای کاش قوم من آگاه میشدند.

۲۷-بچه جهت پروردگارم مرا بیامرزید و مرا از جمله گرامی داشتگان گردانید.

۲۸-و ما بر قوم حبیب نجّار از پس(قتل)وی هیچ لشگری از آسمان نفرستادیم و ما فرو فرستنده نبودیم.

۲۹-عقوبت ایشان جز یک فریاد کردنی نبود در نتیجه ناگهان ایشان مردگان شدند.

۳۰-ای دریغا بر بندگانی که هیچ پیغمبری بدیشان نیامد جز آنکه او را مسخره همی کردند.

قرائت:

ابو جعفر الاّ صیحه واحده برفع خوانده و قاریان دیگر بنصب خوانده اند و در شواذ قرائت ابن مسعود و عبد الرحمن بن اسود(الاّ زقیه)و اعرج و مسلم ابن جندب(یا حسره علی العباد)با هاء ساکنه خوانده و قرائت علی بن- الحسین(ع)و ابی بن کعب و ابن عباس و ضحاک و مجاهد(یا حسره العباد) مضاف به(العباد)میباشد.

دلیل:

ابن جنّی گوید:رفع ضعیف است برای تأنیث فعل و قوی نیست که بگویی (ما قامت الا هند،و مختار آنست که بگویی،ما قام الا هند،و این برای آنست که کلام محمول بر معناء است،یعنی ما قام احد الاّ هند،آن گاه حاصل کلام در اینجا(صیحه واحده)است به تأنیث آمده برای حمل کردن ظاهر بر آن،و

مانند آنست قرائت حسن(فاصبحوا لا تری الا مساکنهم) (۱)به تاء در تری و بر آنست قول ذی الرمه:

یری النحر و الاجراز ما فی غروضها

فما بقیت الاّ الصدور الجراشع

از بس شتر من در بیابان بی آب و علف سیر کرد که دیگر از بدنش جز سینه و پهلویش چیزی از گوشت باقی نمانده است،و شاهد این بیت(یری)است که با اینکه باید(یریت)مؤنث بیاید ولی برای رعایت ظاهر مذکّر آمده.

و امّا زقیه پس از زقا الطائر یزقو و یزقی زقاء و زقوا هنگامی که صیحه زند و فریاد کند و آن زقیه و زقوه است و مثل آنکه در اینجا صدای خروس استعمال شده و مانند آنست برای آگاه کردن بر اینکه بعث و روز رستاخیز با آنچه در آنست از بزرگی قدرت در بیرون ریختن مردگان از گورها بر خدای تعالی سهل و آسانست مثل زقیه،جیغی که پرنده ای میکشد،پس این مثل قول خدای تعالی است "مٰا خَلْقُکُمْ وَ لاٰ بَعْثُکُمْ إِلاّٰ کَنَفْسٍ وٰاحِدَهٍ (۲)و نیست آفریدن شما و برانگیختن شما مگر باندازه یک نفس کشیدن.

و امّا کسی که(یا حسره علی العباد)بسکون هاء خوانده پس ممکنست که حسرت معلّق به علی نباشد،پس وقف در آن خوبست سپس معلق میشود بفعل مضمری که دلالت میکند بر آن قول او(حسرت)پس مثل آنست که گوید:

(أتحسر علی العباد)و مانند این در قرآن بسیار است و وقتی حسرت متعلّق به علی یا موصوف باشد پس وقف بر آن خوب نیست،و بنا بر این پس ممکن است

۱- ۱) -احقاف آیهٔ:۲۵--- تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا فَأَصْبَحُوا لاٰ یُریٰ إِلاّٰ مَسٰاکِنُهُمْ...

۲- ۲) -سورهٔ:لقمان آیهٔ:۲۸.

که این برای تقویت معنی در نفس بوده باشد،و این جای تنبیه و تذکیر است،پس وقف بر هاء طولانی شد چنانچه این کار را میکند کسی که بزرگ میدارد امری را که از آن به تعجّب آمده که دلالت میکند بر اینکه او را مبهوت و خیره کرده و غالب شده بر او لفظ آن و خاطره آن سپس گوید(من بعد علی العباد)و امّا کسی که(یا حسره العباد)مضاف خوانده پس در آن دو وجه است:۱-اینکه العباد فاعل های در معنی باشد مثل قول او(یا قوم زید) و معنی اینست(کان العباد اذا شاهدوا العذاب تحسّروا)مثل آنکه بندگان وقتی عذاب را مشاهده و معاینه میکنند حسرت و افسوس میخورند.

۲-اینکه العباد در معنی مفعول ها باشد و دلالت میکند بر آن قرائت ظاهره(یا حسره علی العباد)یعنی تأسّف و افسوس میخورد بر ایشان- کسی که وضع آنها را میبیند و این واضح و آشکار است.

و ابو عمرو فتحه داد یا از قول خدا(و مالی لا اعبد)برای آنکه ابتداء "لا اعبد"مبتداء نباشد و در سورهٔ نمل مٰا لِیَ لاٰ أَرَی الْهُدْهُدَ به سکون یاء خوانده است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان تمام حکایت را یاد نمود از مردی که از دورترین نقاط شهر آمد و گفت:

اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ یَسْئَلُکُمْ أَجْراً

یعنی بایشان گفت ای گروه کفّار پیروی کنید کسانی را که از شما اجرتی مطالبه نمیکنند و اموال شما را در برابر آنچه برای شما از هدایت و رهنمودها که آورده اند نمیخواهند.

(وَ هُمْ)

و ایشان با این بزرگواری (مُهْتَدُونَ) راه یافته بسوی حق و

ص :۳۸۹

رونـده راه اوینـد گویـد:چون این جمله را گفت مـأمورین یا مردم او را گرفته و نزد سـلطان بردنـد،پس پادشاه باو گفت آیا تو پیرو آنها شده و ایشان را متابعت کرده ای،پس گفت:

وَ مٰا لِیَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی

یعنی و چیست برای من وقتی نپرسـتم آفریدگارم را که مرا ایجاد و نعمت خود را بر من ارزانی داشت و مرا هدایت نمود وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ یعنی شما را در روز رستاخیز برمیگرداند تا پاداش دهد شما را بکفرتان،سپس انکار نمود گرفتن بت ها و عبادت آنان را و گفت أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً آیا از غیر خدا خدایانی گرفته و آن را بپرسـتم إِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ اگر خدا بخشـنده اراده کند نابودی من و زیان زدن بمن را. لاٰ تُغْنِ عَنِّی شَفٰاعَتُهُمْ شَیْئاً یعنی دفع نمیکند و منع نمی نماید شفاعت آنها چیزی را از من و مقصود اینست که شفاعتی برای آنها نیست تا سودی و نفعی بمن برسانند.

وَ لاٰ یُنْقِذُونِ

یعنی و مرا از این هلاـکت و زیـان و ناراحتی خلاص نمیکنـد إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ یعنی البتّه اگر من این کار را بکنم در-انحرافم از حق آشـکار،در گمراهی روشن خـواهم بـود،و وجه در این احتجـاج اینست که مسـتحق عبـادت نیست احـدی مگر خدای سبحان که نعمت دهنده است باصول نعمتها و بچیزی که نعمت هیچ منعمی برابری با آن را نتواند.

إِنِّی آمَنْتُ بِرَبِّکُمْ

البتّه من ایمـان آوردم به پروردگار شـما آن خـدایی که شـما را آفریـد و از عـدم و نیستی بوجود آورد. فَاسْمَعُونِ وهب گوید یعنی بشنوید قول مرا و قبول نمائید آن را.

و ابن مسعود گوید:که حبیب نجّار به پیامبران و رسولان خطاب نموده

و گفت بشنوید این را از من تا برای من شهادت دهد نزد خدای تعالی گوید:

پس چون قومش این جمله را از او شنیدند او را چنان پایمال کردند تا مرد پس خدا او را داخل بهشت نمود و او در آنجا زنده و مرزوق است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ

و پس از شهادت باو گفته شد داخل بهشت شو قتاده گوید:او را سنگسار کردند تا او را کشتند.

حسن و مجاهد گویند:چون مردم عازم شدند که او را بکشند خدا او را به سوی خود بالا برد،پس او در بهشت زنده است و نمی میرد مگر بفناء دنیا و نابودی بهشت و گویند،که بهشتی که حبیب داخل آن شده نابودیش جایز و ممکن است.

و گفته شده،که ایشان او را کشته لکن خداوند سبحان او را زنده و داخل بهشت نمود،پس چون داخل بهشت شد قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِي رَبِّي یعنی آرزو کرد و گفت ای کاش قوم من میدانستند برای چه خدای تعالی او را مغفرت و ثواب فراوان داد تا ایشان هم رغبت و میل پیدا کنند بمثل آن و ایمان بیاورند تا با آن ثواب و آمرزش برسند،و در تفسیر ثعلبی به اسنادش از عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدرش از پیامبر(ص)روایت شده که فرمود سبقت گیرندگان امّت سه نفرند که یک چشم هم زدن کافر نشدند:

۱-علی بن ابی طالب(ع)۲-صاحب یس ۳-مؤمن آل فرعون پس ایشان صدّیقون راستگویانند و علی علیه السلام از آنها برتر و بالاتر است.

وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ

یعنی قرار داد مرا از داخل شوندگان به بهشت و احترام و اکرام بخشیدن منزلت و مقام بلند است بر وجه تکریم و بزرگداشت،و در این دلالت است بر نعمتهای قبر برای آنکه این جمله را گفت

در حالی که قوم او زنده بودند و وقتی نعیم قبر جایز است عذاب قبر هم جایز است برای آنکه خلاف در آن دو یکی است،آنکه نعیم قبر را قبول دارد عذاب قبر را هم قبول دارد،و آنکه آن را منکر است این را هم منکر است.

(و ماء)در قول او بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی مصدریه است،و معنی بمغفره اللّه لی است و ممکنست که معنایش بالذی غفر لی ربّی،بآنچنان چیزی که بخشید مرا بسبب آن پروردگارم،پس ما اسم موصول میباشد و ممکن است که معنایش بای شیء غفر لی ربی به چه چیزی مرا پروردگارم بخشید،پس ما استفهامیه میباشد،گفته میشود علمت بما صنعت هذا،دانستم بچه چیزی این کار را کردی با اثبات الف و بم صنعت هذا بحذف الف جز آنکه حذف الف در این معنی بهتر است،سپس خداوند حکایت نمود آنچه را که نازل بقومش نمود از عذاب و بدبختی و گفت:

وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلیٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ

و ما نازل نکردیم بر قوم او از بعد از کشته شدن یا بعد از بالا بردن مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمٰاءِ لشکری از آسمان یعنی فرشتگان یعنی یاری نکردیم از ایشان بلشگری از آسمان و نازل نکردیم برای نابودی ایشان از بعد از کشتنشان رسولان را لشکری از آسمان که با آنها پیکار و مبارزه کنند و آنها را بکشند.

وَ مٰا کُنّٰا مُنْزِلِینَ

یعنی و ما نبودیم که نازل کنیم آنها را بر امّتها وقتی هلاکشان کردیم.

مجاهد و حسن گویند:یعنی و ما نازل نکردیم بر قوم او بعد از او پیامی از آسمان که خدا رسالت را از ایشان قطع نمود هنگامی که رسولان را کشتند و مقصود اینست که لشکر همان فرشتگان وحی هستند که بر پیامبران نازل میشوند

سپس خدای سبحان بیان فرمود که به چه چیز ایشان هلاک شدند پس گفت: إِنْ كانَتْ إِلاّ صَيْحَةً واحِدَةً یعنی هلاکت و نابودی تمام ایشان با سهل ترین چیزها یک صیحه و صدای مهیب آسمانی بود تا تمامشان هلاک شدند.

فَإِذا هُمْ خامِدُونَ

پس ناگهان ایشان خاموش شدند و مردند،گفته اند چون ایشان حبیب بن مری نجّار را کشتند خدا بر ایشان غضب نمود،پس جبرئیل را برانگیخت تا دو طرف درگاه دروازه شهر را گرفت سپس یک جیغ سر آنها کشید که تمام آنها تا آخر نفرشان مرد که صدایی از ایشان شنیده نشد مثل آتشی که ناگهان خاموش شود.

يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ

یعنی ای پشیمان و اسف بر بندگان در آخرت بسبب استهزاء و اهانتشان به پیامبران در دنیا،سپس سبب حسرت را بیان فرموده و گفت:

ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

نیامد ایشان را فرستادهٔ مگر آنکه بآن استهزاء و تمسخر مینمودند(از مجاهد)و این از قول خدای سبحانست و مقصود اینست که ایشان وارد شدند مکان کسی که بر او حسرت و افسوس بخورند.

ابن عباس گوید:معنایش ای وای بر بندگان است و محتمل است که این از سخنان مرد مذکور باشد.

و ابو العالیه گوید:وقتی ایشان عذاب را معاینه کردند گفتند ای اسف و افسوس بر بندگان،یعنی بر رسولان هنگامی که ایمان بایشان نیاوردیم پس آرزوی ایمان و اظهار ندامت کردند وقتی که ندامت سودی بحالشان ندارد.

زجاج گوید:اگر بگوید گوینده ای چه فایده ای در حسرت خواندنست و حال آنکه حسرت از چیزهاییست که پاسخ نمیدهد،پس فایده در این است که نداء و خواندن باب تنبیه و آگاهیست،پس وقتی به مخاطب گفتی من از آنچه گفتی تعجّب میکنم پس تو قطعا باو فهماندی که متعجّب هستی و وقتی گفتی و عجباه ای عجب از آنچه گفتی و ای عجب و شگفتی برای فلان کار تو عجب خواندن تو ابلغ در فایده باشد،و مقصود این عجیب که آمدی زیرا که آن از اوقات توست و همین طور وقتی گفتی وای بر زید چرا چنین کاری کرد سپس، گفتی ای وای چرا زید چنان کاری کرد،این ابلغ خواهد بود.

و همین طور در کتاب خدای تعالی یا ویلنا و یا حسرتا و یا حسرتا علی العباد،و حسرت اینست که حالتی بر انسان از شدت ندامت و پشیمانی عارض شود که نهایتی بعد از آن نباشد تا قلب او خسته و فرسوده باقی ماند.

ص :۳۹۴

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ اَلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَیْهِمْ لا یَرْجِعُونَ (۳۱) وَ إِنْ کُلٌّ لَمّا جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ (۳۲) وَ آیَهٌ لَهُمُ اَلْأَرْضُ اَلْمَیْتَهُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ (۳۳) وَ جَعَلْنا فِیها جَنّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ اَلْعُیُونِ (۳۴) لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلا یَشْکُرُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۱-آیا کفّار مکّه"ندانستند که چه بسیار از اهل هر عصری را پیش از ایشان نابود ساختیم(و نیز ندانستند که)آن هلاك شدگان بسوی بازماندگان بر نمی گردند.

۳۲-همگان نیستند جز آنکه با هم نزد ما احضار میشوند.

۳۳-و زمین مرده که آن را(بوسیله باران)زنده کردیم برای ایشان دلیلی است و از آن دانه ای بیرون آوردیم که از آن میخورند.

۳۴-و در آن زمین بوستانهایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم و در زمین بعضی چشمه ها بشکافتیم.

ص: ۳۹۵

۳۵-تا از میوه آن و از آنچه بدست خویش آن را بعمل آوردیم میخورند آیا سپاس نمی گذارند.

قرائت:

عاصم و حمزه و ابن عامر(لما جمیع)بتشدید میم خوانده و باقی از قراء با تخفیف(لما)قرائت کرده اند،و اهل کوفه غیر حفص"و ما عملت"بدون "هاء"خوانده و دیگران(و ما عملته)خوانده اند.

دلیل:

کسی که میم از(لما)را تخفیف داده پس بدرستی که از قول خدا،و ان کلّ مخفّفه از ثقیله و ما از لما را زایده گرفته و تقدیرش(و انّه کل لجمیع لدینا محضرون) است،و کسی که میم از(لما)را تشدید داده،پس البته لما در اینجا را بمعنای الاّ دانسته گفته میشود،سألتک لما فعلت کذا،از تو پرسیدم آیا چنان نکردی (و الا فعلت کذا)و ان نافیه است،پس تقدیرش ما کل الا محضرون نیستند تمامشان مگر حاضر شده.

و قول خدا(و ما عملته ایدیهم)پس البته حذف در قرآن از این قبیل بسیار است مثل وَ سَلاٰمٌ عَلیٰ عِبٰادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیٰ (۱)هٰذَا الَّذِی بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولاً (۲)و موضع و محل ماجراست،و تقدیر آن،لیأکلوا مما عملته ایدیهم،است و ممکنست که ما نفیه باشد یعنی(و لم تعمله ایدیهم)و تأیید میکند آن را قول خدا أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزّٰارِعُونَ (۳)آیا شما زراعت می کنید آن را یا ما زراعت کننده ایم.

۱- ۱) -سورهٔ نمل آیهٔ:۵۹.

۲- ۲) -سورهٔ فرقان آیهٔ:۴۱.

۳- ۳) -سورهٔ واقعه آیهٔ:۶۴.

اعراب:

أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا يَرْجِعُونَ

بدل از "کَمْ أَهْلَکْنا" است و تقدیرش(الم یروا انّهم الیهم لا یرجعون)و کم در محلّ نصب باهلکنا میباشد.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان کفّار مکه را ترسانیده و فرمود:

أَ لَمْ یَرَوْا

آیـا ندانسـتند گروه کفّـار کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یعنی چنـدین قرن و زمان هلاک کردیم پیش از ایشان از قرنها و زمانها مثل قوم عاد و ثمود و قوم لوط و غیر آنها را.

أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا یَرْجِعُونَ

یعنی آیـا ندانسـتند که قرنهـایی که مـا هلاـک- کردیم ایشـان را برنمیگردنـد بسوی ایشـان یعنی بـدنیا برنمیگردنـد آیـا عبرت نمیگیرند بسرنوشت ایشان،و وجه تذکّر و یادآوری بکثرت هلاک شدگان این است که مقصود،شما هم بزودی مثل حال آنها میشوید،پس نگاهی بخودتان کنید و به ترسید که مبادا موجب هلاکت بیاید و شما در غفلت و غرور باشید چنانچه برای ایشان آمد و اهل هر زمانی را قرن نامید برای نزدیک بودن آنها در وجود.

وَ إِنْ کُلٌّ لَمّا جَمِیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ

یعنی اینکـه امّتهـا در روز قیـامت حاضـر میشونـد،پس آنهـا را نگـاه میدارنـد برای آنچـه در دنیـا عمـل کرده انـد یعنی و تمـام گذشتگان و باقیماندگان برانگیخته میشوند برای حساب.

وَ آیَةٌ لَهُمُ

یعنی و نشـانه و دلیل قاطع برای ایشان بر قـدرت و توانایی ما بر روز رسـتاخیز اَلْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْناها یعنی زمین خشک و بایری که گیاهی نمیرویاند ما زنده گردانیم بسبب رویانیدن گیاه وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا یعنی

ص :۳۹۷

هر دانه ای که موجب قوت و تغذیه آنها میشود مانند گندم و جو و برنج و غیر آنها از حبوبات و دانه ها فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ یعنی پس از بعضی از دانه ها میخورند وَ جَعَلْنا فِیها جَنّاتٍ و قرار دادیم در آن زمین باغهایی مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ از خرما و انگور و خبر این نیست که اختصاص بدو قسم از میوه ها داد برای فراوانی و منافع آن دو وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ الْعُیُونِ یعنی و شکافتیم در این زمین مرده یا در این باغها چشمه هایی از آب تا آنکه انگورها و خرماها آبیاری شوند سپس خدای سبحان بیان کرد که او این کار را نکرده است.مگر آنکه لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ از میوه نخیل که خرما باشد بخورند ضمیر "ثمره"بیکی از آن دو درخت خرما و انگور برمیگردد چنانچه فرمود وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ و مقصود اینکه هدف و غرض ما سود ایشانست باین باغها و منتفع شدن ایشانست بخوردن میوه های باغها.

وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ

یعنی دستهای ایشان این میوه ها را بثمر رساند هر گاه(ما)را نافیه بدانیم،ضحاک گوید:یعنی آن باغها را آباد می بینند و حال آنکه کار و صنعتی برای ایشان در آن نیست،مقصود اینکه آن از صنعت خالق و آفریدگار است و داخل در مقدورات و کارهای مخلوقات و آفریده ها نیست،و هر گاه(ما)بمعنای الذی و موصول باشد،پس تقدیرش اینست که آنچه دستهای فعّال ایشان نموده از اقسام چیزهایی که از خرما و انگور ساخته میشود برای زیادی منافع آن.

و بعضی گفته اند:تقدیرش(و ان ثمره ما عملته ایدیهم)و از میوه چنانی که دستهای ایشان کار کرده یعنی کاشته درختهای آن را و زراعتهایی که کوشش در شخم زدن و شیار نمودن زمین آن نموده.

ص:۳۹۸

أَ فَلا يَشْكُرُونَ

یعنی آیا سپاس خدای تعالی بر مثل این نعمتها نمی کنید و این تنبیه خدای سبحانست بخلقش بر شکر و سپاس نعمتهای او و یاد خوبی است از امتحان های او.

[سوره یس (۳۶): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

سُبْحانَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلْأَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ اَلْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ (۳۶) وَ آیَهٌ لَهُمُ اَللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ اَلنَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳۷) وَ اَلشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ (۳۸) وَ اَلْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ اَلْقَدِیمِ (۳۹) لاَ اَلشَّمْسُ یَنْبَغِی لَها أَنْ تُدْرِکَ اَلْقَمَرَ وَ لاَ اَللَّیْلُ سابِقُ اَلنَّهارِ وَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۴۰)

ص: ۳۹۹

ترجمه:

۳۶-پاکست آن خدایی که تمام انواع و اصناف موجودات را بیافرید(چه) از گیاهانی که زمین میرویاند و(چه افرادی که)از نفس آدمی بهم میرسند و(چه) مصنوعاتی که مردم نمیدانند.

۳۷-و شب نیز برای ایشان علامتی دیگر است که روز را از آن بر کنیم پس آن دم ایشان در تاریکی فرو مانند.

۳۸-و خورشید برای رسیدن بقرارگاه خویش سیر میکند این(سیر منظّم)تقدیر خدای تواناست.

۳۹-و برای سیر ماه منزلها مقرّر داشتیم تا چون شاخه خرمای کهن برگردد.

۴۰-نه خورشید را سزد که ماه را دریابد و نه شب بر روز پیشی خواهد گرفت و هر یک(از مهر و ماه)در مداری بآسانی سیر میکند.

قرائت:

زید از ابو یعقوب(لمستقر لها)بکسر قاف قرائت کرده و باقی از قاریان بفتح آن خوانده اند،و اهل حجاز و بصره غیر ابی جعفر و رویس(و القمر) برفع قرائت کرده و دیگران بنصب خوانده اند،و از علی بن الحسین زین العابدین(ع)و ابی جعفر باقر و حضرت امام جعفر صادق(ع)و ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و عطاء بن ابی ریاح(لا مستقر لها)بنصب راء روایت شده است.

دلیل:

ابو علی گوید:رفع بر تقدیر(و آیه لهم القمر قدرناه منازل)است مثل

قول او"و آیه لهم اللیل "پس آن بر این شبیه تر است بجمله هایی که قبل از آن بوده و قول در(آیه)اینکه آن مرفوع است بسبب مبتدا بودن(و لهم)صفتست برای نکره و خبرش مضمر است و تقدیرش و آیه لهم فی الشاهد او فی الوجود است،و قول خدا اللیل نسلخ منه انهار و القمر قدّرناه منازل تفسیر آیه است چنانچه قول خدای تعالی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ تفسیر وعده و للذکر مثل حظ- الانثیین،تفسیر وصیه است.

و کسی که نصب داده(آیه)را پس او حمل کرده بر مثل زیدا ضربته،و امّا قول او(لا مستقر لها)پس ظاهرش عموم و معنایش خصوص است،پس آن بمنزله قول شاعر است که میگوید:

ابکی لفقدك ما ناحت مطوّقه

و ما سما فتن یوما علی ساق

میگریم برای فقدان تو دائما مادامی که کبوتر در گردنش طوق است و مادامی که شاخه بر ساق بالا رود هر روز گریه میکنم و مقصود آنکه اگر من همیشه زنده بمانم هر آینه برای تو گریه میکنم و همچنین قول او(لا مستقر لها)یعنی مادامی که آسمان برجاست خورشید در سیر و حرکت است،پس هر گاه آسمان زایل شد خورشید آرام و سیرش باطل میشود.

لغت:

السلخ:بیرون کردن چیز است از لباس او و از آنست بیرون آوردن حیوان از پوستش،و از آنست قول خدا(فانسلخ منها)یعنی پس بیرون آمد از آن بیرون آمد چیزی از آنچه که پوشیده بود.

العرجون:آن خوشه خرمایی که در آن ساقه و چوب است و آن را مشکول و شکال و کباسه و قنو گویند،و آن عرجون بر وزن فعلول است.

رؤبه گوید: فی خدر میاس الدمی معرجن در گوشه خلوت متحیّر چون بتی از عاج نشسته است.

اعراب:

"وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ"

تقدیرش ذا منازل،سپس مضاف را حذف و مضاف الیه قائم مقام او شده و جایز نیست بدون حذف مضاف باشد زیرا قمر غیر منازل است و جزء این نیست که در منازل سیر میکند و ممکن است که منازل منصوب باشد بنا بر ظرفیت برای آنکه محدود است،و فعل به محدود نمیرسد جز با حرف جر مثل "جلست فی المسجد"نشستم در مسجد و جایز نیست جلست المسجد گفته شود.

تفسیر:

آن گاه خدای سبحان خود را تنزیه نمود و بزرگی ذات مقدّس دلالت میکند بر اینکه اوست آن خدایی که مستحق نهایت حمد و غایت شکر است،پس گفت:

سُبْحانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها

یعنی تنزیه و تعظیم و مبرّا از بدی مخصوص آن خداییست که آفرید صنفها و شکلها از چیزها را پس حیوان بر شباهت و هم شکلی نر است بماده و همچنین درختان خرما و حبوبات امثال همند و انجیل و انگور و امثال آنها اشباه و هم شکلند و برای همین گفت:

مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

یعنی از سایر روئیدنی ها وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ یعنی و آفرید از ایشان فرزندان جفت پسران و دختران وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ و از آنچه که نمیدانند از چیزهایی که در شکم زمین و ته دریاهاست پس آنها را مشاهده نمیکنند و خبرشان هم بایشان نمیرسد.

وَ آیَةٌ لَهُمُ

یعنی و دلالت و نشانه دیگری برای ایشان اَللَّیْلُ نَسْلَخُ

ص: ۴۰۲

مِنْهُ النَّهارَ

یعنی میکنیم از آن و بیرون میآوریم نور خورشید را،پس هوا تاریک میماند چنانچه بوده برای آنکه خدای سبحان هوا را روشن میکند بروشنایی خورشید پس هر گاه از آن روشنایی کنده شد یعنی محو و نابود شد تاریک می ماند.

و بعضی گفته اند:جز این نیست که خدای سبحان فرمود ما از شب روز را بیرون میآوریم برای آنکه خدای تعالی شب را مانند جسمی قرار داده برای تاریکیش و روز را مثل پوستی بر آن و بعلّت اینکه روز عارض است بر شب پس آن مانند لباس و پوشش میماند و شب اصل است،پس او مانند جسم است و گفته اوست: فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ یعنی داخل میشوند در تاریکی شب که نوری و روشنایی بر ایشان در آن نیست.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَها

یعنی و دلیل دیگری برای ایشان خورشید است،و در قول خدا "لِمُسْتَقَرٍّ لَها" چند قول است:

۱-جماعتی از مفسّرین گفته اند:خورشید حرکت میکند برای پایان عمرش در موقع سپری شدن دنیا،پس همواره حرکت و سیر میکند تا دنیا آخر شود.ابو مسلم گوید:و این معنا با معنای لا مستقر لها یکیست یعنی برایش قرار و توقفی نیست تا دنیا تمام شود.

۲-قتاده گوید:که خورشید برای یک وقت سیر و حرکت میکند و از آن تجاوز نمیکند و متخلف نمیشود.

۳-اینکه خورشید حرکت میکند بسوی دورترین منازلش در زمستان و تابستان که از آن تجاوز نمیکند و کم هم نمیگذارد و مقصود اینست که برای آن در بلندی حدّیست که از آن تجاوز نمیکند و بکمتر آنهم منقطع نمیشود و نیز برای

خورشید در هبوط و فرود آمدن حد و غایتست که از آن نمیگذرد و کوتاهی هم نمیکند پس آن مستقر آنست.

ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ

این حرکت تدبیر و تنظیم قادر و توانایی است که چیزی او را عاجز و ناتوان نمیکند.(اَلْعَلِیمِ)آن خدایی که بر او چیزی پوشیده نیست.

وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ

و ماه را تقدیر کردیم برایش منزلهایی و آن بیست و هشت منزلست که هر شبانه روز یکی از آن منازل را سیر میکند حالش در این منازل دگرگون نمیشود تا آنکه فلک قطع و جدا شود.

حَتّٰی عٰادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ

یعنی برگردد در آخر ماه باریک شود و مانند شاخه خشک کهنه خرما گردد،پس دو شب آخر ماه مخفی و پنهان شود و خداوند سبحان آن را تشبیه بعذق و شاخه خشکیده خرما نمود برای آنکه چون روزهایی که بر آن بگذرد خشک شده کج گردد مانند کمان پس شبیه ترین چیزهاست به هلال(ماه شب اوّل)و بعضی گفته اند:که شاخه خرما در هر شش ماه این طور شود.

علی بن ابراهیم باسنادش روایت کرده که ابو سعید مکاری که واقفی بود داخل شد بر حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا(ع)و گفت به آن حضرت کارت بجایی رسیده که ادعاء میکنی امامتی را که پدرت ادّعا میکرد پس حضرت رضا علیه السلام باو فرمود چیست برای تو خدا نورت را خاموش کند و ناداری و بیچارگی در خانه ات درآید،آیا ندانسته ای که خدای، عزّ و جل وحی نمود به عمران که من بخشنده ام بتو پسری که جذامی و برصی را شفا دهد،پس خدا باو مریم را بخشید و بمریم عیسی(ع)را بخشید،پس

عیسی از مریم و مریم از عیسی و مریم و عیسی یک چیز هستند من از پدرم و پدرم از من و من و پدرم یکی هستیم.

پس ابو سعید گفت:من از تو سؤال میکنم فرمود به پرس و خیال نمیکنم از من بپذیری،و تو نیستی از افرادی که از من استفاده کنی و لکن بیاور مسئله خود را گفت چه می فرمایی دربارهٔ مردی که موقع مردنش گوید هر مملوك و بنده قدیمی من آزاد است برای رضای خدا؟حضرت ابو الحسن(ع)فرمود:آن بنده ای که شش ماه در قید بندگی و بردگی او باشد او قدیم است و او آزاد است گوید و چگونه این بنده و غلام او قدیم شده،فرمود برای آنکه خدای تعالی میفرماید وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنٰاهُ مَنٰازِلَ حَتّٰی عٰادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ،خدا او را قدیم نامید و او بر میگردد و مانند کمان کج میشود برای شش ماه،علی بن ابراهیم گوید:پس ابو سعید از نزد حضرت بیرون رفت و نابینا شد و درب منزل مردم گدایی میکرد تا مرد.

لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهٰا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ

(۱)

خورشید را نه سزد که

ص :۴۰۵

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:این سوره در مکّه چند سال پس از بعثت به پیامبر(ص) نازل شد و حضرت خدیجه کبری امّ المؤمنین(ع)حدود بیش از بیست سال پیش از نزول این سوره و ایاتش باین مضمون در وصف حضرت پیغمبر(ص)سروده که در بحار الانوار و ناسخ التواریخ و سایر کتب نقل شده است،و جریان آن از اینقرار است،که پیغمبر(ص)قبل از ازدواجش با خدیجه در سن ۲۲، سالگی تقریبا بعنوان عامل تجارت بشام مسافرت کرد با عمویش جناب ابو طالب سید بطحاء و بزرگان دیگر قریش و با سود فراوان مراجعت نمود و خدیجه(ع)همه روزه در غرفه مخصوص خود که مشرف بصحرا بود مینشست و انتظار ورود کاروان تجارت را داشت تا در یکی از روزها که بطرف کوه های سر بفلك کشیده حجاز نگاه میکرد دید شتر سواری میآید که در هودجی

ادراک ماه کند در سرعت حرکت و سیرش برای آنکه خورشید از ماه کندتر حرکت میکند زیرا او منازلش را در یک سال سیر میکند و ماه در مدت یک ماه (۲۸ شبانه روز)و خداوند سبحان آن دو را بطرز تدویر و دور زدن جاری مینماید،و بین فلک و مدار آن دو را جدا و دور نموده پس امکان ندارد که یکی از آن دو ادراک دیگری کند مادامی که بر این صفت و حرکت هستند.

وَ لاَ اللَّيْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ

یعنی و نه شب از روز پیشی و سبقت میگیرد عکرمه گوید:یعنی هیچگاه دو شب با هم جمع نمیشوند که میان آنها روز نباشد بلکه شب و روز در تعقیب و دنبال یکدیگرند،چنانچه خدای تعالی تقدیر فرموده است.

عیاشی در تفسیرش باسنادش از اشعث بن حاتم روایت کرده که گفت من در خراسان بودم وقتی که حضرت رضا علیه السلام و فضل بن سهل و مأمون در ایوان حبری در مرو اجتماع کردند و سفرهٔ غذا گستردند،پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من سؤال کرد که آیا

(۱)

(نشسته و آفتاب بصورت او تافته و از تابش آن صورت او گل انداخته و عرق بر آن جاری است،خوب نگاه کرد او را شناخت که عامل تجارت او حضرت محمد است،پس بداهه سرود و گفت: جاء الحبیب الذی اهواه من سفر و الشمس قد اثّرت فی وجهه اثرا عجبت للشمس من تقبیل و جنته و الشمس لا ـ ینبغی ان تدرک القمر آمد محبوب چنانی که در هوای اویم از مسافرت و حال آنکه خورشید در صورت و چهرهٔ او تابیده و اثر گذارده،من تعجّب کردم برای خورشید از بوسیدن او صورت وی را در حالی که خورشید را نه سزد که ادراک قمر نماید،تشبیه کرده حضرت را بماه و این حقیر عاصی گوید بآن بزرگوار آقای من مولای من: تشبیه روی تو را هرگز بمه نکنم زیرا که در نظرم زیباتر از قمری

روز پیش از شب ایجاد شده یا شب جلوتر از روز بوجود آمده،پس چیست نزد شما،پس سخن در میان آنها رد و بدل شد،پس نزد آنها این مسئله چیزی نبود.

پس فضل بن سهل بحضرت رضا علیه السلام عرض کرد خدا اصلاح نماید شما را ما را خبر بده بآن فرمود بلی از قرآن یا از حساب فضل بآن حضرت گفت از جهت حساب،پس فرمود ای فضل دانسته ای که طالع دنیا سرطانست و کواکب و ستارگان در مواضع شرفشان هستند،پس زحل در میزان و مشتری در سرطان و خورشید در حمل و قمر در ثور،پس اینها دلالت میکند بر بودن خورشید در حمل در دهم از طالع در وسط آسمان پس روز پیش از شب آفریده شده و در قول خدای تعالی، لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهٰا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سٰابِقُ النَّهٰارِ ،یعنی بتحقیق روز از شب سبقت گرفته است،سپس گفت (وَ كُلٌّ) هر یک از خورشید و ماه و ستارگان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک و مدار خود سیر میکنند بانبساط و هر چه در چیزی باز شد شنا میکند در آن و از آنست شنای در آب و جز این نیست که فرمود"یسبحون"با واو و نون وقتی اضافه کرد بآن چیزی که از فعل آدمیانست چنانچه گفت: مٰا لَكُمْ لاٰ تَنْطِقُونَ وقتی توصیف نمود آن را بصفت کسی که عاقل است و فکر میکند و حرف میزنند، و ابن عباس گوید:یسبحون یعنی هر یک از آنها در مدار خودش حرکت میکند چنانچه نخ رشته شده در چرخ خودش دور میزند و می پیچد.

ص :۴۰۷

[سوره يس (۳۶): آيات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنّا حَمَلْنا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي اَلْفُلْكِ اَلْمَشْحُونِ (۴۱) وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما يَرْكَبُونَ (۴۲) وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَ لا
هُمْ يُنْقَذُونَ (۴۳) إِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلى حِينٍ (۴۴) وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اِتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۵) وَ ما
تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آياتِ رَبِّهِمْ إِلاّ كانُوا عَنْها مُعْرِضِينَ (۴۶) وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اَللّهُ قالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ
نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشاءُ اَللّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۴۸) ما يَنْظُرُونَ إِلاّ
صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ (۴۹) فَلا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۱-و براى ايشان نشانه ايست كه ما نسل ايشان را در كشتى نوح كه پر بود(از مردم)سوار نموديم.۴۲-و براى ايشان مانند آن چيزهايى بيافريديم كه سوار ميشوند.

۴۳-و اگر ميخواستيم اهل كشتى را غرق ميكرديم در نتيجه براى ايشان هيچ فريادرسى نبود و ايشان رهايى نمى يافتند.

ص:۴۰۸

۴۴-مگر بوسیلهٔ بخششی از جانب ما و برای کامیابی تا زمانی.

۴۵-و چون بکافران گفته شود از گناهانی که در پیش شماست و از شکنجه هایی که پشت سر دارید بترسید شاید شما مورد ترحم واقع شوید.

۴۶-و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان بدیشان نیامد جز آنکه از آن روی گردان بودند.

۴۷-و چون بایشان گفته شود از هر چه خدا روزی شما کرده بدهید(به بینوایان)آنان که کافرند بکسانی که ایمان آورده اند گویند آیا کسی را که اگر خدا خواستی او را طعام دادی غذا بدهیم شما جز در خطای آشکار نیستید.

۴۸-و کافران همی گویند این وعده(قیامت)کی خواهید بود اگر شما راست می گویید.

۴۹-کافران جز یک بانگ بلندی که آنها را بگیرد انتظار نمی برند در حالی که ایشان با یکدیگر مشغول ستیزه و خصومت هستند.

۵۰-(در آن حال)نه وصیّت کردن را توانایی دارند و نه بسوی خاندان خویش باز میگردند.

قرائت:

اهل مدینه و ابن عامر و یعقوب و سهل(ذرّیاتهم)بنا بر جمع خوانده و باقی قاریان(ذریتهم)بنا بر مفرد قرائت کرده اند،و ابن کثیر روش محمد ابن حبیب از اعشی و روح و زید از یعقوب(یخصمون)بفتح یاء و خاء و تشدید صاد خوانده و ابو عمرو هم بفتح خاء خوانده جز اینکه او اشمام فتحه نموده نه اشباع آن،و اهل مدینه غیر ورش یخصمون بسکون خاء و تشدید صاد خوانده و حمزه بسکون خاء و تخفیف صاد قرائت کرده و باقی از قاریان

ص :۴۰۹

(یخصمون)بفتح یاء و کسره خاء و تشدید صاد خوانده اند.

دلیل:

کسی که(یخصمون)قرائت کرده حذف کرده حرکت را از تاء ادغام شده در یختصمون و بر ساکن که قبل از آن بوده انداخته و آن خاء است و این بهترین وجه هاست بدلالت قول صرفیها ردّ و فر و غض که حرکت عین الفعل را بر ساکنی که قبل از آنست انداخته اند.

و کسی که یخصمون خوانده حذف کرده حرکت را از حرف ادغام شده جز اینکه او بر ساکن پیش از آن نداده چنانچه در اوّل انداخته بود،پس التقاء دو ساکن شد،پس حرفی که قبل از ادغام شده بود حرکت بکسر داده و کسی که یخصمون قرائت کرده جمع کرده بین دو ساکن خاء و حرف ادغام شده را،ابو علی گوید و کسی که پنداشته که این در قدرت زبان نیست پس قطعا ادعا کرده چیزی را که میداند فساد آن را بدون استدلال.

و امّا کسی که(یخصمون)بفتح یاء و کسر خاء و تشدید صاد خوانده تقدیر آن،یخصم بعضهم بعضا،است،پس حذف کرده مضاف را و حذف کرده مفعول به را و ممکن است که معنایش،یخصمون مجادلهم عند انفسهم،- دشمنی میکنند یا جدل کننده شان پیش خودشان باشد،پس مفعول به حذف شده باشد و معنای"یخصمون"یغلبون غلبه میکنند در دشمنی بر دشمنانش.

لغت:

الحمل:منع کردن چیز است که بسمت پائین رود.

الفلك:کشتی هاست زیرا که آن در آب میگردد و از آنست فلکه برای آنکه

ص:۴۱۰

میگردد در رشته شده،و فلک مدار است برای آنکه دور ستارگان میگردد و فلک پستان زنست هر گاه گرد باشد.

المشحون:پر و مملو است و شحنت الثغر بالرجال و مرز و سرحد پر از سربازان است و از آنست شحنه پاسدار و پلیس و شبگرد که شهر پر است از آنها و شب و روز پاسداری میکنند.

اعراب:

رَحْمَهً مِنّا

منصوبست بنا بر اینکه مفعول له باشد و(متاعا)عطف بر آنست و ممکن است که عطف بر معنی باشد إلاّ ان نرحمهم رحمه و نمتعهم متاعا،مگر آنکه رحمت کنیم ایشان را رحمت کردنی و بهره مند نمائیم بهره مند کردنی.

تفسیر:

پس خدای سبحان منّت گذارد بر خلقش بذکر اقسام نعمتهایش که دلالت بر وحدانیت او میکند و گفت:

وَ آیَهٌ لَهُمْ

یعنی و دلیل و نشانه است برای آنها بر اقتدار و توانایی ما أَنّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ البته ما حمل کردیم پدران و نیاکان ایشان آنهایی را که این گروه از نسل ایشانند فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ضحاک و قتاده و جمعی از مفسّرین گویند:یعنی کشتی نوح که پر از مردم و نیازمندیهای سرنشینان آن بود پس از غرق شدن سالم ماندند،پس از ایشان انسانهای بسیاری بوجود آمد و پدران را ذرّیه نامید از ذرء و آفریدن خدا خلق و آفریدگان را برای آنکه اولاد از ایشان خلق شده اند و اولاد را ذریّه نامیده برای آنکه از پدران بوجود آمده اند.

و بعضـی گفته انـد:ذریّه اطفـال و زنـان و الفلـک کشتی هـای جاری در دریاهاست و ذریّه را اختصاص بحمل در کشتی نمود برای ضـعف و ناتوانی آنها و برای آنکه نیرو و توانی برای سفر نیست مانند نیروی مردها،پس خدا کشتی را برای ایشان تسخیر نمود تا آنکه ممکن شود حمل در دریا و شتر را نیز مسـخر فرمود تا آنکه ممکن شود حمل و سـفر در خشـکی گویند میگوید فلانی مرا حمل نمود هر گاه او را ببخشـند چیزی که او را حمل کنـد و بر دارد یا رهنمایی کند او را بچیزی که حمل میکند بر آن.شاعری گوید:

الا فتی عنده خفان یحملنی

علیهما انّنی شیخ علی سفر

آیـا جـوانمردی نیست که نزد او دو کفش و دم پـایی باشـد که مرا بر آن حمـل کنـد بـدرستی که من پیر نـاتوانی بر مسـافرت هستم،شاهد بیت یحملنی است که بمعنای عطا کردن است.

وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ

ابن عباس و غیر او گویند:یعنی و آفریدیم برای ایشان از مثل کشتی نوح کشتیهایی که بر آن سوار شوند چنانچه نوح سوار شد یعنی کشتیهایی که بعد از کشتی نوح ساخته شد مثل آن و بر صورت،و شکل آن بود.

مجاهد گوید:مقصود از آن شتر است و آن کشتی خشکی و صحراء است.

جبائی گوید:مثل کشتی از جنبنده ها مانند شتر و گاو و الاغ.

وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ

یعنی و اگر میخواستیم وقتی که در کشتی سوارشان کردیم غرقشان مینمودیم به وزیـدن بادها و حرکت موجها فَلا صَرِیخَ لَهُمْ یعنی دادرسی برایشان نیست، وَ لا هُمْ یُنْقَذُونَ یعنی وقتی ما اراده کردیم که غرقشان کنیم خلاصی برای ایشان نیست إِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ

ص: ۴۱۲

یعنی مگر آنکه ما ترحّم بر آنها نموده و از ترسهای دریا خلاصشان کنیم و آنها را از زندگی کامیاب نمائیم تا وقتی که مقدر نمودیم اجلشان منقضی شود.

و بعضی گفته اند:یعنی ما آنها را باقی گذاردیم در حالی که نعمتی از ما برایشان است و بهره تا مدّتی وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ و وقتی بمشرکان گفته شود (اتَّقُوا مٰا بَیْنَ أَیْدِیکُمْ) به ترسید آنچه در پیش روی شماست از امر آخرت پس عمل کنید برای آن وَ مٰا خَلْفَکُمْ و آنچه پشت سر شماست از امر دنیا پس از آن حذر کنید و بآن مغرور نشوید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ابن عباس گوید:تا آنکه بر امید رحمتی از خدای تعالی باشید.

مجاهد گوید:یعنی بترسید از گناهان گذشته خود و پرهیز کنید از- عذاب او بوسیله اجتناب و دوری از گناهان آینده خود.

قتاده گوید:بترسید از عذابی که بر امّتها نازل شد و آنچه پشت سر شما است از عذاب آخرت،و حلبی از حضرت ابی عبد اللّه صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:یعنی بترسید از گناهانی که در پیش روی و ما بین دستهای شماست و آنچه پشت سر شماست از عقوبت،و جواب"اذا"محذوف است تقدیرش اینست اذا قیل لهم هذا عرضوا وقتی بایشان این مطلب گفته شود اعراض کنند و دلالت میکند بر این محذوف قول خدا:

وَ مٰا تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ کٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِینَ

و نیامد ایشان را نشانه ای از نشانه های پروردگارشان جز آنکه از آن اعراض کردند از دعوت کننده و از اندیشه کردن در حجّتها و در معجزات،و(من)اوّل در قول او"من آیه"آنست که افزایش میدهد در نفی استغراق و من دوّم برای تبعیض است،یعنی نیامد آیه ای ایشان را هر آیه ای که بود از معجزات مگر

دور شدند از آن و اعراض کردند از نظر کردن در آن و این روش و راه کسیست که از هدایت گمراه شده و زیانکار در دنیا و آخرت گشته است.

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ

و هر گاه نیز بایشان گفته شود أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ انفاق کنید و خرج نمائید در طاعت خدا از آنچه خدا بشـما روزی فرموده و بیرون کنید آنچه را که از زکاتها و صدقه ها در اموال شما واجب نموده است.

قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشٰاءُ اللّٰهُ أَطْعَمَهُ

یعنی احتجاج کرده اند در ندادن حقوق واجبه به اینکه گفتند چگونه ما اطعام کنیم کسـی را که خدا قدرت بر اطعام او دارد و اگر خـدا میخواست که بآنها اطعام کند میکرد،پس وقتی او را طعام ندهد دلالت میکند که اطعام او را نخواسـته و رفته است از نظر و ذهن ایشـان که خـدای سـبحان ایشـان را متعبّـد سـاخت باین عمل برای آنچه برای ایشانست از مصـلحت در آن،پس امر فرمود بتوانگران که بر بینوایان انفاق کننـد تا بدین وسـیله تحصـیل اجر و ثواب نمایند و مفسّـرین اختلاف کرده اند که آنهایی که این جمله را گفتنـد چه کسانی بودنـد؟ حسن گویـد:ایشان یهود بودنـد هنگامی که مأمور به اطعام مسـتمندان شدنـد،مقاتل گوید:ایشان مشرکین قریش بودند که اصحاب پیغمبر(ص)به ایشان گفتند ما را از اموالتان اطعام کنید چون پندارید که آن مال خداست و این گفته ایشانست،هذا للّه،به گمانشان.

و بعضـی گفته انـد:که ایشان زنادقه بودند که انکار خدا را نموده و قول خدا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ را دست آویز خود کرده و گفتند اگر خـدای رزّاق روزی- دهنـده است پس فایـده ای نیست در رزق خواسـتن از مـا و حال آنکه ما را روزی داده و شـما را محروم نموده پس برای چه امر میکنید به دادن بکسی که خدا او را

محروم داشته است إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ نیستید شما مگر در گمراهی آشکارا،قتاده گوید:این از قول کفّار است بکسی که ایشان را امر باطعام نموده.

علی بن عیسی گوید:که آن از قول خدای تعالی به ایشانست هنگامی که رد کردند آن را بجواب گفتن.

وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ

و میگویند این وعده چه وقت خواهد بود، یعنی وعده چنانی که ما را بآن بیم دادید از نازل شدن عذاب بما چه موقع میباشد إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ اگر تو و اصحابت در این وعده از راستگویانید و این استهزایی بود از ایشان، بخبر پیغمبر(ص)و خبر مؤمنین،پس خداوند تعالی در پاسخ ایشان فرمود: مٰا یَنْظُرُونَ یعنی منتظر نیستند إِلاّ صَیْحَةً وٰاحِدَةً ابن عباس گوید:اراده نموده نفخه و صیحه اوّل را یعنی قیامت ناگهانی میآید و ایشان را (تَأْخُذُهُمْ) صیحه ایشان را میگیرد وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ یعنی در حالی که ایشان در کارهایشان با هم گلاویز و ستیزگی میکنند و در بازارها مشغول داد و ستد هستند که قیامت بر پا میشود،و در حدیث است که روز قیامت بر پا میشود در حالی که دو مرد لباس خود را پهن کرده و معامله میکنند و هنوز جمع نکرده که قیامت برپا میشود و مردی لقمه را بلندکرده که در دهان خود بگذارد و هنوز به دهانش نرسیده که قیامت برپا میشود،و مرد دیگری حوض خود را آب نموده تا گله خود را سیراب کند و هنوز سیراب نشده که قیامت برپا میشود.

و بعضی گفته اند:و ایشان با هم ستیزگی میکنند که آیا عذاب برایشان نازل میشود یا نه.

فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ

یعنی وقتی قیامت ناگهانی ایشان را فرا گرفت توانایی و قدرت بر وصیّت کردن بچیزی را ندارند.

ص :۴۱۵

وَ لاٰ إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ

یعنی از بازارهـا نمی تواننـد که بمنازلشان بر گردنـد،و این خبر دادنست از آنچه در نفخه و دمیـدن اوّل در موقع قیام قیامت می بینند آن را.

[سوره یس (۳۶): آیات ۵۱ تا ۶۰]

اشاره

وَ نُفِخَ فِی اَلصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ اَلْأَجْدٰاثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ (۵۱) قٰالُوا يٰا وَيْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا هٰذٰا مٰا وَعَدَ اَلرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ اَلْمُرْسَلُونَ (۵۲) إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ (۵۳) فَالْيَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۴) إِنَّ أَصْحٰابَ اَلْجَنَّةِ اَلْيَوْمَ فِی شُغُلٍ فٰاكِهُونَ (۵۵) هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِی ظِلاٰلٍ عَلَى اَلْأَرٰائِكِ مُتَّكِؤُنَ (۵۶) لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ (۵۷) سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ (۵۸) وَ اِمْتٰازُوا اَلْيَوْمَ أَيُّهَا اَلْمُجْرِمُونَ (۵۹) أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰا بَنِی آدَمَ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا اَلشَّيْطٰانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۰)

ترجمه:

۵۱-و(نوبت دوّم)در صور دمیده شود پس آن گاه ایشان از گورها بسوی پروردگار خویش بشتابند.

۵۲-گویند وای بر ما کدام شخص ما را از خوابگاهمان برانگیخت"فرشتگان جواب دهند اینست آن چیزی که خدای بخشنده وعده داده بود پیغمبران راست گفته بودند.

۵۳-آن نفخه صور جز یک فریادی پیش نیست که ناگهان همگان با هم نزد ما حاضر شوند.

۵۴-امروز اندك ستمی بهیچ نفسی نخواهد شد و شما جز در مقابل کارهایی که میکردید پاداش نمیگیرید.

۵۵-البتّه اهل بهشت آن روز در کاری باشند که لذّت میبرند.

۵۶-ایشان و همسران ایشان در سایه های درختان بر تختهای آراسته تکیه کرده اند.

۵۷-برای ایشان در بهشت میوه و آنچه میخواهند آماده است.

۵۸-بر آنان سلام و تهنیت از جانب پروردگار مهربان گفته شود.

۵۹-ای گنهکاران امروز(از بهشتیان)جدا شوید.

۶۰-آیا عهد نکردم با شما که مرا بپرستید این پرستش من راهی است که راست است.

قرائت:

نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و روح "فی شغل" بسکون غین قرائت کرده،و باقی از قرّاء بضم غین خوانده اند،ابو جعفر(فکهون)بدون الف هر جا

ص: ۴۱۷

باشـد قرائت کرده و حفص بـا او مـوافقت کرده در سـورهٔ مطفّفیـن "انقلبـوا فکهین" خوانـده و دیگران در تمـام قرآن بـا الف خوانـده انـد،و اهـل کوفه غیر عـاصم (فی ظلـل)به ضمّ ظـاء بـدون الف قرائت کرده و باقی از قاریان(فی ظلال) خوانـده انـد،و روایت شـده از امیر المؤمنین علیه السـلام که آن حضـرت(من بعثنا من مرقدنا)قرائت نموده است،و در شواذ قرائت ابن ابی لیلی (یا ویلتا)و قرائت ابی بن کعب"من هبنا من مرقدنا"آمده است.

دلیل:

شغل و شـغل دو لغت است و همچنین فکه و فاکهه و ظلل جمع ظله و ظلال است و نیز ممکن است جمع ظله مثل برمه و برام و علبه و علاب باشـد و ممکن است که جمع ظل باشد و امّا قول خدا(من بعثنا)پس آن همچنین است،پس آن مانند قول شـما"یا ویلی من اخذك منی"ای وای مرا چه کسی تو را از من گرفت،ابن جنّی گوید(من)اوّل متعلّق بویل است مثل قول تو (یا تالمی منک)و اگر خواستی آن حال باشـد پس متعلّق بمحذوف بود تا مثل آنکه بگوید،یا ویلنا کائنا من بعثنا،پس جایز است که حال از او باشد چنانچه جایز است که خبر از او باشد در مثل قول اعشی:

قالت هریره لمّا جئت زائرها

ویلی علیك و ویلی منک یا رجل

وقـتی که من آمـدم هریره را دیـدار کنم گفت وای بر من و بر تو و نـاله من از تو ای مرد شاهـد این بیت ویلی است که خبر از جمله(قالت هریره)است.

و این برای آنست که حال قسـمتی از خبر است و امّا در قول خدا"من مرقدنا"پس آن متعلّق به نفس بعث است،و کسـی که"یا ویلنا"خوانده پس اصل آن(یا ویلتی)است پس یاء تبدیل بالف شده برای آنکه آن نداء است

ص :۴۱۸

پس آن جای تخفیف است،پس گاهی این یاء حذف میشود مثل غلام و گاهی بسبب بدل شدن آن بالف غلاما میشود،گوید:"یا ابتا علك او عصاکا" ای پدرم شاید که تو یا امید است که مالی در سفر نصیب تو شود،پس اگر گفتی چگونه گوید،"یا ویلنا"و حال آنکه این لفظ برای مفرد است و ایشان جماعت هستند پس جواب اینست که هر یک از ایشان میگویند،یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا و مانند آنست که قول خدا فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً یعنی هر یك از ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و مانند آنست آنچه ابو زید از قول ایشان حکایت کرده اتینا الامیر فکسانا کلنا حله و اعطانا کلنا مائه،یعنی امیر نزد ما آمد و هر یك ما را حله ای پوشانید و بهر یک از ما صد دینار داد،و امّا هبنا،پس ممکن است که هب لغتی در اهب باشد و ممکن است بمعنای هب بنا یعنی ما را آگاه کن باشد پس حرف جر حذف و بفعل متّصل شده و(هبنا)شده باشد.

لغت:

ابو عبیده گوید:الصور:جمع صوره مانند بسره و بسر باشد و آن مشتق از صاره یصوره صورا وقتی اماله شود پس صورت میل میکند بمثل خود به سبب مشاهده،

جدث:قبر است و جمع آن اجداث و این لغت اهل العالیه و اهل-السافله بفاء هم میگویند،جدف و نسول بمعنای سرعت کردن و شتاب نمودن در بیرون رفتن است،گفته میشود نسل ینسل و ینسل،امرؤ القیس گوید:

و ان تک قد ساءتک منّی خلیقه

فسلی ثیابی من ثیابک تنسل

اگر تو از اخلاق من بدت آمده پس دلت را از دل من بکن تا دوستت نداشته باشم،شاهد بیت در"تنسّل"میباشد.

ص: ۴۱۹

و دیگری گوید:

عسلان الذئب امسی قاربا

برد اللیل علیه فنسل

گرگان گرسنه دیشب نزدیک بود که در سرمای شب بر او حمله کرده پس بسرعت بیرون رفت و فرار کرد،شاهد این بیت نیز(فنسل)است که بمعنای زود در رفتن آمده.

اعراب:

"هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ "

مبتداء و خبر،و مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا کلام تام است که سکوت و توقّف بر او میشود،و ممکن است که(هذا)از صفت مرقدنا باشد یعنی خوابگاه چنانی که ما در آن خوابیده بودیم پس وقف بر"مرقدنا" هذا،میباشد و ما وعد الرحمن خبر مبتداء محذوف و یا مبتداء خبر محذوف است.بنا بر تقدیر هذا ما وعد الرحمن یا حق ما وعد الرحمن،است سلام بدل از (مٰا یَدَّعُونَ) و معنا این است،لهم ما یتمنّون لهم سلام،"و قولا" منصوب است بنا بر اینکه مصدر فعل محذوف باشد یعنی یقول اللّه قولا.

تفسیر:

سپس خدای سبحان خبر داد از نفخه دوّم و آنچه را که بعد از مرگ در روز قیامت میبینند در وقتی که بر انگیخته از قبر میشوند و فرمود: وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ الْأَجْدٰاثِ و در صور دمیده میشود پس ناگاه ایشان از قبورشان إِلیٰ رَبِّهِمْ یعنی بدادگاهی که خدا در آن حکم و داوری می کند و در آنجا برای غیر او حکومتی نیست.(یَنْسِلُونَ)یعنی وقتی هراسهای قیامت را دیدند بشتاب و سرعت از قبرشان بیرون میروند.

قٰالُوا یٰا وَیْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا

گویند ای وای بر ما چه کسی ما را

از خوابگاهمان که در آن خوابیده بودیم بیدار و محشور نمود،سپس میگویند هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ اینست آنچه خدای بخشنده وعده داد و پیامبران هم راست گفتند در آنچه را که ما را از این مقام و این روز و این رستاخیز خبر دادند،قتاده گوید:اوّل آیه مال کفّار و آخرش مال مسلمین است،کفّار گویند: یٰا وَیْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا و مسلمین گویند: هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ،و جز این نیست که قبر و گور را توصیف به مرقد و خوابگاه نمود برای آنکه چون ایشان زنده شوند مانند کسانی هستند که از خواب عمیق بیدار شده اند.

بعضی گفته اند:ایشان وقتی که احوال خود را در قیامت مشاهده میکنند حساب کنند احوال قبورشان را باضافه این هراسها و ترسها را در حالی که در قبرشان خوابیده بودند،قتاده گوید:آن خوابی میان دو نفخه است و عذاب قبر کم نمیشود مگر در فاصله میان آن دو نفخه،پس بخواب میروند،سپس خبر داد خدای سبحان از سرعت برخاستن ایشان و فرمود:

إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً

یعنی مدّتی و زمانی نیست مگر زمان و وقت یک فریاد فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ یعنی پس در آن هنگام پیشینیان و پسینیان در میدان های قیامت جمع میشوند در جایگاه حساب سپس حکایت فرمود که در آن روز بمردم چه میگویند و فرمود:

فَالْیَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً

یعنی پس در این روز کم نمیشود چیزی از کسی که حقی برای اوست از ثواب و عوض و یا غیر اینها و باو نمیشود چیزی را که مستحق آن نیست از عقوبت و عذاب بلکه اموری بر مقتضای عدل جاریست و این صریح قول اوست:

وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و پاداش داده نمیشوند مگر آنچه را عمل میکردند،سپس خدای سبحان اولیاء و دوستان خود را یاد نمود و گفت إِنَّ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ حسن و کلبی گویند:بدرستی که اصحاب بهشت در آن روز در شغلشان نعمتهایی که شاملشان شده غرق سرور و خوش حالی شده اند،از آنچه که اهل آتش در آنند از عذاب پس یادی از ایشان نمیکنند و غصّه آنها را نمی خورند اگر چه از نزدیکان باشند.

و ابن عباس و ابن مسعود گویند:مشغول ازاله بکارت حوراء بهشتی هستند و از امام صادق علیه السلام هم همین روایت شده است گوید،و ابروان آنها مانند ماه شب اوّل(باریک و زیبا)و پلک های چشم ایشان مانند شاه پر پرندگان شکاری است،وکیع گوید:مشغولند بشنیدن آواز مرغان بهشتی،و بعضی گویند:اشتغالشان در بهشت هفت قسم از ثواب است برای هفت عضو بدن اوّل ثواب پای دخول در بهشت است بقول خدا، اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ آمِنِينَ (۱)داخل شوید بهشت را بسلامتی و امنیّت،دوّم ثواب دست، يَتَنٰازَعُونَ فِيهٰا كَأْساً لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا، (۲)اهل بهشت با هم سر پیاله و جام بهشتی نزاع میکنند و جام را از دست هم میگیرند امّا نزاعی در آن بیهودگی و دشمنی نیست،سوّم ثواب عضو تناسل و فرج "وَ حُورٌ عِينٌ" (۳)و حیران کننده دیدگان(پری پیکران بهشتی)"الهم ارزقنا انشاء.."چهارم ثواب شکم "كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً" (۴)بخورید و بنوشید گوارا باد شما را،و پنجم ثواب زبان،و آخر دعواهم (۵)

ص:۴۲۲

۱- ۱) -سورهٔ حجر آیهٔ:۴۶.

۲- ۲) -سورهٔ طور آیهٔ:۲۳.

۳- ۳) -سورهٔ واقعه آیهٔ ۲۲ و سورهٔ دخانه آیهٔ ۵۴ و زوجناهم بحور عین تزویج کردیم ایشان را حور عین و سوره طور آیهٔ ۲۰ و زوجناهم بحور عین.

۴- ۴) -سورهٔ طور آیهٔ:۱۹.

۵- ۵) -سورهٔ یونس آیهٔ ۱۰.

و آخرین دعاء ایشان أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ و ششم ثواب گوش لاٰ یَسْمَعُونَ فِیهٰا لَغْواً (۱)نمیشنوند در آن سخن بیهوده ای را،و هفتم ثواب چشم و تلذ الاعین (۲)و دیدگان لذت میبرند.

(فاکِهُونَ)ابن عباس گوید:یعنی مسرور و خوشحالند،و بعضی گویند نعمت دادگانند که تعجّب میکنند بآنچه را که در آنست از نعمتها،ابو زید گوید فکه انسان پاک طینت خندان را گویند،رجل فکه و فاکه مرد خندان رو و بشاش و برای آن فعلی شنیده نشده در ثلاثی مجرد.

و ابو مسلم گوید:آن از فکه گرفته شده و آن کنایه از احادیث صحیح،و پاکیزه است.

و بعضی گویند:فاکهون صاحبان میوه را گویند چنانچه میگویند لاحم شاحم یعنی صاحب گوشت و چربی و عاسل یعنی صاحب عسل،حطیئه گوید و غررتنی و زعمت انّک لابن فی الصیف تامر و تو مرا مغرور کردی و گول زدی و پنداشتی که تو در تابستان صاحب شیر و خرما هستی،شاهد این بیت لابن و تامر است که بمعنای صاحب شیر و خرما آمده سپس خدای سبحان از حال ایشان خبر داده و گفت:

هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ

یعنی(ایشان و همسرانشان در دنیا از کسانی که موافقت کردند ایشان را بر ایمانشان در پرده از تابش آفتاب و سوزش آنند پس ایشان در مثل این حال پاکیزه از سایبانه هایی که حرارت و گرمی و یا سردی در آن نیست.

۱- ۱) -سورهٔ مریم آیهٔ:۶۲.

۲- ۲) -سورهٔ زخرف آیهٔ:۷۷ و تمام آن فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین.

و بعضی گویند:همسران چنانی که خداوند سبحان بآنها تزویج نموده از حور العین(فِی ظِلاٰلٍ)در سایه های درختانی بهشتی،و بعضی گفته اند در سایبانی هایی که ایشان را محفوظ دارد از نظر کردن چشمها بایشان.

عَلَی اَلْأَرٰائِکِ

و آنها بر تختهایی که بر آن پرده نشینان و یا حجله می باشد،و برخی گفته اند آنها پشتی ها میباشد(مُتَّکِؤُنَ)یعنی نشسته اند نشستن پادشاهان زیرا برایشان چیزی از اعمال از نماز و روزه و غیر آن نیست ازهری گوید:هر چه را که بر آن تکیه زنند آن اریکه و جمعش ارائک است.

(لَهُمْ فِیهٰا)

برای ایشان در بهشت فٰاکِهَهٌ وَ لَهُمْ مٰا یَدَّعُونَ یعنی خوشحال و هر چه آرزو نموده و خواسته باشند.

ابو عبیده گوید:عرب میگوید بطلب هر چه خواستی یعنی آرزو کن.

و بعضی گویند:یعنی البتّه هر کس چیزی را بخواهد فورا آن چیز به حکم و فرمان خدای تعالی برای او حاضر شود برای آنکه طبع و مزاج آنها پاک و مهذّب شد،پس نمیخواهند مگر آنچه نیکوست.

زجاج گوید:آن مأخوذ از دعاء است یعنی بدرستی که اهل بهشت هر چه میخواهند میآید برای ایشان،سپس خداوند سبحان بیان فرمود آنچه را که میخواهند،و فرمود (سَلاٰمٌ) یعنی برای ایشان سلامتی است و منتها آرزو و ایده اهل بهشت اینست که خدا بر آنها سلام کند (قَوْلاً) یعنی خداوند میگوید سلام را که گفته است مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ از پروردگار مهربان بایشان که میشنوند آن را از خدا پس آنها را اعلام میکند بدوام امنیّت و سلامتی با فراوانی و گوارایی نعمت و کرامت.

و بعضی گفته اند:که فرشتگان بر ایشان وارد شده از هر دری و میگویند

سلام علیکم من ربکم الرحیم،درود بر شما از پروردگار مهربان،سپس خداوند سبحان اهل آتش را یاد نمود و گفت:

وَ امْتٰازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ

یعنی بایشان گفته میشود ای گروه گنه گنهکاران جدا شوید و کنار روید از میان مؤمنین،و سدی گفته است:یعنی جدا باشید،ضحاک گوید:یعنی برای هر کافری خانه ای است در آتش که در آن داخل میشوید،پس در آن خانه بسته میشود که نمی بیند و دیده نمیشود،آن گاه خداوند سبحان ایشان را مخاصمه فرمود بسرزنش و گفت:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یٰا بَنِی آدَمَ

یعنی آیا شما را امر نکردیم بر روش پیامبران و رسولان در کتابهای نازله أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا الشَّیْطٰانَ اینکه اطاعت شیطان را نکنید در آنچه شما را امر میکند.

إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ

یعنی و گفتم بشما که شیطان دشمن شماست(مُبِینٌ) دشمنی او ظاهر و روشن است بر شما چون میخواند شما را بچیزی که هلاکت شما در آن است،و در این آیه دلالت است بر اینکه خداوند سبحان عبادت و پرستش شیطان را ایجاد نکرده برای آنکه از این عمل بر حذر داشته و سرزنش نموده بر آن.

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۱ تا ۶۵]

اشاره

وَ أَنِ اُعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ (۶۱) وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلاًّ کَثِیراً أَ فَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ (۶۲) هٰذِهِ جَهَنَّمُ اَلَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۶۳) اِصْلَوْهَا اَلْیَوْمَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (۶۴) اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْوٰاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۶۵)

ترجمه:

۶۱-و اینکه مرا پرستش کنید اینست راه راست.

۶۲-و هر آینه در حقیقت شیطان خلق بسیاری از شما را گمراه ساخت آیا نیستید که بخرد دریابید.

۶۳-این دوزخ را که(مشاهده میکنید)آن دوزخیست که به شما وعده میدادند.

۶۴-امروز بسزای کفری که میورزیدید بدوزخ درآئید.

۶۵-امروز بر دهنهای ایشان(مهر خموشی)مینهیم و دستهای ایشان با ما سخن گوید و پاهای ایشان بآنچه(در دنیا)فراهم کرده اند گواهی دهد.

قرائت:

ابو عمرو و ابن عامر(جبلاّ)بضمّه جیم و سکون باء خوانده و اهل مدینه و عاصم و سهل(جبلّا)بکسره جیم و باء و تشدید لام خوانده و روح و زید جبلّا بضمّه جیم و باء و تشدید لام قرائت کرده اند،و این قرائت حسن و اعرج و

و زهری است و بقیّه از قاریان جبلا بضمه هر دو و تخفیف خوانده اند.

دلیل:

معنای تمام لغت های جبلّا خلق فراوان و جماعت انبوه و جمع افرادی است که طبیعت و سرشتشان بر اوست و اصل جبل طمع و خلقت،و از آنست جبل برای آنکه خلق شده بر ثبات و پایداری،ابو مسلم گوید:اصل آن غلظت و شدّت است

تفسیر:

اشاره

سپس خداوند سبحان فرمود در حکایتش که در روز قیامت بکفّار چه می گوید: وَ أَنِ اعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ پس توصیف فرمود پرستش را به اینکه آن راه راست از جهتی که راه بهشت است،سپس یاد نمود دشمنی شیطان را به فرزندان آدم علیه السلام و فرمود:

وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلًّا کَثِیراً

یعنی در حقیقت شیطان بسیاری از شما مردم را از این گمراه کرده به اینکه آنها را بگمراهی خوانده و بگمراهی واداشته و فریب داده است. أَ فَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ اینکه او شما را گول میزند و از حق باز میدارد،پس از او آگاه شوید و متوجّه گردید،صورتش استفهام و معنایش انکار بر ایشان و سرزنش ایشانست،و در این آیه بطلان مذهب جبری هاست (در اینکه خدای تعالی اراده کرده گمراهی ایشان را)و اگر چنان بود که آنها گفته اند، هر آینه این اجباری بود بر ایشان و حال آنکه از قصد شیطان انکار نمود عقیده جبری ها را.

هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ

این است آن دوزخی که وعده داده شده اید بآن در سرای تکلیف که برای شما حاضر و آن را مشاهده میکنید.

ص :۴۲۷

اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ

یعنی امروز لازم شوید عذاب را و اصل صلاء لزوم است و از آنست مصلی چنان که میآید در اثر سابق برای لازم شدن او اثر آن را.

ابی مسلم گوید:یعنی بگیرید آتش و زبانه کشیدن آن را بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بآنچه که کفران میکردید،یعنی این پاداش شماست بر کفرتان بخدا و تکذیب شما پیامبران او را.

اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلیٰ أَفْوٰاهِهِمْ

امروز مهر خاموشی بر دهانهای ایشان میزنیم این حقیقت مهر است پس در روز قیامت آن را بر دهان کفّار گذارند پس قدرت و توان بر کلام و سخن ندارند. وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ و دستهایشان را به سخن آوریم بآنچه که کرده اند وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ یعنی به نطق و سخن گفتن آوریم اعضایی را که در دنیا سخن نمیگفتند تا شهادت دهند برایشان و مهر زنیم بر دهانهایشان که معهود بسخن گفتن بود،و مفسّرین دربارۀ چگونگی شهادت اعضاء بر چند وجه اختلاف کرده اند:

اعضاء چگونه سخن میگویند و شهادت میدهند:

۱-البته خدای تعالی طوری آنها را ایجاد میکند در قیامت که بتوانند سخن بگویند و شهادت دهند و اعتراف بگناهانشان کنند.

۲-خداوند تعالی در آن اعضاء سخن قرار میدهد که بازگو کنند و البتّه نسبت کلام را بآن اعضاء داده زیرا ظاهر نمیشود مگر از ناحیه آنها.

۳-معنای شهادت و سخن گفتن اعضاء اینست که خدای تعالی قرار میدهد در آن از آیات چیزی که دلالت کند بر اینکه صاحبان آن اعضاء خدا را بوسیلۀ آنها معصیت و گناه نموده اند پس این نامیده میشود شهادت از اعضاء چنانچه گفته میشود چشمان تو گواهی بیداری شب تو میدهد و ما بتحقیق در جلوتر امثال این را یاد کردیم.

ص :۴۲۸

[سوره یس (۳۶): آیات ۶۶ تا ۷۰]

اشاره

وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلیٰ أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا اَلصِّراطَ فَأَنّٰی یُبْصِرُونَ (۶۶) وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلیٰ مَکانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِیًّا وَ لاٰ یَرْجِعُونَ (۶۷) وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی اَلْخَلْقِ أَ فَلاٰ یَعْقِلُونَ (۶۸) وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ اَلشِّعْرَ وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ (۶۹) لِیُنْذِرَ مَنْ کٰانَ حَیًّا وَ یَحِقَّ اَلْقَوْلُ عَلَی اَلْکٰافِرِینَ (۷۰)

ترجمه:

۶۶-اگر بخواهیم بیگمان دیدگان ایشان را کور گردانیم پس بسوی راه پیشی گیرند پس چگونه آن را میبینند.

۶۷-اگر بخواهیم البتّه بر همان جایی که نشسته اند صورتهای آنها را (بیکی از حیوانات)تغییر میدهیم و در نتیجه رفتن را نتوانند و نه باز می گردند.

۶۸-و هر که را عمر دراز دهیم او را در آفرینش نگونسار میگردانیم آیا بخرد در نمی آئید.

۶۹-محمد"ص"را شعر نیاموختیم و او را شعر گفتن نشاید،نیست- آنچه بدو فرستادیم جز ارشاد و قرآنی که بیان کننده احکامست.

ص:۴۲۹

۷۰-تا بدان هر که را که(دل)زنده باشد بیم دهد و تا وعید و عذاب بر کافران ثابت شود.

قرائت:

ابو بکر تنهایی(مکاناتهم)جمع قرائت کرده و باقی از قاریان مفرد خوانده اند و بتحقیق قبلا گذشت،و عاصم و حمزه و سهل "ننکّسه"بضم نون اوّل و فتحه نون دوّم و کسره کاف و تشدید آن خوانده اند و باقی از قاریان بضمّه کاف و تخفیف آن خوانده اند و اهل مدینه و شام و یعقوب و سهل لتنذر با تاء خوانده و باقی با یاء خوانده اند.

دلیل:

گفته میشود:نکسته و نکّسته و انکسته مثل رددت جز اینکه تشدید برای کثرت و تخفیف احتمال قلیل و کثیر کمی و زیادی دارد و کسی که(لتنذر)با تاء خوانده پس آن را خطاب به پیامبر(ص)دانسته و آنکه با یاء خوانده قرآن را اراده کرده و ممکن است که اراده کند انذار خدا را.

لغت:

الطمس:نابود کردن چیز است تا آنجا که اثرش برود،پس طمس بر چشم مثل طمس بر کتاب است و مانند آنست طمس بر مال،و آن تلف شدن و از بین رفتن آنست،تا آنکه هیچ از آن نماند و اعمی مطموس است و طمیس آنست که شکافی که میان دو پلک است برود و صاف شود،و مسخ دگرگونی صورت است به صورت حیوان زشتی چنانچه قومی بصورت بوزینه و خوک مسخ شدند.

اعراب:

"انّی"در موضع نصب است بنا بر حالیت از(یبصرون)یا بنا بر آنکه در معنای

مصدر اوست.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان خبر داد از قدرت و توان خودش بر هلاک کردن این کفّاری که انکار کردند وحدانیت و یکتایی او را،پس فرمود:

وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلىٰ أَعْيُنِهِمْ

و اگر ما میخواستیم.ابن عباس گوید:

هر آینه کور میگردانیم ایشان را از هدایت.حسن و قتاده و جبائی گویند:

یعنی ما ایشان را نابینا واگذار نمودیم تا در تردید و شک بمانند و با این حال رفت و آمد کنند فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ یعنی پس طلب کردند راه حق را و حال آنکه از آن نابینا شدند.

فَأَنّٰى يُبْصِرُونَ

ابن عباس گوید:پس چگونه میبینید.و بعضی گفته اند:یعنی پس طلب نجات و پیشی گرفتن بسوی آن را نمودند و حال آنکه بینشی برای ایشان نیست،پس چگونه می بینند و حال آنکه ما ایشان را نابینا کردیم.و بعضی گویند:طلب راه برای رفتن بمنازلشان نمودند،پس راه بآن نیافتند.

وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلىٰ مَكانَتِهِمْ

و اگر میخواستیم هر آینه ایشان را بر جایگاهایشان که در آن نشسته بودند مسخ میکردیم یعنی و اگر میخواستیم هر آینه ایشان را عذاب میکردیم بنوعی دیگر از عذاب،پس آنها را در منازلشان مسخ بصورت بوزینه و خوک مینمودیم،و مکانه،و مکان در معنی یکی است.

و بعضی گفته اند:یعنی و اگر میخواستیم هر آینه ایشان را در منازلشان سنگ مینمودیم که در آن ارواحشان نباشد.

فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيًّا وَ لاٰ يَرْجِعُونَ

یعنی پس توانایی رفتن و آمدن

ص :۴۳۱

را ندارند،اگر ما آنها را مسخ نمودیم.و بعضی گویند:یعنی قدرت فرار از عذاب را ندارند و برگشتن بدنیا و خلقت اوّل را بعد از مسخ شدن ندارند و تمام این ها تهدید است که خدا ایشان را تهدید نموده است،سپس خداوند سبحان فرمود:

وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ

یعنی کسی را که ما عمر دراز دادیم می گردانیم او را بعد از قوه به ضعف و ناتوانی و بعد از زیادتی جسم به نقصانی و بعد از نویی و تازگی به فرسودگی و کهنه گی پس مثل آنکه در خلقتش شکسته شده است.قتاده گوید:ننکّسه یعنی او را برمیگردانیم بحال پیری چنانی که در ضعف قوا و ازدیاد رفتن علم و دانش شباهت بحال کودك پیدا میکند.

أَ فَلاٰ يَعْقِلُونَ

آیا بخرد نمی آئید،یعنی آیا تدبّر نمیکنید که خدای تعالی قادر است بر اعاده و برگردانیدن مردگان چنانچه قدرت بر ایجاد و آفرینش آنها دارد،و جز این نیست که بنا بر خطاب فرمود برای قول او أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ و کسی که با یاء قرائت کرده پس معنایش اینست آیا پس برای آنها عقل و خرد نیست که عبرت و درس بگیرند و این را بدانند،سپس خدای سبحان خبر داد از پیامبرش برای تأکید قولش إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ فرمود:

وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ الشِّعْرَ

و او را شعر نیاموختیم یعنی قول شعراء و صناعت شعر یعنی ما باو علم شعر و انشاء شعر عطا نکردیم وَ مٰا يَنْبَغِي لَهُ و برای او شایسته نبود که شعر بگوید از پیش خودش.و بعضی گفته اند:یعنی شعر برای او آسان بود و نبود که بیت شعر برای او زینتی داشته باشد حتّی اگر گاهی به بیت شعری تمثّل میجست بر زبان مبارکش شکسته جاری میشد چنانچه از حسن روایت شده که پیامبر خدا(ص)باین بیت متمثّل میشد.

"کفی الاسلام و

الشیب للمرء ناهیا"

پس ابو بکر گفت یا رسول اللّه شاعر اینطور گفته است کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا سفیدی موی و اسلام برای آدمی کافیست که نهی کننده باشد...شهادت میدهم که تو رسول خدایی و شعر بتو تعلیم نکرده اند و شایسته هم برای شما نیست،و از عایشه روایت شده که گفت که پیغمبر(ص)بشعر(طرفه)برادر بنی قیس متمثّل میشد.

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا

و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد

بزودی روزگار برای تو شروع میشود خبری را که تو بآن آگاه بودی و میآورد تو را خبر کسی که زادی برنداشته بود،پس آن حضرت شعر را میشکست و میفرمود:

یأتیک من لم تزود بالاخبار پس ابو بکر میگفت ای رسول خدا شعر اینگونه نیست،پس میفرمود من شاعر نیستم و برای من هم شعر گفتن شایسته نیست و امّا قول آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله:

انا النبی لا اکذب انا بن عبد المطلب من پیامبرم و این مطلب دروغ نیست و من پسر عبد المطلبم،پس عدّه ای گفتند که این اصولا شعر نیست،و دیگران هم گفتند که این اتّفاقی بود از آن بزرگوار و قصد شعر گفتن را نموده بود.

و بعضی گفته اند:که معنای آیه این است،که ما او را تعلیم شعر نکرده و قرآن هم شایسته نیست که شعر باشد بجهت اینکه نظم و ترتیب آن نظم و ترتیب شعری نیست،و بحقیقت صحیح است که آن حضرت گوش به شعر میداد و تشویق بشعر گفتن هم مینمود و بحسّان بن ثابت فرمود ای حسان همواره مویّد بر روح القدس باشی مادامی که ما را بزبانت یاری کنی (۱).

۱- ۱) -مترجم گوید:این بیان پیغمبر(ص)بحسان ایهام دارد و میرساند که آن حضرت علم بغیب و آینده داشت و میدید روزی را که حسان هم مانند

(إِنْ هُوَ)

یعنی نیست آنچه بر او نـازل کردیم إِلاّـ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ مگر یـادبود و قرآن بیان کننـده از نزد پروردگار عالمیان که نه شـعر است و نه رجز و نه خطـابه و مقصود از(ذکر)اینست که آن متضـمّن ذکر حلال و حرام و دلیلهـا و اخبار امّتهای گذشـته و غیر آنست،و مقصود از قرآن اینکه آن جمع شده است که خداوند سبحان بعضی از آن را با بعض دیگر آن جمع نموده برای فوائد مختلفه که در آنهاست.

لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیًّا

یعنی مـا قرآن را نـازل نمودیم که به سـبب آن به ترسـانی از معصـیتهای الهی افرادی که مؤمن بخـدا هسـتند و برای آنکه کافر مانند مرده است بلکه از مردگان هم کمترند،زیرا که مرده اگر چه نفعی ندارد ضرر هم ندارد ولی کافر نفعی که بدینش نیست زیان هم دارد،و ممکنست که مراد به (مَنْ کانَ حَیًّا) عاقل و دانا باشد و این از علی علیه السلام روایت شده است که.

قتاده گوید:کسی که دلش زنده باشد بصیرت و بینائیش هم زنده است.

وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ

یعنی واجب است بر کافرها عذاب و بیم دادن بآن بسبب کفرشان.

۱)

(دیگران برای دنیا از حق اعراض نموده و به باطل می گرود،و پیرو- اکثریت شده و مشـمول ارتدّ الناس بعد رسول اللّه(ص)الاّ ثلث،سـلمان ابا ذر-مقداد ،میشود و لذا فرمود ما دام نصرتنا بلسانک ،یعنی مادامی که شعر در مدح ما می گویی و بدین وسیله ما را یاری میکنی مؤید باشی و گرنه نه

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۱ تا ۷۶]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا أَنْعٰاماً فَهُمْ لَهٰا مٰالِکُونَ (۷۱) وَ ذَلَّلْنٰاهٰا لَهُمْ فَمِنْهٰا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهٰا یَأْکُلُونَ (۷۲) وَ لَهُمْ
فِیهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ أَ فَلاٰ یَشْکُرُونَ (۷۳) وَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ (۷۴) لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ
مُحْضَرُونَ (۷۵) فَلاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا یُسِرُّونَ وَ مٰا یُعْلِنُونَ (۷۶)

ترجمه:

۷۱-آیا کافران ندیدند که ما برای بهره برداری آنها چهارپایان را به دست قدرت خویش آفریده ایم که ایشان آنها را بتصرّف خود درآوردند.

۷۲-و آن چهارپایان را برای ایشان رام کردیم که بعضی از آنها مرکب سواری ایشانست و برخی از آنها را میخورند.

۷۳-و برای ایشان در چهار پایان سودهایی و آشامیدنیها است آیا سپاس نگذارند.

۷۴-و مشرکان بجز خدای یکتا خدایانی فراگرفتند بامیدی که ایشان یاری شوند.

۷۵-بتها توانایی یاری کردن ایشان را ندارند و بت پرستان برای آن خدایان دروغین سپاه و لشکرند حاضر شده.

۷۶-پس ای پیامبر سخن مشرکان تو را محزون و اندوهگین نسازد-

ص: ۴۳۵

بدون تردید ما هر چه را پنهان میدارند و آنچه را آشکار میکنند میدانیم.

قرائت:

در شواذ حسن و اعشی(رکوبهم)خوانده و عایشه و ابی بن کعب، (رکوبتهم)خوانده اند.

دلیل:

اما رکوب مصدر و کلام بر حذف مضاف است و تقدیر آن فمنها ذو رکوبهم است و ذو الرکوب آن مرکوب(اسب الاغ و قاطر و شتر)و جایز است که تقدیر فمن منافعها رکوبهم باشد چنانچه شخصی بدیگری میگوید من برکاتك وصول الخیر الیّ علی یدك،از برکات تو رسیدن خیر است بمن بدست تو، و امّا رکوبتهم بر وزن مرکوبه مثل فتوبه و حلوبه و جزوره برای آنکه خمیده پشت و یا حیوانی که پالانش گذارند و یا دوشیده میشود و یا سرش بریده میشود.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان اعاده سخن داد بذکر ادلّه توحید و یکتایی خود و فرمود:

أَ وَ لَمْ یَرَوْا

یعنی آیا نمیدانند أَنّٰا خَلَقْنٰا لَهُمْ که البته بدون تردید ما ایجاد کردیم برای بهره برداری و منافع ایشان مِمّٰا عَمِلَتْ أَیْدِینٰا یعنی از آنچه که متولّی و متصدّی آفریدن آن شدیم و باختراع و ایجادمان که شریکی در آفریدن آن نداشتیم،و بکمك و یاوری آن را نیافریدیم،و ید در لغت بر چند قسم است:بعضی از آن عضو است و بعضی از آن نعمت است و برخی از آن قوه و نیرو است،و بعضی از آنهم تحقیق اضافه است،در معنای نعمت گفته می شود(لفلان عندی ید بیضا)برای فلانی نزد من حق نعمت است،و بمعنای

قوّه هم میگوینـد تلقی فلاـن قولی بالیـدین،یعنی فلاـن کس گفته مرا تلقّی بقبول و توان نمود و بمعنای تحقیق اضافه قول شاعر است:

دعوت لما نابنی مسورا

فلبّی فلبن یدی مسورا

صـدا زدم مسـور را برای آن نـاراحتی و سـختی که مرا عـارض شـده بـود،پس مسـور مرا پاسـخ داد و بـا دو دسـتش مرا یـاری کرد،شاهد این بیت"یدی مسور"است که بمعنای تحقیق اضافه است و البتّه آن را سـتوده برای تحقیق مبالغه در اضافه بمسور و میگوینـد:هـذا مـا جنت یـداک،این نـتیجه جنـایت دو دست تـو است معنـای در آیه و وقـتی یـک نفر بگویـد"فمـا عملت هـذا بیدی"این دلالت می کند بر تنهایی او در عملش بدون آنکه بکسی وا گذاشته باشد و یا دیگری کمکش کرده باشد.

(أَنْعاماً)

یعنی شتر و گاو و گوسـفند فَهُمْ لَها مالِکُونَ یعنی و اگر چه ما نیافریدیم که آن را مالک شوند و بآن منتفع شوند و به شـیرهای آنها و سوار شدن بر پشت آنها و خوردن گوشت آنها.

و بعضـی گفته انـد:یعنی پس ایشان ضـبط کننـده و غلبه کننده اند و ما نیافریدیم آنها را وحشـی تا از ایشان فرار کنند و نتوانند آنها را نگاه دارند پس آن حیوانات مسخّر و در تحت اختیار ایشانند و این قول اوست.

وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ

یعنی مـا آنها را مسـخّر ایشان گردانیـدیم تا مطیع و رام آنها شدنـد. فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَ مِنْها یَأْکُلُونَ تقسـیم فرمود انعام را به اینکه بعضـی را مرکب سواری قرار داد(ماننـد اسب و الاغ و قاطر)و بعضـی را کشـتنی قرار داد تا با گوشـتش بهره منـد شده و از آن بخورند،مقاتل گوید،رکوب حموله یعنی شتر و گاو است.

ص :۴۳۷

وَ لَهُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ وَ مَشٰارِبُ

پس از منافع آن پوشیدن پوست و پشم و مو و کرک و خوردن گوشت آنها و سوار شدن بر پشت های آنها و غیر اینها از انواع بسیاری که در آنهاست و نوشیدن از شیر و ماست آنها أَ فَلاٰ يَشْكُرُونَ آيا خداى تعالى را سپاس نميكنيد بر اين نعمتها،سپس ياد نمود جهل-و نادانى كفّار را و گفت:

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ آلِهَةً

و از غير اللّه خدايانى براى خود قرار دادند كه آنها را مى پرستيدند لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ يعنى تا شايد ايشان را يارى كند و عذاب خدا را از آنها دفع نمايند. لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ يعنى اين خدايانى كه پرستيدند قدرت يارى كردن ايشان و دفاع از آنها را ندارند.

وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ

جبائى گويد:يعنى البتّه اين خدايان بايشان در آتش حاضر شده اند براى آنكه هر حزب و گروهى با آنچه پرستيده اند از بتها در آتش اند،پس لشگرى نيست كه از ايشان سوختن را دفع كند و نيستند آن بتها قادر بر اينكه عذاب و شكنجه را از آنها برطرف كنند و اين چنانست كه خداوند سبحان فرموده:

إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

(۱)

شما و آنچه جز خدا ميپرستيديد هيزم و سوخت جهنّم هستيد.

و قتاده گويد:كفّار و بت پرستها لشگر بتهايند زيرا در دنيا و براى آنها خشمگين شده و اطراف آنها حاضر ميشدند يعنى براى بتها در دنيا غضب ميكردند و حال آنكه آنها سودى برايشان نداشتند و نه دفع شرّى از آنان مينمودند.

۱- ۱) -سورهٔ انبياء آيهٔ:۹۸.

زجاج گوید:یاری بتها میکردند و حال آنکه آنها توان یاری ایشان را نداشتند،آن گاه پیغمبرش(ص)را تسلیت داده به اینکه گفت:

فَلاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ

پس تو را اندوهگین نکند قول ایشان در تکذیب کردنت.

إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ

بدرستی که ما میدانیم آنچه را در خاطرشان پنهان نمایند. وَ مٰا يُعْلِنُونَ و آنچه را که بر زبان خودشان ظاهر کنند پس ما ایشان را پاداش داده و کیفر نمائیم بر هر یک از اعمالشان.

[سوره یس (۳۶): آیات ۷۷ تا ۸۳]

اشاره

أَ وَ لَمْ يَرَ اَلْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذٰا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۷۷) وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قٰالَ مَنْ يُحْيِ اَلْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۷۸) قُلْ يُحْيِيهَا اَلَّذِي أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹) اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلشَّجَرِ اَلْأَخْضَرِ نٰاراً فَإِذٰا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۸۰) أَ وَ لَيْسَ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلىٰ وَ هُوَ اَلْخَلاّٰقُ اَلْعَلِيمُ (۸۱) إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۸۲) فَسُبْحٰانَ اَلَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۳)

ص:۴۳۹

ترجمه:

۷۷-آیا آدمی(ابیّ بن خلف)ندید که ما او را از نطفه ای آفریدیم پس آن گاه او دشمن است آشکار.

۷۸-و برای ما مثلی بزد و آفرینش خود را از یاد برد که گفت این استخوانها را کیست که زنده کند در حالی که آنها پوسیده است.

۷۹-(ای پیامبر)بگو آن خدایی که نخستین بار آنها را بیافرید آن را زنده میکند.

۸۰-آن خدایی که برای شما از درخت سبز آتشی پدید آورد،پس آن گاه شما از آن درخت آتش را می افروزید.

۸۱-آیا آن خدایی که آسمانها و زمین را بیافرید توانا نیست که مانند آنها را بیافریند،آری و او آفریدگار داناست.

۸۲-کار او وقتی که آفریدن چیزی را بخواهد فقط آنست که بدو بگوید بوده باش پس آن چیز میباشد.

۸۳-پس منزّه است آن خدایی که پادشاهی همه چیز بدست اوست و بسوی او بازگردانیده خواهید شد.

قرائت:

یعقوب"یقدر"با یاء و همین طور در سورۀ احقاف خوانده و دلیل در او ظاهر است و در شواذ قرائت طلحه و ابراهیم و اعمش(ملکه کلّ شیء)آمده و معنایش این است پس منزّه است آن خدایی که بدستش قدرت بر هر چیز است و آن از(ملکت العجین)مالک خمیر شدم است،و ملکوت پس بالا-رفتم از آن در آن واو و تاء را برای مبالغه زیاد کردند بسبب زیاد کردن لفظ و برای همین

بملکوت اعلی امر عظیم اطلاق نمیشود.

اعراب:

"اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ"

بـدل از اَلَّذِی أَنْشَأَها است و جایز است که مرفوع یا منصوب باشـد بنا بر مـدح، أَنْ یَقُولَ در محل رفع است به اینکه خبر مبتداء بوده باشد.

شأن نزول این آیه:

گفته انـد:که ابی بن خلف یا عاص بن وائل با اسـتخوان پوسـیده پودر شـده ای آمد و گفت ای محمد آیا تو خیال میکنی خدا این را زنده میکند فرمود آری،پس این آیات تا آخر سوره نازل شد.

[تفسیر]

اشاره

سپس خداوند سبحان آگاه کرد آفریدن خود را بر استدلال بر صحّت بعث و قیامت و اعاده مردم و فرمود:

(أَ وَ لَمْ یَرَ)

آیـا نمیدانـد اَلْإِنْسانُ أَنّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَهٍ آدمی که مـا او را از نطفه ایجـاد کردیم،و تقـدیرش اینست،سـپس به علقه و از علقه بمضـغه،و از مضـغه بعظم،یعنی نطفه آب گندیده را خون بسته شده کردیم و آن را تبدیل بمضغه گوشت نرم نمودیم و آن را مبدّل باسـتخوان کردیم و از اسـتخوان نقلش کردیم تا آنکه آن را آفریده ای معتدل گردانیده،سپس در آن روح قرار داده و او را از شـکم مـادرش بیرون آورده و تربیت کردیم و از حـالی بحـال دیگر نقلش نمودیم تا آنکه عقلش کامل،و گردیـد سـخن گویی ستیزه گر و این قول اوست:

فَإِذا هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ

یعنی دشـمنی صـاحب بیان،یعنی آن کس که قـدرت بر همه این کارها را دارد چگونه قـدرت بر اعاده و برگردانیـدن نـدارد و حال آنکه این آسان تر است از ایجاد و تازه شروع کردن و ممکن نیست که خلقت

انسانی واقعا بطبیعت باشد زیرا که طبیعت در حکم مردگانست در اینکه زنده نیست ادراک و شعور و قدرت ندارد،پس چگونه از آن فعل صحیح می شود و نمیشود که خلقت او اتفاقی و تصادفی هم باشد برای آنکه برای حادث ایجاد کننده لازم است که توانا و دانا باشد،و در آیه دلالت است بر صحت استعمال نظر و دقت و اندیشه در دین برای آنکه خداوند سبحان اقامه حجّت و دلیل نموده بر مشرکین بقیاس کردن خلقت و عالم دوّم را بر خلقت و عالم دنیا و ملزم کرد آن کس را که اقرار باوّلی نموده اقرار بدوّمی نماید،سپس تأکید کرد خدای سبحان انکار بر او را و فرمود:

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً

یعنی در انکار روز قیامت و زنده شدن مردگان مثل باستخوان پوسیده زد و آن را با دستش گرد و پودری نمود و تعجّب کرد از کسی که میگوید که خدا آن را زنده میکند. وَ نَسِیَ خَلْقَهُ یعنی ترک کرد نظر کردن در خلق و آفرینش خود را وقتی که او را از نطفه و آب گندیده ای آفرید سپس بیان کرد این مثل را بقول خودش:

قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ

گفت کیست که زنده کند این، استخوان را در حالی که آن پوسیده است،مفسّرین درباره این گوینده اختلاف کرده اند:

قتاده و مجاهد گفته اند:که آن ابی بن خلف است و این از حضرت صادق علیه السلام هم روایت شده است.

سعید بن جبیر گوید:او عاص بن وائل سهمی بوده حسن گوید:او امیّه بن خلف بوده است سپس خداوند سبحان فرمود در رد بر آن:

(قُلْ)بگو ای محمد باین شخص متعجّب از برگشتن مردگان یُحْیِیهَا

الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ

زنـده میکنـد آن را آن خـدایی که دفعه اوّل او را ایجاد کرد برای آنکه کسـی که قدرت بر اختراع چیزی که باقی میماند دارد پس او بر اعاده و برگردانیدن آن قادرتر است بدون تردید.

وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ

و او بهر خلقتی داناست خواه خلقت اوّلی باشـد و خواه برگردانیدن آن باشد پس دانای بآنست پیش از آنکه آن را بیافرینند که وقتی آفریـد چگونه خواهـد بود و میدانـد آن را قبل از آنکه بر گردانیدش که وقتی آن را برگردانید چطور خواهد بود سـپس افزود در بیانش و خبر داد از صنعت و عمل کردن خود بچیزی که خلقتش عجیب تر است و گفت:

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ

آن خـدایی که قرار داد برای شـما از درخت سـبزه تـازه ای که خـاموش کننـده آتش است آتشـی سوزنـده قصـد نموده از آن درخت مرغ و عقـار را که اعراب بیابانی از آن آتش گیرانه و چخماق میگیرنـد،پس بیان فرمود که کسـی که قـدرت دارد، در درختی که در نهایت تری و تازگی است آتش سوزنده قرار دهد با ضد بودن آتش با رطوبت که هر وقت انسان احتیاج بآتش پیدا کرد پاره ای از آن را به پاره دیگرش بزند آتش از آن بیرون آمده و جرقه زند،قادر است نیز که مرده را برگرداند،و عرب میگوید در هر درختی آتش است و مرغ و عفار شهرت و بزرگی پیدا کرد بداشتن آتش،و کلبی گوید:هر درختی از آن آتش ظاهر شود جز درخت عنّاب.

سپس خداونـد سبحان یـاد کرد از خلقتش چیزی را که از انسان بزرگتر است و گفت: أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ این استفهام معنایش تقریر است یعنی آنکه قدرت دارد بر آفریدن آسمانها

و زمین و اختراع آنها با بزرگی آنها و بسیاری آنها و بسیاری اجزاء آنها قدرت و توانایی بر اعاده و برگردانیدن خلقت بشر دارد،آن گاه خداوند سبحان از این استفهام جواب داد بقولش:(بَلیٰ)آری او تواناست بر زنده کردن و بر گردانیدن مردگان. وَ هُوَ الْخَلاّقُ الْعَلِیمُ و اوست که خلق میکند و میآفریند خلقی را بعد از خلقی(العلیم)دانای بتمام آنچه که خلق کرده و آفریده است،سپس یاد نمود قدرتش را بر ایجاد و آفریدن موجودات و گفت:

إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ

جز این نیست امرش که هر وقت اراده کرده چیزی را که بگوید بوده باش پس آن چیز میباشد و تقدیر آن اینست که اینکه باشد پس میباشد،پس تعبیر کرد از این معنی به لفظ (کن)زیرا که آن بلیغ تر است در آنچه اراده نموده و در اینجا قول و سخنی نیست فقط آن اخبار بحدوث و موجود شدن چیزیست که اراده کرده.

و بعضی گفته اند:بدرستی که معنای إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ من اجله کُنْ فَیَکُونُ است پس از این معنا تعبیر(بکن)فرمود و گفته اند:

بدرستی که این فقط در تحویلات و تبدیل شدن چیزی بغیر آنست مثل قول او کُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِینَ (۱)باشید بوزینه های خوار و پست. کُونُوا حِجٰارَةً أَوْ حَدِیداً (۲)و باشید سنگ یا آهن و آنچه شبیه باین است و لفظ امر در کلام برده صورت است:

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ ۶۵.

۲- ۲) -سورهٔ اسراء آیهٔ:۵۰.

معنای ده گانه لفظ امر:

۱-امر برای کسی که او پست تر است از تو ۲،بمعنای استحباب مثل قول او فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً (۱)بردگان خود را مکاتبه کنید اگر در ایشان خیری دانستید.

۳-بمعنای اباحه مثل قول خدا، فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا ، (۲)پس هر گاه نماز را بجا آوردید پراکنده شوید یا "إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا" (۳)هر گاه از احرام بیرون آمدید صید نمائید.

۴-بمعنای دعاء "رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً" (۴)پروردگار ما بما از نزد خودت رحمتی مرحمت فرما.

۵-بمعنای توفیق و مدارا مثل قول او"ارفق بنفسك"با خودت مدارا کن-۶-بمعنای شفاعت مثل قول تو شفاعت مرا دربارهٔ آن به پذیر یا مرا شفیع نما در آن ۷-بمعنای تبدیل مثل "كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ" معنایش گذشت،و كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً .

۸-بمعنای تهدید و بیم دادن "اِعْمَلُوا ما شِئْتُمْ" (۵)هر کار میخواهید بکنید ۹-بمعنای اختراع و ایجاد مثل قول او "كُنْ فَيَكُونُ" .

۱۰-بمعنای تعجّب مثل أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ (۶)بینا نما ایشان را و شنوا.

علی بن عیسی گوید:در قول خدا، كُنْ فَيَكُونُ ،امر در اینجا بزرگتر و

۱- ۱) -سورهٔ نور آیهٔ ۳۳.

۲- ۲) سورهٔ جمعه آیهٔ:۱۰.

۳- ۳) -سوره مائده آیهٔ:۲.

۴- ۴) -سورهٔ کهف آیهٔ:۱۰.

۵- ۵) -سورهٔ فصّلت آیهٔ:۴۰.

۶- ۶) سورهٔ کهف آیهٔ:۲۶.

با شکوه تر از فعل است،پس برای تجلیل و تعظیم آمده،گوید و ممکن است که بمنزله تسهیل و آسان کردن بوده باشد برای آنکه هر گاه اراده فعل چیزی را نماید آن را نماید بمنزله آنست که میگوید بچیزی باش پس فورا میباشد و انشاد کرد:

فقالت له العینان سمعا و طاعه

و حدرتا کالدّر لما یثقب

پس باو دیدگانم گفت که شنیدم و اطاعت کردم و فورا اشک فرو ریختند مانند درّ زمانی که سوراخ میشود. و جز این نیست که خبر میدهد از سرعت اشک- ریختن بدون آنکه حقیقه سخن بگوید.

پس از آن خداوند تنزیه نمود خود را از اینکه توصیف شود به چیزی که لایق بذات ذو الجلال او نیست و فرمود: فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ یعنی منزّه است او از نفی قدرت بر برگردانیدن مردگان و غیر اینها از آنچه را که لایق بصفاتی که بدست اوست،یعنی بقدرت و توان اوست.

ملکیت هر چیزی و کسی که قدرت بر هر چیزی دارد قادر و تواناست بر زنده کردن استخوان پوسیده و بر ایجاد و آفریدن هر چیزی و نابود کردن آن و برگردانیدن آن.

وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

و بسوی او برمیگردید روز قیامت یعنی برمیگردید بجایی که هیچ کس جز او مالک امر و نهی نیست،پس پاداش میدهد شما را به ثواب بر طاعات و عبادات و کیفر میکند بر معصیتها بر قدر اعمال شما.

ص :۴۴۶

سورهٔ الصافّات

اشاره

مکی است

عدد آیات آن:

یکصد و هشتاد و یک آیه بصری و هشتاد و دو در نظر دیگران.

اختلاف آن:

دو آیهٔ، وَ مٰا کٰانُوا یَعْبُدُونَ غیر بصری و تمام قاریان میشمرند وَ إِنْ کٰانُوا لَیَقُولُونَ را غیر ابی جعفر.

فضیلت آن:

ابی بن کعب گوید:رسول خدا(ص)فرمود کسی که سوره و الصافات را بخواند خدا باو ده حسنه عطا فرماید بعدد هر جن و شیطانهای دور،و از شرک بری شود و دو فرشته حافظ او برایش در روز قیامت شهادت دهند که او مؤمن به پیامبران بوده و حسین بن ابی العلاء از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس سوره و الصافات را در هر جمعه بخواند همیشه از هر آفت و بلائی محفوظ خواهد بود و هر بلیّه از او در زندگانی دنیا رفع خواهد شد و در دنیا بوسیع ترین روزیها روزی داده خواهد شد و خداوند نمیرساند در مال و فرزند و بدنش هیچ بدی از شیطان پلید رانده شده و نه از ستمکار لجوجی باو صدمه خواهد رسید و اگر در روز و یا شب آن بمیرد خداوند او را

ص: ۴۴۷

شهید مبعوث فرماید و شهید بمیراند و با شهیدان داخل بهشت کند در درجهٔ از بهشت.

ترتیب آن:

خداوند سبحان این سوره را مانند سورهٔ"یس"که بذکر قیامت و روز بعث پایان داد بذکر بعث شروع و باز نمود و گفت:

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . وَ اَلصَّافّٰاتِ صَفًّا (۱) فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً (۲) فَالتّٰالِيٰاتِ ذِكْراً (۳) إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ (۴) رَبُّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ
اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ اَلْمَشٰارِقِ (۵) إِنّٰا زَيَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْيٰا بِزِينَةٍ اَلْكَوٰاكِبِ (۶) وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ مٰارِدٍ (۷) لاٰ يَسَّمَّعُونَ إِلَى
اَلْمَلَإِ اَلْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ (۸) دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ وٰاصِبٌ (۹) إِلاّٰ مَنْ خَطِفَ اَلْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ (۱۰)

ص:۴۴۸

ترجمه

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-سوگند بفرشتگان که صف کشیده اند صف کشیدنی.

۲-قسم بفرشتگانی که میرانند راندنی.

۳-سوگند به فرشتگانی که خوانندگان قرآنند.

۴-بطور قطع خدای شما یگانه و یکی است.

۵-پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست و پروردگار خاورهاست ۶-ما بیگمان آسمان نزدیکتر بکرهٔ زمین را بزینتی که آن ستارگانند بیاراستیم.

۷-و آسمان را از نزدیک شدن هر دیو سرکشی نگاه داشتیم.

۸-شیاطین نمیتوانند که بسخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دارند و از هر سوی پرتابشان میکنند.

۹-(با خواری رانده میشوند)راندنی و ایشان راست شکنجه همیشگی.

۱۰-مگر آن شیطانی که(بدزدی سخنی از فرشتگان)ربوده باشند ربودنی،پس او را ستاره ای درخشنده یا آتشی سوزنده از پی درآید.

قرائت:

ابو عمرو و حمزه تاء را در صاد و در زاء و ذال از صافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً ادغام نموده اند،و ابو عمرو بتنهایی و العادیات ضبحا را مدغم قرائت کرده و همین طور فَالْمُغِیراتِ صُبْحاً و فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً وَ السّابِحاتِ سَبْحاً فَالسّابِقاتِ سَبْقاً را با ادغام قرائت نمود،و عباس هیچ یک از اینها را ادغام نکرده و باقی از قاریان بظاهر کردن تاء در تمام

ص :۴۴۹

این آیات خوانده اند،و عاصم و حمزه بزینه را با تنوین و الکواکب را با جر خوانده،و نیز ابو بکر بزینه با تنوین خوانده الکواکب را با نصب و باقی قاریان بزینه الکواکب مضاف خوانده اند،و اهل کوفه جز ابی بکر لا یسمعون را با تشدید سین و میم خوانده و دیگران با تخفیف قرائت کرده اند.

دلیل:

ابو علی گوید:ادغام تاء در صاد خوب است برای نزدیک بودن دو لفظ، آیا نمی بینی که آنها از طرف زبان و پایه های دندانهای پیشین اداء میشوند و در همس و زیر لب با هم جمع میشوند و ادغام در آن دو صفت را بر ادغام شده زیاد میکند یکی اطباق و دیگر صدا و ادغام انقص در ازید خوب میشود و جایز نیست که ازید صوتا را در انقص صوتا ادغام شود و برای همین ادغام تاء در زاء از قول خدای تعالی،فالزاجرات زجرا برای آنکه تاء مهموسه و خفی و زاء مجهوره و بلند و در آن زیادی صوت و صداست چنانچه در صاد بود و همچنین ادغام تاء در ذال نیکوست در قول او فالتالیات ذکرا وَ الذّارِیاتِ ذَرْواً برای اتفاق آنها در اینکه هر دو از کنار زبان و اصول دندانهای جلو اداء میشود و امّا ادغام تاء در ضاد از قول خدای تعالی:

وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً پس البتّه تاء بذال و به زاء و صاد نزدیکتر است از ضاد برای آنکه ذال و زای و صاد از حروف اطراف و کنارهای زبان و اصول دندانهای جلو و کنار زبان برای آنکه از وسط زبان است همین طور ادغام تاء در آن خوب است برای آنکه صدا بسبب ضاد همه دهان را فرا میگیرد و توسعه پیدا میکند و کشیده میشود تا صدایش باصول دندانهای جلو و کنار زبان می رسد،پس تاء در آن و سایر حروف کنار زبان و اصول دندانهای پیشین ادغام

میشود مگر حروفی که صدا دارد پس آنها در ضاد ادغام نمیشوند و ضاد هم در هیچ یک از این حروف ادغام نمیشود برای آنکه در آن زیادتی صوت میشود،و امّا ادغام در سابحات سبحا و السابقات سبقا خوب است برای نزدیک بودن حروف آن بهم و امّا کسی که باظهار تاء در این حروف قرائت کرده پس برای اختلاف مخارج است،.

و امّا کسی که بزینه الکواکب خوانده پس کواکب را بدل از زینت قرار داده چنانچه می گویی(مررت بابی عبد اللّه زید)عبور کردم بابی عبد اللّه زید و کسی که الکواکب را با نصب خوانده زینت را اعمال در الکواکب نموده و معنایش به اینکه ما کواکب را در آن زینت دادیم و مانند این است قول او إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ یَتِیماً یعنی یتیمی را در روز سختی اطعام کردن و کسی که بزینه- الکواکب خوانده مصدر را اضافه بمفعول نموده مثل قول خدای تعالی: مِنْ دُعاءِ الْخَیْرِ (۱)بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ (۲)و کسی که(لا یسمعون)بتشدید خوانده پس جز این نیست که آن لا تسمعون است پس تاء را در سین ادغام کرده و قد یستمع و لا یسمع و گاهی گوش میدهد ولی نمیشنود پس هر گاه نفی گوش دادن از ایشان کرد،پس قطعا نفی شنیدن ایشان کرده از جهت گوش دادن و از جهت غیر آن،پس بلیغ تر است و گفته میشود سمعت الشیء و استمعته چنانچه گفته میشود حقرته و احتقرته کوچک کردم او را و تحقیر نمودم او را و شویته و اشتویته کباب کردم او را و قطعی است که خدا فرموده، وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ (۳)و هر گاه قرآن خوانده شود برای شنیدن قرآن گوش فرا

۱- ۱) -سورهٔ فصّلت آیهٔ:۴۹.

۲- ۲) سورهٔ ص آیهٔ:۲۴.

۳- ۳) -سورهٔ اعراف آیهٔ:۲۰۴.

دهید،و فرمود، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ (۱)پس فعل را یک مرتبه با الی متعدّی نمود و یک مرتبه با لام و دلیل آنکه یسمعون قرائت کرده آیه إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲)است بدرستی که ایشان از شنیدن هر آینه کناره گرفته گانند .

لغت:

ابو عبیده گوید:هر چیزی که بین آسمان و زمین است دو طرفش به هم منضم و چسبیده نیست پس اوصاف است و از آنست پرنده صافات هر گاه دو بال خود را باز کند و صافات جمع جمع است برای آنکه آن جمع صافه است.

و الزجر:گردانیدن از چیزیست برای ترس از مذمّت و عقاب.

المارد:یعنی خارج بسوی فساد بزرگ و آن از اوصاف شیاطین است و ایشانند مرده و خروج کننده و اصل آن برهنه شدن،و از آنست امرد که مجرّد و عاری از موی است پس مارد عاری و برهنه از خیر است.

الدحور:دفع کردن بخشونت و تندی است گفته میشود،دحر یدحر دحرا و دحورا.

و الواصب:بمعنای دائم و ثابت است،ابو الاسود گوید:

لا اشتری الحمد القلیل بقاؤه

یوما بذمّ الدّهر اجمع واصبا

نمیخرم سپاسی را که دوام آن کم و یک روز است بمذمّت تمام عمر دنیا که آن ثابت و همیشگی است،خلاصه گناهی که لذّت و خوشی آن فقط یک روز است بناراحتی و شرمندگی یک عمر معامله نمیکنم.

الخطفه:فراری دادن و گریزاندن بزور و شتاب گفته میشود خطفه و

۱- ۱) -سورهٔ انعام آیهٔ:۲۵.

۲- ۲) سورهٔ شعراء آیهٔ:۲۱۲.

اختطفه گریزاند و فراری نمود.

الشهاب:شعله آتشی که میدرخشد گفته میشود"فلان شهاب حرب" فلان کس شعله آتش است در جنگ هر گاه بگذارد.

الثاقب:نورانی و روشن مثل آنکه بنور و روشنائیش سوراخ میکند و از آنست حسب ثاقب یعنی شریف.

اعراب:

حفظا مصدر فعل محذوف است یعنی زیّناها و حفظناها حفظا زینت دادیم و ما حفظ کردیم آن را حفظ کردنی،لا یسمعون جمله ای است که محلش مجرور است به اینکه صفت شیطانست.

دحورا مصدر فعل است که بر او دلالت میکند"یقذفون"یعنی یدحرون دحورا،یعنی دفع میکنند دفع کردنی"الا من خطف الخطفه"محتمل است که "مَنْ خَطِفَ" در محل نصب باشد بر استثناء و عامل در آن چیزی باشد که لام در لهم عذاب بآن متعلّق است و مستثنی منه هم از لهم باشد و محتمل است که استثناء منقطع باشد پس"من خطف"مبتداء و خبرش فاتبعه شهاب- ثاقب باشد.

تفسیر:

اشاره

وَ الصَّافّاتِ صَفًّا

مفسّرین در معنای الصافات بر چند وجه اختلاف کرده اند:

اختلاف معنای صافات

۱-ابن عباس و مسروق و حسن و قتاده و سدی گویند:آنها فرشتگانند که صف در صف قرار دارند در آسمانها مثل صفوف مؤمنین در نماز.

ص: ۴۵۳

۲-جبائی گوید:آنها فرشتگانند که بالهای خود را در هواء گسترده اند هر گاه بخواهند بسوی زمین فرود آیند و در اینجا با آن حالت ایستاده و منتظر فرمان خدای تعالی هستند.

۳-ابی مسلم گوید:ایشان گروهی از مؤمنین هستند که در صف نماز و جهاد می ایستند.

فَالزّاجِراتِ زَجْراً

در معنا و مصداق این آیه نیز اختلاف کرده اند در چند وجه:

زاجرات کیانند؟

۱-سدی و مجاهد گویند:آنها فرشتگانی هستند که مردم را از ارتکاب گناه منع میکنند منع کردنی شدید و بنا بر این خداوند مفهوم منع آنها را بدلهای بندگان میرساند چنانچه مفهوم اغواء شیطان بقلوبشان میرسد تا آنکه تکلیف صحیح باشد.

۲-جبائی گوید:آنها فرشتگان موکّل ابرند که آنها را رانده و به سختی میرانند.

۳-قتاده گوید:آن قرآن و آیات نهی کننده آنست از زشتی ها و کارهای بد.

۴-ابی مسلم گوید:ایشان مؤمنین هستند که در موقع قرآن خواندن صدایشان را بلند میکنند برای آنکه زجره داد زدنست.

فَالتّالِیاتِ ذِکْراً

در این آیه نیز بچند قول اختلاف کرده اند:

مقصود از تالیات ذکراً چیست؟

۱-مجاهد و سدی گویند:آنها فرشتگانند که کتب سماوی خدای تعالی

را(از صحف و تورات و زبور و انجيل و قرآن)ميخوانند و ذكر آنست كه نازل ميشود بر كسى كه بسوى او وحى ميشود.

٢-آنها فرشتگانند كه تلاوت ميكنند كتاب خدا را كه بر آنها فرشتگان نوشته شده و در آن ذكر حوادث است پس افزايش يقين شود بوجود خبر دهند بر وفق خبر.

٣-ابى مسلم گويد:ايشان قاريان قرآنند از مؤمنين هستند كه در نماز خودشان تلاوت قرآن ميكنند،و البتّه فالتاليات تلوا نگفت چنانچه گفت:

فَالزّٰاجِرٰاتِ زَجْراً

براى آنكه تالى گاهى بمعناى تابع و پيرو است،و از آنست قول خداى تعالى وَ الْقَمَرِ إِذٰا تَلاٰهٰا (١)پس چون لفظ مشترك بود به تابع و قارى خداوند آن را بيان نمود كه ابهام را ذايل و برطرف كند.

إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ

بدرستى كه خداى شما يكيست،خداوند باين چند طايفه از فرشتگان و يا مؤمنين قسم ياد كرده كه خدا يكيست،خداوند باين چند طايفه از فرشتگان و يا مؤمنين قسم ياد كرده كه خدا يكيست شريكى براى او نيست،پس مفسّرين اختلاف كرده اند در مثل اين قسمها:

پس جبائى و قاضى گويند:كه آنها سوگندهايى بخداى تعالى است و تقديرش،و ربّ الصافات و ربّ الزاجرات و ربّ التين و الزيتون براى آنكه در قسم تعظيم و احترامى است براى چيزى كه بآن سوگند و براى آنكه واجب است بر بندگان كه سوگند ياد نكنند مگر بخداى تعالى جز اينكه حذف شده براى آنكه برهانهاى عقلى دلالت ميكند بر حذف شده كه ربّ باشد.

و بعضى گفته اند:بلكه خداوند سبحان سوگند باين چيزها ياد كرد و البتّه سوگند باينها جايز است زيرا كه آگاهى ميدهد از بزرگداشت و تعظيم آنها به

١- ١) -سورۀ و الشمس آيۀ:دوّم.

آنچه در آنهاست از دلالت بر یکتایی خدا و صفات عالیه او پس بر خدای سبحان است که سوگند یاد کند بآنچه که خواهد از آفریده هایش و برای بندگانش- نیست که قسم بخورند مگر بخدای بزرگ،سپس فرمود:

رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

یعنی آفریدگار آسمانها و زمین و تنظیم کننده آنها وَ مٰا بَیْنَهُمٰا از سایر اشیاء از حیوانات و گیاهها و درختان و اشیاء بی روح وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ ابن عباس و سدی گویند:آن محلّ طلوع خورشید است بعدد روزهای سال ۳۶۰ مشرق،و مغارب هم مثل مشارق است،هر روز خورشید از یک محل طلوع میکند و در یک مغرب غروب مینماید،و البتّه مشارق را اختصاص بذکر کردن نمود برای آنکه شروق و طلوع کردن قبل از غروب نمودن است.

إِنّٰا زَیَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْیٰا

یعنی آن آسمانی که نزدیکترین آسمانها است بما و آن را امتیاز داد بذکر نمودن برای اختصاص آن بمشاهده و احساس ما بِزِینَةٍ الْکَوٰاکِبِ یعنی به تزیین آن و روشنایی آن،و تزیین نیکو کردن و زیبا کردن چیز و قرار دادن آنست بر صورتی که نفس انسان تمایل بآن نماید و خدای سبحان آسمان را طوری آرایش و تزیین نمود که هر بیننده از نظر کردن بآن بهره مند و کامیاب شود،و در این بزرگترین نعمت است بر بندگان با آنچه در آنست از سود و منفعت بسبب اندیشه کردن در آن و استدلال به آنها بر وجود صانع و سازنده آنها.

وَ حِفْظاً مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ

یعنی و نگه داشتیم آن را از هر شیطان"مارد" یعنی پلید و خالی از خوبی ها سرکشی،مقصود اینکه ما حفظ کردیم آسمان را از نزدیک شدن هر شیطان برای استماع پس ایشان میآمدند که دزدانه سخنان

فرشتگان را بشنوند و آن را به ضعفاء جنّ القاء نمایند و آنها بودند که بدین وسیله در دلهای جادوگران وسوسه میکردند و آنها را باشتباه ميانداختند که جنّیان غیب میدانند،پس خداوند تعالی منع کرد ایشان را از این استراق سمع لاٰ يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلىٰ کلبی گوید:یعنی تا آنکه گوش بسوی فرشتگان نویسنده در آسمان ندهند.

و بعضی گویند:گوش بکلام ساکنین عالم بالا ندهند،یعنی تا آنکه نشنوند سخنان آنان را و مراد از ملاء اعلی فرشتگانند زیرا آنها در آسمان هستند.

وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جٰانِبٍ

یعنی از هر طرف بسبب شهابها پرت می شوند از اطراف آسمان هر گاه بخواهند برای شنیدن بآسمان بالا روند.

(دُحُوراً)

یعنی رفع و راندنی که بخشونت باشد "وَ لَهُمْ عَذٰابٌ وٰاصِبٌ" یعنی با این وضع برای ایشان عذاب همیشگی روز قیامت است.

إِلاّٰ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ

و تقدیرش اینست گوش بسوی فرشتگان نمی توانند بدهند مگر آن شیطانی که بجهد و به پرد تا نزدیک آسمان پس دزدانه سخنی از ملائکه بشنود و بشتاب سخنی بدزدد.

فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ

یعنی پس باو رسد آتشی روشن و سوزنده و ثاقب،آتش درخشنده و روشن است،و این مانند قول اوست إِلاّٰ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ مُبِينٌ (۱)مگر آنکه دزدانه گوش دهد پس او را شهاب آشکاری تعقیب نماید.

۱- ۱) -سورۀ حجر آیۀ:۱۸.

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ (۱۱) بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ (۱۲) وَ إِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ (۱۳)
وَ إِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ (۱۴) وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۵) أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ (۱۶) أَ وَ آباؤُنَا
اَلْأَوَّلُونَ (۱۷) قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ داخِرُونَ (۱۸) فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ فَإِذا هُمْ يَنْظُرُونَ (۱۹) وَ قالُوا يا وَيْلَنا هذا يَوْمُ اَلدِّينِ (۲۰)

ترجمه:

۱۱-از ایشان(مشرکان مکه)بپرس آیا ایشان در آفرینش تواناترند یا کسانی که(پیش از ایشان)آفریده ایم ما بیگمان همه ایشان را از گلی چسبنده بیافریدم.

۱۲-(ای پیامبر از انکار مردم مکّه)تعجّب کردی و حال آنکه ایشان(تو را)بمسخره میگیرند.

۱۳-و چون پندشان دهند پندپذیر نشوند.

۱۴-و هر گاه معجزه ای به بینند بمسخره میگیرند.

۱۵-و گویند این جز جادویی هویدا نیست.

۱۶-آیا چون بمیریم و خاک و استخوانهایی باشیم چگونه زنده میشویم.

ص :۴۵۸

۱۷-آیا پدران گذشته ما نیز زنده میشوند.

۱۸-(ای رسول)بگو آری و حال آنکه شما خوار باشید.

۱۹-پس بدون شک آن یک صیحه و فریاد است پس آن گاه ایشان مینگرند ۲۰-و گویند وای بر ما این روز جزا و پاداش است.

قرائت:

اهل کوفه جز عاصم(بل عجبت)بضمّه تاء خوانده و باقی از قاریان به فتحه آن خوانده اند،و ابن عامر و اهل مدینه غیر ورش(او آباؤنا)با واو ساکنه خوانده و باقی بفتح آن قرائت کرده و همین طور در سورهٔ واقعه.

دلیل:

ابو علی گوید:کسی که(بل عجبت)بفتح خوانده معنایش(بل عجبت من انکارهم البعث و هم یسخرون)بلکه تعجّب کردی از انکار کردنشان روز قیامت را و حال آنکه آنها مسخره میکنند،یا تعجّب کردی از نزول وحی را بر خودت و حال آنکه مسخره میکنند،و ضمّه تاء"عجبت"در آنچه که گمان کرده اند قرائت علی علیه السلام و ابن عباس را و از شریح روایت شده انکار این،زیرا گوید که خداوند تعالی تعجّب نمیکند،و بعضی احتجاج کردند بقول خدا وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ و این دلالت نمیکند که خدا تعجّب را اضافه بخود کرده است،و لکن معنایش اینست"و ان تعجب فعجب"است،و قول ایشان نزد شما و مقصود در ضمّه دادن اینکه انکار بعث و زنده شدن در روز قیامت با اثبات قدرت بر ایجاد و آفریدن عجیب است،و روشن میشود این مطلب نزد کسی که پیش شما استدلال میکند از آنچه می گویید در آن این قسم از کلام را هر گاه وارد شود بر شما مثل آن،چنانچه البتّه قول خدا أَسْمِعْ بِهِمْ

ص:۴۵۹

وَ أَبْصِرْ معنایش اینست که این گروه از کسانی هستند نزد شما که اینگونه در باره آنها می گویید و همین طور قول خدا فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النّارِ نزد کسی که لفظ را بنا بر استفهام قرار نداده و بنا بر این نحو است قول خدا "وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ" "و وَيْلٌ ... لِلْمُكَذِّبِينَ" و قول او "لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى" و جایز نیست که"عجب" در توصیف خدای قدیم سبحان باشد چنانچه در وصف انسان است برای آنکه تعجّب در ما البتّه وقتی میشود که ما مشاهده کنیم چیزی را که مثلش را ندیده ایم و سببش را هم نشناخته ایم و این از خدای قدیم منتفی است.

لغت:

لازب:لازب و لازم به یک معناست تبدیل شده باء به میم.

نابغه شاعر گوید:

و لا يحسبون الخير لا شرّ عنده

و لا يحسبون الشرّ ضربه لازب

گمان نمیکنند خیری را که شرّی نزد آن نباشد و خیال نمیکنند شرّی را که آن ضربت چسبنده و لازم باشد،و بعضی از بنو عقیل،لاتب،با تاء میگویند و داخر بمعنی صاغر خیلی کوچک است.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان پیامبر(ص)را خطاب نموده و گفت: فَاسْتَفْتِهِمْ یعنی ای محمد"ص"از ایشان به پرس پرسش اقرار کردن أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً یعنی آیا ایشان از جهت صنعت محکمترند أَمْ مَنْ خَلَقْنا یا آنهایی که جلوتر از ایشان آفریدیم از امتهای گذشته و قرنهای پیشین اراده نموده از این کلام که ایشان از جهت خلقت محکمتر از غیرشان از امتها نیستند و حال آنکه ما ایشان را بسبب شکنجه و بلا هلاک کردیم.

ص: ۴۶۰

و بعضی گفته اند:آیا ایشان سخت ترند از جهت خلقت یا آنچه را که ما آفریدیم از فرشتگان و آسمانها و زمین و غلبه داد عاقل و مدرک را بر غیر عاقل مدرک.

إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ

یعنی ایشان گفتند که ما از آسمانها و زمین و ملائکه سخت تریم،پس خداوند اعلام کرد آنها را که ما آفریدیم انسان را از گل چسبنده،پس چگونه نیرومندتر از ایشان شدند،و مقصود این است که آدم را ایجاد کرد خدا از گل و ایشان نسل و اولاد اویند،پس مثل اینکه از او آفریده شده اند.

ابن عباس گوید:لازب چسبیده شده از گل گرم خوب عالی است.

(بَلْ عَجِبْتَ)

بلکه ای محمد"ص"از تکذیب ایشان تو را تعجّب کردی.

وَ یَسْخَرُونَ

مترجم گوید:و حال آنکه آنها از تعجّب تو مسخره میکنند،و کسی که تاء را ضمّه داده پس مقصود اینست که خدای سبحان پیامبرش را امر کرده که ایشان را خبر دهد به اینکه عجب از این قرآنست هنگامی که آن را عطا فرمود و گمراهان آن را مسخره میکردند و تقدیرش اینست بگو بلکه تعجب کردم و بعضی گفته اند:یسخرون یعنی وقتی آنها را میخوانی بسوی خدا و تأمل و دقت در دلائل و آیات او مسخره و استهزاء میکنند،و اعمش از ابی وائل روایت کرده که عبد اللّه بن مسعود(بل عجبت)بضمه تاء میخواند،و شریح گوید:البتّه خدا تعجّب نمیکند فقط کسی تعجّب میکند که نمیداند پس من آن را بابراهیم تذکر دادم،پس گفت که شریح معجب و خودبین برأی خود میباشد،عبد اللّه بن مسعود(بل عجبت)بضمه خوانده و عبد اللّه از شریح داناتر بقرآن و بدین بود،و نسبت دادن عجب را بخدای تعالی در خبر

ص:۴۶۱

وارد شده مثل قول خدا

"عجب ربکم من شاب لیس له صبوه" پروردگار شما تعجّب کند از جوانی که برای او شوق و آرزومندی نیست و پروردگار شما تجب کند از شما و یأس و ناامیدی شما،و این بر دو صورت میشود (۱)تعجّب کند از آنچه پسندیده باشد و معنایش استحسان است و تعجّب کند از آنچه کراهت دارد و معنای آن انکار و مذمت آنست. وَ إِذا ذُکِّرُوا لا یَذْکُرُونَ یعنی و هر گاه ایشان را از خدا بترسانند و بقرآن موعظه و پند دهند منتفع بآن نمیشوند و بآن پند نگیرند وَ إِذا رَأَوْا آیَهً و هر گاه آیه ای و معجزه ای به بینند مانند شق القمر و غیر آن (یَسْتَسْخِرُونَ) یعنی استهزاء و مسخره میکنند و میگویند این عمل جادوگریست،و سخروا استسخر بیک معناست.

و بعضی گویند:یعنی بعضی استدعا میکنند از بعضی دیگر که اظهار استهزاء و مسخرگی نمایند.و برخی دیگر گفته اند:یعنی باور کردند که مسخره است چنانچه می گویی،استقبحه یعنی باور کرد که آن قبیح و زشت است،و استحسنه یعنی معتقد شد که آن خوبست.

وَ قالُوا إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِینٌ

یعنی و گفتند نیست این معجزه مگر سحری آشکار و ظاهر أَ إِذا مِتْنا وَ کُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ یعنی آیا ما هر گاه مردیم و خاک شدیم و استخوان گشتیم بعد از آن محشور و زنده خواهیم شد،یعنی چگونه ما زنده میشویم بعد از آنکه خاک شدیم.

أَ وَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ

آیا کسانی که مقدم بر ما بودند و بهمین صفت یعنی آیا پدران ما هم مردند و خاک شدند و زنده میشوند از این استفهام قصد کردند

۱- ۱) -مترجم گوید:ممکنست که بجای صبوه صنعه باشد یعنی پروردگار شما تعجّب کند از جوانی که برای او صنعت و شغلی نباشد.

انکار بعث را و گفتند این نشدنی است،و کسی که واو را فتحه داده و آن را واو عطف قرار داده بر آن همزه استفهام را داخل مثل قول خدا:

أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرىٰ آیا اهل روستا ایمن شده اند،سپس خداوند سبحان فرمود بر پیغمبرش (قُلْ) بگو بایشان (نَعَمْ) آری مبعوث و زنده میشوید وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ در حالی که شما ذلیل و خوار و خیلی کوچک هستید سپس تذکر داد که بعث ایشان یک دفعه و ناگهان واقع میشود و فرمود (فَإِنَّمٰا هِيَ) پس البتّه قصد بعث زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ یک صیحه از اسرافیل است یعنی نفخه بعث یک دفعه واقع میشود،و زجره برگردانیدن از چیزی است به ترسانیدن پس مثل آنکه ایشان منع شدند از حالی که در آنند تا صحنه محشر.

فَإِذٰا هُمْ يَنْظُرُونَ

پس ایشان در آن هنگام نگاه میکنند بسوی بعثی که آن را تکذیب کردند.

و بعضی گفتند،یعنی پس ایشان زنده هایی هستند که انتظار میبرند چه بایشان از عذاب خدا میرسد.(وَ قٰالُوا)یعنی و میگویند در حالی که اعتراف و اقرار کننده گانند بر نفوس خودشان به گناه کاری(يٰا وَيْلَنٰا)ای وای بر ما از عذاب و آن کلمه ای است که گوینده آن را در موقع به هلاکت افتادن میگوید و مانند آنست جمله"یا حسرتنا"و از این قبیل کلمات را بنا بر وجه آگاه کردن بر بزرگی حال میگویند.

هٰذٰا يَوْمُ الدِّينِ

ابن عباس گوید:یعنی روز حساب و قتاده گوید:روز پاداش و مقصود اینست که ایشان اعتراف بحق میکنند در حالی که معترف و پشیمانند.

ص :۴۶۳

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

هٰذا يَوْمُ اَلْفَصْلِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۱) اُحْشُرُوا اَلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَعْبُدُونَ (۲۲) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلىٰ
صِرٰاطِ اَلْجَحِيمِ (۲۳) وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۲۴) مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ (۲۵) بَلْ هُمُ اَلْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (۲۶) وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ
بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ (۲۷) قٰالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ اَلْيَمِينِ (۲۸) قٰالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (۲۹) وَ مٰا كٰانَ لَنٰا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بَلْ
كُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِينَ (۳۰)

ترجمه:

۲۱-"فرشتگان گويند"اين روز جدا شدن"نيكان از بدان"است كه شما آن را دروغ مى شمريد.

۲۲-آنهايى را كه بخود ستم كردند و امثالشان را و آنچه را كه ميپرستيدند جمع كنيد.

۲۳-جز از خداى يكتا پس ايشان را براه دوزخ راهنمايى كنيد.

۲۴-و بازداشتشان كنيد زيرا كه ايشان پرسش شدگان خواهند بود.

۲۵-شما را چه شود كه يكديگر را يارى نميكنيد.

۲۶-بلكه ايشان امروز از عجز گردن نهادگانند.

۲۷-برخى از ايشان به برخى ديگر روى آوردند در حالى كه از يك ديگر

سؤال میکنند.

۲۸-گویند شما بودید که از روی نصیحت بسوی ما می آمدید.

۲۹-گویند بلکه شما مؤمن نبودید.

۳۰-و ما را بر شما هیچ تسلّطی نبود بلکه شما گروهی گردنکش بودید.

تفسیر:

سپس خداوند سبحان خبر داد از حال ایشان و فرمود:

هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ

این روز جدایی بین خلایق و روز حکومت و داوری و جدا کردن از حق از باطل است بطوری که در آن روز برای تمامشان حال افراد ظاهر و معلوم شد و این چنین است که مطیع داخل بهشت شود بر روش بزرگواری و احترام،و گناهکار داخل آتش شود بطریق اهانت و خواری.

اَلَّذِی کُنْتُمْ

آن روزی که شما ای گروه کفّار بِهِ تُکَذِّبُونَ آن را دروغ می پنداشتید،و این سخن بعضی بر برخی دیگر است،و بعضی گفته اند:بلکه این کلام ملائکه است،سپس خداوند سبحان حکایت نمود که بملائکه و فرشتگان چه میگویند بآنکه گفت:

اُحْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا

یعنی جمع کنید کسانی را که بخود ستم کردند در ارتکاب گناهان از هر طرف.و بعضی گفته اند:آنهایی که ستم کردند بر خودشان بمخالفت در امر خدای سبحان و تکذیبشان پیامبران را،و بعضی گفتند:بمردم ستم کردند.

وَ أَزْوٰاجَهُمْ

ابن عباس و مجاهد گویند:یعنی و امثال خودشان را و مانند آنست آیهٔ کریمه وَ کُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً یعنی امثال و شکلهای سه گانه پس معنا چنین است،که زناکار با زناکار محشور میشود و شراب خوار با

میگساران جمع میشوند و همچنین..

قتاده گوید:و پیروان ایشان از کفّار،و حسن گوید:و همسران مشرکان ایشان مثل آنکه فرموده مردان مشرک با زنان مشرک محشور و در یک جا جمع شوند.

و بعضی گفته اند:و پیروان ایشان بر کفر و امثال و اقسام ایشان وَ مٰا کٰانُوا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاهْدُوهُمْ إِلیٰ صِرٰاطِ الْجَحِیمِ و آنچه را که میپرستیدند از غیر خدا را پس آنها را بسوی راه جهنّم هدایت کنید البتّه تعبیر از این بهدایت کرد از جهتی که آن بدل از هدایت بسوی بهشت است،مثل قول او:

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ از جهتی که این بشارت برای ایشان بدل و عوض بشارت به بهشت و نعمتهای آن است.(وَ قِفُوهُمْ)یعنی این کفّار را- بازداشت کنید و نگه دارید از داخل شدن به آتش إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ که ایشان پرسش شدگانند،انس بن مالک،روایت کرده که ایشان پرسش میشوند از بدعتهایی که گذارده اند.

و ضحاک گوید:مسئول از اعمال و کردار و گناهانشانند.ابن عباس گوید:مسئول از قول لا اله الاّ اللّه هستند،ابی سعید خدری گوید:مسئول از ولایت علی بن ابی طالب علیه الصلاه و السلام هستند (۱).

ص: ۴۶۶

۱- ۱) (مردم از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیده میشوند ۱-مترجم گوید:اهم مسائل اعتقادی و مکتبی از نظر قرآن و عترت پیغمبر(ص)ولایت مولایمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده فرزند معصوم او علیهم السلام است،و در این مقام هیچ کس شریک و قرین ایشان نیست،و ولایتی را که امروز برای فقیه گفته میشود غیر از آن ولایت است که خداوند سبحان بدوازده امام معصوم علیهم السلام داده

است زیرا آن ولایت بصریح آیهٔ کریمه لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ بمردمی که در دوران زندگی خود مرتکب گناه شده اند خواه شرک بخدا،شرک جلی و یا شرک،خفی(ریاء)و خواه گناهان شهوی و یا غضبی و حتی گناهان صغیره نمیرسد،آن ولایت مخصوص بآن دوازده نفر است که از اوّل تا آخر عمر حتّی خیال گناه نکرده اند،و هر کس بگوید:ولایت فقیه همان ولایت پیغمبر(ص) و ولایت امام معصوم علیه السلام است غلط کرده نه یک بار بلکه هزاران هزار بار،و روز قیامت که در بازداشتگاه بحکم "وقفوهم "توقیف نمائید و حبسشان کنید مردم را از رفتن منع نموده و نگاه داشتند از ولایت مطلقه و مختصه به ایشان سؤال میکنند چنانچه حاکم ابو القاسم حسکانی در جلد دوّم شواهد التنزیل ص ۱۰۶ باسنادش از پیغمبر(ص)روایت نموده که در تفسیر قول خدا "و قفوهم انه مسئولون "فرمود از ولایت علی علیه السلام. و در همان صفحه حدیث ۷۸۶ باسنادش از ابی سعید خدری درباره همان آیه گفت یعنی از امامت علی بن ابی طالب(ع).و در صفحهٔ،۱۷- حدیث ۷۸۸ باسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس گفت پیغمبر(ص)فرمود هر گاه روز قیامت شود من و علی در کنار صراط می ایستیم پس هیچکس از ما عبور نمیکند مگر آنکه از ولایت علی علیه السلام سؤال میکنیم پس هر کس با اعتقاد بولایت(و مکتب خاندان رسالت)باشد عبور کند بسوی بهشت و گرنه او را برو در آتش افکنیم،و نیز چندین روایت دیگر بطرق مختلف بهمین مضمون وارد شده است. ابن بابویه در کتاب شریف مجالس خود باسنادش از حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام روایت نموده(و ما آن را در کتاب زندگانی عبد العظیم حسنی علیه السلام خود در سال ۱۳۶۵ قمری نقل و منتشر نمودیم)گوید مرا حدیث نمود آقایم علی بن محمد بن علی الرضا از پدرش از پدرانش از حسین بن علی علیهم السلام که گفت پیغمبر(ص)فرمود ابو بکر از من بمنزله گوش و عمر بمنزله چشم و عثمان بمنزله قلب است،پس گفت چون صبح روز بعد داخل بر آن حضرت شدم و دیدم که در خدمت او امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر

و عمر و عثمان میباشد،پس گفتم ای پدر شنیدم که دربارهٔ این اصحابت چنین میفرمائید،فرمود بلی و اشاره بایشان کرد و گفت ایشان گوش و چشم و قلب میباشند و باین زودی از ولایت این وصی من و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب(ع)سؤال میشوند،آن گاه گفت خداوند عزّ و جل میفرماید: "إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً" البتّه گوش و چشم و دل هر یک از آن سؤال کرده میشوند سپس فرمود قسم بعزّت و جلال پروردگارم که تمام امّت من روز قیامت توقیف شده و از ولایت علی پرسیده میشوند و این قول خدای عزّ و جلّ است وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ . در تفسیر برهان جلد ۴ صفحهٔ ۱۷ باسنادش از ابی سعید خدری روایت نموده که گفت شنیدم رسول خدا(ص)میفرمود هر گاه روز قیامت شود خداوند امر فرماید که دو فرشته بر صراط می نشینند و عبور نمیکند بر صراط احدی مگر به برات و جواز عبور از امیر المؤمنین علیه السلام و کسی که دارای برات از امیر المؤمنین نباشد او را با صورتش خدا بآتش دوزخ افکند و این قول خدای تعالی است، وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ گوید:گفتم پدر و مادرم قربان شما معنای برات امیر المؤمنین چیست فرمود نوشته ایست که بر آن نوشته شده:لا اله الاّ اللّه محمد رسول اللّه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وصی رسول اللّه(ص). ابن شهر آشوب از شیرازی در کتابش باسنادش از ابن عباس روایت نموده که گفت هر گاه روز قیامت شود خدا مالک دوزخ را امر فرماید که آتش هفت جهنّم را برافروزد و فرمان دهد رضوان کلیددار بهشت را که بهشت هشتگانه را آرایش و تزیین نماید،و به میکائیل گوید:صراط بر روی دوزخ قرار دهد،و میفرماید ای جبرئیل میزان و ترازوی عدل را در زیر- عرش استوار کن،و ندا فرماید ای محمد امتت را برای حساب نزدیک آور سپس خدای تعالی امر فرماید که بر صراط پلهایی به بندند که طول هر پل هفده هزار فرسخ و بر هر پلی هفتاد هزار فرشته ایستاده،پس زنان و مردان این امت را بر پل اوّل نگاه داشته و از ولایت علی بن ابی طالب

(۱

امیر المؤمنین علیه السلام و محبّت و دوستی خاندان رسالت میپرسند،پس اگر کسی واجد باشد مانند برق جهنده از پل اوّل عبور کند و کسی که محبّت اهل بیت رسالت را نداشته باشد با فرق سرش در قعر دوزخ سقوط کند و اگر چه با او از کارهای خیر عمل هفتاد صدیق باشد و بر پل دوم از نماز و بر پل سوّم از زکاه و بر چهارم از روزه و بر پنجم از حج و بر ششم از جهاد و بر هفتم از عدل میپرسند پس هر کس چیزی از اینها را بیاورد مانند برق جهنده از پل بگذرد و کسی که نیاورد عذاب شود و این قول خدای تعالی است: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ ،یعنی ای گروه فرشتگان بندگان را بر پل اوّل نگه داشته و از ولایت علی و حب اهل البیت علیهم السلام سؤال کنید. شیخ در مصباح الانوار باسنادش از عبد اللّه بن عباس روایت کرده گوید:که پیغمبر(ص)فرمود،هر گاه روز قیامت شود من و علی بر کنار صراط ایستاده و بدست هر یک ما شمشیریست پس هیچکس از خلق خدا عبور نمیکند مگر آنکه از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام از او میپرسیم پس اگر کسی واجد باشد نجات یابد و اگر دارای ولایت نباشد گردن او را زده و در آتش افکنیم،سپس تلاوت فرمود: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ روایت در این مورد بسیار و برای رعایت اختصار باین چند حدیث اکتفاء و برای تأسی دوستان چند بیتی از یکی از دوستان اهل بیت آورده و میگذریم پروانه بی امضاء دل بغیر از شاه مردان با کسی سودا ندارد بی(ولای مرتضی)دل داشتن معنی ندارد خواست گر روزی رود از این سر باز اد و توشه بهتر از"حب علی"در دست خود کالا ندارد روز رستاخیز مغزش از حرارت می گدازد هر که در(ظل همایون علی)مأوی ندارد گر نباشد در کفش پروانه امضاء مولی راه بر او بسته جا در عالم بالا ندارد

و از سعید بن جبیر از ابن عباس در حدیث مرفوع از حاکم حسکانی به اسنادش روایت نموده است که از ولایت علی علیه السلام پرسیده میشود چنانچه در ذیل چند روایتی از او و دیگران نقل نمودم.گفته میشود وقفت انا و وقفت غیری من ایستادم و دیگری را هم نگاه داشتم و بعضی از بنی تمیم میگویند اوقفت الدابه و الدار،خانه و مرکب را نگاه داشتم.

فراء گوید:

تری الناس ما سرنا یسیرون خلفنا

و ان نحن او مانا الی الناس اوقفوا

مردم را می بینی مادامی که ما حرکت کنیم پشت سر ما حرکت میکنند و اگر ما اشاره کنیم بمردم مرکبهای خود را نگه میدارند.

مَا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ

شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمیکنید و این بر طریق ملامت و سرزنش است،یعنی چیست شما را که بعضی برخی دیگر را در دفع عذاب یاری نمیکنید،و تقدیرش اینست چیست برای شما که یاری

۱)

(زهراء سلام اللّه علیها بوده نموده و با اعتراف خودش بآیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ فدک را پیامبر"ص"بآن حضرت داد...گوید بعنوان ملک نداده، چون بیت المال بوده است و ابو بکر که حاکم مسلمین بود آن را ضبط کرد و در آن نوشته مطالبی یاد آورد شده که هم بساحت مقدس پیغمبر(ص)اهانت شده و بحضرت صدیقه(ع)و هم بحضرت امیر المؤمنین(ع)اسائه ادب- نموده است،باید در اینجا مطلب را پایان و طالبین را حواله دهم که رجوع بکتب مبسوطه فدک و شروح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و خویی و ابن میثم و ملاّ فتح اللّه کنند.و در اینجا باز تکرار میکنم: وای بر آن کس که خرمای فدک را خورد و زان پس با وقاحت گفت حقی حضرت زهرا ندارد

کننده نیستید،سپس خداوند سبحان بیان فرمود که ایشان قدرت بر یاری کردن هم را ندارند،پس فرمود:

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ

بلکه ایشان در این روز مطیع و فرمان بردارانند،و معنای استسلام اینست که بدون نزاع و کشمکش آنچه در دست دارد بیاندازد. وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ و این اخبار-از خدای سبحان است که هر یک از ایشان بر رفیقش که او را فریفته و گول زده رو نموده و بر روش خشونت و تندی میگوید چرا مرا فریب دادی،و او در پاسخ میگوید،تو چرا پذیرفتی از من.

و بعضی گفته اند پیروها رو به متبوع و پیروی شده ها و آنها رو باینها نموده یکدیگر را ملامت و سرزنش نموده و با هم خصومت و نزاع میکنند.

قٰالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ الْيَمِينِ

جبائی گوید:کفّار باغوا کنندگان خود میگویند شما بودید که از در نصیحت و خیرخواهی و سمت راست و برکت میآمدید نزد ما و برای این ما اقرار کردیم برای شما،و عرب به کسی که از سمت راست آید تفأّل خیره زده و بآن تبرّک میجویند.

و زجاج گوید:یعنی شما بودید که پیش تر از در دین میآمدید و بما نشان میدادید که حق و دین چیزی است که ما را بدان گمراه نمودید و یمین عبارت از حق است.

و فراء گوید:یعنی شما بودید که نزد ما از راه قوّت و توانایی آمده و ما را از قوی ترین صورتها فریب میدادید،و از آنست آیهٔ شریفه فَرٰاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ (۱)پس حمله کرد برایشان با زدن و شکستن آنها را

ص:۴۷۲

۱- ۱) -و الصافات آیهٔ:۹۳.

با دستش.

(قالُوا)

در پاسخ گفتند چنین نیست که شما می گویید بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ بلكه شما ايمان بخدا نداشتيد وَ مٰا كانَ لَنٰا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ و براى ما هيچگونه تسلّطى يعنى قدرت و توانايى نبود كه شما را مجبور بر كفر نمائيم،پس ملامت را از خودتان شروع كنيد،كه آن لازم خود شماست،و لاحق بخود شماست.

بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِينَ

بلكه شما مردم سركش بوديد يعنى بيرون رفتگان از حق و ستمكارانيد كه تجاوز از حد و مرز خود به بدترين ستمها و بزرگترين گناه ها را نموديد.

[سوره الصافات (۳۷): آيات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

فَحَقَّ عَلَيْنٰا قَوْلُ رَبِّنٰا إِنّٰا لَذٰائِقُونَ (۳۱) فَأَغْوَيْنٰاكُمْ إِنّٰا كُنّٰا غٰاوِينَ (۳۲) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي اَلْعَذٰابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۳) إِنّٰا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۳۴) إِنَّهُمْ كٰانُوا إِذٰا قِيلَ لَهُمْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ يَسْتَكْبِرُونَ (۳۵) وَ يَقُولُونَ أَ إِنّٰا لَتٰارِكُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ (۳۶) بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ اَلْمُرْسَلِينَ (۳۷) إِنَّكُمْ لَذٰائِقُوا اَلْعَذٰابِ اَلْأَلِيمِ (۳۸) وَ مٰا تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۹) إِلاّٰ عِبٰادَ اَللّٰهِ اَلْمُخْلَصِينَ (۴۰)

ص:۴۷۳

ترجمه:

۳۱-پس گفتار پروردگارمان بر ما راست آمد زیرا که ما چشنده ایم.

۳۲-پس شما را گمراه ساختیم زیرا که خود گمراه بودیم.

۳۳-در نتیجه آن روز ایشان همه در عذاب شریکند.

۳۴-البتّه ما با گنهکاران همچنین میکنیم.

۳۵-زیرا که ایشان چنین بودند زمانی که بایشان میگفتند که کلمه توحید را بر زبان رانید تکبّر میورزیدید.

۳۶-و میگفتند آیا برای سخن شاعری دیوانه خدایان خویش را رها کنیم.

۳۷-بلکه محمد"ص"حق را آورد و پیغمبران را تصدیق کرد.

۳۸-البتّه شما مشرکان شکنجه دردناك را خواهید چشید.

۳۹-و شما را جز در مقابل آنچه میکردید جزا نمیدهد.

۴۰-مگر بندگان خدا که پاکانند.

تفسیر:

تمام این آیات حکایت از کفّاریست که گفتند و نیست ما را بر شما سلطه و غلبه سپس گفتند: فَحَقَّ عَلَيْنا قَوْلُ رَبِّنا یعنی لازم شد بر ما قول پروردگارمان به اینکه ما ایمان نمی آوریم و بر کفر خواهیم مرد یا واجب شد بر ما عذابی که آن را مستحق شدیم بر کفر و فریبمان إِنّا لَذائِقُونَ بدرستی که ما چشندۀ عذاب هستیم یعنی ما آن را احساس میکنیم چنانچه احساس طعام را بسبب ذائقه و چشیدن مینمائیم سپس اعتراف میکنند به اینکه ایشان اغوا کردند آنان را به آنکه گفتند فَأَغْوَيْناكُمْ یعنی ما ایشان را از حق گمراه کردیم و به باطل

دعوت نمودیم إِنّا کُنّا غاوِینَ یعنی ما داخل در گمراهی و فریب دادن بودیم.

و بعضی گفته اند:یعنی ما شما را ناامید کردیم ما البتّه از ناامیدها بودیم فَإِنَّهُمْ یَوْمَئِذٍ یعنی بدرستی که ایشان در این روز فِی الْعَذابِ مُشْتَرِکُونَ در عذاب و شکنجه مشترک هستیم،و اشتراک ایشان اجتماع آنهاست در عذاب،و مقصود اینکه این تخاصم و دشمنی سودی بحالشان ندارد هر گاه پیروان و مریدان با مردان و متبوعین خود در آتش تمامی جمع شوند پیروان بسبب پذیرفتن کفر و مردان بوسیلۀ دعوت بکفر کردن و فریب کاریشان. إِنّا کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ ابن عباس گوید:یعنی آنهایی که برای خدا انبازها و شریکها قرار دادند.

و بعضی گفته اند:یعنی ما مانند آنچه با این گروه کردیم با گنه کاران- خواهیم نمود،سپس خداوند سبحان بیان نمود که او ایشان را برای خاطر این کار عذاب نمود.

إِنَّهُمْ کانُوا إِذا قِیلَ لَهُمْ لا إِلهَ إِلاَّ اللّهُ یَسْتَکْبِرُونَ

که هر گاه به ایشان گفته میشود خدایی جز خدای جهان نیست آنها سرکشی میکردند از قبول توحید. وَ یَقُولُونَ أَ إِنّا لَتارِکُوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ و میگفتند آیا ما برای سخن شاعری دیوانه خدایان خود را واگذاریم.

ابی مسلم گوید:یعنی از این سخن ناراحت میشوند و اهانت میکنند به پیامبری که ایشان را بتوحید میخواند،و میگویند ما پرستش بتها را برای گفته شاعری دیوانه یعنی پیغمبر(ص)که ما را بخلاف عبادت بتها دعوت میکند رها نمیکنیم،پس خداوند این گفته ایشان را بر آنها رد کرد،و آنان را تکذیب

نمود به اینکه گفت: بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ یعنی او شاعر و دیوانه نیست بلکه او چیزی آورده از دین حق و قرآن که عقلها آن را می پذیرد. وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِینَ یعنی آنچه که پیامبران از بشارتهایشان بدین اسلام و قرآن درست آوردند حق و راست است.

و بعضـی گفته انـد:یعنی تصـدیق رسالت و پیامبری ایشان را به اینکه آورد به ماننـد آنچه که آنها آوردنـد از دعوت بتوحیـد و بعضی هم گفته اند:یعنی تصدیق رسالت و پیامبری ایشان را نمود، سپس کفّار را خطاب نموده و گفت:

(إِنَّکُمْ)

البتّه شـما ای گروه مشرکان لَذٰائِقُوا الْعَذٰابِ الْأَلِیمِ هر آینده چشنده عذاب دردناک هستید بر کفرتان و بر اینکه نسبت شاعری و دیوانگی بپیـامبر دادیـد. وَ مٰا تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و پـاداش داده نمیشویـد مگر آنچه را که کرده ایـد یعنی بر حسب و اندازه اعمالتان،سپس جدا نمود از گروه مخاطبین عذاب شده و گفت:

إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِینَ

مگر بنـدگان پاک خدا که عبادت را برای جدا خالص نموده و او را در تمام اوامر اطاعت کردند،پس ایشان عذاب را احساس نمی کنند،بلکه نائل بثواب میشوند.

ص: ۴۷۶

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

أُولٰئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ (۴۱) فَوٰاکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ (۴۲) فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (۴۳) عَلیٰ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِینَ (۴۴) یُطٰافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ
مَعِینٍ (۴۵) بَیْضٰاءَ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِینَ (۴۶) لاٰ فِیهٰا غَوْلٌ وَ لاٰ هُمْ عَنْهٰا یُنْزَفُونَ (۴۷) وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ اَلطَّرْفِ عِینٌ (۴۸) کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ
مَکْنُونٌ (۴۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ یَتَسٰاءَلُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۱-و برای آن بندگان خالص است روزی دانسته شده و معیّن.

۴۲-(آن روزی معلوم)میوه هاست و ایشان گرامی و بزرگوارند.

۴۳-در بهشت های پر نعمت.

۴۴-بر تختها روبروی یکدیگر نشسته اند.

۴۵-جامی از شراب جاری دور ایشان میگردانند.

۴۶-شرابی سفید لذّتی برای آشامندگانست.

۴۷-در آن شراب آفتی نیست و نه بهشتیان از آن مست شوند.

۴۸-و نزد ایشان حوریان فرو داشته چشم فراخ چشمانند.

۴۹-گویا ایشان تخمهای شتر مرغ پوشیده اند.

۵۰-پس برخی از ایشان به برخی دیگر روی آورند در حالی که میپرسند

قرائت:

ص :۴۷۷

اهل کوفه غیر عاصم "ینزفون "بکسره زاء خوانده و باقی قاریان بفتحه زاء قرائت کرده اند و همچنین در سوره واقعه مگر عاصم که در اینجا بفتحه و در سوره واقعه بکسره زاء خوانده است.

دلیل:

ابو علی گوید:"انزف "بدو معنی آمده ۱-بمعنای سکر و مستی گوید:

لعمری لئن انزفتم او صحوتم

لبئس الندامی کنتم آل ابجر

سوگند بجان خودم که شما خاندان ابجر بد مردمی و رفقایی هستید خواه مست و مخمور باشید و خواه هشیار و بیدار،پس مقابله داشتن،صحوتم دلالت میکند بر اینکه از انزفتم اراده کرده سکرتم را یعنی مست بودن را.

۲-بمعنای تمام شدن شراب،پس معنای انزف یعنی شرابش تمام گردید چنانچه معنای اوّل نابود شدن عقل است،پس هر که ینزفون بکسره- قرائت کرده جایز میداند که اراده شود بآن عدم مستی از نوشیدن آن را،و جایز میداند که اراده شود بآن تمام نشدن شراب را نزد ایشان چنانچه شراب اهل دنیا تمام میشود و هر که"ینزفون "بفتحه زاء خوانده پس او از باب نزف الرجل گرفته،پس او منزوف است یعنی مردی که عقلش بسبب مستی رفت پس او بی عقل شده.

شرح لغات:

اخفش گوید:هر کلمه"کاس "که در قرآنست مقصود از آن شراب گواراست معین:احتمال دارد که فعیل بوده باشد از باب امعن،دقت کردن در کار هر گاه سخت شود دخول او در آن،و آن آبیست که جریانش تند و سریع باشد،و احتمال میرود که مفعول باشد از عین الماء یعنی چشمه آب برای

آنکه ظاهری از چشمه جاری میشود.

و اللذه:لذیذ،خوش مزه و گوارا گفته میشود شراب لذ و لذیذ شرابی که گوارا و با لذّت است.

الغول:یعنی فسادی که آهسته و یواشکی ملحق بچیزی میشود،گفته میشود اغتاله اغتیالا او را فریفت فریفتنی،و غاله غولا گول زد او را گول زدنی و از آنست غیله و آن کشتن ناگهانی و ترور ناجوانمردانه است (۱)شاعر گوید:

و ما زالت الکاس تغتالنا

و تذهب بالاوّل الاوّل

و همواره شراب ما را ناگهانی فریب میداد و بسبب جام اوّل عقل و خرد را از ما می ربود.

و القاصرات:جمع قاصره و آنها همسران و حوران بهشتی هستند که چشمان خود را بشوهرانشان دوخته و بدیگران نگاه نمیکنند،و قصر بمعنای حبس است.

و العین:چشمان زیبا را گویند.

و المکنون:یعنی محفوظ از هر آفت،و بلیتی،شاعر گوید:

و هی زهراء مثل لؤلؤ الغوا

ص نثرت من جوهر مکنون

و آن درخشان و روشن است مانند لؤلؤ و مرواریدی که غوّاص از صدف محفوظ و مصون جدا شده است.

ص :۴۷۹

۱- ۱) -مانند ترورهای ناگهانی و ناجوانمردانه در انقلاب جمهوری اسلامی ایران چون ترور استاد "شهید "مرتضی مطهّری،و ترور حاج شیخ قاسم اسلامی شهید که در شب نیمه ماه مبارک رمضان ۱۴۰۰ قمری شب ولادت سبط بزرگوار رسول خدا(ص)حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام درب- منزلش با زبان روزه هنگام مغرب بجرم دفاع از حریم تشیّع به دست

تفسير:

سپس خداوند سبحان بيان فرمود آنچه را كه به بندگان پاكش وعده داده از اقسام نعمتها پس گفت:

أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ

براى آن جماعت پاكانست روزى معيّن كه قرار داده براى آنها تصرّف در آن را و فرمان داد براى ايشان بسبب آن در اوقات آينده در هر وقتى روزى معلوم مقدّرى سپس آن روزى را تفسير كرد بآنكه گفت:

(فَوٰاكِهُ)

و آن جمع فاكهه كه بتمام ميوه هاى تر و خشك گفته ميشود كه بسبب تصرّف آن متنعّم و مسرور ميشوند. وَ هُمْ مُكْرَمُونَ و ايشان با اين نعمتها محترم و بزرگوار هستند،و ضد اكرام اهانت است.

فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ

يعنى و ايشان با اين مقام در باغهاى بهشت كه در آن انواع نعمتهاست بهره مند بآن ميشوند.(عَلىٰ سُرُرٍ)و آن جمع سرير يعنى تخت است(مُتَقٰابِلِينَ)روبروى هم نشسته و بنگاه كردن برخى از ايشان بصورت برخى ديگر كامياب ميشوند و نمى بينند بعضى از ايشان

(۱)

(بى منطقان كشته شد،و بمواليان خود پيوست و از بعضى از بزرگان و ثقات شنيدم كه او را پس از شهادتش در خواب ديدند و از وضع او پرسيدند گفت بسيار خوبم،وقتى مرا درب منزلم ترور كردند من براى آنكه بزمين نيفتم پرده درب منزل را گرفتم كه ديدم دو دست مرا از عقب نگه داشته و ميگويد پرده را ول كن من تو را دارم برگشتم به بينم كيست ديدم آقايم امير المؤمنين على عليه السلام است،و فرمودند امشب افطار ميهمان من هستى مرا از همانجا براى افطار با خود برد و در خدمت آن حضرت افطار كردم."مترجم"

پشت بعضی دیگر را، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ دور زده میشود بر ایشان به کاسه ای و آن ظرف و جامیست که در آن شراب پاک است.

(مِنْ مَعِينٍ)

حسن و قتاده و ضحاک و سدی گویند:یعنی از شرابی که در نهرهایی که سرچشمه آن ظاهر و جاریست.

و بعضی گفته اند:یعنی جریان آن تند است،سپس تعریف آن شراب را نموده و گفت:

(بَيْضاءَ)

شرابی که سفید است رنگش برای آنکه در نهایت رقت و روانی است با صفا و لطافت نورانیت که برای آنست،حسن گوید:شراب بهشت- سفیدتر از شیر است،و یاد نمود که در قرائت ابن مسعود "صفراء" آمده پس محتمل است که جامش سفید و رنگش زرد باشد.

(لَذَّةٍ)

یعنی لذیذ و خوشمزه (لِلشّارِبِينَ) برای نوشندگان است، که در آن نیست تلخی و بدمزگی که در مشروبات دنیویست (لا فِيها غَوْلٌ) یعنی در آن نیست مستی و بیهوشی،که عقلشان برده و بآنها دردی از آن در دل و سرشان نمیرسد،و بدرد سر و درد دل،غول گفته میشود برای آنکه منجر بهلاکت و نابودی میشود.

لا هُمْ عَنْها يُنْزَفُونَ

یعنی مست میشوند ولی شرابشان تمام نمیشود و حمل میشود این قرائت بر این بزیادتی فایده و بنا بر قرائت اوّل پس غول حمل میشود بر درد سر و در شکم و اذیّت و خمار و میگسار.

ابن عباس گوید:یعنی ایشان بول نمیکنند گوید و در شراب چهار خصلت است(۱)مستی(۲)درد سر(۳)قی کردن(۴)بول نمودن پس خداوند سبحان شراب بهشت را از این خصلتها پاک و منزّه نمود.

وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ

و نزد ایشان است همسرانی که فقط چشم خود را به شوهرانشان دوخته و برای محبّتشان بایشان دیگری را نمی بینند و بعضی گفته اند:یعنی چشمانشان را از روی ناز و عشوه گری باز نمی کنند.

(عِينٌ)

یعنی چشمان گشاده و مفرد آن عیناء.حسن گوید:یعنی سفیدی چشمشان سخت سفید است و سیاهی آن نیز بسیار سیاه است.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ

حسن گوید:تشبیه نمود آنها را بتخم شتر مرغ که در زیر پوشش پر از غبار و گرد باد صحرا محفوظ است،و در معنای آن شعر امر القیس است که میگوید:

کبکر المغاناه البیاض بصفرته

غذاها نمیر الماء غیر محلّل

مثل تخم بکری که رنگ سفیدش بزردی مخلوط شده غذای آن آب گوارایی است که مردم بر آن آب داخل نشده است.

و بعضی گفته اند:که تشبیه نمود آنها را بشکم تخم پیش از آنکه شکسته شود و قبل از آنکه دستهایی آن را لمس کند،"و المکنون"یعنی محفوظ سپس فرمود:

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ

یعنی اهل بهشت برخی از برخی دیگر سؤال میکنند از احوالشان از موقعی که زنده و برانگیخته شدند تا هنگامی که داخل بهشت گشتند،پس هر یک رفیقش را خبر میدهد بانعام و تفضّل خدا بر او .

ص :۴۸۲

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۵۱ تا ۶۰]

اشاره

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّی کَانَ لِی قَرِینٌ (۵۱) یَقُولُ أَ إِنَّکَ لَمِنَ اَلْمُصَدِّقِینَ (۵۲) أَ إِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَدِینُونَ (۵۳) قَالَ
هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ (۵۴) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاءِ اَلْجَحِیمِ (۵۵) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ (۵۶) وَ لَوْ لاَ نِعْمَةُ رَبِّی لَکُنْتُ مِنَ اَلْمُحْضَرِینَ
(۵۷) أَ فَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (۵۸) إِلاَّ مَوْتَتَنَا اَلْأُولَی وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۵۹) إِنَّ هَذَا لَهُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۶۰)

ترجمه:

۵۱-گوینده ای از ایشان گوید مرا همنشینی بود.

۵۲-که میگفت آیا تو از تصدیق کنندگان به محشری.

۵۳-آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوانهایی گردیدیم چگونه ما جزا داده شدگانیم.

۵۴-گوید آیا شما اطلاع دادید.

۵۵-پس مطلع شود و او را در میان دوزخ به بیند.

۵۶-گوید بخدا سوگند نزدیک بود که مرا هلاک گردانی.

۵۷-و اگر لطف پروردگار من نبودی البتّه من نیز از حاضر گشتگان بودمی.

۵۸-آیا ما مردگان نیستیم.

ص: ۴۸۳

۵۹-مگر همان مردن نخستین و ما عذاب شدگان نیستیم.

۶۰-جدا این آن رستگاری بزرگست.

قرائت:

در شواذ قرائت ابن عباس و ابن محیص،هل انتم مطلعون،بتخفیف فاطلع آمده است.

دلیل:

الاطلاع:بمعنای اقبال است پس بنا بر این معنایش اینست،پس آیا شما اقبال نمودید پس اقبل و اطلع اسناد داده شده بمصدرش یعنی پس اطلع،الاطلاع چنانچه گفته میشود قد قیم یعنی مسلّما قیام بر پا شده.

اعراب:

إِلاّ مَوْتَتَنَا الْأُولی

منصوب شده بقول خدا"میتین"منصوب شدن مصدر بفعلی که پیش از آن واقع است چنانچه میگوید ما ضربت الا ضربه واحده نزدم من مگر یک ضربت و تقدیرش آیا ما پس می میریم مگر مردن نخستین.

تفسیر:

این تمام حکایت است از احوال اهل بهشت و اقبال برخی از ایشان بر برخی دیگر در پرس و جو شدن از اخبار و احوال گذشته و حال:

قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ

یعنی از اهل بهشت إِنِّی کانَ لِی قَرِینٌ البته برای من همنشین در دنیا بود،یعنی رفیقی بود از آدمیان که اختصاص به من داشت بنا بر گفته ابن عباس یا از جنّیان و شیاطین بنا بر قول مجاهد (یَقُولُ) که میگفت بمن بر طریق انکار بر من و استهزاء بفعل من أَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِینَ آیا تو از تصدیق کنندگان به روز پاداش و بعث و نشور و حساب و پاداش

ص: ۴۸۴

بودی،و استفهام اینجا بر طریق انکار است.

أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَدِينُونَ

آیا هر گاه ما مردیم و خاک شدیم و استخوان گشتیم آیا ما محاسبه شده و پاداش داده میشویم از قول ایشان(کما تدین تدان)هر طوری که معتقد باشید و عمل کنید پاداش داده میشوید،و مقصود اینست که این همنشین من در دنیا میگوید بر روش استبعاد و استنکار آیا ما بعد از آنکه خاک و استخوان پوسیده شدیم زنده میشویم و مجازات باعمالمان خواهیم شد،یعنی این هرگز نخواهد شد،و این در نفی و انکار بلیغ تر است از اینکه بگوید ما مبعوث نمیشویم و مجازات نخواهیم شد.

قالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ

یعنی سپس این مؤمن به برادران بهشتی خود گوید آیا شما مشرف بر بهشت هستید از جایی که این دوست من دیده شود گفته میشود اطلع علی کذا هر گاه اشراف بر آن و مقصود اینکه آیا محبّت و ایثار میکنید که جای این دوست مرا در آتش ببینید،و در کلام حذف است،یعنی پس باو میگویند بلی تو خودت برو و به بین کجاست چون تو برفیقت آشناتر و عارف تری.

کلبی گوید:و این چنانست که خدای تعالی برای اهل بهشت پنجره و دریچه ای قرار میدهد که از آن اهل آتش را ببینند.

فَاطَّلَعَ فَرَآهُ

یعنی پس این مؤمن اشراف نماید و سر بکشد پس ببیند قرین و دوست خود را فِي سَواءِ الْجَحِيمِ در میان آتش و دوزخ(قالَ)یعنی پس مؤمن باو گوید تَاللّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ این ان مخففه از انّ مثقّله است بدلالت مصاحبت لام ابتداء بآن در قول خدا(لتردین)سوگند بخدای سبحان میخورد از روی تعجّب که تو نزدیک بود مرا هلاک کنی بآنچه که میگفتی و مرا

بآن میخواندی تا آنکه هلاک من مانند هلاکت کسی باشد که از کوه بلند افتاده است و از آنست قول خدا وَ مٰا یُغْنِی عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّٰی یعنی:مال و ثروت او وی را بینیاز نکند هر گاه در آتش سقوط کند.

وَ لَوْ لاٰ نِعْمَةُ رَبِّی

و اگر نعمت پروردگار من نبود بر عصمت و لطف-و هدایت که ایمان آوردم لَکُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِینَ هر آینه با تو در آتش میبودم و احضر مطلقا استعمال نمیشود مگر در بدی،قتاده گوید قسم بخدا اگر خداوند او را بوی معرّفی نکند ابدا او را نخواهد شناخت برای دگرگونی شکل و زیبایی او در آتش.

أَ فَمٰا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ إِلاّٰ مَوْتَتَنَا الْأُولیٰ وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ

یعنی این مؤمن بدوستش بر طریق سرزنش و ملامت میگوید،آیا تو نبودی که در دنیا میگفتی ما نمی میریم مگر مردن نخستین در دنیا و ما عذاب نمیشویم،پس مطلب بخلاف آنچه گفتی ظاهر شد.

و بعضی گفته اند که این قول و سخن بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر است بر طریق اظهار سرور بدوام نعمتهای بهشتی و برای همین در تعقیب آن فرمود:

إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

یعنی ما در این بهشت از مردگان نیستیم و مرگی نیست مگر همان مرگ نخستین در دنیا،و ما معذّب نخواهیم بود چنانچه خداوند تعالی بما وعده داد و قصدشان از این تحقیق،نه شک و تردید و البتّه این سخن را گویند برای آنکه در این سرور و خوشحالی- مجدّد و تازه ای خواهد بود،و خرسندی آنها چندین برابر میگردد،و اگر

چه آنها میداننـد که ایشان مخلّـد و جاودان در بهشت خواهنـد بود و این چنانست که مردی مالی فراوان و بسـیار می بخشـد به کسی پس میگوید از روی تعجّب همه این مال مال من است و حال آنکه میداند که او بوی بخشیده است و این مثل قول شاعر است:

ابطحاء مکّه هذا الذی

اراه عیانا و هذا انا

آیـا زمین مکه همین است که من آن را بالمعـاینه می بینم،و آیـا این منم که در بطحـاء مکّه هسـتم،شاهـد این بیت ابطحاء مکّه است که از روی تعجّب گفته شده.

ص :۴۸۷

[سوره الصافات (۳۷): آیات ۶۱ تا ۷۰]

اشاره

لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْيَعْمَلِ اَلْعٰامِلُونَ (۶۱) أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ اَلزَّقُّومِ (۶۲) إِنّٰا جَعَلْنٰاهٰا فِتْنَةً لِلظّٰالِمِينَ (۶۳) إِنَّهٰا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ
اَلْجَحِيمِ (۶۴) طَلْعُهٰا كَأَنَّهُ رُؤُسُ اَلشَّيٰاطِينِ (۶۵) فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهٰا فَمٰالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ (۶۶) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهٰا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ
(۶۷) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى اَلْجَحِيمِ (۶۸) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبٰاءَهُمْ ضٰالِّينَ (۶۹) فَهُمْ عَلىٰ آثٰارِهِمْ يُهْرَعُونَ (۷۰)

ترجمه:

۶۱-پس عمل کنندگان باید برای این رستگاری عمل کنند.

۶۲-آیا از نظر پیش کش این بهتر است یا درخت زقوم.

۶۳-ما جدّا آن را برای ستمکاران مایه آزمایش قرار دادیم.

۶۴-البتّه آن درختی که در قعر دوزخ می روید.

۶۵-شکوفه آن گویا سرهای دیوانست.

۶۶-و دوزخیان جدّا از آن میخورند و شکمها را از آن پر میکنند.

۶۷-سپس دوزخیان را بالای خوردن آن میوهٔ آمیختنی از آبی جوشانست.

۶۸-آن گاه بازگشت ایشان بسوی دوزخ است.

۶۹-البتّه ایشان پدران خویش را گمراه یافتند.

۷۰-پس اینان از پی آنان بسرعت میروند.

شرح لغات:

النزل:محصول و باقی مانده است،گفته میشود برای این طعام نزل و نزل است،و گفته شده الانزال آنست که بسبب آن تقویت میشود پس بدنها را پایدار و روح ها بر آن باقی میماند،و گفته میشود اقمت لقوم نزلهم یعنی آنچه شایسته بود از غذا که بر آن فرود آینده آماده کردم،و قطرب خیال کرده که زقوم درخت تلخی است،در تهامد ابو مسلم گوید:و ظاهر تلاوت- دلالت میکند که عرب زقّوم را نمی شناخت،پس تفسیر شد بعد از این.

و الطلع:حمل و بار درخت خرماست نامیده به طلع شد برای طلوع و سر زدن آن.

و الشوب:مخلوط شدن چیزی است بچیزی که از آن نیست بلکه بدتر و پست تر از آنست.

و الحمیم:گرمای چنانیست که از سوزانیدن نزدیک بهلاکت و نابودی میکند.شاعر گوید:

احم اللّه ذلک من لقاء

احاد فی الشهر الحلال

خداوند نزدیک نمود این را از برخورد و ملاقات که باو خیره شدم و چشم دوختم در ماه حلال.

و حمم ریش الفرخ،هنگامی که جوجه نزدیک به پریدن می شود.و حمیم:یعنی دوست نزدیک یعنی نزدیک از قلب،و هرع الرجل و اهرع هر گاه ترغیب شود و شتاب کند،ازهری گوید،اهراع بمعنای اسراع

ص :۴۸۹

و شتاب کردنست،و مهرع بمعنای حریص است.

تفسیر:

آن گاه خداوند سبحان تمام حکایت را از قول اهل بهشت فرمود:

لِمِثْلِ هٰذٰا فَلْيَعْمَلِ الْعٰامِلُونَ

یعنی برای مثل این ثواب و رستگاری و نجات از مهالك قیامت هر آینه بایـد عمل کننـد در دار دنیا عمل کننـدگان و بعضـی گفته اند:که این از قول خدای تعالی است،یعنی برای مثل این نعمتی که ما آن را ذکر کردیم و آن از قول خدا:

لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ)است تـا بَيْضٌ مَكْنُونٌ پس هر آینه بایـد عمـل کننـد عمـل کننـدگان،این ترغیب در طلب ثواب است بسـبب طـاعت،یعنی کسـی که میخواهـد اینکه عمل کنـد برای نفعی که امیـد آن را دارد،پس هر آینه عمل کنـد برای این سود و نفع بزرگ.

أَ ذٰلِکَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَهُ الزَّقُّومِ

زجاج گوید:آیا اینست که آنچه را که ما یاد نمودیم آن را از پذیرایی اهل بهشت و آنچه برای ایشان آماده شده بهتر است،در باب خوراکی هایی که تقویت بدن میشود با آن و با آن امکان اقامت و ماندن است،یا خوراکی های اهل آتش در آتش.

و بعضـی گفته انـد:آیـا سـبب اینکه مؤدی بخیر و سـعادت میشود بهتر است یـا بسـبب اینکه منجر بآتش میگردد،برای آنکه در زقوم خیری نیست و بعضـی گفته اند:البتّه این کلام درست است برای آنکه وقتی کاری کردند که منجر و کشیده بآن شد،پس مثل آنست که گویند در آن خیر است.

و بعضـی گفته انـد:فقط "خیر"را بر طریق مقابله فرموده،پس آن مثل قول اوست: "أَصْحٰابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلاً" (۱)اصحاب

۱- ۱) -سورهٔ فرقان آیهٔ ۲۴.

بهشت در این روز بهترند از جهت جایگاه و منزل و نیکوترند از جهت گفتگو و این چنانست که مردی به برده خود میگوید اگر چنین کاری کردی تو را اکرام میکنم و اگر چنان کردی تو را میزنم آیا این بهتر است یا آن اگر چه در زدن خیری نیست،و زقوم میوهٔ درختیست که جداً بدو تلخ و ناپسند است،از قول آنها که میگویند این طعام تلخ و کشنده است هر گاه آن را با بی میلی و رنج فراوان بخورد.

و بعضی گفته اند:زقوم درختی است در آتش که اهل آتش از آن می خورند برای آن میوه تلخ و زبریست بدبوی.

و بعضی گفته اند:آن درخت شناخته شده و معروفی است در دنیا و عرب آن را میشناسند.

و بعضی گفته اند:آن در دنیا معروف نیست و به تحقیق روایت شده که وقتی قریش این آیه را شنید گفت ما این درخت را نمیشناسیم،پس ابن زبعری (۱)گفت زقوم بزبان بربر خرما و سر شیر است،و در روایتی به لغت اهل یمن،پس ابو جهل بکنیزش گفت ای کنیز(زقمینا)پس کنیز برای او خرما و سرشیر آورد و به یارانش گفت بفرمائید تزقم کنید،یعنی ناشتایی

---

۱ - ۱) -مترجم گوید:ابن زبعری عبد اللّه همانست که در جنگ بدریا کفّار قریش با مسلمین جنگید و برای کشته گان مشرکین نوحه سرایی کرد و عمر و یزید هم اشعار او را مکرّر بازگو میکردند،در کتاب مستطرف ابهشی است که عمر شراب خورد و مست شد و سر عبد الرحمن عوف را شکست و اشعار ابن زبعری را که اوّل آن اینست، و کان بالقلب قلیب بدر... میخواند و بر مشرکین گریه میکرد که پیغمبر(ص)خبردار شد و آمد او را زد و عمر میگفت غلط کردم و دیگر این کار را نمیکنم.

کنید باین چیزی که محمد شما را بآن میترساند،پس خیال میکرد که آتش درخت میرویاند،و آتش میسوزاند درخت را پس خداوند سبحان نازل فرمود:

إِنّا جَعَلْنٰاهٰا فِتْنَةً لِلظّٰالِمِینَ

قتاده و زجاج گویند:یعنی ما آن را آزمایش قرار دادیم برای ایشان که بآن امتحان شوند و تکذیب کردند وجود آن را.

جبائی و ابی مسلم گویند:مقصود از فتنه عذاب است یعنی قرار دادیم آن را برای سختی عذاب ایشان از قول خدا: یَوْمَ هُمْ عَلَی النّٰارِ یُفْتَنُونَ یعنی عذاب میشوند إِنَّهٰا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ حسن گوید:

یعنی زقوم درختی است که در قعر جهنّم می رویـد و شـاخه هـای آن به تمـام درکات دوزخ میرود،و بعیـد نیست که خـداوند سبحـان به کمال قـدرت خود درختی در آتش از جنس آتش یا از جوهری که آتش آن را نخورد و نسوزانـد بیافرینـد،چنانچه آتش دوزخ زنجیرهـا و غلها را در دوزخ نمیسوزانـد و چنانچه مارها و عقربهای آن را هم نمیسوزانـد و همچنین ضـریع و مانند آن را نمی سوزاند.

طَلْعُهٰا کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیٰاطِینِ

شکوفه آن مانند سرهای دیوها،و جنّیان هولناک و زشت است.

سؤال و جواب:

س-چگونه شکوفه آن درخت شبیه به سرهای دیوان است و حال آنکه آن شناخته نشده است،و البتّه تشبیه میکنند چیزی را به چیزی که شناخته شده باشد؟

ج-شناخت بر سه گونه است:

۱-سرهای شیاطین و دیوها شبیه شکوفه درختی است که بآن استن گفته میشود،و نابغه شاعر بقولش آن را قصد نموده و گفته است.

تعبید عن استن سود اسافله

مثل الاماء اللواتی تحمل الخرما

برگشت آن کنیزی که قسمت زیرین و پائین تر او سیاه بود مانند کنیزانی است که روی سر خود هیزم حمل میکنند،و این درخت شبیه بنی آدم است،اصمعی گوید و بآن گفته میشود صوم،و گوید:

توکل بشدوف الصوم یرقبه

من المغارم مهضوم الحشازرم

موکّل بود بر درخت صوم که شکل انسانست و آن را مواظبت میکرد از گلّه بز و گوسفند که از آن نخورند و مسموم شوند.

۲-بدرستی که شیاطین جنسی از مارها هستند پس تشبیه کرد میوه آن را بسر این مارها،و فراء گوید در این باره:

عنجرد تحلف حین احلف

کمثل شیطان الحماط اغرف

زن سلیطه ای سوگند میخورد هنگامی که من قسم میخورم مثل مارهایی که در درخت حماط منزل میکنند میشناسد آن را کسی که شناسایی داشته باشد.

و مبرّد گوید:

و فی البقل ان لم یدفع اللّه

شرّه شیاطین یعد و بعضهن علی بعض

و در قبیله بقل(که قومی از عرب هستند)شیطان صفتانی هستند که اگر خدا دفع شرّ آنها را نکند برخی بر برخی دیگر تاخته و دشمنی با هم میکنند ۳-اینکه قباحت و زشتی صورت شیاطین در قلوب و دلهای مردم متصوّر است و برای همین میگویند بکسی که در کمال قباحت و زشتی است مثل

شیطانست،پس خداوند تشبیه فرمود میوه این درخت را بچیزی که زشتی آن در دلهای مردم مستقر است.راجز گوید:

ابصرتها تلتهم الثعبانا

شیطانه تزوّجت شیطانا

دیدم او را که اژدهایی او را می بلعید و از بد منظری و زشتی صورت دیوی بود که با دیو دیگری آمیخته بود.و ابو النجم گوید:

الرأس قمل کلّه و صئبان

و لیس فی الرجلین الاّ خیطان

و هی التی یفرغ منها الشیطان در تمام سرش شپش و رشک پر بود و در دو پایش جز دو ریسمان باریک چیز دیگری نبود و او همان زنیست که شیطان از زشتی او ناراحت و بیطاقت میشود.

و امراء القیس گوید:

أ تقتلنی و المشرفی مضاجعی

و مسنونه زرق کانیاب اغوال

آیا مرا میکشی و حال آنکه شمشیر من پهلوی من در خوابگاه من و نیزه تیز و کبود من مانند دندانهای دیوهاست و غولها،پس تشبیه نمود نیزه های خود را از تیزی بدندانهای غولان و کسی نگفت که او غول را دیده است،و این گفته ابن عباس و محمد بن کعب قرظی است.

و جبائی گوید:بدرستی که خدای تعالی خلقت شیاطین را در آتش بد شکل و زشت و حتی اگر بیننده ای از بندگان ایشان را به بیند هر آینه- وحشت کند از ایشان و برای همین تشبیه فرموده است بسرهای شیاطین.

فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا

اَلْبُطُونَ

یعنی اهل آتش از میوه این درخت می خورند. فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ یعنی شکمهای خود را پر میکنند از آن

برای شدت آنچه را که به ایشان میرسد از درد گرسنگی،و روایت شده که خدای تعالی آنها را گرسنه میکند تا عذاب آتش را از شدّت گرسنگی فراموش میکنند،پس داد میزنند سر مالك دوزخ پس آنها را میبرد بسوی آن درخت و در میان ایشان ابو جهل است،پس میخورند از آن،پس شکمشان بجوش می آید مثل جوش آمدن آب جوش،پس اظهار عطش میکنند،پس آنها را میدهند شربتی از آب داغی که بنهایت حرارت و گرمی رسیده،پس هر گاه نزدیک صورتشان رسیده روی هاشان کباب میشود و این است قول او که می فرماید:

یَشْوِی الْوُجُوهَ

(۱)

پس وقتی بشکمهایشان رسید هر چه در جوف ایشانست گداخته میشود،چنانچه فرمود: یُصْهَرُ بِهِ مٰا فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ (۲)گداخته میشود هر چه در شکم ایشانست،پس این است طعام و شراب ایشان پس این قول اوست ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیْهٰا پس البتّه برای ایشانست زیادتر از درخت زقوم لَشَوْباً مِنْ حَمِیمٍ یعنی آمیخته و مخلوطی از آب جوش آن طعام را با این آب جوش ممزوج میکنند و بآنها میدهند.

و بعضی گفته اند:که ایشان را اجبار میکنند بر خوردن آن که عقوبتی بر آنها باشد.

ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ

بعد از خوردن زقوم و آب جوش بازگشتشان.

لَإِلَی الْجَحِیمِ

بسوی دوزخ است،و جهت آن اینست که ایشان برای آشامیدن آب جوشان وارد چشمه حمیم که خارج از دوزخ است میشوند چنانچه شتر وارد آب میشود،سپس برمیگردند بسوی جهنّم و دلالت میکند

۱- ۱) -سورهٔ کهف آیهٔ:۲۹.

۲- ۲) سورهٔ حج آیهٔ:۲۰.

بر این قول خدا:

يَطُوفُونَ بَيْنَهٰا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ

(۱)

دور میزنند میان آتش و چشمه حمیم آب جوشان،و جحیم آتش بر افروخته است،و معنی اینست که زقوم و حمیم خوراک و نوشابه ایشان و دوزخ برافروخته جایگاه ایشان است.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبٰاءَهُمْ ضٰالِّينَ

یعنی این کفّار تصادف با پدرانشان نمودند در بیرون رفتن از حق و دین.

فَهُمْ عَلىٰ آثٰارِهِمْ يُهْرَعُونَ

پس ایشان در گمراهی و تقلید و پیروی از آنها میکنند پیروی سریع و با شتاب.

ابن عباس و حسن گویند:یعنی سرعت میکنند.

کلبی گوید:عمل میکنند مانند اعمال ایشان ابی عبید گوید:تحریک میکنند افرادی را که پشت آنها هستند...

تمام شد بعون اللّه الملک المنّان در شب یکشنبه هشتم جمادی الاولی ۱۴۰۱ هجری قمری ترجمهٔ جزوهٔ بیستم تفسیر مجمع البیان،به دست کمترین خدّام دین و آستان ولایت خاندان رسالت علیهم السلام محمد بن علی بن الحسین شهیر بشریف الرازی.

پایان

۱- ۱) -الرحمن آیهٔ:۴۴.

فهرست

ص :۴۹۷

آیات:۶۲-۵۶ ۱۷۹-۱۶۶ آیات:۶۹-۶۳ ۱۸۶-۱۸۰ اختلاف در رنجش موسی ۱۸۵ آیات:۷۳-۷۰ ۱۸۷ امانت چیست؟۱۸۹ سورهٔ سبأ فضیلت سورهٔ سبأ ۱۹۹ آیات:۵-۱ ۲۰۷-۲۰۰ آیات:۹-۶ ۲۱۵-۲۰۸ آیات:۱۴-۱۰ ۲۳۶-۲۱۶ بناء مسجد اقصی بدست سلیمان(ع) ۲۲۸ کیفیت مردن سلیمان ۲۳۳ آیات:۱۹-۱۵ ۲۵۲-۲۳۷ آیات:۲۵-۲۰ ۲۶۳-۲۵۳ آیات:۳۰-۲۶ ۲۶۸-۲۶۴ آیات:۳۵-۳۱ ۲۷۴-۲۶۸ آیات:۴۰-۳۶ ۲۸۱-۲۷۵ آیات:۴۵-۴۱ ۲۸۶-۲۸۲ آیات:۵۰-۴۶ ۲۹۲-۲۸۷ آیات:۵۴-۵۱ ۲۹۸-۲۹۲

ص :۴۹۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹